



شاهنشاهی اشکانی



یوزف ولسکی
ترجمه مرتضی ثاقب فر



L'EMPIRE DES ARSACIDES

Józef Wolski



مكتبة دار الفکر - بيروت

ISBN 964-311-452-X



9 789643 114527



٣٢٠٠ تومان

شاهنشاهی اشکانی

ولسکی، یوزف	Wolski, Jozef
شاهنشاهی اشکانی / یوزف ولسکی؛ ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: فقتوس، ۱۳۸۳.	
۲۴۸ ص.	ISBN 964-311-452-x
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.	
عنوان به فرانسه:	<i>L'EMPIRE DES ARSACIDES</i>
کتابنامه: ۲۲۷-۲۴۰	
۱. ایران - تاریخ - اشکانیان، ۲۴۹ ق. م - ۲۲۶ م. الف. ثاقب‌فر، مرتضی، ۱۳۲۱ - ، مترجم. ب. عنوان.	
ش ۸ و ۳۳۳ DSR	۹۵۵/۰۲
۱۳۸۲	
کتابخانه ملی ایران	م ۲۸۸۴۱-۸۲

شاهنشاهی اشکانی

یوزف ۇلسكى

ترجمه مرتضى ثاقب فر



این کتاب ترجمه‌ای است از:

L'EMPIRE DES ARSACIDES

JÓZEF WOLSKI

IN AEDIBUS PEETERS, 1993



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شماره ۲۱۵، تلفن ۶۴۰۸۶۴۰

یوزف ولسکی

شاهنشاهی اشکانی

مرتضی ثاقب‌فر

چاپ اول

۲۲۰۰ نسخه

۱۳۸۳

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: X - ۴۵۲ - ۳۱۱ - ۹۶۴

ISBN: 964-311-452-X

Printed in Iran

فهرست

۷	کوتاه نوشت‌ها.....
۹	یادداشت مترجم.....
۱۱	پیشگفتار.....
۱۹	منابع.....
۲۷	ایران پیش از اشکانیان.....
۴۱	ایران در آستانه یورش پارنی‌ها.....
۴۹	هجوم ارشک به ایران (مسئله گاهشماری وقایع اوایل دولت پارت).....
۶۵	واقعیت تاریخی اشک.....
۷۱	تبارشناسی و نام‌شناسی نخستین اشکانیان.....
۷۹	دولت پارت در دورهٔ اولین اشکانیان (۱۷۱-۲۳۸ ق.م).....
۹۳	تبدیل پادشاهی پارت‌ها به قدرتی شرقی (۱۷۱ تا ۸۷/۸۸ ق.م).....
۱۱۱	تغییرات داخلی در دوره بنای امپراتوری. آغاز ایران‌گرایی (ایران‌گرایی جدید).....
۱۳۹	اشکانیان در مبارزه با امپریالیسم روم.....
۱۵۹	تکاپوی شاهنشاهی اشکانی برای ارمنستان.....
۱۹۷	شاهنشاهی اشکانی در وضع دفاعی (یورش‌های رومیان به پارتیان).....
۲۱۷	سقوط دودمان اشکانی (جایگاه آن در تاریخ ایران).....
۲۲۳	جدول گاهشماری رویدادها.....
۲۲۷	کتابنامه.....
۲۴۱	نمایه (نام‌های مکان و جاها).....

کوتہ نوشتہا

AAASH	Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae
Acata Iran.	Acta Iranica
AMI	Archaeologische Mitteilungen aus Iran
ANRW	Aufstieg und Niedergang der römischen Welt, Teil II/ Principat, Berlin - New York, 1974 -
Arch. orient.	Archiv orientálnf
CAH	The Cambridge Ancient History, 1st ed., vol. IX-XI, Cambridge, 1932-1936; 2nd ed., VII I, Cambridge, 1984.
C.H. of Iran	The Cambridge History of Iran, III I, Cambridge, 1983.
Ce. R.D.A.C.	Centro di ricerche e di documentazioni sull' antichità classica
CRAI	Comptes Rendus de l'Académie des Inscriptions et Belles Lettres
Enc. Brit.	Encyclopaedia Britannica
Enc. Iran.	Encyclopaedia Iranica
FGH	Fragmenta Historicorum Graecorum—C. Müller
Iran. Ant.	Iranica Antiqua
Journ. d. Sav.	Journal des Savants
Journ. Numism.	Journal Numismatique
Journ. of Numism.	Journal of Numismatics
Journ. of Hellen. Stud.	Journal of Hellenic Studies
Journ. Juristic Papyr.	Journal of Juristic Papyrology
Mém. Délég. Arch. Franç.	Mémoires de la Délégation Archéologique Française
Num. Chron.	Numismatic Chronicle

Or. Lov. Per.	Orientalia Lovaniensia Periodica
R.E.	Realencyclopaedie der classischen Altertumswissenschaft, I. Reihe—II. Reihe, 1894 -
Rev. Arch.	Revue Archéologique
Rev. Num	Revue Numismatique
Rom. Imp. Coin.	H. Mattingly et E.A. Sydenham, <i>The Roman Imperial Coinage</i> , I-V, London, 1923-
SEHHW	M. Rostovtzeff, <i>The Social and Economic History of Hellenistic World</i> , I-III, Oxford, 1941
St. Cl. Or.	Studi classici ed orientali
St. Iran.	Studia Iranica
Syll. Insc. Graec ³	Sylloge Inscriptiorum Graecarum ³
V.D.I.	Viestnik Drievniej Istorii
Y.Cl.St.	Yale Classical Studies
Z.f.A.	Zeitschrift für Assyriologie

یادداشت مترجم

یوزف ولسکی لهستانی که اکنون دهه نهم عمر پر بار خود را می گذراند، قدیمی ترین، و بی گزاف، بزرگ ترین کارشناس تاریخ اشکانی در جهان است. او از دهه ۱۹۳۰ تاکنون بیش از پنجاه کتاب و مقاله در باره اشکانیان انتشار داده و بسیاری از نظریه های آغازین او در باره اشکانیان با کشفیات بعدی باستان شناسی، به خصوص در نسای ترکمنستان، تأیید شده است. متأسفانه از این اشکانی شناس بزرگ تاکنون اثری به زبان فارسی ترجمه نشده بود و مترجم از ناشر محترم سپاسگزار است که این اثر را برای ترجمه در اختیار او قرار داده است.

پیشگفتار

تاریخ تحلیل است نه قصه پردازی.

(پل وین، تاریخ نویسی، I، ۶۹)

از چند قرن پیش، تاریخ ایران در فاصله میان سقوط هخامنشیان تا ظهور ساسانیان، یعنی مدت پنج قرن و نیم (۳۲۳ پیش از میلاد تا ۲۲۶ میلادی) را کم ارزش پنداشته‌اند. وانگهی این دوره تاریخی از دیدگاه یونانی‌گرایی و به مثابه نتیجه فتح ایران به دست اسکندر کبیر بررسی شده، یعنی عاملی سیاسی که نقشی اساسی در سرنوشت این سرزمین پهناور ایفا کرده است. اما در بخش اعظم این دوره (از حدود ۲۳۸ ق. م تا ۲۲۶ میلادی) دودمان اشکانی، خالق قلمرو پارت‌ها، وجود داشته و تقریباً بر سراسر ایران فرمان می‌رانده است. با این حال در نظر پژوهندگان این تاریخ شهرت نامطلوبی دارد. ریشه این داوری را باید در گزارش‌های نویسندگان باستانی یافت که منابع جدید و معاصر همگی به اتفاق آن‌ها را تکرار می‌کنند. مؤلفان قدیمی اشکانیان را بربرهای نازپرورده یونانی‌گرا و فاقد توانایی انجام کارهای بزرگ، به ویژه در عرصه فرهنگ، می‌پنداشتند. اما با توجه به عیوب و کاستی‌های همیشگی که تقریباً فقط مؤلفان یونانی و رومی مسبب آن بوده‌اند، و با توجه به فقدان منابع بومی، چه ادبی و چه کتبی‌ای (غیر از سکه‌های معدودی که پیدا شده)، ساده‌انگارانه است که به تاریخ ایران در زمان اشکانیان از دریچه چشم یونانیان و رومیان نگاه کنیم، زیرا آن‌ها پادشاهی اشکانی را نه تنها با قدرت امپراتوری روم بلکه نیز با شاهنشاهی ساسانی مقایسه می‌کردند و آن را کم‌ارزش جلوه می‌دادند. این وضع تأثیر

نامطلوبی بر روند توسعه مطالعاتی که می‌خواسته‌اند در تاریخ اشکانیان ژرفانگری کنند و آن را در چارچوب تاریخ ایران میان تاریخ هخامنشیان و ساسانیان بگنجانند.^۱

با این حال به تازگی نشانه‌های تغییر در نگرش ما نسبت به پارت‌های اشکانی پدیدار شده است. این امر دلایل متعددی دارد که فقط به وضع منابع، به‌رغم غنای آن‌ها، مربوط نمی‌شود. افزون بر آن، باید به پیشرفت در عرصه نقد منابع و متون مؤلفان کلاسیک نیز توجه داشت که حاصل تحقیقات پرثمر قرن بیستم است که توانسته‌اند بسیاری از خطاهای غالباً تکراری در تحقیقات سده‌های هجدهم و نوزدهم، به‌خصوص در تفسیر منابع، را اصلاح و رفع کنند.^۲ دریافت‌های مربوط به سال‌های آغازین دوره اشکانی به ویژه اشتباه‌آمیز است، چون این گرایش نادرست در میان محققان قدیمی وجود داشته که هر جا متن با دریافتی که از پیش در ذهن آن‌ها پذیرفته و قطعی پنداشته می‌شده، سازگار نبوده آن را «تصحیح» می‌کرده‌اند. با وجود این به نظر می‌رسد که عامل مهم‌تر در مورد ایران، ترک دیدگاه انحصاری یونانی‌گرایی باشد. در دهه‌های اخیر، هر قدر کاوش‌های باستان‌شناسی در شرق و به ویژه در ایران بیش‌تر پیشرفت کرده است، از اهمیت نقش یونانی‌گرایی لااقل در مورد ایران کاسته شده است، گرچه نفوذ و گسترش آن در تمام عرصه‌های زندگی آسیای پیشین بسیار زیاد بوده است، فقط جنبه سیاسی آن بخشی از اهمیت خود را حفظ کرده که آن هم به سبب فتح شاهنشاهی هخامنشی به دست اسکندر و اداره آن توسط جانشینان سلوکی اوست. اما ساختار اجتماعی - اقتصادی و نیز فرهنگ ایران در برابر فشار یونانی‌گرایی پایداری کرده و چندان تابع نفوذ فاتحان نشده و شکل‌های به ارث رسیده از گذشته خود را حفظ کرده است.^۳ بدین سان

۱. برای آن که به گفتاری که در سرآغاز این پیشگفتار از پُل‌وین نقل کردم وفادار مانده باشم، لازم می‌بینم بی‌درنگ تأکید کنم که همیشه بر تحلیل منابع تکیه کرده‌ام و نه، طبق آنچه امروزه معمول است، بر نقل قول‌های مکرر ادبی، مگر آن که محتوای آن‌ها ایجاب کرده باشد.

۲. در مورد خطوط اساسی توسعه دولت پارت، بنگرید به: احسان یارشاطر، تاریخ ایران کمبریج (ج ۳، XV-LXXV) که به‌خوبی ارزش‌های سیاست اشکانیان را که متکی بر ایران‌گرایی بوده بازشناخته و به‌خصوص بر عناصر فرهنگی و از سوی دیگر بر نقش پارت‌ها به عنوان مدافعان ایران در برابر امپریالیسم رومی تأکید ورزیده است. ی. اولسن در معرفی خود از کتاب ک. شیپمان (Grundzüge der parthischen Geschichte) (1980) نیز همین گرایش را دارد و پیشنهادهای او در راستای عقاید من است.

۳. با الهام از مفاهیمی که من در مقاله «در انتظار تاریخ جدید پارت» (Ir. Ant. XX, 1985, 163 ss.) پیشنهاد کرده‌ام، نیز بنگرید به معرفی کتاب کلاوس شیپمان (Gnomon, 1982، ص ۴۳) به بعد که پیشنهاد کرده‌ام در ←

بازسازی پنج قرن حکومت اشکانیان در ایران باید بر شالوده‌های متفاوتی استوار گردد، و عناصر تازه‌ای که تاکنون در پژوهش‌ها پذیرفته نمی‌شدند مورد ارزیابی قرار گیرند. ارزش منابع مکتوب جدید، به خصوص کتیبه‌ها و سکه‌ها، به‌رغم اندک بودنشان، باید به‌درستی شناخته شود.

کاوش‌های باستان‌شناختی از دل خاک ایران اشیای بسیار بااهمیتی را بیرون کشیده‌اند.^۱ این کاوش‌ها نه تنها در ایران کنونی بلکه در آسیای مرکزی نیز انجام شده که باعث کشف تماس‌های فراوان ایران با این سرزمین شده است. این رویکرد تازه امکان می‌دهد به عامل نوینی پی ببریم که بتواند تاریخ اشکانیان را در منظر تاریخی متفاوتی قرار دهد. اما این فقط گام نخست است. هر قدر در نگرستن به اشکانیان عینک یونانی - رومی را بیش‌تر کنار زده‌ایم، علی‌رغم کاستی‌های منابع، معلوم شده که آن‌ها ارزش‌های ویژه خود را داشته و از توانایی‌هایی برخوردار بوده‌اند که قبل از هر چیز از سیاست بسیار گسترده‌ی ایشان پیداست. برخلاف پندار محققان که باعث شده به تاریخ اشکانیان کم‌توجهی کنند، شاهان اشکانی شخصیت‌هایی منفعل و تابع سرنوشت نبوده‌اند. پژوهش‌های کنونی نویدی هستند برای توسعه پژوهش‌های آینده. با این حال، از هم امروز تصویری که می‌توان طرح کلی آن را ترسیم کرد به ما امکان می‌دهد به پرسشی پاسخ گوئیم که هنوز مطرح نشده است: اشکانیان چگونه توانستند بر سلوکیان پیروز شوند و بعدها طی چند قرن چگونه توانستند به مخالفت سیاسی و نظامی با امپراتوری روم بپردازند و حتی بارها آن را به‌سختی شکست دهند؟ اشکانیان چونان سیاستمدارانی توانا (همانند هخامنشیان پیش و ساسانیان پس از خود) در زیر بار سنگین

مورد این در عرصه‌های تاریخ پارت‌ها که اهمیت آن‌ها تاکنون چنان که باید شناخته نشده بازنگری شود. نیز بنگرید به: J. Oelsner, *Arch.f.Orientf.*, 1987, 91-94.

۱. از تأکید بر نقش آغازگر لوئی واندنبرگ، به خصوص در زمینه باستان‌شناسی ایران باستان، نمی‌توان خودداری کرد. هرینکه در مقاله «شرح حال پروفیسور لوئی واندنبرگ» (*Archaeologia Iranica et Orientalis*)، *Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe*, vol. I, Gent, 1989, XIII-XLV، برخی گرایش‌های نوآورانه او را در تفسیر داده‌های باستان‌شناسی نشان داده که چگونه همبستگی ناگزیری با مطالبات مبتنی بر منابع کلاسیک ایجاد کرده‌اند. در این مورد بنگرید به اظهارنظر واندنبرگ و ک. شپیمان (برجسته کاری‌ها، ۱۱۳، شماره ۲۴۷) که اهمیتی بنیادی برای پژوهش‌های آینده دارد و به کارهای ی. ولسکی، به ویژه به مقاله «هخامنشیان» (۶۵ به بعد) او، اشاره کرده‌اند.

وظیفه دفاع از ایران، چه از جانب آسیای مرکزی و چه از سوی قفقاز، مجبور بودند نیروهای خود را تقسیم کنند تا بتوانند با این خطر دوگانه به مقابله بپردازند.

باید نشان داد که اشکانیان به عنوان جانشینان راستین هخامنشیان، چگونه توانستند راه ایران‌گرایی را ادامه دهند و بدین ترتیب توانایی مبارزه با سلوکیان، یعنی نمایندگان یونان‌گرایی، و نیز با رومیان را بیابند که در سیاست شرقی خود از نگرش‌های توسعه‌طلبانه اسکندر استفاده می‌کردند. بدین ترتیب به‌رغم کاستی منابع، وظیفه اصلی محققان کشف اقدامات و مقاصد سیاسی اشکانیان است که در برابر دشمن، یعنی روم قدرتمند، با همدستی شهرهای یونانی (همانند سلوکیان در قبل) به‌ویژه در سرزمین بابل و غالباً در کنار اشراف نیرومند ایرانی، توانستند با تکیه به قشر ایرانی دولت خود بر همه این خطرهای غلبه کنند. وظیفه دیگر پژوهشگران کشف مراحل فرایند ایرانی شدن پادشاهی اشکانیان است که از این نظر پیش‌کسوت ساسانیان بودند و محققان قبلاً به خطا ایشان را نخستین احیاگران ایران‌گرایی می‌پنداشتند. امروزه بیش از هر زمان دیگر معلوم شده است که عناصر ایرانی موجود در زبان، در اصطلاحات اداری، در ایدئولوژی و در دین همگی فراورده فعالیت آگاهانه اشکانیان بوده است.

طبعاً چون منابع موجود نمی‌توانند به همه پرسش‌ها پاسخ گویند، ناچاریم با احتیاط تمام به فرضیه‌ها روی آوریم.^۱ این مناسب‌ترین روش است، زیرا فرضیه‌هایی که در این اواخر پیشنهاد می‌شدند با کشفیات جدید کاوش‌های باستان‌شناسی در خاک ایران تأیید شده‌اند. با این حال وقت آن رسیده است که تمام داده‌هایی را که دانش در اختیار دارد، در کنار هم بچنینیم تا نتیجه این ترکیب بتواند در خدمت پژوهش‌های تازه قرار گیرد. مروری کوتاه بر نوشته‌های مربوط به تاریخ اشکانیان، عقاید فوق را تأیید می‌کند. این تاریخ، که اکثر کتاب‌های قدیمی از آن غفلت کرده‌اند و آن را یا جزو تاریخ سلوکیان یا

۱. می‌توان پی برد که در سال‌های اخیر تا چه حد عقاید در عرصه باستان‌شناسی در مورد هنر پارت تغییر کرده‌اند. در حالی که م. گاولیکوفسکی (۱۹۷۹) عقیده دارد که «هنر پارت» (که ویژگی اصلی آن قرینه‌سازی است) فقط در منطقه سوریه - بین‌النهرین ظاهر شده، واندنبرگ و شپیمان همین خصوصیت قرینه‌سازی را یکی از دلایل وجود هنر پارت در ایران می‌دانند که تاریخ آن به آغاز دوره پارت یعنی قرن دوم پیش از میلاد برمی‌گردد و بنابراین حلقه زنجیری است که هنر برجسته‌کاری هخامنشی را به هنر صخره‌ای ساسانی پیوند می‌دهد. از نظر تاریخی، برجسته‌کاری‌های پارتی ایران بی‌گمان مقدم بر آثار پارتی پالمیر، دورا اوروبوس و هترا [الحضر] بوده‌اند که به قرن اول میلادی تعلق دارند.

تاریخ روم گنجانده‌اند، به برکت سکه‌های شاهان پارت، که کمیت و کیفیت آن‌ها نمایانگر جایگاه والای دولت اشکانی است، به تدریج دارد روشن می‌شود.

ژ. فوی وِیان فرانسوی بر این پایه بود که توانست در قرن هجدهم تاریخ مشهور خود در باره اشکانیان را به زبان لاتینی بنویسد. (*Arsacidarum imperium sive historia*) پ. لونگرو را به دنبال داشت (*Annales Arsacidaum*, Strasbourg, 1732) آن‌گاه وقفه‌ای پیش آمد تا در سال ۱۸۵۰ کتاب سن مارتین به نام *Fragments d'une histoire des Arsacides* (قطعاتی از تاریخ اشکانیان) در پاریس انتشار یافت و به معرفی وضع تحقیقات به ویژه در باره گاهشماری وقایع پارت پرداخت که همیشه موضوعی مورد بحث و اختلاف و تردید بود. در مقایسه با موضع او، دو کتاب زیر به زبان آلمانی یعنی: J.H. Schneiderwirth, *Die Parther nach griechisch-römischen Quellen*, Progr. Heiligenstadt, 1873 (اشنایدرویرت، اشکانیان بر اساس منابع یونانی - رومی)؛ Fr. Spiegel, *Iranische Altertumskunde*, III, Leipzig, 1878 (اشپیگل، باستان‌شناسی ایران)، هیچ نکته جدیدی برای روشن کردن مسئله ندارند.

با کشف و ترجمه اسناد خط میخی بابلی در باره اشکانیان، مرحله نوینی در پژوهش‌ها آغاز شد. این اسناد نظام تاریخ‌گذاری مورد استفاده دولت پارتیان را برای محققان روشن کردند. این اسناد حاوی تاریخ‌های سلطنت شاهان پارت بر اساس مبدأ تاریخ سلوکیان بود که در بابل به کار می‌رفت و بنابر آخرین محاسبات از سال ۳۱۰/۳۱۱ پیش از میلاد آغاز می‌شد؛ یا بر اساس مبدأ تاریخ اشکانیان، در ایران از سال ۲۴۶/۲۴۷ محاسبه می‌شد. بنابر محاسبات قدیمی، تاریخ‌ها به ترتیب عبارت بودند از ۳۱۱/۳۱۲ و ۲۴۷/۲۴۸. با این حال با توجه به فقدان یک نقطه اتکای گاهشماری دیگر، استفاده از این نظام تاریخ‌گذاری دشواری‌هایی داشت. آ.و. گوتشمید استفاده از این داده‌ها در فرایند تاریخی را پیشنهاد کرد و خود عملاً در کتاب خود این کار را انجام داد. کتاب او تحت عنوان *Geschichte Irans und seiner Nachbarländer*^۱ مدت پنجاه سال در مورد تاریخ پارت‌ها نقش کتاب درسی اساسی را داشت و هنوز نیز ارزشمند است. پس از گوتشمید

۱. این کتاب با عنوان تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان با ترجمه کیکاووس جهاننداری از طرف انتشارات ققنوس منتشر شده است. - م.

— بی آن که به کتاب ف. یوستی، تاریخ ایران، استراسبورگ، ۱۸۹۶ اشاره کنیم — مهم ترین گام را نیلسون دوبواز برداشت و کتاب تاریخ سیاسی پارت^۱ را در ۱۹۳۸ در شیکاگو منتشر کرد. این کتاب ضمن تکیه بیش تر بر تاریخ سیاسی، از منابع جدید یعنی سکه ها و کتیبه های پیدا شده در ایران استفاده کرد. با این حال و علی رغم این افزایش منابع، منبع اصلی کتاب را کماکان مؤلفان یونانی و رومی تشکیل می دهند و اصولاً مؤلفان معاصر بازسازی تاریخ پارت های اشکانی را بر این اساس و به خصوص بر اساس دیدگاه رومیان انجام می دهند. در کتاب دوبواز حتی شماره، نام و منشأ لژیون های رومی و نام فرماندهان رومی آن ها که در جنگ با پارت ها شرکت داشته اند ذکر می شود. البته نتایج چنین روش و نگرشی نمی توانست رضایت بخش باشد و بایستی منتظر دوره بعدی و رویدادهای جنگ جهانی دوم می ماندیم تا جوهر این بخش از تاریخ ایران و جایگاه آن در تاریخ باستان را بشناسیم. در این جایی گمان کنار گذاشتن طرز فکر اروپامداری افراطی نقش مهمی داشت. البته این فقط آغاز است و فرضیه ها هنوز وجود دارند، ولی راه تازه ای باز شده است.

دلیل آشکار این امر، انتشار تکنگاری ک. شیپمان است. کتاب او به نام *Grundzüge der partischen Geschichte*, Darmstadt, 1980 (شالوده های تاریخ پارت)، با وجود آن که همچون آثار پیشین تحت تأثیر منابع یونانی - رومی است، از بسیاری جنبه ها کوشیده است تا خود را از عقاید قدیمی که نگرشی کاملاً منفی نسبت به اشکانیان دارند، آزاد سازد. با این همه، عامل تعیین کننده ای که باب عصر تازه ای را در پژوهش های مربوط به تاریخ اشکانیان گشوده است، کاوش های باستان شناسی و کارهای تحلیلی لوئی واندنبرگ و گروه او هستند. این کاوش ها و کارهای تحلیلی اسناد مکتوب بسیار گرانبها و آثاری از فرهنگ مادی را در اختیار دانش نهاده اند که کشفیات باستان شناسی شوروی به ویژه در شهر «نسای قدیم» را نیز باید به آن ها افزود.

بزرگ ترین تکنگاری در باره مجموع تاریخ ایران مجلد سوم تاریخ ایران به روایت کمبریج، دوره سلوکی - پارتی، دوره ساسانی (کمبریج، ۱۹۸۳) است. این کتابی است تألیف نویسندگان مختلف و با عقاید گوناگون که آماده سازی آن بیش از ده سال طول کشیده ولی باز به نوشته های جدیدتر توجهی ندارد. با آن که تاریخ سیاسی بخش اعظم این کتاب را به خود اختصاص داده، در بسیاری موارد برداشت کلاوس شیپمان را درست

۱. این کتاب نیز با همین عنوان و ترجمه علی اصغر حکمت در تهران منتشر شده است. - م.

می‌پذیرد و بنابراین جز تکرار مطالب قدیمی چیز دیگری نیست. با این حال بحث بسیار گسترده‌ای در باره فرهنگ، جریان‌های مذهبی، خط و ادبیات در آن وجود دارد. در پایان مایلم به پژوهش‌های خودم در باره تاریخ اشکانیان اشاره‌ای کوتاه بکنم که طی پنجاه سال گذشته انتشار یافته‌اند. من ضمن استفاده از منابع جدید، چه مکتوب و چه باستان‌شناختی، و به نقد گذاشتن آن‌ها بنابر اصول علمی، کوشیده‌ام تاریخ ایران در دوره اشکانی را از دیدگاه ایران‌بنگرم نه از دیدگاه یونانی-رومی. البته پیدا است که چنین کاری خصلت فرضی دارد. شالوده اصلی آن مواد جدیدی است که از ایران به دست آمده‌اند.^۱ من به طور اصولی و روشمند موضعی هوادار ایران گرفته‌ام و ایران‌کانون علاقه‌ام بوده است. از این رو دوره‌بندی قدیمی تاریخ ایران در زمان اشکانیان را رد کرده‌ام، یعنی کاری را که قرن‌ها پیش تاریخ‌نویسان کرده‌اند. گرچه با جریان واقعی تاریخ در زمان فرمانروایی ایشان سازگار نبوده، زیرا سیاست اصلی ایشان رجوع به گذشته هخامنشی یعنی به ایران‌گرایی بوده است. این عوامل هستند که شکلی تازه به تاریخ ایران می‌بخشند و معلول کنش آگاهانه اشکانیان بوده‌اند. تاریخی که باید به جای پیوندزدن آن به تاریخ روم، چه در زمان جمهوری و چه امپراتوری، جوهر عمیق آن را بشناسیم.

۱. مثلاً استدلال مربوط به غنای هنر در ایران را می‌توان از این واقعیت دریافت که در هر منطقه آن یک نوع سفالگری وجود داشته است. بنگرید به:

E. Haerinck, *La céramique en Iran pendant la période parthe*, [سفالگری در ایران طی دوره پارت].
Ir. Ant. Suppl. 2, Gent, 1983

منابع

در مطالعه دوره اشکانی، مانند هر دوره تاریخی دیگری، مسئله اساسی چستی منابع و تعداد و اعتبار آنهاست.^۱ پژوهشگران سده هجدهم و نیز نوزدهم غیر از چند سکه که اهمیت زیادی داشتند، فقط از منابع یونانی و لاتینی استفاده می کردند که تازه تفسیر آنها نیز به روشی خطا انجام می شد. با توجه به رفتار ویژه دانش آن روز نسبت به نقش اشکانیان و جایگاه ایشان در تاریخ ایران، این منابع نیز تقریباً منحصرأ برای معرفی پیکارهای ایشان نخست با سلوکیان و سپس با رومیان مورد استفاده قرار می گرفتند. در مورد این مرحله از روابط دوجانبه منابع فراوان است. همین عنوان کتاب دوبواز یعنی تاریخ سیاسی پارت خود نشان می دهد که یگانه اطلاعاتی که از این منابع می توان به دست آورد، چه چیزهایی است. در واقع مؤلف خواسته است تأکید کند که زمینه های دیگر قابل بازسازی نیستند. شاید علت این موضع گیری فقط این نباشد، اما به طور کلی عقیده رایج مخالف امکان نسبت دادن هرگونه هدف مهم فرهنگی یا ایدئولوژیکی به اشکانیان است. بر تعداد منابع یونانی و لاتینی در طی قرون افزوده نشده است، حال آن که بر تعداد کشفیات در ایران افزوده شده و با این کشفیات عقاید قدیمی در معرض تردید قرار گرفته اند، از جمله این عقیده که دوره اشکانی (۲۳۸ ق.م - ۲۲۶ میلادی) در تاریخ ایران صفحه ای سفید و دوره ای از لحاظ فرهنگی خالی است و فقط ساسانیان بوده اند که

۱. خلاصه ای از وضع منابع مربوط به تاریخ پارت که و.و. تارن در تاریخ باستانی کمبریج داده (CAH.IX, 1932, 946 ss., idem, *The Greeks*, 34-70) آخرین اطلاعات باستان شناسختی، کتیبه شناسختی و سکه شناسختی را ندارد و دارای ارزشی ثانوی است. بنگرید به آخرین دسته بندی کلاوس شیپمان (5-9) *Grundzüge* با ارجاع به منابع و نیز ی. ولسکی (Points de vue, 17 ss., *Antike Geschichts-schreibung* 436 ss.).

توانسته‌اند با موفقیت سنت هخامنشیان را زنده کنند و لقب آن‌ها به عنوان بنیانگذاران دولت نوپارسی نیز از همین جا ناشی می‌شود. کاوش‌های باستان‌شناسی پایه‌های این داوری را سست کرده‌اند که در ایران طی حدود ۱۲۰۰ سال استمرار فرهنگی وجود نداشته است. در حال حاضر دلایل نسبتاً استواری برای داوری معکوس وجود دارد. از جمله مهم‌ترین دلایل کشف مجموعه کاخ‌هاست که باشکوه‌ترین آن‌ها در «نسای قدیمی» [ترکستان] واقع شده است، و نیز تعداد شایان توجهی پیکره کنده شده بر صخره به ویژه در سرزمین عیلام. این‌ها آخرین پایه را برای داوری در باره هنر پارت، حتی در باره هنر محلی عیلام فراهم ساخته‌اند.

کاوش‌های باستان‌شناسی همچنین باعث کشف تعداد زیادی سکه و از جمله دینه‌هایی شده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها حاوی سکه‌های دو پادشاه نخست مستقر در پارت یعنی اشک اول و پسرش اشک دوم شده‌اند، گرچه استفاده از این سکه‌ها دشوار است، چون شاهان پارت به جای نام خود بر روی سکه‌ها لقب افتخاری اشک (یا ازْشک) را ضرب می‌کردند. با وجود این به برکت عناصر دیگر گرایش‌های موجود در دولت اشکانی شناخته شده‌اند، به خصوص زبان کلمات به کار رفته در پشت و روی سکه‌ها. در کاوش‌های باستان‌شناسی سال‌های ۱۹۵۹-۱۹۶۱، اسناد فراوانی به ویژه خرده‌سفال‌هایی در نسا به دست آمده که ارزش بعضی از آن‌ها تا همین اواخر کاملاً شناخته نشده بود. اکثر آن‌ها مربوط به سده‌های دوم و یکم پیش از میلاد هستند. کتیبه‌ها انگشت‌شمارند و فاصله زمانی زیادی با هم دارند. این‌ها عبارتند از سه سند، دو یونانی و یک آرامی، که در ۱۹۰۹ در اورامان کردستان ایران پیدا شده‌اند، و یک سند نوشته شده بر روی پوست که همراه با دو دست‌نوشته دیگر در دورا - اُروپوس هنگام حفاری‌های پیش از جنگ جهانی دوم کشف شده‌اند. این اسناد و به خصوص پوست‌نوشته یونانی دورا - اُروپوس حاوی اطلاعات گرانبهائی در باره روابط داخلی دولت پارت است. استفاده کامل از این یافته‌ها به این دلیل هنوز ممکن نشده که تاکنون نتوانسته‌اند به یقین دریابند که آن‌ها، مانند خرده‌سفال‌های نسا، به زبان آرامی نوشته شده‌اند، یا با حروف اندیشه‌نگاری آرامی نوشته شده و به زبان ایرانی خوانده می‌شده‌اند. این مسئله که اهمیت تاریخی زیادی دارد همچنان مورد بحث است. با این حال شاید بررسی‌های اخیر کتیبه‌های روی برجسته‌کاری‌های هنگِ نوروزی به حل این

مسئله کمک کند. به ویژه، بنا به نظر زبان‌شناسانی که ساختار دستوری متون به دست آمده را تحلیل می‌کنند، قدیمی‌ترین متنی که در اختیار داریم و به زبان پهلوی نوشته شده است تقریباً متعلق به سال ۱۰۰ ق.م است و بر روی قطعه سفالی از نسا به دست آمده است. اما متون دیگر قدیمی‌تر که از هنگِ نروزی به دست آمده‌اند ممکن است مسبق به زمان سلطنت مهرداد یکم (۱۷۱ - ۱۳۸ ق.م) باشند.

و اگر چنین بوده باشد، می‌توان این پدیده را دلیلی بر عمل برنامه‌ریزی شده اشکانیان با نگرشی ایران‌دوستانه دانست که پس از قرن‌ها در زمان بلاش یکم (۵۷-۷۷-۸۰ میلادی) زبان ایرانی را بر زبان یونانی پیروز کرده است. بدین ترتیب نه تنها پیدایش این اسناد نمایانگر قدرت اشکانیان است. بلکه نشان‌دهنده قدرت زبان ایرانی در دوره آغازین سلطنت آن‌هاست که واقعیت‌های فرهنگی مهم این دوره را به اثبات می‌رساند. اسنادی که مستقیماً به فعالیت اشکانیان مربوط می‌شوند، با آن‌که محل ضربشان دقیقاً مشخص نیست، سکه‌ها هستند. کیفیت بالای این سکه‌ها نشان‌دهنده آن است که کار هنرمندان یونانی هستند و از این‌رو از مدت‌ها پیش توجه مورخان و سکه‌شناسان را به خود جلب کرده‌اند. با وجود این ارزش معرفتی آن‌ها محدود است و غالباً هنگام تغییر آن‌ها به نتایجی نادرست که متأسفانه به سرعت تکرار و شایع شده رسیده‌اند. مثلاً نخست به لقب «فیل‌هَلَن» [به معنای یونان‌دوست] اشاره می‌کنیم که تقریباً در نیمه قرن دوم پیش از میلاد از جمله القاب شاهان پارت بوده است. باورها و تخیلات و پنداشت‌های نادرست در باره وحشی بودن اشکانیان که از قرن‌ها پیش در ذهن محققان ریشه دوانیده باعث شده که آن‌ها این لقب را دلیلی بر فروتر بودن اشکانیان پندارند که گویا خود آن‌ها هم به این فروتری خویش و برتری عنصر یونانی اقرار داشته‌اند. اما هنگامی که اخیراً در پرتو تحلیل منابع، نگرش اشکانیان نسبت به دشمنی یونانیان چنان که باید روشن شد، معنای این اصطلاح و اهمیت آن به درستی آشکار گشت و ظرافت شاهان اشکانی را در شیوه تبلیغات به اثبات رسانید.

تأثیر این شیوه بی‌همتا، که شاید برای ابطال اندیشه غلطی که در باره دودمان اشکانی وجود داشت، کافی باشد، با گنجینه سکه‌های کشف شده در بیست سال پیش در شمال ایران استوار گردید. زیرا این گنجینه، غیر از تعداد کمی سکه‌های خارجی، دارای هزاران سکه از دو شاه نخستین دودمان اشکانی، یعنی اشک یکم و پسرش اشک دوم، است که

بدین ترتیب واقعیت تاریخی آن‌ها به‌طور قاطع تأیید می‌شود. بدین سان مطمئن می‌شویم که از زمان ارشک یا اشک، بنیانگذار دولت و دودمان اشکانی (۲۳۸-۲۱۷ ق.م) شاهان این سلسله شروع به ضرب سکه کرده‌اند نه از زمان مهرداد یکم (۱۷۱-۱۳۸ ق.م) و این کار را نیز در مقیاسی گسترده انجام داده‌اند. این واقعیت، که برای تأسیس هر دولت اهمیت عظیمی دارد، توانسته افسانه رایج در مورد سستی و بی‌حالی اشکانیان و ناتوانی ایشان در سرمشق گرفتن از دولت‌های هلنیستی همجوار را باطل سازد. البته این که سرمشق سلوکیان و دودمان‌های همسایه - آندراگورا و دیودوت - توانسته باشد بر این تصمیم اشک اثر گذاشته باشد، امری ممکن و حتی محتمل است. اما در این جا فقط با نفوذ بیگانگان - که در عهد باستان امری رایج بوده - سروکار نداریم. ارشک می‌توانست به‌فعالیتی که خود بانی آن باشد و نفوذ بیگانگان هم به چشم نخورد، اقدام کند. در واقع فقط بخشی از سکه‌ها نوشته‌های رویشان به زبان یونانی است و نوشته‌های سکه‌های دیگر به زبان آرامی است. با در نظر گرفتن نقش زبان آرامی در شاهنشاهی هخامنشی، به نظر می‌رسد درست آن است که نتیجه بگیریم که اشک کاملاً آگاهانه تصمیم گرفته پشت و روی بخشی از سکه‌ها را به زبان آرامی بنویسد - نظیر کاری که شاهان محلی پارس که معاصر او بودند، می‌کردند - تا پیوندهای خود با سنت کهن پارس را نشان دهد و به نگرش ایدئولوژیکی تکیه کند که اشکانیان قرن‌ها به آن وفادار ماندند. بدین ترتیب دو پادشاه اول اشکانی، که در باره آن‌ها این قدر حدسیات متناقض و اکثراً نادرست در منابع کلاسیک و نیز منابع مدرن و حتی بسیار جدید وجود دارد، اکنون دلایل متعددی در باره نقش تاریخی ایشان موجود است. امروزه بازسازی تاریخ دولت اشکانیان باید بر این منابع به دست آمده از خاک ایران پی‌ریزی شود. حال آن که اگر همچنان مانند گذشته این منابع نادیده گرفته شوند، تاریخ پارت‌ها کماکان چیزی جز توصیف جنگ‌ها و پیروزی‌ها و شکست‌ها به ویژه در مبارزه علیه روم نخواهد بود، و در نتیجه باز تصویری ناقص در باره دوره اشکانیان خواهیم داشت.

برای بازسازی تاریخ پیوسته‌ای از دولت پارت فقط چند منبع غیرایرانی و به خصوص یونانی و لاتینی در اختیار است؛ نقشی نه چندان مهم نیز به منابع چینی و ارمنی داده شده که در باره ارزش آن‌ها نیز به حد کافی پژوهش نشده است. منابع اساسی قبل از هر چیز به جنگ‌ها اشاره می‌کنند که نخست با سلوکیان و سپس با

جمهوری روم و امپراتوری روم روی داده است. تاکنون معمولاً از روش توصیفی مبتنی بر اصل گاهشماری رویدادها استفاده شده است. با این حال چنین می‌نماید که در پرتو تحلیل منابع جدید و رده‌بندی انتقادی آن‌ها باید به روشی متفاوت دست یازید و در عین حال منابع پیشین را به عنوان اطلاعات پایه حفظ کرد. با توجه به این اصل و با توجه به فقدان تاریخ حقیقی پارت‌ها، نخست به تاریخ پارت‌ها به زبان یونانی که توسط یکی از ساکنان قلمرو اشکانیان به نام آپلودورس آرتمیثایی (حدود ۱۰۰ ق.م)^۱ نوشته شده اشاره می‌کنیم و سپس به تروگوس پومپئوس با تاریخ فیلیپی (قرن اول پیش از میلاد) اشاره می‌کنیم که خلاصه آن در کتاب فشرده یونیانوس یوستینوس (احتمالاً قرن سوم میلادی) حفظ شده است. گزارش یوستینوس حاوی یگانه تاریخ پیوسته پادشاهی اشکانیان است که مقدمه، و در واقع خلاصه همه کتاب‌ها را دارد و تا سال ۲۰ پیش از میلاد به عقب می‌رود. پیش از این رسم چنین بود که قبل از نقد اصلی منابع، حملات متعددی به این کتاب می‌شد که هدفشان کاستن از ارزش آن بود. البته این کتاب اشتباهاتی دارد که مربوط به خطاهای نسخه‌برداران در این دوره طولانی است. با این حال بدنه اصلی اطلاعات یوستینوس، به ویژه اطلاعات مربوط به آغاز دولت پارت توانسته در برابر لبه تیز انتقادها پایداری کند و با ایجازی که دارد شالوده بازسازی سه قرن نخست دولت اشکانی را تشکیل می‌دهد. اطلاعاتی که استرابون در کتاب جغرافیا در اختیار ما می‌گذارد گرانبها هستند چون او از اطلاعات آپلودورس آرتمیثایی، که قبلاً ذکرش آمد، استفاده کرده که علاوه بر توصیف پارت به سال‌های آغازین اشکانیان مربوط می‌شوند، غیر از قطعات ارزشمند نقل شده از کتاب دوم استرابون که استمرار کار پولیبیوس (۲۰۰-۱۲۰ ق.م) هستند. قدیمی‌ترین گزارش لشکرکشی آنتیوخوس سوم به شرق، از جمله علیه اشک دوم، در حوالی سال ۲۰۹ ق.م را مرهون همین مؤلف هستیم. بدون تردید قطعات گرانبهای حفظ شده در کتاب آتانه به نام *Deipnosophistai* (قرن سوم میلادی) چه مستقیماً یا به میانجی پوسیدونیوس، و در واقع استرابون، از همین گزارش گرفته شده‌اند. از جمله پرارزش‌ترین منابع باید به ایزیدور خاراکیسی (احتمالاً پایان قرن یکم

۱. در مورد آپلودورس آرتمیثایی بنگرید به: م.ل. شومون، مقاله آپلودورس آرتمیثایی در آنسیکلوپدیا ایرانیکا (ج ۲، ۱۹۸۶، ۱۶۰-۱۶۱) و نیز J.-M. Alonso-Nuñez, Un historien entre deux cultures: Apollodore d'Artémite, dans *Mélanges Pierre Lévêque*, vol. 2, Besançon, 1989, 1-6.

میلادی) اشاره کرد که در آن توصیف جاده تجارتي (احتمالاً مربوط به دوره مهرداد دوم ۱۲۳-۸۷ ق.م) که از مرز دولت پارت در فرات تا باختر (باکتریا - بلخ) امتداد داشت آمده، توصیفی که حدس زده می‌شود با ملاحظات شخصی او تکمیل شده باشد. نه تنها اطلاعات موجود در این متن و نیز در باره دوران آغازین دولت پارت، بلکه نیز این واقعیت که در دربار اشکانیان ضرورت و سودمندی چنین توصیفی احساس می‌شده، فضا و سطح فرهنگی پایتخت آن‌ها را نشان می‌دهد و استدلالی مهم برای بازسازی فرهنگ آن محسوب می‌شود. دیودوروس سیسیلی (۲۱-۸۰ ق.م) نیز مهم است. هرچند فقط قطعه‌ای در باره آغاز دوره پارت از او حفظ شده است. همچنین باید به ارزش فراوان پلوتارک کرونه‌ای (۱۲۰-۵۰ میلادی) اشاره کرد که در مجموعه حیات مردان نامی در شرح حال لیسینیوس کراسوس و مارک آنتوان جریان لشکرکشی این دو بر ضد پارت‌ها آمده است. البته این دو ماجرا از نظر نظامی اهمیت دارند، به ویژه نبرد کرهه (حران) و لشکرکشی مارک آنتوان علیه پارت‌ها، که هر دو نبرد با موفقیت بزرگی برای اشکانیان پایان یافت. با این حال گزارش او ارزش زیادی دارد که تاکنون کم‌تر مورد توجه پژوهندگان قرار گرفته و آن این است که دارای اطلاعاتی در باره ساختار اجتماعی دولت اشکانیان است. این اطلاعات به اضافه اطلاعات یوستینیوس به ما امکان می‌دهد برداشتی در باره این عرصه نادیده گرفته شده جمع‌بندی کنیم و بدین ترتیب شناخت ما در باره مسائل اساسی دولت پارت بر شالوده‌های استواری قرار گیرد.

در باره گروه منابع رومی باید به کتاب *Parthika* اثر فلاویوس آریانوس (۱۷۹-۹۵ میلادی) اشاره کرد که در آن غیر از قطعات پراکنده، یک قطعه مهم‌تر در باره سال‌های آغازین دولت اشکانی وجود دارد. چند نام محلی نیز در فرهنگ اتی‌ن‌بیزانسی (سده ششم میلادی) حفظ شده است. این نکته در مورد آریانوس نیز صدق می‌کند که اطلاعات زوسیموس (قرن پنجم میلادی) و سینکلوس (قرن نهم میلادی) مبتنی بر کتاب او هستند. امروزه در پرتو مطالعات انتقادی معلوم شده که کتاب آریانوس را نباید در ردیف منابع مهم قرار داد. پژوهندگان قدیم برای بازسازی تاریخ اولیه دولت پارت اطلاعات او را اساسی می‌پنداشتند، حال آن‌که این اطلاعات از منابع ناشناخته نقل شده‌اند و به همین دلیل آن اهمیت پنداری گذشته را ندارند. تا جایی که می‌توان امروز قضاوت کرد، این اطلاعات بازتاب سنت اشکانیان هستند که بعدها برای

افتخار بخشیدن به شاخه کوچک‌تر سلسله نشئت گرفته از برادر کوچک‌تر اشک یکم یعنی تیرداد، که پس از مرگ اشک دوم (حدود ۱۹۱ ق.م) و زوال یافتن شاخه بزرگ خاندان به قدرت رسید مرسوم شد. و اما در مورد گزارش‌های رومی - پارتی، باید گفت گزارش تاسیتوس (حدود ۱۲۰-۵۰ میلادی) ارزش فراوانی دارد، زیرا او در سالنامه‌ها به ارائه یک رشته اطلاعات مهم در باره روابط داخلی در ایران اشکانی پرداخته است. همچنین نقل قول او از سخنان اصلی و نامه‌های شاهان پارت - که بی‌گمان از بایگانی‌های سلطنتی به دست آمده - ارزش دارد و عرصه‌های اساسی سیاست اشکانیان و ساز و کارهای آن را فاش می‌سازد، و این چیزی است که تاکنون توجه چندانی به آن نشده بود. همچنین کتاب تاریخ روم تألیف دیون کاسیوس (حدود ۲۳۵-۱۵۵ میلادی) اثری برجسته است: در قسمت‌هایی که از این کتاب باقی مانده است، جزئیات مهمی بیش از همه در باره روابط روم با پارت‌ها وجود دارد.

برای شناخت جغرافیای پارت و ایران، غیر از استرابون، پلینیوس کهن (۷۹-۲۴ میلادی) مؤلف تاریخ طبیعی نیز اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد. او افزون بر این، اطلاعاتی در باره تاریخ ایران در دوره سلوکی ارائه می‌دهد که هنوز به خوبی مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. در برخی قطعات تاریخ پارتی عبارات گنجانده شده در دفاعیات و نیز در مکاتبات مارکوس تولیوس سیسرون (۱۰۶-۴۳ ق.م) نقل شده است. در مورد نگرش مثبت نسبت به دولت اشکانی باید به فلاویوس یوزف (۱۰۰-۳۷/۳۸ میلادی) و به ویژه به کتابش *Antiquitates Judaicae* نیز اشاره کرد. سرانجام لازم است دو گروه منابع را به یاد آوریم که در غنی ساختن پایه بازسازی تاریخ شاهنشاهی اشکانی سهم دارند و این دو گروه عبارتند از منابع ارمنی و چینی. در مورد گروه نخست می‌توان گفت که با توجه به تماس‌های نزدیک میان اشکانیان و ارمنستان طی قرن‌ها، اهمیت آن‌ها باید در درجه اول باشد. این آثار که از صفت جانبداری به زیان پارت‌ها - که سنت آثار یونانی و رومی بوده - مصون بوده‌اند، می‌توانند به منزله عامل توازنی در قضاوت عمل کنند. با این حال تلاشی که برای تحلیل محتوای این آثار شده تا پیوندی از نظر تاریخی تأیید شده در آن‌ها پیدا شود و امکان تعیین محل و شناسایی اشخاص و رویدادها فراهم گردد، به نتایج رضایت‌بخشی نرسیده است. در حال حاضر این آثار هیچ عنصر جدیدی

برای شناخت تاریخ اشکانیان ندارند.^۱ اما در مورد منابع چینی وضع چنین نیست و می‌توان از آن‌ها بسیار بهره گرفت، گرچه خط چینی از لحاظ شناسایی واژه‌ها و نام‌ها دشواری‌های فراوانی پدید می‌آورد. از سه منبع مربوط به تاریخ ایران، قدیمی‌ترین آن‌ها سالنامه‌های تاریخی است که در ۹۸ ق.م پایان یافته‌اند و مربوط به سفیری هستند که از چین به منطقه مرزی ایران آمده بود تا با وضع ایجاد شده در باختر (باکتریا) و سرزمین‌های مجاور پس از مهاجرت اقوام آسیای مرکزی به سرزمین ایران در حدود سال ۱۳۵ قبل از میلاد آشنا شود. دو منبع دیگر عبارتند از سالنامه‌های معروف «دودمان نخستین هان» در قرن اول میلادی، که حاوی توصیفی از پارتی هستند، و سالنامه‌های «دودمان پسین هان» که محتوای آن‌ها طی قرن‌ها بر هم انباشته شده‌اند تا در قرن نوزدهم شکل قطعی خود را پیدا کنند و مراحل سفر یک پیک چینی را در ۹۷ میلادی از طریق ایران به خلیج فارس شرح می‌دهند. این منابع مربوط به رویدادهای پراکنده هستند و از این‌رو اطلاعاتی اساسی در باره تاریخ اشکانیان ندارند.

وقتی داده‌های منابع یاد شده در بالا را در کنار هم قرار می‌دهیم، درست می‌نماید که بار دیگر تأکید کنیم که برای بازسازی تاریخ پادشاهی اشکانی (که همانند ساسانیان هم‌اورد بزرگ امپراتوری روم بوده است) فهرست منابعی قابل قیاس با منابع تاریخ روم در اختیار نداریم. از این لحاظ می‌توان میان پادشاهی پارت و پادشاهی‌های هلنیستی مصر و سلوکی شباهت‌هایی پیدا کرد. البته این مقایسه فقط مربوط به منابع است؛ دولت‌های نام برده، همانند بازمانده‌های دولت یونانیان باختر (باکتریا) که در آغاز مقتدر بود، بدون آن‌که چندان نشانی از خود باقی گذارند (مصر بیش‌تر و سلوکیان کم‌تر) از صحنه سیاسی محو شدند. قدرت ایران، که یگانه قدرت سیاسی دوران بود که هم در برابر امپراتوری روم پایداری کرد و هم شاهنشاهی ایران را حیات بخشید، این وظیفه را بر دوش محققان می‌گذارد که به استخراج داده‌هایی بپردازند که بتوانند این عظمت را آشکار و اثبات نمایند.^۲

۱. ب. فیلیپ لوزینسکی در کتاب سرزمین اصلی پارت‌ها، گراونهاگه، ۱۹۵۹، به سود منابع ارمنی و اهمیت آن‌ها برای بازسازی تاریخ پارت اظهار عقیده کرده بود. اما من (J. Wolski, *Gnomon*, 1960, 374-375) عقیده‌ای مخالف او دارم.

۲. منابع ایرانی که تاکنون در دانش تاریخ نقش چندانی نداشته‌اند، رفته‌رفته در پژوهش‌ها به عنوان مجموعه‌ای مهم برای نگاهی نوین به تاریخ پارت عرض اندام می‌کنند. افزون بر شپمان (Schipmann, *Grundzüge*, 5 ss) بنگرید به: ی. وُلْسکی، منابع ایرانی (۲۱۷ به بعد) که آن‌ها را در ردیف نخست قرار می‌دهد.

ایران پیش از اشکانیان

بدون تحلیل عمیق وضع پیشین ایران نمی‌توان به ارزیابی پدیده‌هایی پرداخت که به قدرت‌گیری اشکانیان انجامیدند. چنین می‌نماید که در این مورد، این یگانه روش مناسب باشد، نه روش توصیف رویدادها. زیرا کلیدی که امکان کشف انگیزه‌ها و گرایش‌ها را فراهم می‌سازد در این جا قرار دارد، انگیزه‌هایی که بدون درک آن‌ها پیشرفت پژوهش ما دشوار خواهد بود. تحلیل مسائل پیش از به قدرت رسیدن اشکانیان به دوره سلوکیان محدود نمی‌شود، که در مورد آن نیز منابع قابل توجهی در دسترس نیست.^۱ با این حال کمبود منابع فقط یکی از عواملی است که درک جریان رویدادها را دشوار می‌سازد. عواقب وخیم‌تر از گرایشی سرچشمه می‌گیرد که در همه مطالعات تاریخی و نه فقط مطالعات مربوط به سلوکیان دیده می‌شود، و آن عبارت است از جدا کردن یک کردار خلاقانه بنیانگذار دولت و سلسله، یعنی سلوکوس یکم نیکاتور، به عنوان جوهری مستقل چه از نظر گاهشماری و چه از دیدگاه جغرافیایی. چنین عملی ارزیابی واقعی این

۱. تاریخ پادشاهی سلوکیان در این اواخر موضوع مطالعات عمیقی قرار گرفته که تا حدی امکان غلبه بر نقایص ناشی از کمبود منابع مکتوب را فراهم می‌سازند. بنگرید به:

Ph. Edson, *Imperium Macedonicum. The Seleucid Empire and the Literary Evidence*, *Class.Philol.*, 53, 1958, 157-170; B. Bar Kochva, *The Seleucid Army Organisation and Politics in the Great Campaigns*, Cambridge, 1976; M. Cohen, *The Seleucid Colonies. Studies in Founding, Administration and Organization*. *Historia Einzl.* 30, 1978. S'il s'agit de Séleucos I, voir A. Mehl, *Seleukos Nikator und sein Reich*, I, Lovanium, 1986. Quant à Antiochos I, voir D. Musti, *Lo stato dei Seleucidi. Dinastia, popoli, città da seleuco I ad Antiocho III*, *St. Cl. Or.* 15, 1966, 61-167. Voir aussi C. A. H., IInd ed., vol. VII 1, *The Hellenistic World*, Cambridge, 1984, ch.6, Syria and the East, 203 ss.

دولت را دشوار و در واقع ناممکن می‌سازد، دولتی که ادامه مراحل تاریخی پیش از خود یعنی حکومت‌های اسکندر و هخامنشیان بوده است.^۱ اصطلاح هلنیسم که توسط یوهان گوستاو درویزن باب شده، و این واقعیت که آن را در مورد همه سرزمین‌های مفتوحه توسط اسکندر و از جمله ایران تعمیم داده‌اند، چه از لحاظ گاهشماری و چه شالوده مسئله، به پیامدهای خطیری انجامیده است: گویی دوره‌ای جداگانه زاده شده که جدا از دوره‌های پیش از خود بوده و ساختارهای ویژه‌ای داشته است. گویی شرق از هزاران قرن تاریخ خود، که ارزیابی نقش و اهمیت آن را نمی‌دانسته‌اند، گسسته بوده است. با این همه اندیشه وجود تاریخی مستمر که برگستره زمانی مهم‌تری آرمیده، و استمرار برخی پدیده‌ها به ویژه در عرصه فرهنگ را به نمایش می‌گذارد و اهمیت کم‌تری به تاریخ سیاسی می‌بخشد، امروزه بیش از پیش حاکم می‌شود و اجازه می‌دهد که امیدوار باشیم بتوانیم تا حدی بر مشکلات مربوط به نقص منابع در باره سلوکیان غلبه کنیم. بدیهی است که این‌گونه موضع‌گیری همه مسائل را حل نخواهد کرد، و تمام مشکلات فراوان تاریخ سلوکیان، به خصوص مرحله ایرانی آن را که اهمیت ویژه‌ای دارد، از میان نخواهد برد. با این حال این دید کیفی جدید مقارن شده است با افزایش شدید مواد باستان‌شناختی به دست آمده از خاک ایران، موادی که به نحوی غیرمنتظره خلأ ظاهری فعالیت فرهنگی مردم در فاصله میان سقوط هخامنشیان و ظهور ساسانیان را پر می‌کند. بدین سان وضعیت جدیدی از لحاظ کمی و کیفی پیش آمده که مشوق پژوهش‌هایی است که فقط به جزئیات مسائل پراکنده نپردازند، بلکه آن‌ها را در مجموع بررسی کنند، زیرا فقط چنین مطالعاتی می‌توانند به نتایجی موجه بینجامند. بنابراین اگر می‌خواهیم نقش و اهمیت سلوکیان را در تاریخ ایران دریابیم، باید در نظر داشته باشیم که آنان همان قدر که ادامه‌دهندگان راه اسکندر بزرگ بوده‌اند، جانشینان و ادامه‌دهندگان هخامنشیان نیز بوده‌اند.

این رویکرد جدید فقط به وضع کلی پادشاهی سلوکیان در جهان آن زمان و درگیری آن‌ها در مسائل بخش غربی امپراتوریشان (مصر و آسیای صغیر) توجه نمی‌کند، بلکه

۱. در مورد این مسئله بنگرید به: ی. وُلَسکی، منابع دوره هلنیستی و پارت در تاریخ ایران. مشکلات تفسیر آن‌ها و مسائل ارزیابی آن‌ها در مجموعه منابع تاریخ پیش از اسلام آسیای مرکزی، سری I، ج III، بوداپست، ۱۹۸۴، ۱۲۴۵-۱۲۷.

به خصوص به عنصر سازنده ایرانی به عنوان عامل مؤثر بر سیر رویدادها، و نیز نقش پدیده‌ها و رویدادهای خارج از ایران بر ایران توجه می‌کند.^۱ تاکنون این عناصر در تحلیل پدیده‌هایی که در ایران رخ داده‌اند مورد توجه قرار نگرفته‌اند.^۲ و با وجود این باید در نظر داشت که پس از سقوط دودمان هخامنشی، ایران و نیز سرزمین‌های خارج از ایران تا چند سال بار سنگین مبارزه علیه اسکندر مقدونی را بر دوش داشته‌اند و این وضع به هیچ وجه با مرگ او پایان نیافت. چون سلوکیان میراث او و نیز میراث هخامنشیان را صاحب شده و ناچار بودند از سرزمین‌های شمالی ایران که پیوسته در معرض تهدید نیروهای فزاینده ایلات قرار داشت دفاع کنند. تاکنون در مطالعاتی که انجام گرفته است، نقش این سرزمین پهناور و پیچیده که از دریای خزر تا رشته کوه‌های آسیای مرکزی و حتی تا هندوستان ادامه داشت – و در هندوستان نیز دولت‌های مهمی در دوره فتوحات هخامنشیان و اسکندر تشکیل شده بودند – به خوبی مورد ارزیابی قرار نگرفته است. گسترش حکومت مقدونی، که با روش‌هایی سرسختانه‌تر از هخامنشیان انجام گرفت، در شمال و شرق مرزهای ایران تأثیر شدیدی بر اقوامی گذاشت که در آن‌جا ساکن بودند و باعث شتاب گرفتن روند تأسیس دولت در نزد آن‌ها شد. سلوکیان، که پس از دوره

۱. در پژوهش‌های ی. ولسکی مسئله ایران جایگاه درجه اولی دارد. بنگرید به نابودی سلطه سلوکیان در ایران در قرن سوم پیش از میلاد در *خبرنامه بین‌المللی فرهنگستان علوم لهستان*، *مبحث زبان‌شناسی*، *مبحث تاریخ و فلسفه*، شماره ضمیمه ۵، کراکو، ۱۹۴۷، ۷۰-۱۳. ترجمه آلمانی آن در *Der Hellenismus im Mittelasien* دارمشتات، ۱۹۶۹، ۲۵۴-۱۸۸؛ ولسکی، (به انگلیسی) *فروپاشی بخش ایرانی امپراتوری سلوکیان و گاهشماری آغاز پارتیان*، ۱۹۵۷ *Berytus* ۱۲، ۵۲-۳۵؛ ولسکی (به فرانسه) *ایران در سیاست سلوکیان*، ۱-۴ fasc. *AAASH XXV*، ۱۹۷۷، ۱۵۶-۱۴۹؛ ولسکی، *پادشاهی‌های هلنیستی و پارت‌ها*، هفتمین کنگره بین‌المللی *F.I.E.C* ج ۱، بوداپست، ۱۹۸۳، ۲۶۹-۲۶۷؛ ولسکی، (به ایتالیایی) *سیاست ایران در اوایل سلوکیان* *Atti e Memorie dell'Accademia di Scienze. Lettere ed Arti*, vol. XCVI, Padova, 1983-1984, 189-203. نگاه کنید به: ریچارد فرای، *میراث ایران*، لندن، ۱۹۶۲؛ همان، *تاریخ ایران باستان*، مونیخ، ۱۹۸۴؛ ه. ه. اشمیت، *بررسی‌هایی در باره تاریخ آنتیوخوس (به آلمانی)*، ویسبادن، ۱۹۶۴؛ گ. لوریده، *شوش در زمان سلوکیان و پارت‌ها*. سکه‌های پیدا شده و تاریخ شهر. *خطرات هیئت باستان‌شناسی در ایران*، ج ۳۸، پاریس، ۱۹۶۵؛ F. Altheim, *Geschichte Mittelasiens im Altertum*, Berlin, 1970; H. Bengtson, *Griechische Geschichte*, 5^e ed., München, 1997. *Geschichte*، ادوارد ویل، تاریخ سیاسی جهان هلنیستی، ج ۱، نانس، ۱۹۷۹، ج ۲، نانس، ۱۹۸۲.

2. Cf. J. Wolski, *Antike Geschichtsschreibung und der Alte Orient im Lichte der Enteuropäisierungstendenz*, *Klio* 66, 1984, 436-442.

که بر ضرورت برتری نهاد بر عنصر ایرانی و نه هلنیستی در بازسازی تاریخ ایران تأکید کرده است.

فتوحات صاعقه‌گون اسکندر خود را با وضع جدیدی روبرو دیدند که اشکال خطرناکی برایشان پیدا می‌کرد، ناچار شدند این عناصر را به حساب آورند.^۱ برای بازسازی تمهیدات آن‌ها باید به منابع یونانی - لاتینی متوسل شد که تاکنون از این جنبه کم‌تر مورد تحلیل قرار گرفته یا اصلاً نگرفته‌اند، و افزون بر آن باید عوامل ایرانی را در نظر گرفت، زیرا بدون این کار همه بازسازی گویی در خلأ انجام می‌گیرد. برای دریافت معنای استمرار تاریخی، هیچ حلقه زنجیری که امکان پر کردن خلأها را می‌دهد قابل حذف نیست، زیرا این خلأها در فرایند تاریخ ایران در دوره سلوکی وجود دارند. و در این جا دو شورش یونانیان در باکتریا (باختر) از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. نه فقط از آن رو که در این باره تعدادی منبع در اختیار داریم، بلکه نیز به آن دلیل که این شورش‌ها یادآور وقایعی هستند که بعداً در اواسط قرن سوم پیش از میلاد در باکتریا رخ دادند. نتایجی هم که می‌توان از این وقایع در باره تاریخ داخلی پادشاهی‌های اسکندر و سلوکیان گرفت بی‌اهمیت نیستند. به هر حال من ضمن تحلیل شورش دیودوتوس، شهرپ [ساتراپ] باکتریا و این واقعیت که او عنوان شاه بر خود گذاشته، این وقایع را در ۳۲۵ و ۳۲۳ پیش از میلاد جای داده‌ام.^۲ در این مورد می‌توان به گزارش کوتاه ک. کورتیوس (IX، 7) اشاره کرد. در این گزارش باید به حضور عناصری در این جنبش تأکید کرد که در منابع مربوط به شورش‌های بعدی در ایران علیه سلوکیان نام ایشان برده شده است، یعنی آندراگوراس شهرپ [ساتراپ] پارت و دیودوتوس ساتراپ باکتریا. البته یونانیان در هر

1. Cf. J. Wolski, Die Widerstandsbewegung gegen die makedonische Herrschaft im Orient, *Klio* 51, 1969, 207-215.

فقط در این اواخر به عوامل ایرانی و غیرایرانی و اهمیت آن‌ها به عنوان اندیشه‌ای مستمر در فرایند تاریخی و مخالفت آن با دستاورد اسکندر و سلوکیان توجه شده است. نیز بنگرید به: ادوارد ویل، تاریخ سیاسی جهان هلنیستی، چاپ دوم، ج ۱، ۲۶۲ به بعد که در این زمینه پژوهش‌های وُلسکی را دنبال می‌کند. در مورد اهمیت نواحی پس‌کرانه ایران نگاه کنید به: ب. بریان، راهزنی، نارضایتی و کشورگشایی در آسیای هخامنشی و هلنیستی، گفتاری در باره تاریخ باستان، II، ۱۹۷۶، ۲۵۸-۱۶۳. نیز: ف. ل. هولت، اسکندر کبیر و باکتریا لیدن، ۱۹۸۹.

۲. این دو قیام یونانی که به شکل وقایعی جداگانه در نظر گرفته شده‌اند، تاکنون عمیقاً تحلیل نشده‌اند تا اهمیت تاریخی آن‌ها روشن شود. ولی بنگرید به: ی. وُلسکی، «مسئله تأسیس دولت یونانی - باختری»، در: *Ir. Ant.* XVII, 1982, 131-146 چیزی که در این جا شایان تأکید است آن است که می‌بینیم چند دهه بعد در باکتریا یونانیان دوباره شورش می‌کنند و این بار نیز مانند قرن چهارم ایرانیان به هواداری از یونانیان در شورش شرکت می‌کنند. نک. ی. وُلسکی، «ایرانیان و قلمرو یونانی - باختری» *Klio* 28, 1960, 110-121 و ترجمه آلمانی آن در *Der Hellenismus im Mittelasien*, Darmstadt, 1969, 255-274 در این مورد نیز رهبر قیام لقب شاه گرفت.

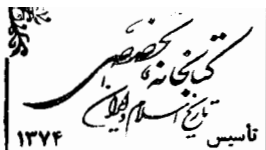
دو شورش عوامل اصلی هستند، اما در کنار ایشان ایرانیان را نیز می‌بینیم که طبق رسم منابع از آن‌ها با عنوان «بربر» یاد شده است. در پایان، رهبران جنبش برای اثبات استقلال لقب شاه بر خود گذاشتند. با آن‌که این شورش سرکوب شد، ولی کمی پس از مرگ اسکندر در ۳۲۳، یونانیان باکتریا دوباره شوریدند (دیودوروس سیسیلی، XVIII، 7).

آنچه به این شورش اهمیت خاصی می‌بخشد این است که پیتون - که از سوی ساتراپ پردیکاس مأمور سرکوب آن شده بود - به شورشیان می‌پیوندد و به کمک ایشان سلسله‌ای در ایالات به اصطلاح علیا، یعنی ایران، تأسیس می‌کند. اما غیر از همسویی‌های اصطلاح‌شناختی موجود، که منابع اصطلاحات واحدی را به دو رویداد پیچیده قرون چهارم و سوم پیش از میلاد داده‌اند، گرایش‌های تجزیه‌طلبانه در آن‌ها شایسته توجه ویژه‌اند. این گرایش‌ها پیوسته در مناطق مرزی وجود داشتند. به نظر می‌رسد که برای رسیدن به سرچشمه آن‌ها بهتر است خود را به رویدادهای مورد نظر محدود نکنیم، بلکه علل آن‌ها را در جایی دیگر بجویم تا بتوانیم این مسئله فوق‌العاده مهم برای تاریخ ایران را تبیین کنیم. مطالعات گ. بوکیش و م. مایرهورفر^۱ به ویژه در باره اوضاع هنگام افول شاهنشاهی هخامنشی این بار در مرزهای غربی در کاریا، چشم‌اندازهای تازه‌ای را گشوده‌اند. در این جا نیز با سلسله‌های کوچکی سروکار داریم که خواهان استقلال تقریباً کامل هستند و استوارانه بر جماعت محلی تکیه می‌کنند اما با جمعیت یونانی نیز پیوند دارند. نتیجه کلی به دست آمده از وضع مورد تحلیل به این فرضیه می‌انجامد که باید ریشه‌های جنبش‌های تجزیه‌طلبانه را در پادشاهی هخامنشی جستجو کنیم. این جنبش‌ها کاملاً توسط اسکندر سرکوب نشدند بلکه با عناصر نوینی در

۱. برای ایجاد یک شالوده تاریخی گسترده‌تر جهت این تجلیات تجزیه‌طلبی، به نظر رسد که بهتر است به آثار گ. بوکیش و م. مایرهورفر رجوع کنیم.

G. Bockisch, Die Karer und ihre Dynasten, *Klio* 52, 1969, 117-175, et de M. Mayrhofer, Kleinasien zwischen Agonie des Perserreiches und hellenistischem frühling. Ein Inschriftenfund des Jahres 1973, *Anzeiger der phil. hist. Klasse der Oesterreichischen Akademie der Wissenschaften*, 112. Jahrg., So 10, 274-282.

نتایجی که می‌توان از تحلیل آن‌ها در مورد مسئله ایجاد شده در اثر افول پادشاهی هخامنشی در اطراف امپراتوری ایشان استنباط کرد، در مورد گرایش‌های تجزیه‌طلبانه در ایالات مرزی امپراتوری سلوکیان نیز قابل تعمیم است. کشورگشایی اسکندر بزرگ فقط موقتاً توانست تمایلات آزادی‌خواهی و تجزیه‌طلبی را که از زمان فرمانروایی هخامنشیان وجود داشت، متوقف سازد.



دوره سلوکی غنی ترگشتند. نقایص منابع، امکان بازسازی دقیق این جریان را که احتمالاً با شدتی فوق العاده در قرن سوم ق.م. در ایالات مرزی ایران رخ داده است از ما سلب می کند. سلوکیان با به ارث بردن فتوحات ایرانی اسکندر، ناچار به رویارویی با مشکلات فزاینده ای شدند که هم تا حدی پیش از فتح ایران وجود داشتند و هم تا حدی نتیجه آن بودند.

اسکندر کبیر بر خلاف شاهنشاهی هخامنشی، که سیاستش در بخش غربی کشور متمرکز بود (مصر، قبرس، آسیای صغیر، یونان، و مقدونیه در مرحله آخر) و چندان توجهی به ایران نداشت، با جنگ چند ساله در شمال شرق ایران و خارج از مرزهای آن، در پنجاب و در امتداد رود سند که مهاجرنشین های متعددی را در آن جا بنا نهاد، عنصر تازه ای را در تاریخ این سرزمین ها وارد کرد. گسترش جویی مقدونی (که در این مورد نیز منابع کافی در اختیار نداریم، چون منابع موجود بیش تر به معلول ها توجه دارند تا علت ها) باعث تحولات جدی ساختاری نزد اقوام مجاور شد که خود را در معرض تهدید می دیدند.^۱ تاکنون به این پدیده توجه کمی نشان داده شده است. این امر در درجه نخست به دولت سلسله ماوریا مربوط می شود. منابع فوق العاده محدود ما اجازه قضاوت در باره نزاع میان سلوکوس یکم و شاه چاندراگوپتا (مؤسس حکومت ماوریا، همان ساندراکوتوس روایت یونانی) را نمی دهند؛ تعیین مرز میان دو دولت دشوار است، گرچه در حال حاضر کشفیات سکه شناسی در این زمینه بسیار مفید واقع شده اند.^۲ وانگهی تماس های دوسویه به این درگیری محدود نمی شدند. با این حال اطلاعاتی فراهم ساخته اند که امکان نتیجه گیری کلی در باره وضع سلوکیان و سرنوشت یونانی گرایی (هلنیسم) در ایران را فراهم می سازد. شیوه ایجاد دولت توسط چاندراگوپتا به ما امکان می دهد وضع پیچیده اقوام همسایه ایران را دریابیم و به اطلاعات گرانمایی

۱. بنگرید به ی. وُلَسکی (Die Widerstandsbewegung، صص ۲۰۷ تا ۲۱۵) که این امر را واکنش اقوام نسبتاً پیشرفته ای می داند که در معرض تهدید توسعه طلبی مقدونی قرار گرفته بودند. انگیزه جدید تغییرات مهم در فرایندهای ساختاری انجام شده در آن جا را باید به همین واکنش نسبت داد. در پژوهش های پیشین به سلوکیان زیاده از حد توجه شده بدون آن که تغییر و تحولات رخ داده در دولت چاندراگوپتا و نیز انگیزه فعالیت او در نظر گرفته شود.

۲. در مورد مسئله مرز میان امپراتوری سلوکیان و کشور ماوریا بنگرید به: تحلیل منابع توسط پ. برنار در کتاب سکه ها (۸۵ به بعد) که با استدلال هایی جدی معتقد است که خط مرزی بیش تر به طرف غرب رانده شده و آراخوزیا (رخج) و پاروپامیزاد (هندوکش) را در بر می گرفت.

برای مقایسه و ارزیابی فرایندهای مشابه در سرزمین‌های دیگر دست یابیم. چاندراگوپتا توانست حمایت یک قبیله ستیزه‌جو را - که منبع لاتینی به آن «لاترون» می‌گوید - جلب کند و به کمک این قبیله سلسله ناندا را که چندان فعال نبود واژگون سازد، و دولت تازه و پویاتری را در مقام شاه تحمیل نماید. این بدون تردید پاسخی به چالش اسکندر کبیر فاتح پارس بود.

توسعه‌طلبی چاندراگوپتا ضعف دولت سلوکیان را، که در سرزمینی پهناور گسترده شده و ناچار بود از هر سو با خطر مقابله کند، نمایان ساخت. تدارکات برای مبارزه بر سر میراث اسکندر سلوکوس را مجبور کرد به نبرد پایان دهد و سرزمین‌های زیادی را واگذار کند. هنوز از مرگ مقدونی بزرگ ده سال نگذشته که دستاوردهایش شروع به خرد شدن می‌کنند و علت آن ضرورت توجه بیش‌تر به رویدادهای منطقه مدیترانه است. وقایع سال‌های ۳۰۴/۳۰۵ ق.م. یعنی نبرد با چاندراگوپتا ثابت کردند که ایران سرزمین پیکار نهایی برای تعیین سرنوشت دولت سلوکیان خواهد بود. این مسئله که تاریخ‌نگاری آگاه به شکست نهایی سلوکیان در ایران بدان پرداخته، تا حد این پرسش کاهش یافته که آیا سلوکیان که بیش‌تر به غرب پرداخته بودند از ایران غافل نمانده و بنابراین در سستی پایه‌های حکومت خود بر این سرزمین مقصر نبوده‌اند.^۱ با آن‌که این مسئله امروزه به وضوح مطرح نمی‌شود، عناصر نوینی که می‌توان در حال حاضر به آن‌ها اشاره کرد ما را بار دیگر وادار به بررسی می‌کنند. در پرتو تحقیقات اخیر معلوم شده که هدف سیاست سلوکیان اولیه حفظ ایران بوده است، و گرچه بخش شرقی آن را به سود چاندراگوپتا از دست دادند، این امر به خاطر امتیازهای نظامی و اقتصادی بوده است. به نظر می‌رسد سلوکوس یکم بنا به دلایل سیاسی همسر ایرانی خود، آپامه، دختر اسپتایمن دشمن سرسخت اسکندر را ترک نکرده بود. حق داریم اگر این عمل را حرکتی دوستانه نسبت به اربابان نیرومند ایرانی تلقی کنیم. دعوت از آنتیوخوس، پسر آپامه و

۱. سیاست سلوکوس یکم و به طور کلی سلوکیان در باره ایران به مجادله انجامیده است. در حالی که آلتهاپم (Weltgeschichte, I, ص ۲۶۵) معتقد است که سلوکیان عمداً از ایران غفلت کرده‌اند و به خصوص آنتیوخوس دوم (۲۴۶-۲۶۱ ق.م) را بسیار می‌کوبد و او را بی‌حال و تنبل می‌داند (نک، گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار، ۲۹ به بعد) در پژوهش‌های جدیدتر با نگرشی محتاطانه‌تر و سنجیده‌تر برخورد می‌کنیم. به برکت مطالعات و کولبه (Ein Ptolemäerkrieg, اشتونگارت، ۱۹۲۳) و و. تارن (CAH VIII, 1928)، و. اوتو (تاریخ سلوکیان) این داوری بسیار افراطی دانسته و رد شده است.

سلوکوس، به اشتراک در حکومت و کسب مقام ساتراپی «ساتراپی‌های علیا» و به ویژه ایران را نیز باید با همین دیدگاه بنگریم. این عمل در عین حال ضرورت تقسیم قدرت را اثبات می‌کرد و این که یک فرد به تنهایی نمی‌توانست تمام وظایف مربوط به اداره چنین دولت پهناوری را انجام دهد.^۱

با این حال این اطلاعات نه مسئله را حل می‌کنند و نه تصویر کاملی از مقاصد سیاسی سلوکیان اولیه در مورد ایران در اختیار ما می‌گذارند. در مورد این مسئله منابع جدید به ما کمکی نمی‌کنند، زیرا بر تعداد آن‌ها چندان افزوده نشده است، بلکه تحلیلی تازه از روایت قدیم و تفسیری بی‌طرفانه از داده‌های آن‌ها لازم است. قبلاً اشاره کردیم که هنگام بازسازی تاریخ ایران در چارچوب پادشاهی سلوکیان، انتظار جریانی مستمر و پیوسته را نباید داشته باشیم. منابع موجود فقط در مورد برخی لحظات اجازه می‌دهند دقیق شویم و فرایند تاریخی را دریابیم، اما در عین حال شالوده‌ای در اختیار ما می‌گذارند تا به نتایج افزون‌تری برسیم. بنابراین به منابع پراکنده در مورد هجوم به ایران از شمال که از آن‌جا «بربرها» به داخل نفوذ کرده و چند شهر از جمله مهاجرنشین‌های یونانی را ویران کرده‌اند باید با دقت بنگریم.^۲ منابع نه در باره زمان تهاجم چیزی می‌گویند و نه در باره نام‌های مهاجمان؛ از این رو تاریخ‌نویسان به‌طور کلی چندان اهمیتی برای آن‌ها قائل نشده‌اند. با این حال نباید این هجوم را رویدادی مجزا پنداشت و

۱. بنگرید به اد. ویل، تاریخ I، ۲۴۵ که این مسئله را امری جدا می‌انگارد و ارتباطی میان آن با حوادث قبلی و سیاسی بعدی برقرار نمی‌کند.

2. Cf. Plin. N.H.VI 47-49, 58; III 167; Strab. XI 10.2.

در مورد کل مسئله بنگرید به: J. Wolski, *L'effondrement*, 22-31 و نیز کارهای جدیدتر او: *Les monarchies, 267-279, La politica iranica*, 189-203. اد. ویل (Hist. polit. I. 243) با مهم دانستن این تهاجم مخالفت کرده است. او به ویژه این فرضیه را مطرح کرده که این یک هجوم «چپاول‌گرانه» بی‌اهمیت بوده است. ای. آ. لیتوینسکی (*Istoriya Tadziksogo naroda I*, Moskva, 1963, 279-283) نیز چنین پیشنهادی را مطرح کرده است. با این حال استدلال اصلی او یعنی این که آنتیوخوس یکم سوتر در سال‌های ۲۷۱-۲۸۱ ق.م. سرگرم امور غرب بوده و نمی‌توانسته به امور ایران توجه کند، در برابر تحلیل د. موسی (*Lo Stato dei Seleucidi*, 99 ss) از فعالیت استعمارگرانه آنتیوخوس یکم در ایران، که این فعالیت را با تبلیغ کیش آپولون موجود در مستعمرات پیوند می‌دهد، اهمیت خود را از دست می‌دهد. نیز بنگرید به: J. Tandriau, "Souverains et Souveraines Séleucides en divinité" *Le Muséon* 61, 1984, 171-182. تأثیر این عقاید جدید بوده که اد. ویل (Hist. polit. I. 268) در چاپ دوم کتاب خود دید خریش را تعدیل کرده و امکان هجوم بزرگ «بربرها» در ایران را پذیرفته است.

پیچیدگی وضع این منطقه مرزی را از دوره هخامنشیان نادیده گرفت که چگونگی مرگ کوروش دلیل بارزی برای آن است. اگر این مقدمات را آغاز حرکت خود بگیریم، درمی‌یابیم که چرا چند دهه بعد از این هجوم، ایران در معرض تهاجم دیگری که برای حکومت سلوکیان خطرناک‌تر بود، قرار گرفت و به ایجاد دولت اشکانی انجامید. نادیده گرفتن مرزهای پهناور شمال و نقش آن در شکل‌گیری تاریخ ایران، خطای متدلوزیک خطیری بوده است.

البته زمان تهاجم آن قدر روشن نیست که اهمیت آن را بتوانیم ارزیابی کنیم. ولی یکی از تاریخ‌های پیشنهادی، یعنی حدود ۲۹۳ ق.م، ظاهراً سست بنیان‌تر از دیگری است که تاریخ تهاجم را نزدیک به افول سلطنت سلوکوس یکم می‌داند؛ زیرا آنتیوخوس به اقداماتی در خاک ایران دست زده که بدون شک با تهاجم ارتباط داشته است.^۱ از این رو به عنوان نتیجه‌گیری محتاطانه می‌توان سال ۲۸۱ پیش از میلاد را به عنوان تاریخ تهاجم پذیرفت که همان سال مرگ سلوکوس یکم است. مسئله نام این «بربرها» نیز محل منازعه است گرچه بحث فقط گرد چند نام (ماساگت‌ها، داهه‌ها و سکاها) جریان دارد. بیش‌ترین اطلاعات مربوط به داهه‌هاست. به نوشته استرابون، داهه‌ها اتحادیه‌ای از سه قبیلهٔ پیسور، کساتیویی و پارنی بودند که در سرزمین پهناوری در امتداد مرز شمالی ایران تا دریای خزر زندگی می‌کردند. به نظر این مؤلف این همجواری خطری دائمی برای ایالات مرزی ایران بود. استدلال مهم‌تر این است که یکی از این سه قبیله داهه، یعنی پارنی‌ها بودند که بعدها ایران را تسخیر کردند و هم‌اینان دولت پارت‌های اشکانی را تشکیل دادند. بدین ترتیب، برخلاف گرایش محققان که اهمیت تهاجم نخست را کاهش می‌دهند، این تهاجم رویدادی فوق‌العاده مهم در تاریخ ایران بوده است. این به نحوی انکارناپذیر به اقدامات سلوکوس یکم و آنتیوخوس یکم انجامید که خواستند

۱. مسئله گاهشماری یا تعیین تاریخ برای مجموع تهاجم «بربرها» از آن‌جا اهمیت یافته که در چارچوب گسترده‌تر فرایندهایی گنجانده شده که در امتداد مرز شمال ایران از زمان هخامنشیان روی داده‌اند. تاریخ پیشنهادی ادگار ویل، یعنی سال ۲۹۳ ق.م به نظر نمی‌رسد که منطبق با واقعیت باشد، چون فقط آنتیوخوس یکم (سوتر) بود که به فعالیتی بسیار گسترده در ایران و در سرزمین‌های مجاور آن دست زد. در مورد نام «بربرها» نیز دامنه‌گزینش فراخ نیست و فقط به ماساگت‌ها و سکاها مربوط می‌شود. به گمان من فرض وجود داهه‌ها محتمل‌تر است، زیرا آنان مسبب تهاجم جدیدی در اواسط قرن به ایران بودند. بنگرید به: J. Wolski,

موازنه به هم خورده در ایران با هجوم «بربرها» را دوباره برقرار سازند و مرز شمال را در برابر خطر تازه‌ای از سوی ایشان حفظ کنند.

نتیجه این تهاجم ویرانی چند شهر نام برده در منابع و احتمالاً چند شهر دیگر بود. اقدامات سلوکیان بُرد شایان توجهی در عرصه‌های مختلف داشت. نخست این که شهرهای ویران شده دوباره آباد شدند، و دیگر جاها نظیر واحه مرگیان به منزله سنگر و بارو بودند. این اقدامات دفاعی آنتیوخوس یکم را راضی نکرد، چون در زمان سلطنت او بود که عمل مستعمره‌سازی تحکیم‌کننده قدرت سلوکیان با ایجاد مهاجرنشین‌ها یا مستعمرات جدید انجام گرفت. این که اجرای طرح‌های آنتیوخوس تا چه مدت طول کشیدند، تا چه اندازه اندیشیده بودند و با چند طرح اجرا شدند، پاسخ آن احتمالاً در تصمیم اوست که بی‌گمان پس از اندیشه‌های طولانی اتخاذ شده و نیز این که نام شهرها از اسکندریه به آنتیوخیا [انطاکیه] تغییر داده شده است.^۱ این اقدام اخیر که خاطره فاتح بزرگ را هدف گرفته بود بی‌گمان ادامه سیاست ایران‌گرایانه سلوکیان و خواست آنان برای جلب حسن نظر ایرانیان بوده است. بنابراین نه تنها به معنای گرایش آن‌ها به نادیده گرفتن ایران نیست بلکه برعکس اثبات‌کننده درستی قضاوت در مورد سیاست جهانی دولت سوریه است. اقدامات دیگر آنتیوخوس این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کنند، زیرا اعمال دفاعی از مقاصد نظامی آنتیوخوس نکاستند. آنتیوخوس، که به خطرهایی که ایران را از جانب آسیای مرکزی تهدید می‌کردند آگاه بود، بر آن شد تا حضور مسلحانه سلوکیان در این سرزمین‌ها را به رخ بکشد. دو لشکرکشی (macedonum armis) برای تحقق این هدف انجام گرفت: یکی دریایی به فرماندهی پاتروکلوس به سوی شمال در امتداد سواحل شرقی دریای خزر؛ دیگری زمینی به فرماندهی دموداماس (مورخ همین لشکرکشی و کارمند بلندپایه شاه) به آن سوی رود سیحون (یاکسارت - سیر دریا) برای بنا کردن محرابی وقف آپولون دیدیمن [دیدوما] الهه حافظ دودمان سلوکیان به عنوان نماد حضور سلوکیان. با ارزیابی تلاش سلوکیان برای حفاظت مرزها، این لشکرکشی‌ها را نمی‌توان فقط یک نمایش نظامی تلقی کرد. با در نظر گرفتن عظمت وسایل به کار رفته برای سازماندهی این لشکرکشی‌ها (ساخت ناوگان، تمرکز نیروها و وسایل از مرکز

۱. در مورد اهمیت این تغییر نام (و باید توجه داشت که مسئله بر سر مهاجرنشین‌هایی است که اسکندر کبیر تأسیس کرده بود) بنگرید به: ی. وُلَسکی، سلوکیان، ۲۰-۹.

حکومت یعنی سوریه که هزاران کیلومتر دورتر واقع شده بود) باید معنای مهم‌تری برای آن قائل شد. نمی‌توانیم فراموش کنیم که آنتیوخوس در همین زمان با خطر تهدیدکننده دیگری از مرز دیگر دولت خود یعنی از آسیای صغیر و از سوی گالاتیان [غلاطیون] مواجه بود.^۱

بدین‌گونه باید عمل برنامه‌ریزی شده سلوکیان را کاملاً جدی گرفت و از تمام داده‌ها سود جست تا تصویری کامل از طرح‌های ایشان و روش‌های سیاست توسعه‌طلبانه آن‌ها ارائه شود و نیز با این هدف که رویدادهای تاریخی به‌طور جدا از هم در نظر گرفته نشوند، به گمان من باید از نتیجه‌گیری‌های تاریخی در مورد لشکرکشی‌های دریایی و زمینی هخامنشیان و اسکندر کبیر، که هدفشان کشورگشایی از طریق نظامی بوده، نیز استفاده کرد. به نظر من با توجه به مقام بلند دو فردی که به فرماندهی این لشکرکشی‌ها منصوب شده‌اند یعنی پاتروکلوس و دموداماس، و حجم عظیم وسایل مورد استفاده، هدف لشکرکشی‌های سلوکوس و آنتیوخوس مشابه با اهداف هخامنشیان و اسکندر بوده است. گزارش پلینیوس کهن که تاکنون دانش به آن توجهی نکرده است، ما را به همین نتیجه می‌رساند. بنا به گزارش (N. H. II 167) تأسیس دو ایالت جدید سلوکیس و آنتیوکیس میوه لشکرکشی‌های این دو فرمانده بوده است. با تحلیل این گزارش بر مبنای داده‌های ذکر شده در فوق، می‌توان پذیرفت در برابر خطری که ایران را از شمال تهدید می‌کرد و بدون شک تحت تأثیر آخرین تهاجم «بربرها»، سلوکیان در چارچوب یک سیاست دامنه‌دار تصمیم گرفتند یا به فتح سرزمین‌های خود این مهاجمان بپردازند یا سدی ایجاد کنند که بتواند ایران را در مقابل تهاجمی تازه حفظ نماید. تحقق این سیاست

۱. عمل مسلحانه - نک پلین، NH. II, 167 اقدامی بوده از سوی آنتیوخوس یکم که بی‌گمان به سود عقیده‌ای پلین، است که اهمیت زیادی برای هجوم «بربرها» قائل است. برای کسب بینش روشن‌تر در باره طرح‌های سلوکیان، به خصوص آنتیوخوس یکم، باید به اقدامات دیگری توجه کنیم. هدف اعزام دو لشکر بزرگ فتح سرزمین‌های تازه و تأسیس ایالات جدید آنتیوکیس و سلوکیس بود. بنگرید به آثار زیر:

V. Martin, La politique des Achéménides. L'exploration, prélude de la conquête, *Museum Helveticum* 22, 1965, 28-48; H. Shivek, Der Persische Golf als Schiffahrts- und Seehandelsroute in Achämenidischer Zeit und in der Zeit Alexanders des Grossen, *Bonner Jahrbücher* 102, 1962, 4-94.

از تحلیل آن‌ها می‌توان نتیجه گرفت که نخست هخامنشیان و سپس اسکندر عملاً چنین شیوه‌ای برای تحقق هدف‌های توسعه‌طلبانه خود در پیش گرفته بودند.

همانا تأسیس آن دو ایالت جدید بود. از محل و مرزهای این دو ایالت اطلاعی نداریم. اما اگر گزارش پلینیوس را دقیق بخوانیم، می‌توانیم این فرضیه را بپذیریم که محدوده آن‌ها از دریای خزر تا رود یاکسارت (سیحون) بوده است، چون معبدی که به افتخار الهه آپولون دیدیم برپا شد، در نزدیکی این رود بود. در این زمینه نمی‌توانیم فراتر برویم. افزون بر این با تکیه بر تحقیقات د. موسی در باره نقش خاص آپولون هنگام مستعمره کردن ایران توسط آنتیوخوس یکم، می‌توان فرض کرد که ایالت آنتیوکیس در مشرق و کنار رود سیحون واقع بوده و ایالت سلوکیس بر کرانه دریای مازندران قرار داشته است. با این حال برای ارزیابی کل مسئله این مهم‌ترین موضوع نیست؛ بلکه باید به بررسی وضع ایران و تعیین اصول سیاست سلوکیان پرداخت. ویژگی این سیاست پویایی شدید آن بود، به ویژه فعالیت آنتیوخوس یکم که شکل‌های گوناگونی به خود گرفت. این سیاست فقط دفاعی نبود که هدفش حفظ وضع موجود باشد.^۱ البته بازسازی شهرها و تقویت استحکامات دفاعی آن‌ها و اسکان جمعیت در مهاجرنشین‌های یونانی با مهاجران جدید در راستای این هدف بود. اما آنتیوخوس سیاست تهاجمی نیز داشت. دلیل این سخن اقدام به لشکرکشی به عمق استپ‌های آسیای مرکزی برای ایمن کردن مرز شمالی ایران است. با این همه، موضوعاتی که ما مطرح می‌کنیم و از دیدگاه سلوکیان به عنوان وارثان اسکندر مهم بودند، پاسخ کاملی برای پرسش نیستند. سلوکیان با آن که مدتی نزدیک به یک قرن و نیم، تا زمان آخرین لشکرکشی آنتیوخوس هفتم در ۱۲۹ ق.م به عمق ایران، به تلاش‌های بیهوده خود برای حفظ این میراث عظیم ادامه دادند، در نهایت فقط جزء کوچکی از این تاریخ بودند. سیاستی که سلوکیان با نیروهای پر شمار و انواع ترفندهای سیاسی برای جلب نظر ایرانیان و به ویژه اشراف ایران در پیش گرفتند، در پایان به سود

۱. برخلاف آنچه پیش از این در باره سیاست سلوکیان می‌پنداشتند و آن‌ها را بیش‌تر در غرب - مصر، آسیای صغیر و یونان - فعال تصور می‌کردند بی‌آن که به اهمیت سیاست ایرانی ایشان توجه کنند، باید - با الهام از اندیشه سیاستی جهانی در پرتو تحلیل فوق که البته کامل نیست - سیاست سلوکیان اولیه را فعال و پویا دانست. این سیاست به هیچ‌وجه مبتنی بر تنبلی و بی‌حالی نبود. بر این اساس حق داریم نابودی سلطه سلوکیان بر ایران را در قرن سوم پیش از میلاد فرایندی پیچیده بدانیم که معلول عوامل بسیاری بوده است. وانگهی تلاش‌های مکرر سلوکیان در سده‌های سوم و دوم ق.م را نمی‌توان فراموش کرد که هدفشان بهبود و بازیافت موقعیت از دست رفته‌شان در ایران بود. بنگرید به:

J. Wolski, *The Decay*, 35 ss.; idem *L'Iran dans la politique*, 149 ss.

ایشان تمام نشد. و علت این امر فقط به عواملی نظیر طبیعت جغرافیای سیاسی، مشکلات اداری و ارتباطی با سرزمین‌های همسایه ایران، یا درگیری فزاینده با مسائل و امور مصر و آسیای صغیر مربوط نمی‌شد، گرچه این عوامل نقش مهمی در به پایان رساندن منابع پادشاهی سوریه داشتند. ایران پس از دوره فعال سیاست ایرانی سنوئوس یکم و آنتیوخوس یکم، وارد یک دوره خلأ شد، حال آن‌که فعالیت قبایل و ایلات ساکن در مناطق مرزی ایران در این دوره بسیار شدید بود، و در نتیجه ایالات حاشیه‌ای و مرزی ایران دچار چنان تغییراتی شدند که فرمانروایی سلوکیان بر این سرزمین را به لرزه درآورد و به منزله اعلام پایان آن بود.

ایران در آستانه یورش پارنی‌ها

کاستی‌های تاریخ سنتی اجازه نمی‌دهند به شیوه‌ای دقیق به بازسازی رویدادهایی پردازیم که در میانه‌های سده سوم پیش از میلاد در ایران رخ داده‌اند. این تنها یک جنبه از مشکلات است. ابهام منابع، فاصله تاریخی زیاد آن‌ها با حوادث، منشأ نامطمئن آن‌ها، این که خواسته‌اند متن را تصحیح کنند تا آن را با گرایش‌های حاکم بر قرن نوزدهم و آنچه از قرن هجدهم در باره وقایع آغازین دولت اشکانیان باور داشتند سازگار سازند،^۱ نیز بخش دیگری از مشکلات است. در کنار این شیوه‌های غیرعلمی، موانع دیگری طی قرن‌ها برای پی بردن به علل زوال سلوکیان و شکست تدریجی ایشان در ایران وجود داشت. نه می‌توانستند علل این فرایند را روشن کنند و نه مراحل تاریخی و واقعی آن را. اگر به ارزیابی تحول تحقیقات در باره این مسئله از دید دانش امروزی پردازیم، توجهمان به خطای یگانه اما اساسی روش‌شناسی جلب می‌شود که امکان می‌دهد به راه‌حلی برسیم. تحت تأثیر گرایش‌های حاکم بر قرن نوزدهم، مسئله را فقط از دیدگاه عنصر یونانی - مقدونی، سلسله سلوکیان و سیاست به ارث برده از اسکندر پس از فتح

۱. از زمان ژ. دوفوا وِیّان (J. de Foi Vaillant, *Arsacidarum imperium sive historia Parthorum ad fidem unimorum accomodata*, Parisiis, 1725) معمولاً در باره آغاز دولت اشکانی طرحی را پذیرفته‌اند که تا زمان ما ادامه یافته است. شالوده روش‌شناسی این طرح، ارزش فوق‌العاده قائل شدن به اطلاعاتی است که آریان داده که از کتاب پارت‌های او فقط بخشی در خلاصه فوتیوس (قرن نهم میلادی) حفظ شده است. از جمله کسانی که این دیدگاه را پذیرفته‌اند می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

A.V. Gutschmid, *Geschichte Irans*, 29 s.W.W. Tarn, *Parthia C.A.H.* IX1932, 574 ss., N.C. Debevoise, *A Political History of Parthia*, Chicago, 1938, IInd ed., 1968, 9 ss.

ایران بررسی کرده‌اند. بدین‌گونه، عامل مهم دیگر یعنی خود ایران، سرنوشت آن و تاریخش را که با تهاجم اسکندر و جانشینانش، سلوکیان، قطع شده، حذف کرده‌اند. چنین رویکردی فراورده سیاست اروپامداری افراطی بود. زیرا ایران در عهد باستان کانون سه امپراتوری هخامنشی، اشکانی و ساسانی بوده است. مهم این است که دانش خود را از نفوذ چنین رویکردی آزاد سازند، و فقط در آن صورت می‌توان سقوط سلطنت سلوکیان در ایران و ظهور یک نظم سیاسی جدید و البته پادشاهی پارت‌های اشکانی را توضیح داد.

رویدادهای مهم سرزمین ایران در آن دوره عبارتند از شورش آندوراگوراس شهر (ساتراپ) پارت و شورش دیودوتوس شهر (باکتریا).^۱ منابع در این مورد شرح دقیقی ندارند. ضمن این‌که در نقل اسامی نیز پر از اشتباه هستند. به علاوه شورش دیودوتوس را می‌توان تکرار جنبشی دانست که قبلاً به درگیری میان قدرت مرکزی و ایالت انجامیده بود. و مقایسه آن با وضعی که در دوره افول شاهنشاهی هخامنشی در آسیای صغیر حاکم بود می‌تواند عناصر توضیحی دیگری را فراهم سازد. اما چنین مقایسه‌ای کاملاً درست نیست و اوضاع و احوال و پایه رویدادهای قرن چهارم ق.م متفاوت بود و بدین ترتیب نتیجه‌گیری ممکن است مبتنی بر پایه‌هایی سست باشد. بنابراین در نظر گرفتن سازوکارهای عمل مرکز قدرت سلوکیان، که تاکنون یگانه معیار بود، کافی نیست. مطالعاتی که تاکنون انجام شده‌اند عناصر ایرانی و حتی فوق‌ایرانی را که بر جریان حوادث اثر گذاشته‌اند حذف کرده‌اند.^۲ فعلاً بدون کوشش برای حل مسائل

۱. این قیام‌ها، به خصوص قیام دیودوتوس در باختر مورد توجه نقادان واقع شده‌اند، و مرحله زوال سلطه سلوکیان در ایران را، به ویژه از زمانی که غیر از منابع ادبی محدود و مبهم، توانسته‌اند از سکه‌های ضرب شده توسط دو شورشی استفاده کنند، از همین هنگام می‌دانند. از پنجاه سال پیش پرسش‌های مربوط به این مسائل توسط ی. وُلسکی در مقالات بسیاری مورد مطالعه قرار گرفته‌اند که در این جا فقط به مقاله اشک یکم اشاره می‌کنیم Arsace I^{er}, fondateur de l'État parthe *Acta Iranica* III, 1974, 159-199. نیز بنگرید از همین نویسنده به: L'effondrement, 35 ss.; The Decay, 31 ss. "Untersuchungen," 439 ss. Le Problème, 131 ss.; Les commencements, 9-19.

۲. ی. وُلسکی در دو اثر (*The Decay*, 35, *L'effondrement*, 50) به مطالعه نگرش مردم ایران و به خصوص اشراف نسبت به سلوکیان پرداخته است. او توانسته بر پایه تحلیل ترکیب ارتش سلوکیان در نبردهای رافیا (۲۱۷ ق.م) و ماگنزی (۱۸۹ ق.م) به فقدان تیره‌های ایران خاوری پی ببرد. فقط تیره‌هایی نظیر مادها و پارسیان، بدون در نظر گرفتن تیره‌های کوچک‌تر، در این نبردها حضور دارند. شاید این تیره‌ها بیش‌تر به قدرت مرکزی ←

فوق‌العاده متناقض و مورد منازعه گاهشماری جنبش‌های جدایی طلبانه در ایران، که قبلاً به آن‌ها اشاره کردیم، باید به تأمل در باره ماهیت آن‌ها و علل مستقیم و غیرمستقیم آن‌ها بپردازیم. منابع ادبی نخواهند توانست در باره این نکته برای ما مفید باشند، زیرا آن‌ها غیر از رخدادها و تناقضاتی در عرصه نام‌ها، اطلاعات دقیقی ندارند. یک کشف کتیبه‌شناسی فوق‌العاده نادر از دوره سلوکیان که در ایران انجام شده، یعنی سندی حاوی قبالة آزادی یک برده متعلق به دوره سلطنت آنتیوخوس یکم سوتر (۲۸۱-۲۶۱ ق.م) برای مجموع مسائل مورد علاقه ما می‌تواند مفید باشد، زیرا عنصر مهمی را البته به شکل فرضیه در اختیار ما می‌گذارد، زیرا در مورد تاریخ ایران هنوز ناچاریم به فرضیه متوسل شویم.^۱

مقام بلندپایه‌ای به نام آندراگوراس در این سند وجود دارد. چون در علم نامگان‌شناسی یا مطالعه نام‌های خاص این نام فراوان نیست، ناچاریم فرض کنیم که این آندراگوراس همان شهرب [ساتراپ] پارت بوده که قربانی هجوم ارشک (اشک)، رئیس تیره پارنی‌ها، به این ناحیه شده است. از دیرباز این آندراگوراس را همان کسی می‌دانسته‌اند که به نام خود سکه ضرب کرده است.^۲ با در کنار هم گذاشتن مجموع این عناصر، آندراگوراس را شهرب شورشی پارت می‌دانیم که با نام و تصویر خود به نشانه استقلال سکه ضرب کرده و در مبارزه با اشک از بین رفته است. این احتمالاً بخشی از

وابسته بوده و هوادار سلوکیان بوده‌اند، حال آن‌که دیگران ترجیح داده‌اند به شهرب‌های شورشی ببینند. فرضیه ادگار ویل (تاریخ سیاسی، چاپ دوم، ج I، ۲۹۰ به بعد) که علت فقدان قبایل شرق ایران را نگرانی ایشان برای دفاع از ایران در مقابل مهاجمان بیگانه می‌داند. در واقع تأیید نظریات من در باره اهمیت خطر «اسکیت‌ها» و نیز همکاری ایرانیان با یونانیان است.

1. L. Robert, Une inscription hellénistique d'Iran, *Hellenica* 11/12, 1960, 85-91.

2. Cf. J. Wolski, Le Problème d'Andragoras, Serta Kazaroviana, *Ephemeridis Instituti Archaeologici Bulgarici*, vol. XVI, Sofia, 1950, 111-114

رومان گیرشمن فرضیه ایرانی تبار بودن این آندراگوراس را مطرح کرده است. (در مقاله «یک سکه چهار درهمی آندراگوراس از مجموعه م. فروغی» در یادنامه‌ای به افتخار جرج میلز، دانشگاه آمریکایی بیروت، ۱۹۷۴، ۸-۱) با این حال استدلال او متکی به منابع نیست. ی. ولسکی در مقاله «آیا آندراگوراس ایرانی بود یا یونانی» (*Studia Iranica* IV, 1975, fasc.2, 1975, 159-169) استدلال اصلی گیرشمن را که با تکیه بر گزارش یوستینوس می‌گوید با یک آندراگوراس ایرانی سروکار داریم که توسط اسکندر به سمت ساتراپ پارت منصوب شده بود، مورد تردید قرار می‌دهد. بنا به نظر کلیه مورخان، این آندراگوراس شخصیت تاریخی بوده است. بنگرید به:

H. Berve, *Das Alexanderreich auf prosopographischer Grundlage*, II, München, 1926, 414.

فرایند تجزیه تیول‌های ایرانی سلوکیان، نظیر شورش دیودوتوس در باختر (باکتریا) بوده است. با این حال این جزئیات همه آن چیزی نیستند که می‌توان از این کتیبه دریافت. آنچه شایسته توجه است این است که آندراگوراس، البته اگر همان ساتراپ شورشی زمان سلطنت آنتیوخوس سوتر، یعنی ۲۶۱ ق.م باشد، مقامی اداری داشته که در سند ذکر آن آمده است. در ظاهر چیز عجیبی در این امر نیست، زیرا از ساز و کارهای اداری سلوکیان چیز زیادی نمی‌دانیم. آنچه به شدت فرضیه پیشنهادی ما را تأیید می‌کند تصویر آندراگوراس بر روی سکه‌هاست. این تصویر مردی سالمند را نشان می‌دهد که به‌راستی او نیز هنگام شورش خود چنین بوده است. بدیهی است آنتیوخوس دوم (تئوس) (۲۶۱-۲۴۶ ق.م) که درگیر مسائل سیاسی پیچیده غرب و نزاع‌های خانوادگی بود نیرو یا اشتیاقی به درگیر شدن با مسائل ایالات مرزی [شرق] ایران نداشت. اگر با موردی منحصر به فرد سروکار داشته باشیم، استخراج نتایج کلی امری خطرناک خواهد بود. با این حال با تحلیل رویدادهای باکتریا در مورد شورش دیودوتوس می‌توان به نتایج مشابهی رسید. این ایالت مرزی شاهد تکرار حوادثی همسان پارت بود. در این جا نیز، اگر از روی تصویر شهرب قضاوت کنیم، این شهرب از مدت‌ها پیش یعنی از زمان آنتیوخوس دوم - اگر نگوئیم آنتیوخوس یکم - این مقام را داشته است. سکه‌ها تصویر شاه دیگری را دارند، اما نام او در روی سکه شاهی است بر آن.^۱

این ملاحظات اجازه می‌دهند فرض کنیم که هر دو شهرب این مقام را در ایالات مرزی مدتی بسیار طولانی داشته‌اند. این نکته ما را به امکان درک عامل یا عواملی نزدیک می‌سازد که باعث شده آن‌ها از اطاعت سلوکیان سر باز زنند. به احتمال زیاد آن‌ها موفق شده‌اند جایگاه خود را محکم کنند و با مردم تماس‌های نزدیکی برقرار سازند تا مردم به این نتیجه برسند که وجود آن‌ها بیش‌تر به نفع ایشان است تا یک شاه سلوکی که هزاران کیلومتر دورتر اقامت دارد. شکل‌های بریدن از حکومت مرکزی با

۱. مسائل قیام‌های آندراگوراس و دیودوتوس، جدا از تاریخ‌های بحث‌برانگیز آن‌ها، می‌توانند از دیدگاهی دیگر عنصری تازه را برای ما روشن سازند. با فرض این که آندراگوراس مقام ارشد دستگاه سلوکیان که نامش در کتیبه آنتیوخوس یکم (سوتر) آمده همان شهرب شورشی پارت باشد - و پیر بودن چهره‌اش این فرض را شدیداً تأیید می‌کند - می‌توان نتیجه گرفت که سلوکیان شهرب‌های با کفایت را مدتی طولانی در ایالات خود حفظ می‌کرده‌اند. در مورد دیودوتوس نیز اگر بر اساس چهره‌اش بر روی سکه قضاوت کنیم، می‌توانیم به همین نتیجه برسیم. بنگرید به ی. وُلَسکی، مسئله...، ۱۳۱ به بعد.

شکل‌هایی که منابع در مورد جنبش‌های جدایی طلبانه در باختر در سال‌های ۳۲۵ و ۳۲۳ ذکر می‌کنند تفاوتی ندارند. از آن‌جا که روی سکه‌ها عنوانی برای آندراگوراس ذکر نشده می‌توان محتاطانه نتیجه گرفت که او به مقام یک امیر (یا شاه محلی) قانع بوده؛ و دیودوتوس نیز در آغاز وضع مشابهی داشته است. همچنین از این لحاظ می‌توان به استمرار سنتی توجه کرد که پیشینه آن به زمان هخامنشیان باز می‌گردد و آن وجود هکاتومنوس امیر یا پادشاه کاریا است.^۱ رویدادهای بعدی دیودوتوس را وادار می‌کنند که با دادن عنوان «شاه» به خود بر استقلال خویش تأکید ورزد، که شاید از سرمشق آتئودور رهبر شورش باکتریا در ۳۲۵ پیروی کرده باشد. این عمل، که اهمیت آن فراتر از چارچوب عملی یکتا و یگانه است، مقدمه‌ای می‌شود برای یک دوره درخشان توسعه قلمرو پادشاهی یونانی-باختری که سرنوشت آن پیوند نسبتاً مبهمی با تاریخ بعدی ایران پارت‌ها دارد. گسترش آن به ویژه به طرف شرق و شمال بود و فقط گهگاه سیاست اشکانیان، که بیش‌تر متوجه غرب بود، باعث زد و خوردهایی می‌شد.

با این حال وقتی بدین‌گونه حوادث را در چارچوب پادشاهی سلوکی قرار می‌دهیم، فقط به یک جنبه مسئله توجه می‌کنیم که شاید مهم‌ترین جنبه نباشد. زیرا باید به بررسی تمام مسائل مربوط به وضعی بپردازیم که از زمان لشکرکشی بزرگ «بربرها» در ایران در زمان سلطنت سلوکوس یکم و آنتیوخوس در سرزمین‌های شمال ایران در استپ‌های پهناور و نیز زمین‌های کشاورزی که تا دریای آرال امتداد داشت، ایجاد شده بود. از همان زمان سپاهی که در عمق ایران رخنه کرد، باعث تغییراتی کیفی در درون قبایلی شد که در این سرزمین سکونت داشتند. این قبایل از زمان هخامنشیان و اسکندر در معرض تهاجم بودند، حال آن‌که اکنون خودشان توانسته بودند حمله‌ای را علیه ایران تدارک ببینند. ارزیابی وضع حاکم در میانه داهه‌ها، دریس‌ها، ماساگت‌ها و سکاها - که این‌ها البته معروف‌ترین قبایل باستانی بودند - منحصرأ مبتنی بر اطلاعات اخذ شده از روایات

۱. نک. دیودوروس سیسیلی XVIII, 7. او در گزارش خود در باره شورش یونانیان در باکتریا در ۳۲۳ می‌گوید که پیتون، که پردیکاس مأوریت خواباندن این شورش را به او واگذار کرد، با آن‌ها به سازش رسید تا به کمک ایشان ستاد سرفرماندهی ایالات ایرانی را محاصره کند. آن‌گاه بسیار محتمل است که در آغاز ساتراپ‌های پارت و باکتریا به لقب امیر راضی بوده‌اند. این پیشنهاد در باره حق سیاسی آن‌ها از سوی ی. وُلسکی (le problème, 139 ss.) مطرح شده است. برای بررسی کوتاه تاریخی بنگرید به: گ. بوکیش (G. Bockisch, *Die Karer*, 80 ss.) که از هکاتومنوس به عنوان مدعی این لقب نام می‌برد.

باستانی است. این اطلاعات ناچیز این قبایل را کوچ‌رو و بیابانگرد تلقی می‌کنند، حال آن‌که اطلاعات یک نویسنده و فرهنگ‌نویس بیزانسی، گرچه متأخر و موجز است، حاکی از آن است که در میان ایشان گروه‌های یکجانشین و ثابت نیز وجود داشته‌اند.^۱ استرابون در باره داهه‌های ساکن این مرز اطلاعات نسبتاً بیشتری دارد که حاکی از آن است که سبک زندگی آن‌ها نمایانگر تضاد شدید زندگی جمعیت یکجانشین ایران و زندگی چادرنشینان بیابانگرد اکثر استپ‌هاست. داهه‌ها اغلب ترتیب گشت‌های راهزانه‌ای را در سرزمین‌های مرزی می‌دادند و به غارت مردمی می‌پرداختند که ظاهراً دفاع نیرومندی نداشتند.^۲ در این جا می‌توان به فرضیه‌سازی متوسل شد و ضمناً هجوم همین بربرها در آغاز قرن سوم پیش از میلاد را نیز در نظر داشت و به یاد آورد که این توصیف ممکن است مربوط به سال‌های ۲۴۰-۲۷۰ ق.م باشد یعنی دوره‌ای که پس از تلاش بزرگ آنتیوخوس یکم (سوتر) به علت درگیری سلوکیان در آسیای صغیر و نبرد با مصر، وضع در این منطقه دستخوش تغییری اساسی شد. برای ارزیابی وضع داخلی قبایلی که به ایران حمله کردند، می‌توان از این اطلاعات نتیجه گرفت که قشری از جماعت قبیله در اطراف رئیس (که به عنوان سازماندهنده و فرمانده لشکرکشی‌ها قدرتی فزاینده یافته بود) به این لشکرکشی‌های تاراجگرانه بسیار علاقه داشت.

باستان‌شناسان شوروی به برکت کاوش‌هایی که انجام داده‌اند در بازسازی وضع حاکم بر قبایل شمال دریای خزر گام بلندی به پیش برداشته‌اند.^۳ این کاوش‌ها نتایج شگفتی داشته‌اند که باعث دگرگونی عقاید قدیمی شده است که می‌پنداشتند گویا این

۱. نک. Suda. s.v. 'απαθός (XI, 10) در مورد ماساگت‌ها این عقیده را دارد. نگاه کنید به:

W.W. Tarn, *The Greeks*, 80 ss.

۲. استرابون (XI8, 3) در باره وسایل ایشان در «چپاول‌ها» گزارش جالبی دارد. غنایمی که آن‌ها از مردم ایران می‌گرفتند در میانه داهه‌ها تبدیل به منبع تفاوت اقتصادی شد که بی‌گمان بر تغییرات درونی این قبایل اثر گذاشت.

۳. از میان آثار فراوانی که در این زمینه وجود دارد، در این جا فقط به آثار زیر اشاره می‌کنیم:

S.P. Tolstov, *Po sledam drevnokhorezmijskij civilizacii*, Moskva, 1948; Version allemande: *Auf den Spuren der altchoresmischen Kultur*, Berlin, 1953. E. Masson, *Novyie dannye po drevnej istorii Merva*, V.D.I. 38, 1951, 89-101, G.A. Koshelenko, *Kultura Parfii*, Moskva, 1966, G. Frumkin, *Archaeology in Soviet Central Asia*, Handb. der Orientalistik, 7 Abt., VI.Bd., I. Abschnitt, Leyde, 1970, 82 ss.

قبایل در دوره هخامنشیان و دوره بعد از ایشان در حالت بدوی به سر می‌برده‌اند. سیستم پیشرفته کانال‌های کشف شده در سرزمین آن‌ها نشان می‌دهد که از آغاز اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ای داشته‌اند و عقایدی هم در مورد این که نظام آبیاری در ایران را به این جا منتقل کرده‌اند، ابراز شده است. این ملاحظات ما را وادار می‌کند که در عقاید قدیمی خود در باره مردم و تعلق آن‌ها به خانواده زبان‌های ایرانی و یا چادرنشین بودن بدوی ایشان تجدید نظر کنیم. این قبایل مستعمرات یا مهاجرنشین‌هایی واقعی تأسیس کردند، زیرا خرابه‌های بناهای کشف شده حاکی از یکجانشین بودن آنهاست، گرچه کوچ فصلی ایشان را منتفی نمی‌سازد. بنابراین باید امروزه سطح فرهنگی آن‌ها و قبل از هر چیز درجه تکامل اجتماعی ایشان را از زاویه متفاوتی نگرست، که به نوبه خود (با در نظر گرفتن مجاورت دولت‌های بسیار پیشرفته هخامنشی، اسکندر و سلوکی) بر نطفه‌های سازمان قبیله‌ای پیشرفته‌تر و پیدایش شالوده‌های سازمان دولتی اثر گذاشتند. در برابر واقعیت انکارناپذیر هجوم ارشک در رأس قبیله پارنی‌ها و تأسیس دولت پارت در پی نخستین فتح در ایران، قطعاً این حوادث پیشگامانی داشته‌اند و چون این نتیجه‌گیری منطقی می‌نماید، حق داریم فرض کنیم که شهرهای [ساتراپ‌های] ایالات مرزی از خطر فزاینده آن سوی مرز آگاه بوده و تصمیم گرفته بودند کار دفاع از سرزمین‌هایی را که به ایشان سپرده شده بود خود به عهده بگیرند و نه روی کمک سلوکیان حساب کنند و نه درآمدهای خود و به ویژه باکتریا را (پارت از لحاظ اقتصادی کم‌تر توسعه یافته بود) به خزانه شاهی سرازیر سازند.^۱ آن‌ها با پذیرش این اندیشه به همان فعالیتی که در بالا به مراحل آن اشاره کردیم پرداختند و بدین ترتیب جبهه سلوکیان را در مقابل خطر خارجی تضعیف کردند.

در چنین وضعی نباید عامل دیگری را از قلم انداخت که به وجود آن در فرایند زوال سلطنت سلوکیان در منابع قدیمی اشاره شده است. اگر یونانیان، و نیز شاید مقدونیان که ظاهراً آن‌ها نیز در ایران مهاجرنشین‌هایی داشته‌اند^۲ آشکارا خطر شمال را حس

۱. در سندی به خط میخی از سال ۲۷۳ ق. م. (J. Epping et J.V. Strassmaier, *Babylonische Mondbeobachtungen aus den Jahren 38/39 der Seleukiden-Aera*, Z.F.A., 1893, 233) می‌بینیم که یک ساتراپ باکتریا برای آنتیوخوس یکم طلا و بیست فیل فرستاده است.

۲. در مقاله پی‌یر بریان، کاوش‌های آی خانم IV، و مسائل تاریخ یونانی - باختری در یادبود هیست باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان (پاریس، ۱۹۸۳، ۷) توجه همگان به وجود مهاجرنشین‌های مقدونی در ایران جلب شده است.

می‌کردند، بی‌گمان ایرانیان بومی نیز همان احساس و واکنش را داشتند.^۱ دلایل تأییدکننده این فرضیه در منابع دوره شورش‌های آندراگوراس و دیودوتوس ناچیزند. روی عنوان آندراگوراس (Praefectus Parthorum)^۲ با دشواری می‌توان حساب باز کرد؛ نابودی این دولت کوچک به دست ارشک شالوده به حد کافی استواری برای این برداشت ایجاد نکرد. منابع مربوط به باکتریا (باختر) به شیوه‌ای متفاوت و سودمندتر گزارش می‌دهند. در گزارش استرابون^۳ که احتمالاً مبتنی بر تاریخ پارت از آپلودوروس آرمیتیایی است که به قرن اول پیش از میلاد مربوط می‌شود، گفته شده که ساتراپ اهالی باکتریا را به شورش برانگیخت. به نظر می‌رسد که در این مورد فقط پای یونانیان در میان نبود، بلکه بیش‌تر ایرانیان نقش داشته‌اند که سواره‌نظام آن‌ها، به ویژه سواره‌نظام باکتریایی، نقش مهمی در نبردها ایفا می‌کرد.^۴ مثلاً در آخرین درگیری اسکندر با داریوش سوم در گوگمل. بدین ترتیب حق داریم فرض کنیم که نظیر سال ۳۲۵ ق.م. ایرانیان از جنبش شهرها حمایت کرده و آن را کمکی در برابر خطر شمال دانسته‌اند.^۵ از این رو این جنبش‌ها دستاورد عناصر بیگانه در ایران نبودند و ایرانیان در آن سهم مهمی داشتند، و شاید قبل از همه اشراف ایرانی که برای آن‌ها از قرن‌ها پیش تهدید ساکنان استپ‌های شمال خطری واقعی محسوب می‌شد. این برداشت از مجموعه مسائل مربوط به سستی سلطنت سلوکیان در ایران، چشم‌انداز تاریخی دیگری را به روی ما می‌گشاید و آن زدودن آثار فتح ایران توسط اسکندر، نخست در عرصه سیاسی و سپس در عرصه فرهنگی است.

۱. ی. وُلَسکی، اشکانیان، 503, EOS 38 و مستقل از آن، و.و. تارن، یونانیان، ۳۷، در این باره عقاید خود را ابراز داشته‌اند.
۲. نک یوستینوس، 4, XLI, 7. ۳. نک. استرابون، 9, XI, 2.

۴. نک. پولیبیوس X, 49; XX, 12, 8. و نیز: ی. وُلَسکی، ایرانیان، ۱۱۰ به بعد.

۵. دلیل آن که این خطر در ایران کاملاً احساس می‌شد، پیام اوتیدم شاه باختر به آنتیوخوس سوم هنگام لشکرکشی او به ایران است. نک. پولیبیوس 34, XI, 5. هر چند از نظر اوتیدم که در باختر محاصره شده بود، این استدلال بُرد محدودی داشت، با این حال همین صرف استفاده از آن بدون توسل به استدلالی دیگر، دلیلی است بر واقعیت این خطر.

هجوم ارشک به ایران

مسئله گاهشماری وقایع اوایل دولت پارت

در پرتو منابع موجود می‌دانیم حوادثی که در نیمه سده سوم پیش از میلاد در ایران رخ دادند، در سه مرحله اتفاق افتادند، اما به سبب مبهم بودن منابع، تشخیص نظم گاهشماری آن‌ها دشوار است و قرن‌هاست که در باره آن بحث و مجادله ادامه دارد. این سه مرحله عبارتند از: شورش شهرب (ساتراپ) پارتی یعنی آندراگوراس که بنا به واژگان یونانی می‌توان او را امیر نامید، شورش دیودوتوس شهرب باکتریا (باختر) که اسماً حاکمیت شاه آتیوخوس دوم را پذیرفت و خود نیز در آغاز عنوان امیر و سپس عنوان شاه یافت و بنابراین مستقل شد، و بالاخره حمله ارشک رئیس قبیله پارنی (از قبایل) داهه به پارت و تأسیس دولت پارت. اگر بخواهیم به بررسی این رویدادها که پیامدهای تاریخی سنگینی داشته‌اند پردازیم، باید به یاد داشته باشیم که فقط منابع یونانی - لاتینی بدخواه و مغرض و در واقع دشمن تهاجم ارشک را در اختیار داریم.^۱ اطلاعات آن‌ها کوتاه و غالباً گسسته از داده‌های قبلی هستند (جز در مورد یوستینوس) و بین ایشان و رویدادهایی که درباره‌شان صحبت می‌کنند قرن‌ها فاصله بوده است.

۱. این نکته را می‌توان از گزارش یوستینوس (XLI 4, 7) دریافت که به احتمال زیاد بازتاب عقاید رایج محافل هلنیستی بوده است. او آن‌ها را "latrones" [راهنزان] و "pradones" [غارتگران] می‌نامد. ی. ولسکی (در Die widerstandsbewegung, ۲۰۷ به بعد) به پیروی از سرمشق تأسیس دولت سلسله ماوریا توسط چاندراگوپتا اشاره می‌کند توجه خواننده را در جنبش‌های شرق علیه سلطه مقدونیان به اهمیت همین «راهنزان» جلب می‌نماید و می‌گوید حق داریم در تشکیل دولت اشکانی از «غارتگران» سخن بگوییم. همچنین بنگرید به بازتاب دور این سنت عقیدتی نزد آمیانوس مارسلینوس (XXIII 6.2) که از ارشکی یاد می‌کند که رئیس دسته راهنزان بود.

گزارش‌هایی که طی قرن‌ها انتقال یافته‌اند اغلب به میانجی نقل قول‌های مکرر بیان شده‌اند و از این رو به ویژه در زمینه گاهشماری دارای خطاهای متعددی هستند. تفسیر خطای همین اطلاعات در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی نیز تصویر را باز هم تیره‌تر ساخته است. در چنین وضعیتی دست زدن به روش علمی و تحت تأثیر نتایج کسب شده در گذشته قرار نگرفتن می‌تواند پیشرفتی در تحقیقات و نویددهنده موفقیت باشد. علاوه بر این سکه‌هایی که تعدادشان به برکت کاوش‌های باستان‌شناختی پیوسته روبه‌فزونی است، نقشی همواره مهم داشته‌اند. بنا به تفسیر منابعی که از قرن هجدهم به این سو معتبر تلقی شده‌اند، فرایند تزلزل فرمانروایی سلوکیان در ایران از زمان آنتیوخوس دوم تئوس (۲۶۱-۲۴۶ ق.م)^۱ آغاز شده است. در دوره سلطنت این فرمانروای بی‌حال - بنا به اصطلاح گوتشمید^۲ - نخست دیودوتوس در باکتریا احتمالاً در حدود سال ۲۵۵ ق.م قیام کرد و کمی بعد ارشک، احتمالاً در حدود سال ۲۵۰ ق.م، پارت را مورد حمله قرار داد. نقطه اتکای این فرضیه مبتنی بوده بر عقیده استرابون که شورش دیودوتوس را قبل از حمله ارشک به ایران دانسته است. در این میان به شورش آندراگوراس نیز توجهی نشده است. با این حال باید در نظر داشت که مسئله تاریخ یا گاهشماری سقوط سلطنت سلوکیان در ایران و به‌طور کلی شروع دولت اشکانیان به ارزیابی منابع بستگی دارد. فرضیه فوق که علم تاریخ آن را پذیرفته متکی بر تحلیل سطحی منابع است و نتیجه‌گیری‌ها نیز بسیار ضعیف است. ترکیبی از داده‌هایی مأخوذ از گزارش‌هایی با ارزش نابرابر، بدون استفاده از روش علمی، و افزون بر آن، بدون در نظر گرفتن زمینه‌ای تاریخی که بازسازی آن به ویژه در قرن هجدهم دشوار بوده است.^۳ داده‌های جدید نیز سود چندانی نداشتند چون سعی می‌شد آن‌ها را در قالب فرضیه‌های موجود بگنجانند نه این که تغییرشان دهند. از این رو علم تاریخ برای رسیدن به ارزیابی انتقادی منابع و نتیجه‌گیری‌های مناسب راه درازی در پیش داشت.

۱. ژ.دوفوآیان (سلطنت اشکانیان، ۲ به بعد) این فکر را وارد دانش تاریخ کرده است. در مورد دولت یونانی - باختری نیز ف.س.بایر (تاریخ فرمانروایی یونانی - باکتریایی، پتروپولی، ۱۷۳۸) همین نقش را ایفا کرده.

۲. نک. آ. و. گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار، ۲۹.

۳. پ. لونگرو (سالنامه‌های اشکانی، استراسبورگ، ۱۷۳۲، ۳) در روایت منتقل شده توسط نسخه‌های خطی که در آن‌ها روایت یوستینوس و استرابون با منابع بعدی یعنی آریانوس و سینسلوس اختلاف داشت به صحت متن استرابون رأی داد. اما عقیده در مورد صحت آریانوس بر نظر لونگرو چربید. نک: گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار، ۳۰.

نخستین مورخانی که به مسئله گاهشماری وقایع در قلمرو اشکانیان و قلمرو یونانیان باکتریا که رابطه نزدیکی با آن دارد (از نظر یوستینوس و استرابون آن‌ها مجموعه واحدی هستند) توجه کرده‌اند از تاریخ‌های ذکر شده در منابع بسیار متأخر و نامطمئن بهره جسته‌اند، یعنی آن‌ها را به عنوان پایه پذیرفته‌اند بی آن‌که زمینه تاریخی را در نظر گیرند. مسئله دیگری که در قرن هجدهم توجه را جلب کرد، و البته به نتیجه‌ای نرسید، وجود اختلاف در گاهشماری میان گروه قدیمی‌تر منابع شامل تروگوس پومپئوس به صورت خلاصه نزد یوستینوس و استرابون از یک سو، و آریانوس و سینسلوس از سوی دیگر بود.^۱ در حالی که منابع گروه اول فرایند تجزیه ایران را مربوط به زمان سلطنت سلوکوس دوم کالینیکوس (۲۴۶-۲۲۶ ق.م) می‌دانستند، گروه دوم آن را به زمان آنتیوخوس دوم تنوس (۲۶۱-۲۴۶ ق.م) مربوط می‌کردند. اما به عنوان نقطه عزیمت ملاحظات گاهشماری، تاریخ [defectio Parthorum] شورش پارت‌ها که توسط یوستینوس به زمان کنسولی L.Manlio Vulsone A.Atilio Regulo primo punico bello منتسب شده بود، پذیرفته می‌شد. تاریخ کنسولی مطابقت داشت با سال ۲۵۶ ق.م و از زمان ژولیوس منابع قرن هجدهم و بخشی از منابع قرن نوزدهم (لونگرو، ریکتر، اکل، سن مارتین) آن را به عنوان تاریخ تأسیس دولت اشکانیان پذیرفتند.^۲ نه در آن زمان و نه بعد از آن هیچ‌کس به واژه defecere [شورش] توجهی نکرد که توسط یوستینوس به کار برده شده بود. زیرا عقیده عمومی تمام اطلاعات منابع در مورد اوایل دولت پارتیان را در مورد اشکانیان قبول داشت. تردیدها رفته‌رفته از هنگامی آغاز شد که متوجه شدند نزد اوسیوس و مؤلفان ارمنی مانند مارآپاس کاتینا و آگاتانجلوس، نه سال ۲۵۶ بلکه سال ۲۵۰ به عنوان سال تأسیس دولت اشکانیان ذکر شده است.^۳ برای رفع این تناقض، یوهان

۱. امروز فقط تقریباً ابیکرمن (بادداشت‌هایی در باره گاهشماری سلوکی و پارتی، بریتس، ۸، ۱۹۴۴، ۸۳-۷۳) طرفدار Einquellentheorie [نظریه تک‌منبعی] است که همه منابع را در مجموعه‌ای تابع گزارش آریان قرار می‌دهد. اما ی. نویسنر («آیدئولوژی سیاسی III, Iran Anti»، ۱۹۶۳، ۵۹-۴۰) با لحنی پارتیان، بسیار جدلی مخالف برداشت بیکرمن است و با پیروی از نتیجه‌گیری‌های ی. وُلسکی، بی‌اساس بودن این برداشت را ثابت کرده است.

۲. در باره تمام این مورخان بنگرید به ژ.سن مارتین (قطعات تاریخ اشکانیان، I، پاریس، ۲۶۴) که آن‌ها را با هم مقایسه می‌کند و نیز نگاه کنید به ی. وُلسکی، اشک یکم، ۱۷۷.

۳. نک. اوسیوس (Chron. II 120) باید بیفزاییم که اوسیوس (همان، I، ۲۰۷) تاریخ دومی نیز برای همان رویداد ذکر می‌کند که ۲۴۴-۲۴۸ است. ما قادر به توضیح این اختلاف نیستیم.

گوستاو درویزن^۱ پیشنهاد کرد تاریخ کنسولی یوستینوس به این ترتیب اصلاح شود که در کنار L. Manlio Vulsone به جای G. Atilio Regulo, M. Atilio Regulo گذاشته شود. این دو کنسول در سال ۲۵۰ چنین مقامی داشتند. بدین گونه اختلاف حاکم بر منابع رفع می شد. گزارش آریان که شورش پارت ها را در زمان سلطنت آنتیوخوس دوم تثوس قرار می داد، باعث شد تلاش هایی برای حل مسئله تاریخ ها آغاز شود.^۲

چون آریان نزد مورخان مقام بلندی داشت، این طرح مورد تأیید علم تاریخ قرار گرفت. آن گاه با پذیرش این برداشت و این که یوستینوس و استرابون شورش دیودوتوس را قبل از تهاجم ارشک دانسته اند، تاریخ تأسیس فرمانروایی یونانیان باختر را در زمانی پیش تر یعنی سال ۲۵۵ قرار دادند.^۳ بدین ترتیب کل فرایند سقوط سلطنت سلوکیان در ایران می بایست در زمان سلطنت آنتیوخوس دوم تثوس رخ داده باشد. با این حال این نکته از نظر منتقدان دور نماند که از نظر یوستینوس [defectio Parthorum] شورش پارت ها] در زمان سلطنت سلوکوس دوم کالینیکوس رخ داده بود. با تفسیر متن استرابون که رابطه ای میان فروپاشی دولت سلوکیان در ایران و جنگ میان شاهان سوریه و ماد می دید، به نتیجه ای دست یافتند؛ از نظر یوستینوس این یک جنگ برادرگشی میان سلوکوس دوم کالینیکوس و آنتیوخوس هی پراکس بود. در مورد این که استرابون سخن از ماد به میان آورده که ایالتی از دولت سلوکیان بوده^۴ تردیدها شروع شد و یگانه راه حل این بود که آن را ماد آتروپاتن تلقی کنند. با وجود این کم ترین داده ای که بتواند این نزاع را توجیه کند، در منابع وجود ندارد؛ و افزون بر این ماد آتروپاتن دولتی بسیار کم اهمیت تر از آن بود که بتواند چنین جنگی راه بیندازد که پیامدهایی چنین مهم داشته باشد.^۵ تفسیر

۱. نک. ی. گ. درویزن، تاریخ هلنیسم در III، ۲، هامبورگ، ۱۸۷۷، ۵۷۷ پیشنهاد درویزن به علت فقدان نام کوچک در برابر Atilio Regulo بسیاری از نسخه های خطی بود.

۲. گوتشمید (تاریخ ایران و ممالک همجوار، ۲۹ به بعد) طرح گاهشماری خود در مورد آغاز پارتیان را بر اساس این تاریخ اصلاح شده قرار داده است.

۳. ف. بایر (Historia Regni, 2ss) برای اولین بار این تاریخ را مورد استفاده قرار داده است.

۴. نک. استرابون (XI 92).

۵. برای اولین بار آ. بوشه لوکلرک (تاریخ I، پاریس، ۱۹۱۱، ۵۷۷) در مورد امکان درست بودن ماد آتروپاتن سلوکیان شک کرد.

این قطعه دشواری‌های دیگری نیز پیش آورد. از آغاز قرن هجدهم، پ. لونگرو^۱ این عقیده را مطرح ساخت که یگانه درس درست *πρόδ᾽ ἀλλήλουδ* است و در این صورت نظر یوستینوس درست است که از جنگ برادرکشی میان اعضای سلسله سلوکیان یعنی سلوکوس دوم کالینیکوس و آنتیوخوس هی‌پراکس یاد می‌کند. اما چون در این صورت ناچار بودند گاهشماری مبتنی بر اثر آریان را رد کنند که با مقاومت مورخان روبرو می‌شد، تصمیم گرفتند متن استرابون را تصحیح کنند.

به این ترتیب کورای در نسخه‌ای که از استرابون انتشار داد^۲ درس *πρόδ᾽ ἄλλοιδ* را به جای *πρόδ᾽ ἀλλήλουδ* قرار داد و بدین ترتیب محتوای گزارش استرابون را به کلی تغییر داد و آن را با گاهشماری آریان سازگار کرد. شاهانی که «به چیزهای دیگری مشغول بودند» می‌بایست آنتیوخوس دوم و پسرش سلوکوس باشند که بعداً لقب کالینیکوس گرفت و نایب‌السلطنه شد و آن‌گاه به سلطنت توأم با پدر پرداخت. این چیزهای دیگر که بدان مشغول بودند بی‌گمان دومین جنگ سوریه (۲۵۹-۲۵۳ ق.م) بوده است. با آن‌که تعدادی از محققان با این حدس موافقت کرده‌اند^۳ با این حال این فرض به‌طور کلی نقص‌هایی دارد.^۴ با وجود این اگر با توجه به اهمیت قضیه آن را روشمندانه به کار ببریم و نتایج تاریخی ناشی از متن تغییر یافته استرابون را بپذیریم، آن‌گاه باید نخست تاریخی بودن سلطنت توأم آنتیوخوس دوم و سلوکوس را اثبات کنیم. در پادشاهی سلوکیان فرمانروایی دو نفره و توأم امری رایج بود. مثلاً سلوکوس پسرش آنتیوخوس یکم را با خود در پادشاهی شریک کرد و او نیز به نوبه خود پسرانش، نخست سلوکوس و بعد از اعدام سلوکوس، آنتیوخوس دوم را در فرمانروایی شرکت داد.^۵ بنابراین شریک کردن یک شاه جدید در آغاز با مقاومت روبرو نمی‌شد. با این حال اگر این عقیده را نسنجیده ابراز کنیم زودرس و نابهنگام به نظر می‌رسد زیرا دلایل مهمی بر ضد تاریخی بودن آن وجود دارد، و دلایل دیگر از وزن بیش‌تری برخوردارند. از

1. Cf. P. Longuerue, *Annales Arsacidarum*, 3.

۲. در سلسله انتشارات جغرافیا، پاریس، ۱۸۱۵.

۳. قبل از همه گوتشمید (تاریخ ایران، ۲۹۱) این حدس را پذیرفت.

۴. بنگرید مثلاً به: ف. اشتاهلین (سلوکوس، ۱۹۲۳) و آبوشه لولکرک (تاریخ سلوکیان، II، ۵۴۷).

۵. در مورد این مسئله بنگرید به: گزارش آبوشه لولکرک (تاریخ سلوکیان، I، 22, 40).

محاسبات ک.ی. بلوخ چنین برمی آید که سلوکوس پسر آنتیوخوس دوم و لائودیکا،^۱ می بایست در سال ۲۶۵ ق.م یا زودتر به دنیا آمده باشد و بنابراین در سال ۲۵۶/۵ ق.م که مانند آنتیوخوس یکم نایب السلطنه استان های ایرانی شد، می بایست ده ساله بوده باشد. این سن برای پذیرش هیچ مسئولیتی مناسب نیست چه رسد به مسئولیت پادشاهی؛ حال آن که پس از ازدواج آنتیوخوس دوم با برنیسه (برنیکا)، دختر بطلمیوس دوم، در سال ۲۵۲، لائودیکا و پسرانش سوریه را ترک کردند تا به افسوس بروند. آنتیوخوس دوم فقط در دم مرگ بود که سلوکوس بیست ساله را به جانشینی خود برگزید. این استدلال برای کنار گذاشتن فرضیه نایب السلطنگی آنتیوخوس دوم و سلوکوس کافی به نظر می رسد. سندی به خط میخی در لوحه ای بابلی به تاریخ اول سیوان سال ۵۷ عصر سلوکیان، یعنی پایان مه سال ۲۵۵ ق.م که فقط به نام آنتیوخوس دوم تاریخ خورده،^۲ این نتیجه گیری را تأیید می کند. این سند ارزش فراوانی دارد. پس سلطنت توأمان آنتیوخوس دوم و سلوکوس پایه تاریخی ندارد، و آن را برای اعتبار بخشیدن به تصحیح متن هرودوت ساخته اند. با این وضع، از نظر روش شناسی ضرورت حکم می کند که به متن اولیه استرابون برگردیم و درس های نسخه های خطی را تحلیل کنیم. از دو درس یاد شده در فوق، اولی البته در نسخه های خطی بیش تر نقل شده، اما احتمال به سود دومی است.^۳ زیرا به دشواری می توان پذیرفت که وقایعی به اهمیت شورش دیودوتوس و حمله ارشک به پارت نتیجه دیدارهای دوجانبه آنتیوخوس دوم و سلوکوس بوده باشند. با این حال پیکار میان شاهان سوریه و ماد انگیزه کافی را برای پدید آوردن نتایجی تاریخی می توانسته اند فراهم کنند. در این صورت شاهان سوریه و ماد می بایست سلوکوس دوم کالینیکوس و آنتیوخوس هی پراکس بوده باشند. بدین ترتیب با مقایسه متون استرابون و یوستینوس حق داریم به چنین نتیجه ای برسیم. یوستینوس، مانند استرابون، در مرحله ماقبل نخست شورش دیودوتوس و سپس هجوم ارشک به پارتی، چنین ابراز عقیده می کند:

1. K.J.Beloch, *Griechische Geschichte* 2 IV 2, Berlin u.Leipzig, 1925, 220 ss.

2. Cf. A.T.Clay, *Babylonian Records in the Library of J.P. Morgan*, II, New York, 1913, 83 ss.

۳. این درس در نسخه های خطی ونه توس، پارسی بن سیس، و مدیستوس وجود دارد. درس *προξέλληλος* بدون شک ناشی از خطای نسخه بردار است که درک آن از نظر علم خط شناسی کهن دشوار نیست. موارد اشتباه حروف یونانی «اپسیلون» و «یوتا» کم نیستند.

huius defectionis impunitatem illis (sc.Parthis) duorum fratrum regum, Seleuci et Antiochi discordia dedit, qui dum invicem eripere sibi regnum volunt, persequi defectores omiserunt.

مقایسه دو متن نه تنها برای حل مسئله استقرار پادشاهی اشکانیان، بلکه برای کل فرایند فروپاشی سلطه سلوکیان در ایران اهمیتی بنیادی دارد. گزارش‌های هر دو مؤلف دلیل بر همسویی قابل توجه آن‌هاست. اختلافات موجود در میان آن‌ها حاشیه‌ای هستند. اثر یوستینوس حاوی جزئیاتی در باره پادشاهی سلوکیان، نام‌های شاهان، شهرها [ساتراپ‌ها] و محل‌های نبرد است. حال آن‌که استرابون اطلاعات بیشتری در باره ارشک [ارشک]، گذشته و تعلق قبیله‌ای او ارائه می‌دهد. این اختلافات احتمالاً مربوط به منابع متفاوتی‌اند که استرابون و یوستینوس از آن‌ها استفاده کرده‌اند: یوستینوس به یک منبع هلنیستی مطلع تکیه کرده؛ استرابون از آپلودوروس آرتمیتیایی بهره گرفته که احتمالاً روایت رسمی رایج در دربار اشکانیان در سده‌های دوم و اول پیش از میلاد را نقل کرده است. فقط پس از اثبات وقوع رویدادها می‌توان نتیجه گرفت که این منابع برای تعیین تاریخ سقوط سلوکیان در ایران در زمان سلطنت سلوکوس دوم کالینیکوس با یکدیگر همخوانی دارند.^۱

۱. ی. وُلَسکی در این زمینه کارهای زیادی انجام داده است (بنگرید به آثار زیر: *EoS* 38, 292; *Arsace I*; *Les commencements*, 9; *Untersuchungen*, 440; *L'effondrement* 13; *The Decay* 35). دیدگاه وُلَسکی به طور کلی پذیرفته شده است (نک. ریچارد فرای، ایران، ۳۵۸ به بعد) اما قبل از همه ه. ه. اشمیت، (*Untersuchungen*, 45) دلایل جدیدی برای فرضیه وُلَسکی مطرح کرده است، و نیز ک. ه. زیگلر (*Die Beziehungen*, 20)، ژ. لوریدر (شوش، ۲۹۷) چنین کرده‌اند. اد. ویل (تاریخ سیاسی، چاپ دوم I، ۳۰۵) با پیروی از پژوهش‌های وُلَسکی امکان استفاده از تاریخ کنسولی یوستینوس در بازسازی گاهشماری را رد کرده و از سوی دیگر به سود گزارش‌های یوستینوس و استرابون و مخالف با گاهشماری آریان اظهار نظر کرده است. نیز بنگرید کلاوس شپیمان در آنسیکلوپدیا ایرانیکا، II، ۱۹۸۵ 5، ۵۳۶-۵۲۵؛ آ. د. ه. بیوار، تاریخ ایران کمبریج، III، 21 به بعد؛ د. سلوود، سکه‌شناسی، در تاریخ ایران کمبریج، III، ۲۷۹ به بعد؛ و. ک. لوکونین، تاریخ ایران کمبریج، III، ۶۸۱ به بعد. آنچه این فصول تاریخ کمبریج (مقالات بیوار، لوکونین و سلوود) را متمایز می‌سازد. آن است که ایشان مبنای کار خود را اطلاعات به دست آمده از کاوش‌های نسا و به ویژه خرده سفال‌هایی قرار داده‌اند که بر معلومات ما در زمینه اوایل دوره اشکانی بسیار افزوده‌اند. پیشنهادهای گاهشماری د. موسنی در جلد هفتم تاریخ ایران کمبریج (۱۹۸۴)، ص ۲۰۳ به بعد) بازگشتی است به برداشت‌های منسوخ و کهنه. او مخالف گاهشماری معروف به «کوتاه» (وُلَسکی) و موافق گاهشماری معروف به «بلند» (بیکرمن) است. به نظر وی آریان منبعی معتبرتر است، اما به اسامی متفاوت ساتراپ‌ها توجه نمی‌کند. سپس تاریخ کنسولی یوستینوس را بسیار با اهمیت می‌داند و آغاز اشکانیان را در این تاریخ قرار می‌دهد، گرچه ناچار این تاریخ در زمان آنتیوخوس دوم قرار

اگر با این شیوه عمل کنیم بدون این که تحت تأثیر نام مؤلف قرار گیریم، بلکه فقط با توجه به محتوای گزارش او و منبع او و با تحلیل نقادانه تمام این عناصر از زاویه گاهشماری، آن گاه می توانیم به نتایج مهم دست یابیم. تاکنون اشتباه اساسی تحقیقات در زمینه مسائل مورد نظر عدم توجه به اصطلاحات موجود در منابع در مورد فرایندهایی است که در ایران روی داده اند. این اشتباه بر امکان تشخیص معضلات متعدد گاهشماری اثر گذاشته است. ملاحظه دقیق واژگان یا اصطلاحات برای جدا کردن دو لایه از منابع بسیار اهمیت دارد. یعنی یکی منابع قدیمی تر مرکب از یوستینوس و استرابون که فرایند فروپاشی تیول های ایرانی سلوکیان را به زمان سلطنت سلوکوس دوم کالینیکوس نسبت می دهند، و دیگر منابع بعد از ایشان که از مؤلفان نظیر آریان، اوسیبوس، زوسیموس، و سینسلوس تشکیل شده اند و تاریخ این فرایند را به زمان سلطنت آنتیوخوس دوم ثئوس مربوط می دانند.^۱ با این حال اختلاف گاهشماری مسئله اساسی نیست.^۲ بلکه نکته در این جاست که گروه اول به حمله ای از خارج و به فتح پارت توسط مهاجمان اشاره می کنند، حال آن که در گروه دوم با روایت شورش پارت ها به فرماندهی برادران ارشک سروکار داریم. بنابراین، این دو گروه منابع دو روایت متفاوت از وقایعی که در پارت رخ داده نقل می کنند که فقط به گاهشماری مربوط نمی شود. بلکه به ماهیت رویداد مربوط است: یکی فتح است و دیگری شورش. شیفگی مورخان نسبت به آریان باعث شده که این تفاوت بنیادی را نادیده بگیرند و اطلاعات هر دو گروه را در یک مجموعه ذکر کنند. اصطلاحات به کار رفته در منابع (نظیر ἀποστάσις، ἀφίστημι و *defectio*, *deficere*)

می گیرد نه زمان سلوکوس دوم. او این ناسازگاری را اشتباه تاریخی قلمداد می کند. بنگرید به نظر عاقلانه اند. ویل در تاریخ سیاسی (ج I ص ۲۵۹) که مبتنی است بر تحلیل ی. ولسکی از این مسئله. به گمانم پس از تحلیل مفصل این مسائل، تکرار استدلال هایم زیاده گوئی باشد.

۱. نک. آریان (*Parth. fr. 1*)، اوسیبوس (II، ۱۲۰)، زوسیموس (I، 18)، سینسلوس (۲۸۴، B-C). بقیه روایت نقل شده توسط این مؤلفان حاوی عناصر دیگری است که به کلی با روایت منقول یوستینوس و استرابون تفاوت دارد.

۲. با آن که سینسلوس به آریان ارجاع می دهد، ولی به نظر می رسد از گاهشماری یوستینوس و استرابون استفاده کرده است. این که سینسلوس نام آنتیوخوس را به سلوکوس کالینیکوس می دهد بدون آن که دلیل موجهی بیاورد، باعث شده که سن مارتین (*Fragments I, 272*) فرض کند که او می خواسته دو روایت مختلف گاهشماری را سازگار سازد. خرده گیری د. موسی از من در این مورد غیر قابل درک است چون متن سینسلوس خود به اندازه کافی روشن است.

معنای کاملاً مشخصی دارند و مؤلفان گروه نخست آن‌ها را در یک متن تاریخی معین مورد استفاده قرار داده‌اند.^۱ مثلاً یوستینوس می‌گوید: *Diodotus defecit*؛ و استرابون می‌گوید: *τὴν δὲ Βακτριανὴν ἀπέστησαν οἱ πεπιστευμένοι*. در این موارد مشخص، استفاده از این اصطلاحات با موقعیت تاریخی مشخصی مطابقت دارد. اما در مورد ارشک و حمله او به پارت، واژه‌های منقول در فوق وجود ندارند. بدین ترتیب تحلیل منابع ما را به این نتیجه می‌رساند که فقط گزارش‌های گروه قدیمی‌تر، یعنی یوستینوس و استرابون، ارزش تاریخی دارند و گزارش‌های گروه دیگر به ویژه آریان چون با متن تاریخ سازگار نیستند باید رد شوند. شکل‌هایی که این گروه منابع در برخی محافل محققان برانگیخته‌اند باید کاملاً موجه تلقی شوند.

با این حال تحلیل منابع با نقد گزارش‌های مربوط به پیدایش دولت اشکانی و قلمرو یونانی - باکتریایی پایان نمی‌پذیرد. زیرا در سنت تاریخی گزارش‌های دیگری نیز وجود دارند که علم تاریخ یا تاکنون از آن‌ها غافل مانده یا به نحوی غلط تفسیرشان کرده است. این نکته قبل از همه به گزارش یوستینوس (XLI 4,3) مربوط می‌شود:

a cuius pronepote Seleuco primum defecere primo punico bello L. Manlio Vulstone M. Atilio Regulo consulibus.

قبلاً به مسئله تاریخ کنسولی و استفاده از آن برای تاریخ‌گذاری تأسیس دولت اشکانی اشاره کردیم. نکته‌ای که برای تحلیل این قطعه اساسی است این است که یوستینوس از اصطلاح *[Parthi] primum defecere* (پارت نخست قیام کرد) استفاده می‌کند. با در نظر گرفتن کاربرد این اصطلاحات *defectus, deficio* [شورش، قیام] توسط یوستینوس، می‌توان وجود ارتباط میان این گزارش و پیدایش دولت اشکانی را آن‌طور که در قرن هجدهم تصور می‌کرده‌اند قاطعانه رد کرد. ما برای تفسیر این گزارش و استفاده درست از آن، آن را در ارتباط با گزارش دیگری که آپیانوس (Syr. 65) داده است در نظر

۱. ی. وُلَسکی (در Decay، ۳۸ و Untersuchungen، ۴۵۰) توجه را به ضرورت اهمیت دادن به واژه‌های منقول در منابع و ترجمه صحیح آن‌ها که با محتوای تاریخی سازگار باشند، جلب کرده است. فقط با استفاده از این روش است که می‌توان بدون مورد اعتراض واقع شدن از منابع به درستی بهره گرفت.

می‌گیریم. آپیانوس ضمن صحبت از جنگ سوم سوریه که به شالوده‌های دولت سلوکیان کمک کرد، می‌گوید:^۱

καὶ Παρθυαῖοι τῆς ἀποστάσεως τότε ηῤξαν' ὡς τετραγαμένης τῆς τῶν Σελευκίδων ἀρχῆς

بنابراین در حدود سال ۲۴۵ ق.م که تاریخ جنگ سوم سوریه است، پارت‌ها قیام کردند و این از واژه‌ای که در این جا به کار رفته معلوم می‌شود. شکی نیست که گزارش‌های یوستینوس و آپیانوس به واقعه‌ای واحد اشاره می‌کنند یعنی به شورش پارت‌ها که قبل از هجوم ارشک از خارج به پارت و نیز قبل از استقرار پادشاهی یونانیان در باختر [باکتریا] اتفاق افتاده است. می‌توان پذیرفت که در جریان فروپاشی دولت سلوکیان در ایران، نخست (*primum*) پارت‌ها سر به شورش برداشته‌اند.^۲ اگر علم تاریخ فقط این گزارش‌ها را در اختیار داشت، حل این مسئله دشوار می‌شد. اما در این جا یوستینوس باز به کمک ما می‌آید و از *praefectum Parthorum Andragoran* (آندراگوراس ساتراپ پارت) سخن می‌گوید که در اثنای مبارزه با ارشک هنگام تهاجم او به پارت کشته شد.^۳ پس منطقی است که نتیجه بگیریم شهر [ساتراپ] شورشی پارت (مانند دیودوتوس در باکتریا) آندراگوراس بوده و با نام و تصویر خود سکه زده است.^۴ وانگهی یوستینوس برای پرهیز از هرگونه تردید احتمالی صریحاً می‌گوید:

huius defectionis impunitatem illis (sc.parthis) duorum fratrum regum Seleuci et Antiochi discordia dedit, qui dum invicem eripere sibi regnum volunt, persequi defectores omiserunt.

۱. ی. وُلَسکی (ارشک یکم، ۱۸۸ به بعد) برای نخستین بار گزارش آپیانوس را مربوط به شورش پارت‌ها، یعنی شورش یک ساتراپ و نه تأسیس دولت اشکانی دانسته است. برخلاف او، د. موسی (C.A.H. VIII 1, 219/220) هوادار کنار هم گذاشتن همه منابع و نتیجه‌گیری در مورد تأسیس دولت اشکانی است.

۲. هیچ چیز بهتر از خطای فاحش ویراستار آپیانوس، یعنی فیرمین دیدو (F. Didot, Paris, 1840) علت گرایش خطای دانشمندان را توجیه نمی‌کند. او هنگام ترجمه متن لاتینی قطعه 65 Syr. که صحبت از قیام پارت‌هاست، کلمات *duce Arsace* را افزوده و بدین ترتیب اشتباه فاحشی مرتکب شده است.

۳. قابل ذکر است که ی. بلوخ با تکیه بر استفاده از اصطلاح «ساتراپ پارت» توسط یوستینوس می‌گوید آندراگوراس نسبت به سلوکیان وفادار بوده است. (نیز نک: آلتهایم و اشتیهل) اما کسی نظریه آنان را تأیید نکرده است، زیرا منابع سکه‌شناسی را در نظر نگرفته‌اند.

۴. ی. وُلَسکی در کارهایی که قبلاً نام بردیم به تفصیل مسئله آندراگوراس را مورد بررسی قرار داده است. او کوشیده تا تمام اطلاعات منابع مکتوب و سکه‌شناسی را مورد استفاده قرار دهد و نقش تاریخی این ساتراپ در تجزیه امپراتوری سلوکیان در ایران در قرن سوم پیش از میلاد را روشن سازد.

استفاده از واژه جمع *defectores* [قیام‌کنندگان] به احتمال زیاد دلیل اشاره هم به آندراگوراس و هم دیودوتوس است. پس تفسیر دقیق گزارش‌های منابع و تحلیل واژه‌ها بر اساس محتوای آن‌ها امکان می‌دهند که طرحی را که از قرن‌ها پیش می‌پنداشته‌اند کنار بگذاریم و به این نتیجه برسیم که آندراگوراس ساتراپ پارت با مشاهده وضع تقریباً نومیدکننده دولت سلوکیان پس از هجوم بطلمیوس سوم به سوریه، در حدود سال ۲۴۵ ق.م قیام کرده است.^۱ در پی جنگ میان برادران یعنی سلوکوس دوم کالینیکوس و آنتیوخوس هی‌یراکس که به جنگ برادرکشی معروف شد، روند فروپاشی تیول‌های سلوکیان بسیار شدت گرفت. البته در مورد تاریخ این جنگ برادرکشی اختلاف نظر وجود دارد. می‌توان فرض کرد که در تاریخی میان ۲۳۹ تا ۲۳۸ ق.م رخ داده و بدین سان در چارچوب گاهشماری نبرد آنکور [آنکارا] قرار می‌گیرد.^۲ زیرا ارشک با شنیدن خبر شکست سلوکوس دوم کالینیکوس در آنکارا به دست گالاتیان‌ها [غلاطیون] که در خدمت آنتیوخوس هی‌یراکس بودند، به پارت حمله کرد و بر آندراگوراس پیروز شد و آندراگوراس نیز به احتمال زیاد در جریان نبرد جاننش را از دست داد. بدین ترتیب تأسیس دولت اشکانیان توسط اشک (ارشک) در پارت در سال‌های فوق رخ داده و چه بسا سال ۲۳۸ ق.م به حقیقت نزدیک‌تر باشد. این واقعیت که قیام دیودوتوس، که لقب شاه گرفتن او آن را تأیید می‌کند، پیش از هجوم اشک به پارت انجام شده و این را هم یوستینوس می‌گوید و هم استرابون، ظاهراً پیش از سال ۲۳۸-۲۳۹ ق.م و شاید حتی زودتر ولی در زمان سلطنت سلوکوس دوم کالینیکوس بوده است. وانگهی بی‌گمان از مدارک سکه‌شناسی پیداست که هم دیودوتوس و هم آندراگوراس تمایل به استقلال داشته‌اند، زیرا دومی هم با نام و تصویر خود و هم با نام آنتیوخوس دوم سکه زده است.^۳

1. Cf. B. Head, *Historia numorum*², Oxford, 1911, 825. G.F. Hill, *Andragora, Atti e memorie Istituto Ital. di numismatica*, III 2, Roma, 1919, a soumis toutes les monnaies d'Andragoras á une analyse approfondie, en écartant les pièces tenues pour fausses.

ج.ف. هیل تمام سکه‌های آندراگوراس را مورد تحلیل عمیق قرار داده و سکه‌های جعلی را نیز شناسایی کرده است.

۲. با آن‌که هنوز اطلاعات دقیق‌تری در اختیار نداریم تا بتوانیم پیشنهادهاى مطمئن‌تری مطرح سازیم به نظر می‌رسد که بر اساس ملاحظات کلی بتوان نتیجه گرفت که این جنگ برادرکشی در ۲۳۸-۲۳۹ ق.م اتفاق افتاده است (ی. وُلَسکی، اشک یکم، n ۱۹۵، ۱۳۰) ادوئل و ک. شیبمان نیز با نظر او موافقت کرده‌اند. با این حال می‌توان فرض کرد این جنگ با یکی دو سال اختلاف نیز رخ داده باشد.

۳. ظاهراً بحث و جدل پیرامون دیودوتوس به این زودی‌ها خاتمه نمی‌یابد. منابع نسبتاً با صراحت ←

نتیجه این که در پرتو تحلیل انتقادی منابع قدیمی تر که روایتی مبتنی بر اطلاعات مشخص دارند، می توان پذیرفت که در اثر شکست های فاجعه بار سلوکیان در زمان سلوکوس دوم کالینیکوس، نخست ساتراپ پارت یعنی آندراگوراس با استفاده از وضع دشوار دولت هنگام جنگ سوم سوریه سر به شورش برداشته، و سپس احتمالاً دیودوتوس ساتراپ باختر (باکتریا) در زمان سلطنت آنتیوخوس دوم به همین کار اقدام کرده و بر خود عنوان شاه نهاده است. و نیز در همین زمان پس از نبرد آنکارا، اشک رئیس قبیله پارنی به پارت حمله برده و شالوده های دولت اشکانی را پی ریخته است.^۱ تاریخی که تاکنون علم تاریخ پذیرفته بود، یعنی سال ۲۵۶ ق.م برای استقرار دولت یونانی - باکتریایی و ۲۵۰ ق.م برای هجوم اشک به پارت مبنای استواری نداشته و بی جهت گزارش آریان را چشم بسته پذیرفته است. باید پذیرفت که احتمال درست بودن فرضیات مربوط به فروپاشی سلطنت سلوکیان در ایران در زمان آنتیوخوس دوم تنوس ضعیف است. به علاوه نخستین تلاش های جدایی، که شاهد آن سکه های دیودوتوس است، در زمان این پادشاه رخ داده؛ مضافاً بر این که در سنت تاریخی اطلاعاتی وجود ندارند که ما را مجبور کنند در مورد گاهشماری مبتنی بر گزارش یوستینوس و استرابون شک کنیم. پذیرش این طرح گاهشماری امکان می دهد در باره حمله اشک به آندراگوراس و تأسیس دولت پارت که مهم ترین رویداد زمانه بوده است به بحث بپردازیم. کلمه ارساکا و ارساکس به یونانی، ارساسس به لاتینی (و ارشک یا اشک به فارسی) بی گمان نامی

می گویند او بر خود عنوان شاه گذاشته که به معنای شکست کامل امپراتوری سلوکیان در زمان سلوکوس دوم (۲۴۶-۲۲۶ ق.م) است که این البته نافی نشانه های پیشین میل به استقلال طلبی در او نیست. (ی. ولسکی). پ. برنار (کاوش های آی خانم، IV، سکه های بیرون از دینه، مسائل تاریخ یونانی - باکتریایی، پاریس، ۱۹۸۵) دیدگاه دیگری را پذیرفته است. نتیجه گیری های او مبتنی بر سکه ها هستند و او شورش دیودوتوس را در زمان آنتیوخوس دوم تنوس (۲۶۲-۲۴۶ ق.م) قرار می دهد. استدلال اصلی او فقدان دلیل سکه شناسی در مورد حاکمیت سلوکوس دوم باکتریاست. با این حال راه حل ساده را یوستینوس در اختیار ما نهاده و چنان که گفتیم از واژه *defectores* (قیام کنندگان) استفاده کرده که هم اشاره به آندراگوراس است و هم دیودوتوس. هر دو به طور همزمان در هنگام جنگ سوم سوریه تصمیم به جدایی از سلوکیان گرفته اند و این همان علت فقدان دلایل سکه شناسی در مورد حاکمیت سلوکوس دوم کالینیکوس بر باختر (باکتریا) است. به عنوان دلیلی دیگر باید ذکر کرد که د. سلور (در نشریه سکه شناسی، ۱۹۷۵، ۵۹ به بغداد) تسلط سلوکوس دوم بر هکاتومپیلوس [شهر صدر وازه یا دامغان] و بنابراین بر پارت را می پذیرد.

۱. با توجه به این که بیش از صد سال است در باره شخصیت اشک (ارشک)، واقعیت تاریخی او و جایگاهش در تاریخ پارت بحث می شود، بجاست اگر در فصل بعد به تحلیل همه این مسائل بپردازیم.

است با خاستگاه ایرانی و متعلق به خانواده زبان‌های ایرانی به معنای وسیع کلمه. این‌که استرابون او را از اسکیت‌ها (سیت‌ها - سکاها) دانسته خود گواه روشنی است بر این امر. پیوندهای وی با قبیله داهه از پارنی‌ها را نیز استرابون گزارش داده که روایت او احتمالاً بازتاب روایت رسماً پذیرفته شده دربار اشکانیان در سده‌های دوم و اول پیش از میلاد بوده است. بنابراین او رئیس این قبیله بوده، گرچه برداشتی متفاوت، نظیر مورد چاندراگوپتا، نیز منتفی نیست. شاید اشک در آغاز نوعی سرباز مزدور بوده که توانسته حمایت قبیله داهه - پارنی را کسب کند.^۱ چنان‌که از این کلمات یوستینوس (*vir incertae originis sed virtutis expertae cum praedonum manu...*) و نیز استرابون (*Ἀρσάκης ἀνὴρ Σκυθῆς τῶν Δαῶν τινας ἔχων*) آگاهی‌های ما در باره روابط قبیله‌ای یا ساز و کارهای میان‌قبیله‌ای که در اواسط قرن سوم پیش از میلاد، یعنی در دوره‌ای طوفانی در منطقه مرزی ایران وجود داشته بسیار ناچیز است.^۲ اما جریان رویدادها ما را به این نتیجه می‌رساند که اشک شخصیتی نابغه بوده است؛ و به هر حال پیوندهای او و نیز پیوندهای جانشینانش با پس‌منطقه شمالی ایران چنان بوده که بر این صفت او اصرار ورزیم. اخلاص پارنی‌ها - پارت‌ها نسبت به اشک، اگر نگوییم پرستش شخصیت او، که منابع بارها به آن اشاره کرده‌اند، نمایانگر تأثیر شدیدی است که او بر معاصران و بر اعقاب خود داشته است.^۳ از فعالیت او پیش از هجوم به پارت چیزی نمی‌دانیم. امیدهایی که کشف مبدأ تاریخ اشکانی از روی لوحه‌های خط میخی بابلی

۱. این فرضیه را ی. وُلسکی (در *Die widerstandsbewegung*, ۲۰۷ به بعد) پیش نهاده است. با توجه به نبود منابع، شناخت ما در باره آن دوره چنان اندک است که چنین تفسیری جز حدسی مهم نیست.

۲. اگر عقیده ای. ن. خلوپین (*or. Lov. per. II*, 1971, 137ss) را بپذیریم که رودخانه اوخوس که داهه‌ها پیش از هجوم به ایران در ساحل آن اقامت داشته‌اند امروزه نه رودخانه تجن بلکه رود اترک است، شاید مسئله سرزمین اولیه داهه‌ها روشن شود. براساس این تعیین محل، تمام اتحادیه داهه نوار وسیعی را در امتداد مرز ایران تا دریای خزر اشغال می‌کرده و بدین ترتیب فرض این‌که پارنی‌ها از مجموع اتحادیه گسسته بوده‌اند بی‌پایه می‌شود. نک. ک. شپیمان، *Grundzüge*, 4, 104 n.

۳. در کنار این روایت استرابون، احتمالاً مبتنی بر سخن آپلودوروس آرتمیتایی، استرابون (XI 9, 3) یک روایت دوم باکتریایی را نیز نقل می‌کند که احتمالش از روایتی که در باره منشأ «سکایی» [یا اسکیتی] اشک سخن می‌گوید - و سینلوس با کمی تغییر آن را نقل کرده - کم‌تر است. نکته مهم این‌جاست که استرابون روایت آپلودوروس را ترجیح می‌دهد. به نظر می‌رسد که با استفاده از اصطلاح *οἱ δὲ Βακτριανὸν λεγούσι* *αὐτοὺς* مورخ از این گزارش پیشی گرفته است. او با آن‌که خودش به آن عقیده ندارد ولی به عنوان یک مورخ مسئول آن را نقل می‌کند. بنگرید به ی. وُلسکی (J. Wolski, *L'historicité*, 222 ss).

برانگیختند و بر اساس نظام تاریخ‌گذاری تاریخ آن را نخست ۲۴۸/۲۴۷ ق.م و سپس ۲۴۷/۲۴۶ ق.م تعیین کردند، اکنون بر باد رفته‌اند زیرا نمی‌دانیم شروع این دوره را بر کدام واقعه متکی سازیم.^۱

پیشنهاد زیر امکان ساخت گاهشماری وقایع سلطنت اشکانیان آغازین را فراهم می‌سازد؛ نخست دو سال سلطنت اشک از ۲۵۰ تا ۲۴۸ ق.م پذیرفته شده بود، اما پادشاه حقیقی و بنیانگذار دولت اشکانی را تیرداد می‌دانستند، و شاهد این قضاوت را نیز منابع بعدی قرار می‌دادند.^۲ چون تاریخ پذیرفته شده برای زایش دولت پارت‌ها سال ۲۵۰ ق.م بود و روایت سنتی نیز مدت سلطنت اشک را دو سال می‌دانست که با مرگش پایان یافته، یعنی از ۲۵۰ تا ۲۴۸ ق.م، ناچار بودند تاریخ عصر اشکانی را با شروع سلطنت تیرداد آغاز کنند. اما سپس این ترفند کنار گذاشته شد زیرا تاریخ اولیه عصر اشکانی را به نحو متفاوتی محاسبه کردند: معه‌ذا تصور این که این سیستم بتواند منطقاً با تیرداد آغاز شده باشد – که در باره وجود خود او نیز تردیدهای فراوان ابراز شده – دشوار است. زیرا قدیمی‌ترین منابع که از قضا مهم‌ترین نیز هستند (مثلاً ایزیدوروس خاراکیسی)^۳ هیچ اطلاعی در باره سلطنت تیرداد در پارت ارائه نمی‌دهند.

فعلاً حل این مسئله را برای بعد می‌گذاریم و به مسئله اصلی یعنی حمله اشک به پارت می‌پردازیم. انتخاب زمان یعنی شکست سلوکوس دوم از نظر ایرانیان و اقوام همسایه ایشان، نشان می‌دهد که اشک به عنوان پیشوا و سازمان‌دهنده حمله به انتخاب

۱. کشف مبدأ تاریخ اشکانی (F. Kugler, *Sternkunde und Sternzeiten in Babel*, Münster, 1907-1963)، 443-463 که خطای تاریخ‌گذاری اولیه یعنی ۲۴۸/۲۴۷ ق.م را اصلاح کرد و این مبدأ را در ۲۴۷/۲۴۶ قرار داد، مشکلات تازه‌ای پدید آورد. درست است که استفاده از این سیستم دلیل جدیدی است بر جهت‌گیری سیاسی اشکانیان. اما امید بسته شده به این کشف به علت فقدان اطلاعات در مورد آغاز محاسبه مبنای تاریخ تحقق نیافته است. در این مورد بنگرید به ملاحظات محتاطانه آ.د.ه. بیوار (تاریخ ایران کمبریج، III، ۲۹) که با تردید از پیشنهادی من پیروی کرده است.

۲. نک. آو. گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار، ۲۹. گوتشمید با تکیه بر تاریخ‌های منقول توسط اوزبوس و تاریخ کنسولی تصحیح شده یعنی سال ۲۵۰، و مبدأ تاریخ اشکانی بر اساس محاسبه اولیه خود، یعنی سال‌های ۲۴۸/۲۴۷ ق.م پیشنهاد کرده است که طبق نظر آریان زمان سلطنت او را بین ۲۵۰ تا ۲۴۸ قرار دهیم. در آن صورت زمان آغاز پادشاهی تیرداد سال ۲۴۸ ق.م خواهد بود.

۳. گزارش ایزیدوروس خاراکیسی (Mans. parth. 11) به ویژه اهمیت دارد چون از تاجگذاری اشک در اساک سخن می‌گوید. چون تا اواسط قرن بیستم اشک را شخصیتی واقعی نمی‌دانستند و او را افسانه‌ای می‌پنداشتند (نک. و. تارن، تاریخ کمبریج، IX، ۵۷۴) از این گزارش استفاده نمی‌شود.

منطقی و عاقلانه‌ای دست زده است. اگر بتوانیم از اطلاعاتی که یوستینوس می‌دهد و می‌گوید اشک *accepta opinione seleucum a Gallis in Asia victum*، [این عقیده را پذیرفت که گالیس در آسیا زندگی می‌کند] پس معلوم می‌شود که اشک سازمان جاسوسی منظمی داشته و این دلیلی است بر این که برخلاف آنچه منابع در باره وحشی بودن فرضی اشکانیان تکرار می‌کنند، آن‌ها توانایی‌های بسیار پیشرفته‌ای داشته‌اند. به هر صورت اشک در این لحظه بسیار مناسب، یعنی فروپاشی سلطنت سلوکیان در ایران، و بی‌گمان با کمک نیروهایی شایان توجه (که منابع کلاسیک چندان اشاره‌ای به آن ندارند) به پارت حمله می‌کند و امیر آن‌جا آندراگوراس را شکست می‌دهد (که امارت کوتاه او از حدود ۲۴۵ تا ۲۳۸ ق.م توجیه‌کننده سگه‌های اندکی است که نام او را دارند) سپس با فتح هیرکانی [گرگان] (که کاوش‌های باستان‌شناسی آن را اثبات کرده)^۱ شالوده‌های دولت اشکانی و سلطنت پارت‌ها را پی می‌ریزد.

پیامدهای تاریخی این حمله، چنان که آینده آن را اثبات کرد، بسیار عظیم بودند. پس از ضمیمه شدن ایران شرقی به قلمرو چاندراگوپتا، اکنون پیدایش یک دولت بیگانه در نقطه‌ای حساس از ایران، برتری دودمان سلوکی و هلنیسمی را که آن‌ها تبلیغ می‌کردند مورد تهدید قرار می‌داد.^۲ راه مهم تجارتی که جهان مدیترانه‌ای را از طریق باکتریا [باختر] به هندوستان و خاور دور متصل می‌کرد، بسته شده و ارتباط دولت یونانی - باختری با مغرب‌زمین گسسته شده بود. بدیهی است که هیچ‌کس نمی‌توانست سیاست این دولت سکایی [اسکیتی] را پیش‌بینی کند. اما همین واقعیت که هشتاد سال پس از

۱. این سرزمین برخلاف پارت بسیار حاصلخیز و پرجمعیت بود (نک. یوستینوس، 8,4,XLI) اهمیت این فتح برای قدرت اشک از کاوش‌های انجام شده در هیرکانی معلوم می‌شود.

Cf. M.Y. Kiani, *Report on the Survey*, 147 ss., idem, *Proceedings*, 1 ss., idem *Parthian Sites*, 1-61, D. Huff, *Zur Datierung des Alexanderswalls, Iran. Anz.* XVI, 1981, 125-140. Voir aussi Ed. Dabrowa, *Vologèse I^{er}*, 141-147.

۲. ی. وُلَسکی (اشک یکم، صص ۱۵۹-۱۹۹) در این زمینه به تحلیل مشروح منابع مربوطه تا سال ۱۹۳۸ اقدام کرده است. همچنین پیشرفت پژوهش‌ها از زمان جنگ جهانی دوم نیز توسط او بررسی شده است، (دو مقاله، Untersuchungen، ص ۴۳۹-۴۵۹، و Les commencements، ص ۹-۱۹). پیدایش منابع تازه در پی کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران وضع کاملاً متفاوتی پیش آورده که بعداً بحث خواهیم کرد. به برکت این کاوش‌ها نه تنها دقیق‌تر کردن پیشنهادهای پنجاه سال پیش مقدور شده، بلکه اطلاعات آن‌ها عقاید رایج در مورد اشک و دودمان اشکانی را غنی‌تر و گسترده‌تر ساخته است.

مرگ اسکندر سلطنت جانشینانش در ایران چنین ضربه‌ای خورده بود، برای ما نکته‌ای در خور تأمل است. در ایران وضع تازه‌ای پیش آمد و سلوکیان برای مهار آن ناچار بودند به اقدامات قاطع‌تری دست زنند تا وضع پیش از هجوم اشک و شورش دیودوتوس را احیا کنند. آیا آن‌ها برای این کار، با توجه به درگیری‌هایشان در جبهه‌های متعدد، قدرت کافی داشتند؟ پاسخ این پرسش به دولت نوپا و پادشاهان آن بستگی داشت. درگیری میان این دولت نوپا و سلوکیان حدود دو قرن (سده‌های سوم و دوم ق.م) طول کشید و سرانجام با پیروزی پارت‌ها و اشکانیان پایان یافت. در هر حال شدت این مبارزه گواه غفلت سلوکیان از ایران نیست.

واقعیت تاریخی اشک

مسئله اصل و نسب و واقعیت تاریخی اشک همواره موضوع بحثی بوده که هنوز پایان نیافته است. منابع مختلف روایت‌های متفاوتی نقل کرده‌اند.^۱ هر روایت بر حسب عقاید کلی در باره چگونگی آغاز کار اشکانیان و واقعیت تاریخی اشک طرفدارانی یافته که البته به معنای صحت آن و برطرف شدن تردیدها نیست. با این حال برای نزدیک شدن به راه حل این نکته مورد اختلاف که به کل تاریخ اشکانیان مربوط می‌شود، باید دو نکته را در نظر بگیریم. یکی نکات مربوط به ارزش منابع، و دیگری نقش اشکانیان به عنوان پدیدآورندگان و اشاعه‌دهندگان روایت مربوطه. زیرا با توجه به محیط شرقی که آن‌ها ناچار به عمل در آن بودند، ناگزیریم هم این عنصر را در نظر بگیریم و هم نقش آن را در شکل‌گیری سنت سلسله‌ای. در بحث مربوط به این مسئله دو جریان را می‌توانیم از هم

۱. مسئله اساسی بحث که در سده هجدهم آغاز شد، بازتاب رویکردی است به نقد منابع. معمولاً نام مؤلف برایشان مهم بود نه محتوا و حتی حقیقت گزارش او. این روش که به ویژه در سده نوزدهم بر علم تاریخ مسلط بود، نماینده اصلی اش گوتشمید (تاریخ ایران، ۱۸۸۸) بود که نیلسون دوبوواز (تاریخ سیاسی، ۱۹۳۸) راه وی را در قرن بیستم ادامه داد. از نظر این مؤلفان یگانه منبع تاریخی معتبر اشکانیان شخص فلاویوس آریانوس (آریان) بود. برای توضیح نگرش رومی‌گرای آن‌ها کافی است یادآور شویم که در زمان ایشان هیچ گونه منبع و مدرک ایرانی وجود نداشت. در پژوهش‌ها نیز چندان اهمیتی برای نقد منابع قائل نبودند. در این مورد بنگرید به آثار زیر از ی. وُلْسکی: *Arsace I^{er}*، صص ۱۵۹-۱۹۹؛ *The Decay*، صص ۳۵-۵۲؛ *Untersuchungen*، صص ۴۳۷-۴۵۷؛ و نیز مقاله «در انتظار تاریخ جدید پارت» در *ایرانیکا آنتیکا XX*، ۱۹۸۵، صص ۱۶۳-۱۷۳. در باره سنت سلسله‌ای اقوام هند و اروپایی قبل از همه بنگرید به: ژرژ دومزیل، *اسطوره و حماسه*، ج I، پاریس، ۱۹۶۸، گونه‌های حماسی هند و اروپایی - یک پهلوان، یک جادوگر، یک شاه، پاریس، ۱۹۷۱، که البته در باره اشکانیان سخنی نیست. نیز نگاه کنید به: ی. وُلْسکی، «ایدئولوژی پادشاهی نزد اشکانیان» در *Atti VIII, Ce.R.D.A.C.*، ۱۹۷۶-۱۹۷۷. میلان، صص ۲۲۳-۲۳۶ که کوشیده تمام اطلاعات راجع به این مسئله را گردآوری کند. نیز نک. ی. نویسنر، «مسلک سیاسی پارتیان» در *ایرانیکا آنتیکا III*، صص ۴۰-۵۹.

بازشناسیم. یکی که پایه‌اش متکی به گزارش‌های استرابون و یوستینوس است، و دیگری که آن نیز گرچه به گزارش استرابون تکیه کرده ولی با سنت آریان (آریانوس) و منابع سرچشمه گرفته از آن، به ویژه سینسلوس پرورش یافته است.^۱ بنا به روایت اول اشک یک سکایی (اسکیت) بوده که در رأس قبیله پارنی از خارج به پارت هجوم برده و آندراگوراس شهرب شورشی آن‌جا را مغلوب کرده است، بنا به روایت دوم اشک یک باکتریایی (باختری) بوده که علیه سلوکیان شوریده و پارت را نیز به شورش کشانده است. پس ما نه تنها در باره منشأ اشک با روایت‌های متفاوتی سروکار داریم بلکه از نظر حقوق سیاسی نیز با نامگذاری کاملاً متفاوتی برای نوع حوادثی که در سرزمین پارت به عنوان یک استان صوری دولت سلوکی رخ داده، مواجه هستیم. در مورد اول صریحاً از یک هجوم (یوستینوس: *Parthos ingressus* و استرابون: Ἀρσάκης... ἐπιλθεῖν) صحبت می‌شود و در مورد دوم از یک شورش (آریانوس). حل این مسئله اهمیتی بنیادی دارد. ما برای ارزیابی انتقادی دو روایت به ناگزیر باید منابع آن‌ها را تحلیل کنیم^۲ بنا به نظر نسبتاً رایج، منبع استرابون، آپلودوروس آرمیتایی و تروگوس پومپئوس بوده که در خلاصه‌ای که در اثر یوستینوس باقی مانده یک منبع هلنیستی بسیار مطلع است. تشخیص منبع آریانوس و محتوای اصلی گزارش او بسیار دشوارتر است. زیرا میان

۱. با تحلیل گزارش‌های تمام این گروه منابع، به تفاوت اساسی چگونگی تأسیس دولت پارت توجهی نشده است. ما در این‌جا نه تنها با چند شخصیت (اشک از نظر یوستینوس و استرابون، اشک و تیرداد از نظر آریانوس - سینسلوس) بلکه با یک زمینه تاریخی کاملاً متفاوت سروکار داریم. در مورد نخست سخن از هجوم اشک در رأس پارنی‌ها به پارت است و در مورد دوم شورش دو برادر به نام اشک و تیرداد در پارت علیه شاه خود که سلوکی است. ی. وُلَسکی در سلسله کارهایی که قبلاً نام بردیم توجه را به این تفاوت اساسی که تاریخ‌نویسان جدید چندان به دیده نگرفته‌اند جلب کرده: نتایجی که او گرفته، امکان ایجاد تابلویی از اوایل اشکانیان را فراهم ساخته که رفته‌رفته خود را بر تحقیقات بعدی تحمیل کرده است.

۲. تحلیل انتقادی منابع قشر متأخر یعنی آریانوس و سینسلوس جای بسیاری را در آثار ی. وُلَسکی، به خصوص در مقاله «اشک یکم» (*Eos* ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸) اشغال کرده است. عقیده او را در این زمینه افراد زیر پذیرفته‌اند:

M. Rostovtzeff, *SEHWW* I, 429 et note, A.P. Bellinger, *Hyspaosines of Charax*, Y.C.S. 8, 57 n.23, H. Bengtson, *Ueber einige Gründe des Niederganges der hellenistischen Welt*, *Historisches Jahrbuch* 74, 1955, 260.

هدف این تحلیل اثبات تکامل بینش‌های حقوقی اشکانیان بوده است. و از این رو عقیده ه. س. نیبرگ (*Mitteil. Vorderas.-Aegypt. Gesell.*, ۱۹۳۸، ص ۴۸۲) که این لایه سنتی را افسانه می‌داند پایه‌ای ندارد.

گزارش او و گزارش بسیار مفصل‌تر سینسلوس که صراحتاً به وی رجوع می‌دهد تفاوت وجود دارد. افزون بر این نباید فراموش کنیم که گزارش اصلی آریانوس را در دست نداریم بلکه از طریق خلاصه‌ای که فوتیوس نقل کرده با آن آشنا هستیم. با این حال این‌ها یگانه عوامل کاهنده ارزش آریانوس نیستند، زیرا اگر با دقت به یادداشت‌های یوستینوس و استرابون توجه کنیم که به تفصیل به بازگویی دو حادثه همزمانی می‌پردازند که در خاک ایران در زمان سلطنت سلوکوس دوم کالینیکوس رخ داده، از وضوح عبارات به کار رفته در مورد پیدایش دولت یونانی - باختری و دولت پارتی اشکانیان دچار حیرت می‌شویم. این وضوح به این صورت است که در مورد دیودوتوس اصطلاح *defectio* (شورش) به کار می‌رود ولی در مورد اشک اصطلاح *ingressus* (هجوم). بسیار بعید و حتی ناممکن است که یوستینوس و استرابون بی هیچ دلیل واقعیت تاریخ را تا این حد تحریف کرده باشند و برای دو رویداد تقریباً همزمان تعابیر کاملاً متفاوتی از نظر حقوق سیاسی به کار برده باشند که با واقعیت سازگار نباشد. یگانه رهیافت مناسب برای این مسئله پذیرش نقش اشکانیان در شکل دادن به روایت و سنت است.^۱

توجیه روش‌های مورد استفاده ما برای تحلیل این مسئله تعداد روایاتی است که هنوز مورد مطالعه جدی قرار نگرفته‌اند. این روایات سرآغاز مهمی هستند برای بازسازی ایدئولوژی یا مسلک اشکانیان که هنوز مورد مطالعه جدی قرار نگرفته است. تفاوت‌های موجود در این روایات تجلی تغییرات ایدئولوژی اشکانیان در طی چند سده حکومت آن‌هاست. و باید از گزارش به کلی نادیده گرفته شده یوستینوس - که بسیار عجیب است - (XII 4,12) شروع کرد:

۱. برخلاف تحلیل گزارش استرابون (XI 9, 3) و. لوکونین (تاریخ ایران کمبریج، III، ۶۸۷) اشک را ایرانی می‌داند. این برداشت را نمی‌توان معتبر دانست مگر این که تمام منابع ادبی و سکه‌شناسی را که براساس آن‌ها اشک سکایی (اسکیت) بوده انکار کنیم. به علاوه به نظر ی. ولسکی (در مقاله «واقعیت تاریخی»، ۲۲۲ به بعد) ضمن کوشش برای حل این مسئله، نمی‌توان فقط خود را به تحلیل روایت منشأ ایرانی داشتن اشک محدود کرد. اگر چنین نگرشی اتخاذ کنیم، تمام زمینه تاریخی در مخاطره تغییر قرار می‌گیرد. و نباید فراموش کرد که این شالوده تمام تاریخ پارت است. لوکونین با این مسئله با روشی ناقص و جزئی‌گرا برخورد کرده که عملی نامعقول است. آ.د.ه. بیوار (تاریخ ایران کمبریج، III، ۲۸ به بعد) بدون آن که صراحتاً اشک را ایرانی بداند، اظهار داشته که اشک پیش از هجوم به پارت در باختر (باکتریا) فعال بوده است. اما این عقیده نکته مهمی به مسئله اساسی خاستگاه و اصل و نسب اشک اضافه نمی‌کند.

Parthis deinde domitis (منظور اسکندر کبیر است) *praefectus his constituitur ex nobilibus Persarum Andragoras, a quo posta originem Parthorum reges duxere*

امروزه در پرتو پژوهش‌های چهره‌نگاری، واقعیت تاریخی این آندراگوراس قرن چهارم ق.م رد شده است.^۱ هدف این تبارشناسی کاملاً کاذب از آخرین تکه عبارت نقل شده پیداست. باری این تبارشناسی خیالی می‌بایست به حق اشکانیان در حکومت بر پارت مشروعیت بخشد، زیرا این عبارت فقط می‌تواند اشاره به آن‌ها باشد. با این حال می‌توان شک کرد که شاید در درازمدت پاسخی بوده به آرزوهای اشکانیان که از آغاز فرمانروایی بر پارت علاقه خاصی به میراث هلنیستی خود نشان نمی‌دادند. راست آن است که انتقال آندراگوراس به دوره اسکندر کبیر می‌بایست ظاهری قانونی داشته باشد؛ با این حال این یکی از چند تبارشناسی خیالی است که در دوره هلنیستی رواج داشته است. فقط گزارش یوستینوس با اساس است که علت آن، چنان که قبلاً گفتیم، احتمالاً وجود شایعات خصمانه در باره اشک است که از محافل پادشاهی سوریه سرچشمه گرفته؛ همین نکته را در باره گزارش استرابون نیز می‌توان گفت که در جزئیات اصلی با آن مطابق است و احتمالاً روایت رسمی سلسله بوده است.

با این حال در همان دوره، شاید توسط خود اشکانیان از قرن اول پیش از میلاد چون استرابون به آن اشاره کرده، روایت جدیدی رواج یافته است. استرابون با قید احتیاط آن را ذکر می‌کند، گویی نمی‌خواسته مسئولیت آن را بپذیرد؛ بنا به این روایت اشک باختری (باکتریایی) بوده که از نزد دیودوتوس گریخته و پارت را به شورش برانگیخته است. این روایت با روایت استرابون و یوستینوس که اصل و نسب اشک را «سکایی» می‌داند و گرایش دارد منشأ غیر ایرانی اشک را بزداید و او را به ایران پیوند دهد تناقض دارد. سعی شده به جای هجوم خارجی و فتح پارت، شورش علیه قدرت سلوکیان را قرار دهند. زیاده‌گویی است اگر بیفزاییم که این روایت آشکارا با جریان حوادث آن‌گونه که استرابون

۱. مسئله وجود آندراگوراس در قرن چهارم ق.م به پیدایش بحث و جدلهایی انجامیده است. برخی دانشمندان او را شخصیتی تاریخی دانسته‌اند (U. Wilcken, *Andragoras, R.E.I.*, 1894, col. 2133) با این حال مطالعات چهره‌شناسی و قیافه‌نگاری (H. Berve, مونیخ، ۱۹۲۶، ص ۴۱۴) واقعی نبودن وجود تاریخی او را اثبات کرده‌اند. ی. وُلَسکی در مقالات: «اشک یکم» و نیز: «آیا آندراگوراس ایرانی بود یا یونانی؟» (استادیا ایرانیکا، ۴، سال ۱۹۷۵، صص ۱۵۹-۱۶۹) ضمن اشاره به این که این شخصیت خیالی در سنت سلسله‌ای اشکانیان جایی داشته، با فرضیه ر. گیرشمن در مورد ایرانی بودن و واقعی بودن او مخالفت کرده است.

و یوستینوس نقل کرده‌اند تناقض دارد. در عین حال مستلزم آن است که تماس‌های نزدیک اشکانیان با آسیای مرکزی، که منابع آن را تأیید کرده‌اند، نیز کنار گذاشته شود. اگر این روایت را ناشی از گرایش اشکانیان برای سکوت در مورد منشأ «سکایی» خود و تأکید بر اصل و نسب ایرانیشان بپنداریم، پس آن‌ها در تبارشناسی خود از آنچه آریانوس و سینسلوس گفته‌اند بسیار دورتر رفته و با پیوستن تبار خود به اردشیر دوم هخامنشی خود را به دودمان هخامنشی پیوند داده‌اند، زیرا می‌دانیم که اردشیر دوم پیش از جلوس بر تخت نام «آرسیکاس» داشت. دو برادر اشک و تیرداد^۱ که ادعا شده شهرهای باکتریا (شهرب‌های باختر) بوده‌اند و در این روایت به آن‌ها اشاره می‌شود - که با رویدادها تناقض دارد اما یادآور روایت استرابون در باره اصل و نسب باختری اشک است - فراورده ادبیاتی هستند ناشی از عناصر متعدد اخذ شده از سنت ایران قدیم (توطئه داریوش و یارانش علیه گئوماتا) و سنت یونانی (روایت هارمودیوس و آریستوژتون) که به طور کلی باورکردنی نیستند.^۲ نقش تیرداد آن‌گونه که در این روایت نقل شده است در جزئیات خود اعتباری ندارد، به علاوه می‌توان فرض کرد که شاخه کوچک اشکانیان (از برادر کوچک) که در پارت به دست فری پاپیت (فریپاپیت = پریپاتیوس) قدرت را در دست گرفت، می‌خواسته حق سلطنت خود را با وارد کردن تیرداد - که هرگز شاه نبوده - در روایت دودمانی استحکام بخشد. با توجه به وجود روایت پیش‌رس و دیرینه‌ای در باره خاستگاه «سکایی» اشکانیان، می‌توان این اقدام را تلاشی برای دودمان‌سازی شاهی بنا به سنت ایرانی دانست، چون دودمان پادشاهی

۱. نقش دو برادر اشک و تیرداد که در این روایت مقام نخست را دارند و در نتیجه مورد توجه خاص محققان واقع شده‌اند (نک. گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار، ۲۹ به بعد) در فصل بعد به تفصیل بررسی خواهد شد.

۲. در مورد این نکته فرضیه ی. ولسکی که در سال ۸-۱۹۳۷ (Eos) مطرح شده و پژوهندگان بعدی آن را تکرار کرده‌اند، به نحوی درخشان تأیید شده است. بنابر خرده سفال‌های ۱۷۶۰ شهر نسا که تبارشناسی نخستین شاهان اشکانی به دست می‌دهد (نک. دیاکونوف و و.آ. لیوشیتس، م.ل. شومون، ف. آلتهایم و ر. استیهل، گ.آ. کوشلنکو، و. لوکونین) تیرداد هیچ‌گاه شاه پارت نبوده است. بدین ترتیب تمام سلسله‌سازی‌های مطرح شده در منابع تاریخی تا زمان انتشار متون نسا مردود هستند. به عبارت درست‌تر فقط تیرداد خیالی نبوده بلکه هر دو برادر که در منابع بعدی (آریانوس، سینسلوس) به آن‌ها اشاره شده، تخیلی بوده‌اند. و ما، علی‌رغم نظر لوکونین، مطمئن نیستیم که برادرزاده اشک نامش تیرداد بوده باشد. شایان ذکر است که در نام‌شناسی رسمی پارت این نام فقط در قرن اول پیش از میلاد آمده است.

ایران با اشغال‌های مکرر، مداخلات رومیان، شورش‌های مالکان بزرگ ایرانی، قیام‌های شهرها و در رأس آن‌ها شهر سلوکیه، به نحو خطرناکی تضعیف شده بود، و اشکانیان می‌خواستند با ایجاد پیوندهایی میان خود و هخامنشیان این ضعف را جبران کنند و جایگاه خود را استوار سازند.

خلاصه آن‌که اشکانیان با پیروی از سنت پادشاهی ایرانی و سنت چند هزارساله شرقی و حتی هلنیستی که با آن تماس مستقیم داشتند، تصمیم گرفتند سنت دودمانی خاص خود را بیافرینند. آن‌ها برای زدودن ردپای خاستگاه «سکایی» خود، نخست به شخصیت امیر پارت یعنی آندراگوراس یک جنبه بنیانگذار افزودند، ولی به زودی اصل و نسب باختری [باکتریایی] را که آن‌ها را بیش‌تر به ایران پیوند می‌داد، جایگزین آن کردند. این تبارشناسی جعلی پاسخگوی هدف‌های اساسی سیاست ایشان بود که آن را در همه زمینه‌ها توسعه دادند.

تبارشناسی و نام‌شناسی نخستین اشکانیان

از سده هجدهم در کنار مسئله گاهشماری مسائل دیگری مطرح شدند که عبارت بودند از مسئله تبارشناسی نخستین اشکانیان، ترتیب جانشینی آن‌ها، پیوندهای خویشاوندی آن‌ها و نیز واقعیت تاریخی ایشان که البته بدنه اصلی مجموع مسائل را تشکیل می‌داد. این مسئله تازه نبود: شروع تقریباً هر دولت و دودمان، با توجه به فقدان منابع معاصر آن، پوشیده از افسانه‌ها و روایت‌های دودمانی بود که طی قرن‌ها ایجاد می‌شدند. بازسازی روابط واقعی نه تنها به علت فقدان منابع مطمئن بلکه به خاطر خطای روش‌شناسی علمی در نقد تاریخی مقدور نبود به ویژه که نقد تاریخی بدون تحلیل شایسته منابع به بررسی مسئله‌ای به چنین مهمی می‌پرداخت. در پی این کاستی، از قرن هجدهم تاریخ‌نویسی که سخت تحت تأثیر جایگاه والامنشانه و برتر آریانوس نسبت به منابع دیگر بود، توالی جانشینی اولین شاهان سلسله اشکانی را به ترتیب زیر قرار داد: اشک (یا ارشک) اولین شاه و بنیانگذار بود اما سلطنت کوتاه دو ساله‌اش (بنا به نوشته سینسلوس) اجازه نمی‌داد که در فرایند شکل‌گیری دولت پارت نقش مهمی برای او قائل شوند. بنابراین شخصیت اصلی و بنیانگذار واقعی را تیرداد می‌دانستند که ظاهراً برادر اشک بود و مدت ۳۷ سال پادشاهی کرد. جانشین وی را نیز اردوان یکم می‌گفتند. درست است که یوستینوس به سبب بی‌اطلاعی از وجود تیرداد اشک دوم را به عنوان جانشین اشک یکم ذکر می‌کند، اما او ظاهراً خود را ملزم دانسته با این سنت سازگار شود که برای هر شاه نامی جداگانه از «اشک» - که لقبی افتخاری تلقی می‌شد - قائل شود و از این رو از اردوان نام برده و این آگاهی را نیز از اشاره مبهم در «دیاچه‌های تروگوس پومپئوس»

کسب کرده است. بدین سان توالی تاریخی نخستین شاهان پارت به صورت زیر ذکر شده است: نخست اشک، سپس برادرش تیرداد و آنگاه پسرش اردوان. پس از اردوان به ترتیب فریایپت (یا فریایپتوس) و فرهاد یکم سلطنت می‌کنند که یوستینوس از هر دو نام برده است.^۱ طرح ساخته شده چیره در سده‌های نوزدهم و بیستم، که گرایش شدیدی به حذف واقعیت تاریخی اشک یکم داشت. شخصیت اشک یکم در این طرح از ویژگی‌های واقعی کاملاً عاری بود، به ویژه از وقتی که معلوم شده بود دوره دو ساله میان تاریخ پذیرفته شده برای پیدایش دولت پارت یعنی ۲۵۰ ق.م و پیدایش عصر اشکانی یعنی ۲۴۸/۲۴۷ ق.م که در آغاز تاریخ‌گذاری شده بود، در واقع نه دو سال بلکه سه سال بوده است. نتیجه قطعی بحث این شد که واقعیت تاریخی اشک را نفی کنند و تیرداد را مؤسس منحصر به فرد دولت و سلسله بدانند.^۲

تدارک این طرح، که سابقه آن به قرن هجدهم بازمی‌گشت، فقط به این علت مقدور شده بود که در آن زمان نقد منابع، که در سده‌های نوزدهم و بیستم پیشرفت زیادی کرد، به محتویات و پیامدهای این طرح توجهی نکرده بود. یعنی به تضادهای این طرح با داده‌های مشروح منابع توجهی نمی‌شد. از نظر هر منطق ابتدایی عجیب به نظر می‌رسد که بنیانگذار سلسله اشکانیان شخصیتی غیر واقعی بوده باشد. و از این رو تمام عصر اشکانی نیز در هوا معلق ماند.

نسبت دادن چنین خبط ذهنی به پارت‌های آن زمان فقط با تکیه بر منابع قطعی و بی‌چون و چرا شدنی و توجیه‌پذیر بود. پس با نظریه‌پردازی‌ای آزادانه و دلخواه اشک یکم را به عنوان موجودی مزاحم که با طرح پیشنهادی و تأیید شده طی قرن‌ها مغایر بود کنار گذاشتند. حال موضوع اصلی، جایگاه و در واقع واقعیت تاریخی تیرداد به عنوان خالق حقیقی دولت و مؤسس سلسله بود. تا وقتی این ساختمان تاریخی که واقعیت تاریخی تیرداد را می‌پذیرفت و اشک را نمی‌پذیرفت از گزارش‌های نویسندگان باستانی و قبل از همه آریانوس و نیز مؤلفان متکی به او نظیر سینسلوس استفاده می‌کرد، امکان

۱. ژ. دوفروآیان (Arsacidarum Imperium, 4) که در قرن هجدهم این طرح را معتبر دانسته مورد تأیید دانش جدید نیز قرار گرفته است. بنگرید به: N.C. Debevoise, *A Political History*, 9 ss.

۲. و. تارن (در تاریخ باستان کمبریج، IX، ۱۹۳۲، ۵۷۷) این نتیجه را گرفت و ت. گایر (Tiridates, R.E.II R., XII Habd., 1937, col. 1437) از او پیروی کرد.

بحث در باره اولویت یکی از این دو اشکانی وجود داشت. اما کشف دوره اشک از لوحه‌های بابلی^۱ و سپس کشف گنجینه عظیم سکه‌های اشک یکم^۲ دوباره مسئله واقعیت تاریخی اشک و بررسی مجدد نقد تاریخی را مطرح کردند. نقطه حرکت برای رویکردی جدید به این مسئله عبارت بود از تعیین مرز بین دو لایه منابع، لایه متقدم و باستانی بسیار با ارزش مرکب از استرابون، یوستینوس و ایزیدور خاراکیسی، و لایه بعدی و متأخر - به ویژه آریانوس به صورت خلاصه در کتاب فوتیوس - که ارزیابی ما از آن منفی بود. تحلیل لایه نخست ما را به این نتیجه رسانید که می‌توانیم از آن به عنوان شالوده‌ای برای بازسازی رویدادهای تجزیه‌طلبانه در ایران، هجوم اشک به پارت، و بازسازی گاهشماری آن‌ها استفاده کنیم. با توجه به مقدمات ذکر شده می‌توانیم بگوییم که چه در لایه بهترین منابع مکتوب و چه در منابع کتبی‌ای و سکه‌شناسی، اشک بنیانگذار دولت و سلسله اشکانی بوده است: گزارش یوستینوس هنگام بحث در باره جایگاه نمایندگان دیگر سلسله، پیوسته از نقش او یاد می‌کند.^۳ او شخصیتی است

1. Cf.F.H. Ginzler, Handbuch der math. techn. Chronologie I, Leipzig, 1906, 137, A. Kubitschek, Grundriss der antiken Zeitrechnung (Handb. d.klass. Altertumskunde, I 7), München, 1918, 73, E.H. Minns, *Parchment of Avroman, Journ.of Hellen. Stud.* 35, 1915, 22 ss.

با توجه به این که بر تعداد لوحه‌های دارای مبدأ تاریخ اشکانی پیوسته افزوده می‌شد، دانستند که مبدأ تاریخ اشکانی و سلوکی یکی نیستند. نتیجه پژوهش‌ها این شد که مبدأ تاریخ اشکانی را روز یکم ماه نisan سال ۲۴۷ قرار دادند نه سال ۲۴۸ که قبلاً می‌پنداشتند.

۲. برای پی بردن به واقعیت تاریخی اشک یکم و پسرش اشک دوم که یوستینوس آشکارا وجود آن‌ها را تأیید کرده، استدلال قطعی را می‌توان از سکه به دست آورد. کشف غیرمنتظره گنجینه‌ای حاوی مقدار زیادی سکه از این دو شاه پارت، که تا همین اواخر آن‌ها را غیر واقعی می‌پنداشتند، فصل تازه‌ای در تاریخ اشکانیان اولیه گشوده است (Cf.M.T. Abgarians et D.G. Sellwood, *AH oard*, 103). این مؤلفان امکان این را که تیرداد مؤسس دولت پارت و سلسله اشکانی بوده باشد، رد می‌کنند. ی. ولسکی (اشک دوم، ۱۳۶-۱۴۵) با تکیه بر اثر یوستینوس از واقعیت تاریخی اشک دوم (پسر و جانشین اشک یکم) دفاع و با جای دادن تیرداد به جای او مخالفت کرده است. سکه‌های اشک یکم و اشک دوم این مسئله را فیصله داده‌اند. در مورد سکه‌های ساتراپی بـ سـ نـ گـ رـ یـ د: M. Dayet, *Monnaies arsacides á bonnet satrapal, Rev.Num*, 1949, 9-26. تاریخ‌گذاری دوره‌های پادشاهی اشکانیان اولیه باید با ارتباط تنگاتنگ با این مسئله انجام گیرد. آ.د.ه. بیوار (تاریخ ایران کمبریج، III، ۸۶) به هر قیمتی شده برای اثبات واقعیت تاریخی اردوان یکم، که ادعا شده جانشین دو شاه اولیه پارت یعنی اشک یکم و اشک دوم بوده است، سلطنت اشک دوم را میان ۲۱۷ و ۲۱۴ و سلطنت اردوان یکم را از ۲۱۴ تا ۱۹۱ ق.م قرار داده است.

3. Cf.Prologues de Trogue Pompée XLI: *In Parthicis ut est constitutum imperium per Arsacem regem. Just. XLI 5, 5: Sic Arsaces quesito simul constitutoque regno... decedit, non minus* →

مشخص^۱ و نه شبی مبهم یا خیالی نظیر تیرداد در گزارش آریانوس. غیر از عناصری که فراورده نظریه پردازی های بعدی هستند که طی قرن ها انباشته شده اند، یگانه عنصر واقعی رقم سال های پادشاهی او یعنی ۳۷ است که سینسلوس گزارش داده است. اما این رقم نیز به همان اندازه دو سال سلطنت اشک که همین سینسلوس ذکر می کند، شک برانگیز است. و با این حال باید این واقعیت را در نظر داشت که روایت لایه نخست فقط اشک را می شناسد و تیرداد را نادیده می گیرد و بنابراین محقق ناچار می شود او را از فهرست شاهان پارت حذف کند و فقط اشک را بپذیرد و اگر این نکته را بپذیریم آن گاه تمام ابهامات تاریخ اشکانیان در آغاز دولت پارت که برای تاریخ ایران بسیار اهمیت دارد، روشن خواهند شد. و بی اعتمادی نسبت به تاریخ پارت ها - اشکانیان به علت وجود تناقضات میان برداشت های امروزی و گواهی منابع کاملاً معتبر (کتیبه ها، سکه ها) از میان خواهد رفت.

وانگهی دلایل دیگر به دست آمده از سرزمین ایران این نتیجه گیری را تأیید می کنند. منظور خرده سفال های پیدا شده در شهر نسا است.^۲ این سند حاوی تبارشناسی اولین

memorabilis Parthis quam Persis Cyrus, Macedonibus Alexander, Romanis Romulus. Just. XLI 6, 9: (Mithridates) non minus Arsace proavo...decedit.

۱. برای افزودن استدلال های دیگری در تأیید وجود تاریخی اشک یکم و نقش او به شهرهایی اشاره می کنیم که نام او را داشته و شاید توسط خود او ساخته شده اند: در ماد XI، 13، 6؛ آمیانوس مارسلیوس، 6، XXIII، 34؛ اتی بن بیزانسی، اشاره به شهر «آرساکیا» در پارت (پلینوس، 113 N.H.VI) در آستون (ایزیدورخاراکسی). احتراماتی که برای مؤسس دولت پارت قائل می شدند در یک کیش تجلی کرد (نک. کیش نیاکان که متون آرامی نسا آن را تأیید کرده اند) که نقطه اساسی آن تبدیل نام او به لقب افتخاری تمام شاهان اشکانی شد. بنگرید به منابع زیر:

Just. XLI 5, 5, Strab. XV 1, 36 Dio Cass. XL 14, 3, Euseb. I 201, Suda s.v. Arsakes, Syncelle, 284 C., Eusthat. Comm. 1054 (Geogr. Graeci Minores Müller) II 494.

۲. بنگرید به: دیاکونوف و لیوشینس (Dokumienty, ostr. 1760) تبارشناسی اولین اشکانیان در این سند مؤید نقش اشک یکم است و از تیرداد نامی نمی برد و بنابراین او را از فهرست شاهان پارت حذف می کند. از سوی دیگر، این تبارشناسی شخص دیگری را مطرح می کند که تاکنون ناشناخته بود یعنی برادرزاده اشک یکم که تبار شاهان پارت از سومین فرد به او می رسد یعنی فریابیت. این تبارشناسی بحثی را پیرامون تیرداد به عنوان پدر فرضی این برادرزاده پیش آورده است. اما این فقط یک فرضیه است که منشأ آن روایت آریانوس است. با این حال منتفی نیست که این شاخه برادر کوچک تر، که ما شکل گیری سنت دودمانی اشکانی را مرهون وی هستیم و می خواسته خود را به هخامنشیان پیوند دهد، با آن که پدر بزرگش هیچ گاه شاه پارت ها نبوده و تعداد سال های سلطنت فرضی او با محاسبه گاه شماری اولین اشکانیان تطبیق نمی کند، خواسته باشد نام او را وارد تبارشناسی کند. در این باره بنگرید به: M.T. Abgaryans et D.G. Sellwood, A Hoard, 115.

اشکانیان است، و از آن معلوم می‌شود که در سنت دودمانی اشکانیان هیچ اشاره‌ای به سلطنت تیرداد در پارت وجود ندارد. بدین ترتیب نظریه پردازی‌هایی که از قرن هجدهم بر علم تاریخ مسلط بودند و به تیرداد عنوان شاه و بنیانگذار دولت پارتی اشکانیان را می‌دادند بر باد می‌شوند. با این حال در پرتو این اطلاعات باید پذیرفت که پس از نابودی نسل برادر بزرگ‌تر یعنی اشک یکم و پسرش، نسل برادر کوچک‌تر در شخص فریابت ظاهر می‌شود که برادرزاده اشک یکم است و منابع نام او را ذکر نکرده‌اند. شاید پدرش - که برادر اشک بوده - تیرداد نام داشته است. بدین ترتیب این مشاجره چندقرنی در باره نقش دو برادر اشک و تیرداد سرانجام فیصله یافته و دیگر کسی نباید در مورد جایگاه اشک یکم *qui non minus memorabilis parthis quam persis Cyrus* [که یاد او در دولت پارت کوچک‌تر از کوروش پارسی نبود] شک کند، و جای شایسته‌اش را در تاریخ پارت و تاریخ ایران به او بدهد. پس برخلاف گرایش به تضعیف جایگاه اشکانیان و در نتیجه جایگاه ایران، نقد تاریخی با اتکا به منابع به دست آمده از ایران شالوده استواری ایجاد کرده که می‌توان روی آن بقیه تاریخ اشکانیان را پی ریخت.^۱

بررسی و اثبات این ادعا مبتنی خواهد بود بر تحلیل مسئله مربوط به نماینده دوم سلسله، یعنی پسر اشک یکم، که قرن‌ها می‌گفتند پسر تیرداد و نامش اردوان (یکم) بوده است. با این حال مقدمات ذکر شده در باره او، به خصوص این که منابع به نام کوچک او اشاره‌ای نکرده و فقط از لقب افتخاری او یعنی اشک یاد کرده‌اند، با واقعیت سازگار نبود. زیرا بنا به گزارش یوستینوس: *huius successor et haeres regni Arsaces et ipso nomine*، او مانند پدرش اشک نامیده می‌شده است.^۲ این که پسر بنیانگذار سلسله نامی مشابه پدر داشته باشد برای هیچ‌کس تعجب‌آور نیست. در لحظه تولد او هیچ‌کس نمی‌توانسته پیش‌بینی کند که در آینده نام اشک ارزش یک لقب افتخاری را پیدا خواهد

۱. با آن که این طرح ظاهراً امروزه از سوی همه پذیرفته شده ولی اد. ویل، ه. وُلکمان، د. سلوود، آد. بیوار، ک. شپیمان و گ. آ. کوشلنکو عقیده واقعیت تاریخی تیرداد به عنوان شاه پارت را از نو مطرح کرده‌اند. نیز بنگرید به لحن کمی مردم د. موسنی (تاریخ باستان کمبریج، VII، ۲۱۴) که مسئله را باز می‌گذارد (یا اشک یا تیرداد). لوکونین موضعی مصمم‌تر دارد (تاریخ ایران کمبریج، III، ۶۸۷) که تیرداد را شخصیتی واقعی می‌داند بدون آن که در تاریخ پارت نقشی برای او قائل باشد.

۲. نک. یوستینوس، 7، XLIS، ی. وُلسکی (اشک دوم، ۱۳۶) در این زمینه تحلیل مفصلی دارد. تبارشناسی اولین اشکانیان که در روی یک خرده‌سفال نسا حفظ شده، در مورد دومین شاه اشکانی هیچ نکته جدیدی ندارد.

کرد؛ حال آنکه اردوان (یکم)، پسر ادعایی تیرداد، در واقع محصول رویکرد غیر علمی منابع است.^۱

با توجه به این که به خطا گفته شده دومین شاه دودمان اشکانی نامی جز عنوان اشک نداشته، پنداشته‌اند که این نام را در دیباچه ۴۲ تروگوس پومپئوس یافته‌اند که در آن به عبارت زیر برمی‌خوریم:

utque Prati successit rex Mithridates (II) cognomine magnus, qui Armeniis bellum intulit. Inde repetitae Armeniorum et situs. Successores deinde eius Aratabanus et Tigranes cognomine Deus, a quo subacta est Media et Mesopotamia.

نظیر مورد تیگران، در این جا بی‌گمان با تیگران کبیر پادشاه ارمنستان سر و کار داریم؛ چنین می‌نماید که این اردوان یکی از اسلاف تیگران بر تخت ارمنستان بوده است. این که نام او پس از مهرداد دوم (۸۷-۱۲۳ ق.م) آمده جز بنا به علل گاهشماری نیست، و قرارداد او در حوالی سال ۲۰۰ ق.م را ناپذیرفتنی می‌کند. تبارشناسی اشکانیان نسا در حل این مسئله نقشی محوری دارد؛ در آن جا نام اردوان ذکر شده، اما این اردوان پادشاه آخر قرن دوم پیش از میلاد و جانشین فرهاد دوم است چون نام او پس از فریایپیت (حدود ۱۷۶-۱۹۱ ق.م) ذکر شده است. از این واقعیات به روشنی چنین برمی‌آید که اردوان ذکر شده در «دیباچه تروگوس پومپئوس» را نمی‌توان جزو شاهان پارت دانست. اولین شاه به این نام اردوان یکم بوده که حدوداً در سال‌های ۱۲۸ تا ۱۲۴ ق.م سلطنت کرده است. در پی این تحلیل، تبارشناسی اولین اشکانیان به صورت زیر خواهد بود.^۲ فقط

1. Cf. U. Kahrstedt, Artabanos, 1950, E. Kornemann, Tibère, Paris, 1962.

از این آثار و آثار مشابه معلوم می‌شود دیدگاه‌هایی که بنیاد آن‌ها در منابع روشن نیست با چه سهولتی تکرار شده‌اند. اما نگاه کنید به آخرین کارهایی که نظم جدید را در نام‌شناسی اشکانیان در نظر گرفته‌اند، مثلاً:

Cf., par exemple, H. Volkmann, Parthia, Der Kleine Pauly 4, 1972, 532 ss. K. Schippmann, Grundzüge, 20 ss., Ed Dabrowa, La politique Parthe, 54 ss., A.D.H. Bivar, C.H. of Iran, III 1, 98 ss.

۲. گ.آ. کوشلنکو با تکیه بر اسناد نسا تبارشناسی اولین اشکانیان را روشن کرده و پیشنهادهای پیشین را در معرض انتقاد قرار داده است. عنصر جدید در آن فقط آوردن نام تیرداد است که نام او در خرده‌سفال‌های نسا به عنوان برادر اشک یکم ذکر نشده است. غیر از این نکته، دو پیشنهاد ما همسان هستند. اما کماکان باید در نظر داشت که تیرداد هیچ‌گاه شاه پارت‌ها نبوده است. با توجه به این که نه از بین رفتن شاخه برادر ارشد با مرگ اشک دوم (حدود ۱۹۱ ق.م) در روایات باستانی نقل شده است و نه به قدرت رسیدن شاخه برادر کوچک‌تر ←

می‌توان توجه داشت که اگر یک واقعه تاریخی مربوط به تاریخ آغاز عصر اشکانیان (۲۴۷/۲۴۶ ق.م) وجود دارد، باید پذیرفت که اشک در قبیله پارنی بر سر قدرت بوده است. البته این فقط یک فرضیه است.

اشک یکم (۲۴۷-۲۱۷ ق.م) تیرداد؟

x اشک دوم (۲۱۷-۱۹۱ ق.م)

فریاییت (۱۹۱-۱۷۶ ق.م)

فرهاد یکم (۱۷۶-۱۷۱ ق.م)

این تاریخ‌ها کاملاً فرضی هستند.^۱ در پرتو سگه‌های پیدا شده در سرزمین ایران توانسته‌اند در مورد پایان سلطنت اشک یکم و آغاز پادشاهی اشک دوم به یقین کمی بیش‌تری دست یابند. بقیه تاریخ‌ها از مقایسه شاهان اشکانی و شاهان سلسله سلوکی و تماس‌های جنگی ایشان به دست آمده‌اند. گاهشماری پارت از آغاز قرن یکم ق.م مطمئن‌تر می‌شود.

با توجه به اهمیت بسیار زیاد مسئله و عقایدی که از قرن هجدهم در باره واقعیت تاریخی و نام‌شناسی نخستین اشکانیان ابراز شده‌اند و نیز عقاید تازه‌تر پس از کشف اسناد نسا، منصفانه به نظر می‌رسد که به قدیمی‌ترین پژوهش‌های من که تاکنون به آن‌ها

در وجود شخص فریاییت، و بازسازی اخیر براساس اسناد به دست آمده از نسا انجام گرفته است. حتی اگر وجود تیرداد را بپذیریم، فقدان واقعیت تاریخی او به عنوان پادشاه پارت‌ها - با سلطنتی ۳۷ ساله به قول سینسلوس - به نحوی روشن با خرده‌سفال‌های نسا ۱۷۶۰ تأیید شده است و بدین جهت عقیده لوکونین (تاریخ ایران کمبریج، III، ۶۸۸) که دیدگاهش علی‌رغم محتاط بودن نسبت به گزارش آریانوس با متون تاریخی سازگار نیست، به نظر اغراق‌آمیز می‌رسد.

۱. بدیهی است که در اکثر موارد تاریخ‌ها فرضی‌اند. شاید در مورد تاریخ پایان سلطنت اشک یکم و آغاز اشک پادشاهی دوم از اطلاعات سگه‌شناسی بتوان تا حدی به یقین رسید. (Cf. Abgarians et sellwood, A Hoard, 115 ss.) این دو مؤلف قاطعانه به واقعیت تاریخی اشک یکم و اشک دوم باور دارند. اما تاریخ‌های دیگر، بجز یکی، از مقایسه اطلاعات مربوط به برخوردهای نظامی اشکانیان با سلوکیان به دست آمده‌اند و هنگامی که مسئله عصر اشکانی مطرح می‌شود که در این جدول به آن توجهی نشده، اگر بتوان از آن در گاهشماری استفاده کرد، با توجه به این که تاریخ‌های شناخته شده زندگی اشک را حدود ده سال در نظر می‌گیرد (نبرد آنکارا ۲۳۹/۲۳۸ ق.م)، آن‌گاه می‌توان به طور فرضی آن را به قدرت گرفتن اشک در قبیله پارنی ارتباط داد. ف. آلتهایم و ر. استیهل (Geschichte Mittelasiens 451) پیشنهاد کرده‌اند آغاز عصر اشکانی را تاریخ تاجگذاری اشک در شهر آساک بدانیم که ایزیدورخاراکسی (Mans. Parth. 11) می‌گوید. اما آغاز عصر سلوکیان به اشغال بابل توسط سلوکوس یکم مربوط می‌شود.

و نیز به آثار بعدی توجهی نمی‌شد، توجه شود. مثلاً من در مقاله «اشک یکم» (Zalozyciel państwa partyjskiego, *Eos* 39, 1937, et *Eos* 39, 1938) که با عنوان «اشک یکم، بنیانگذار دولت پارت» به زبان فرانسه در سال ۱۹۷۴ در آکتابانیکا ۳ (صص ۱۵۹-۱۹۹) به چاپ رسید، فرضیه واقعی بودن اشک را به عنوان مؤسس دولت پارت و غیرواقعی بودن تیرداد با نقشی که آریانوس و پیروانش به او نسبت می‌دادند مطرح کرده بودم. روستوفتزف این عقیده را پذیرفته بود. اسناد نسا که اهمیتی بنیادی دارند، روایت‌های یوستینوس و استرابون را کاملاً تأیید می‌کنند. هیچ‌یک از آن‌ها به تیرداد اشاره‌ای ندارد. بلکه از برادرزاده‌ای ناشناس یاد می‌کنند، و بنابراین این آن برادری نیست که فریاد از صلب او باشد و یوستینوس به عنوان سومین شاه سلسله اشکانیان ذکر کرده است. برعکس، محققانی که از واقعیت تاریخی تیرداد دفاع می‌کنند ناچارند بپذیرند که متن مورد نظر آریانوس و سینسلوس مستلزم رعایت احتیاط است، زیرا منشأ اطلاعات آن‌ها بی‌گمان اخبار بسیار دیرتر بوده است. سندی که به بحث واقعی بودن و نقش اشک یکم و پسر و جانشینش اشک دوم در تاریخ پارت خاتمه می‌دهد، دفینه عظیم سکه‌هایی است که ده‌ها سال بعد از انتشار فرضیه من در مورد این دو شاه اولیه اشکانی کشف شده است. بدین ترتیب کشفیات انجام شده در سرزمین ایران دلیلی قطعی بر تأیید فرضیه مبتنی بر منابع کلاسیک هستند.

دولت پارت در دورهٔ اولین اشکانیان

(۱۷۱-۲۳۸ ق.م)

با توجه به شمار ناچیز منابع و نیز کاستی‌های آن‌ها، در بسیاری موارد ناچاریم به فرضیات متوسل شویم.^۱ تصور بازسازی این قسمت از تاریخ ایران بدون رجوع به نتیجه‌گیری‌های علمی از تحلیل داده‌های مربوط به دوره پیش از هجوم اشک به پارت، و نیز دنباله تاریخ پارت ممکن نیست، زیرا این دو دوره عناصری از دوره نخستین اشکانیان را در خود دارند. با این حال و به‌رغم روش‌های گوناگونی که به‌کار می‌رود، گردآوری تمام گزارش‌های پراکنده در ادبیات کلاسیک در یک مجموعه، با وجود غنایی که از اطلاعات به دست آمده از خاک ایران یافته است، هنگامی که قصد داریم به تصویری واضح از رویدادها دست یابیم، همیشه با دشواری‌هایی برخورد می‌کنیم.^۲ البته اختلاف نظرهای محققان معاصر نیز جای خود دارد.

قبلاً باید یادآور شویم که شخصیت محو و مبهم بعضی از اشکانیان در روایت یونانی-لاتینی امروزه به برکت کشفیات انجام شده در خاک ایران شفافیت پیدا کرده‌اند و

۱. در دانش کنونی رهیافت‌هایی وجود دارد که هنگام کاستی‌های منابع از لحاظ روش‌شناسی به کمک ما می‌آیند و در امر پژوهش راهنمایمان می‌کنند. یکی از آن‌ها آزاد گذاشتن قوه تخیل و فرضیه‌سازی است. لوکونین (در تاریخ کمبریج) و اد. ویل (در تاریخ سیاسی) توصیه می‌کنند که به وسوسه خیالبافی اغراق‌آمیز نباید تسلیم شد. با این حال اد. ویل در چاپ دوم کتاب خود بارها حق را به جانب فرضیات من دانسته، زیرا کشفیات انجام شده در سرزمین ایران و به ویژه در نسا، در مسائلی مانند مورد تیرداد، نظر استرابون و یوستینوس در مورد تأسیس دولت پارت، و بی‌پایه بودن نوشته‌های آریانوس، عقاید من را تأیید کرده‌اند.

۲. نمی‌توان انکار کرد که از نظر نویسندگان یونانی و رومی فقط وقایع نظامی اهمیت داشته‌اند. بنابراین باید در عرصه‌های فرهنگ، ایدئولوژی و سیاست در جستجوی داده‌های تازه‌ای باشیم تا بهتر بتوانیم شخصیت اشکانیان را روشن سازیم. این نکته در مورد اولین اشکانیان به علت کاستی‌های منابع بیش‌تر صادق است.

دیگر برای ما صورت اشباح را ندارند. این امر به خصوص در مورد دو شاه اولیه اشکانی یعنی اشک یکم و اشک دوم صادق است.^۱ فتح دو ایالت دولت سلوکی یعنی پارت و هیرکانیه بدون شک یک موفقیت نظامی بزرگ برای اشک یکم بود که باید او را دارای صفات عالی یک فرمانده نظامی و یک سیاستمدار بدانیم، زیرا بی‌گمان در پس این رویدادها تصمیمات او نهفته بودند. با در نظر گرفتن رویدادی که دانش چندان توجهی به آن نکرده، یعنی تاجگذاری اشک در آساک واقع در استاونه (آستونن) در بخش شمالی قلمرو خود که نسا نیز در آن‌جا واقع است، می‌توان محتاطانه فرض کرد که قلمرو دولت اشک یکم تا عمق استپ‌های واقع در مرز شمالی ایران گسترش یافته بوده و احتمالاً دو ایالت سلوکی و آنتیوکیس را نیز در بر می‌گرفته که یک بار پلینیوس کهن از آن‌ها نام برده ولی ما در باره‌شان چیزی نمی‌دانیم.^۲ شاید فتح آن‌ها توضیح‌دهنده این واقعیت کمی تعجب‌آور باشد که پایتخت او در بخش مرزی قرار گرفته بود؛ پدیده‌ای که تاکنون توجه چندان را برنمی‌انگیزد. مسئله دیگری که به این زودی‌ها یا هرگز نمی‌توان انتظار حل آن را داشت، مسئله تلقی فاتحان یعنی قبیله پارنی نسبت به بومیان پارت و هیرکانیه یعنی بومیان ایرانی است.^۳ این مسئله به مسئله گسترده‌تری نیز ارتباط دارد و آن رفتار کلی جمعیت ایرانی با از راه رسیدگان آن سوی مرزهای ایران است. ممکن است - چنان که تاریخ بعدی اشکانی گواهی می‌دهد - این دو عنصر در هم جوش خورده و به مدت

۱. به گمانم بار دیگر اشاره به مشاجره مربوط به اشک - تیرداد برای یادآوری مشکلات مربوط به مسئله واقعیت تاریخی اشک یکم سودمند باشد. طی قرن‌ها بدون وجود کم‌ترین گواهی، کارهای بزرگی را به تیرداد نسبت داده‌اند.

۲. در مورد این دو ایالت سلوکی نگاه کنید به ی. وُلَسکی (Les Monarchies, 367, La politica iranica, 189) که این مسئله را در رشته پژوهش‌هایش گسترش داده است. اهمیت پایتخت‌ها به درستی مورد تأکید م. ل. شومون قرار گرفته است.

(Études d'histoire parthe, II, Capitales et résidences des premiers Arsacides Syria 50, 1973, 197-222.

۳. مسئله‌ای که بحق ک. شیپمان (Grundzüge, 14) مجدداً بررسی کرده است. گاه می‌بینیم که ایرانیان همگام با سیاست اولین سلوکیان با ایشان در اداره کشور مشارکت کرده‌اند. (Cf. H. Bengtson, Welt als Geschichte 11, 1951, 139 ss. با این حال این نگرش در سده سوم ق. م تغییر کرده است. در مورد روابط میان پارنی‌های مهاجم و جمعیت ایرانی رویکرد روشنی نداریم. با این همه ظاهراً از گزارش یوستینوس (XLI 6, 6-7) در مورد جنگ مهرداد یکم و مادها چنین برمی‌آید که فاتحان مغلوبان را جذب کردند. در مورد وجود نفوذ مادها بر پارت‌ها بنگرید به: H.W. Ritter, Diadem und Königsherrschaft, Vestigia VII, 1965, passim.

صدها سال شالوده فعالیت و گسترش اشکانیان در ایران و خاور نزدیک را تشکیل داده باشند. اگر تاجگذاری اشک در آساک و جنگ او با سلوکوس دوم رخ نمی‌داد نمی‌توانستیم اطلاعات زیادی از منابع در باره سلطنت اشک یکم به دست آوریم. وانگهی در این جا منابع فقط به یک عبارت از یوستینوس محدود می‌شوند: (*Arsaces regnum Parthiae cum format, militem legit, castella munit, civitates firmat*; یوستینوس بیش‌ترین توجه را به شهر دارا می‌کند و به تفصیل به توصیف آن می‌پردازد. نکته دیگر که موارد مشابهی در تاریخ ایران دارد این است که: آستیگ (آژدهاک = ایشتویگو)، سازمان‌دهنده دولت ماد، پس از کیاکسار (هووخستره) فاتح سلطنت کرده، چنان که پادشاهی داریوش نیز پس از کوروش فاتح بوده است. اما اشک در شرایطی عمل کرد که در اثر لشکرکشی اسکندرکبیر بسیار فرق کرده بود. با توجه به خطری که از جانب سلوکیان وجود داشت، اشک ناچار بود خود را یکسره وقف استحکام دولت خویش سازد، و عظمت او در همین جاست. هنگامی که سلوکوس دوم به منظور ساماندهی امور داخلی قلمرو خود نخستین لشکرکشی را برای بازپس‌گیری ایالات از دست رفته و تسلط مجدد بر راه تجارتی مهمی که مدیترانه را به خاور نزدیک مرکزی می‌پیوست انجام داد، این خطر شکل ملموس و مشخصی به خود گرفت. اشک در آغاز به همان تاکتیکی متوسل شد که اشکانیان بعدها نیز چنان کردند: از ایران عقب‌نشینی کرد و به قبایل ساکن در شمال مرز ایران پناه برد.^۱ عامل مساعد برای مقاصد سلوکوس اتحاد او با دیودوتوس یکم، شاه یونانی - باختری، بود که ظاهراً از خطر اشک آگاهی داشت. اما مرگ دیودوتوس یکم و تغییر سیاست جانشین او دیودوتوس دوم که با اشک متحد شد، وضع جدیدی پیش آورد. اگر بتوان به گزارش یوستینوس اعتماد کرد، اشک بر سلوکوس پیروز شد. بعید نیست که درگیری آن‌ها در عمق استپ‌ها و در شرایطی که برای سواره‌نظام اشک مطلوب‌تر بود روی داده باشد. اما شاید گزارش وضع را زیاده از حد ساده کرده باشد، چون سلوکوس تحت فشار مشکلاتی که در سوریه او را تهدید می‌کرد به عقب‌نشینی پرداخت. به هر صورت اشک توانست از خود دفاع کند و سرزمین‌های مفتوحه را در دست خود نگه دارد. شاید همین امر باعث شده که در سراسر طول دوره اشکانی هر شاه لقب افتخاری اشک را داشته باشد. با این حال این

۱. نگاه کنید به: استرابون (8, XI8). در مورد کل مسئله بنگرید به ک. شپیمان (19, *Gründzüge*).

پایگاه استثنایی اشک توجیهات دیگری نیز دارد که به ما امکان می‌دهد او را علاوه بر یک مرد بزرگ سیاسی، پادشاهی بدانیم که با ایران و سنت‌های پرافتخار آن که به دوران هخامنشی بازمی‌گشت شدیداً پیوند داشته است.^۱

گنجینه عظیم سکه‌های دو اشکانی نخست، اشک یکم و اشک دوم، که بیست سال پیش در ساحل رود اترک واقع در شمال ایران پیدا شده، کمک زیادی به ترسیم چهره واضح‌تری از این دو اشکانی و به خصوص اولی - چون دومی بی‌شک ادامه‌دهنده سیاست پدر بوده - کرده است.^۲ این گنجینه که دارای بیش از دو هزار دراختما (درهم) سکه است، حاوی سکه‌هایی است که تاکنون فقط چند نمونه منفرد آن‌ها به‌طور پراکنده شناخته شده بود و بنابراین نمی‌توانست پایه‌ای برای تعمیم قرار گیرد اما اکنون وضع فرق کرده است. سکه‌ها، که احتمالاً در نسا ضرب شده‌اند، اشک را به شکل یک جنگجوی سکایی با کمانی در دست و کلاه بی‌لبه مشهور به «ساتراپال» طبق رسم آن روز ایران بر سر، نشان می‌دهند. نوشته‌های روی سکه‌ها به دو زبان و دو خط متفاوت است. یکی به زبان و خط یونانی و دیگری به زبان و خط آرامی مانند سکه‌های همه شاهان آن دوره ایران.^۳ بجز این نکته جالب توجه، در این سکه‌ها واقعیتی بس مهم‌تر وجود دارد که حلقه زنجیر طولانی پدیده‌هایی است که بی‌گمان راهنمای سیاست اشکانیان طی چهارصد

۱. این گرایش که ایران‌گرایی (iranisme) یا نو ایران‌گرایی نامیده شده، رفته رفته خود را بر علم تاریخ تحمیل می‌کند تا به یکی از ویژگی‌های اصلی دوره اشکانی تبدیل شود، زیرا اشکانیان که به درستی احیاگران ایدئولوژی هخامنشیان تلقی می‌شوند، بر ساسانیان پیشی داشتند.

2. N.P. Abgarians et D.G. Sellwood, A Hoard, 103 ss.

انتشار این گنجینه و نتایج به دست آمده از آن، نه تنها برای تاریخ این دو شاه اشکانی بلکه برای ارزیابی گرایش‌های سلسله اشکانی اهمیتی اساسی دارد.

۳. این پدیده در جاهای دیگری غیر از اشکانیان و معاصران آن‌ها نیز مشاهده می‌شود. مثلاً آشوکا که در کتیبه‌های خود در کنار زبان یونانی از زبان آرامی استفاده می‌کرد. در ایران این پدیده در واقع تأکید بر سنت زنده میراث هخامنشی بوده و نشان می‌دهد که طی سلطنت اشکانیان خلأ فرهنگی وجود نداشته و پیوندهای ایشان با گذشته ایران کهن بسیار استوار بوده است (نک. ی. ولسکی، ایران و روم، ۱۹۴ به بعد). برای دلایل باستان‌شناختی مؤید این نظر بنگرید به آثار لوئی واندنبرگ و کلاوس شپمان (برجسته‌کاری‌های عیلامی دوره پارت، ۱۹۸۵) که عقاید قدیمی در مورد وجود خلأ فرهنگی در دوره میان هخامنشیان و ساسانیان را مورد انتقاد و تردید قرار داده‌اند. پیشرفت در این زمینه صفحه تازه‌ای در تاریخ ایران اشکانی گشوده است. در میان هواداران ایران‌گرایی جدید در کنار باستان‌شناسان می‌توان از شمار زیادی محققان از جمله گ. ویندن‌گرن، گنولی، کتن هوفن، یوزف، ویزه‌هوفر (ویسپوفر)، اد. دابرووا نام برد. به آثار ایشان بعداً اشاره خواهیم کرد.

سال فرمانروایی ایشان بوده است و آن: گرایش به مخالفت با سلطهٔ یونان‌گرایی [هلنیسم] از طریق توسل به گذشتهٔ هخامنشی است. این که نوشته‌های سکه‌های دو اشکانی اولیه به زبان و خط آرامی است نشان می‌دهد که خواسته‌اند رسم رایج در زمان هخامنشیان را که این زبان در قلمرو آن‌ها به عنوان زبان اداری مرسوم بوده ادامه دهند.^۱ این اقدام اشکانیان نباید برای ما تعجب‌آور باشد، زیرا دولت نوپای ایشان در مدتی کوتاه فرصت نداشته یک زبان ادبی ایرانی را چنان پرورده سازد که بتواند برای سراسر کشور مورد استفاده قرار گیرد. این کار کمی بعد انجام گرفت. با این حال، جدا از آنچه گفتیم، همین ضرب سکه‌هایی که یک دینه آن فقط نزدیک به دو هزار درهم و نقش به تصویر آن‌هاست می‌تواند شالوده‌ای باشد برای دریافت برخی از ویژگی‌های شخصیتی اشک یکم و اشک دوم؛ ویژگی‌هایی که یافتن آن‌ها در روایت یونانی-لاتینی دشوار و حتی دور از انتظار است و بنابراین جنبه مهم دیگری از این گنجینه را تشکیل می‌دهد.

بدین سان اشک یکم نه فقط یک فرمانده جنگی بلکه سیاستمداری دورنگر بود، و به درستی می‌توانست سیاست بزرگ و بازی بزرگی را ارزیابی کند که میان نیروهای یونان‌گرای سلوکی و سنت بزرگ پارس کهن (که با خشونت سرکوب شده ولی از بین نرفته بود) در پیش بود. بی‌گمان در این بازی فقط نیروهای مسلح نقش نداشتند بلکه نقش بزرگ‌تر بر عهده پیشینه ایران و فرهنگ آن بود. گرچه احیای این فرهنگ و بخشیدن محتوایی نوین به آن کار اشکانیان از جمله اشک یکم بود. این واقعیت که ایران همزمان شاهد پیدایش سکه‌هایی همگون می‌شود، ثابت می‌کند ایران‌گرایی هنوز نیرویی زنده بود. کشف این واقعیت آن هم در آغاز تأسیس دولت پارت، در برابر سرزنش‌های تکراری به اشکانیان از لحاظ وحشی بودن یا نرم‌خویی نسبت به یونان‌گرایی، به منزله استدلالی بنیادی در اثبات بی‌پایگی این صفات تحقیرآمیز است.^۲ اکنون می‌توان ارزش

۱. در این مورد بنگرید به عقیده س.ادی، شاه مرده است، انتشارات دانشگاه نبراسکا، لینکلن، ۱۹۶۱، و پی‌یر بریان، فتح سرزمینی، ۳۷ به بعد. آن‌ها بر زنده‌بودن سنت‌های ایران کهن تأکید می‌کنند که به اشکانیان امکان استمرارشان را بخشید.

۲. از جمله آثار شایان ذکر عبارتند از:

H.H. von der Osten, *Die Welt der Perser*², Stuttgart, 1956, 118, H.B. Bury, *The Hellenistic Age and the History of Civilisation*, dans *The Hellenistic Age*², Cambridge, 1968, J.Dobiáš, *Les premiers rapports des Romains avec les Parthes et l'occupation de la Syrie*, *Arch. orient*, III, 1931, 215-256.

درست جایگاه اشک را، که منابع کلاسیک در باره آن خاموش مانده‌اند، دریافت. دلیل آن که تا چه حد اشک به نقش عناصر حقوق سیاسی واقف بوده است از تاجگذاری او در شهر آساک معلوم می‌شود. او با این کار پادشاهی با حقوق برابر با شاهان سلوکی یا شاهان یونانی - باختری شد. پس تعجب‌آور نیست که حتی منابع کلاسیک، که احتمالاً پژواک دور روایت شرقی بوده‌اند، نقش او را به گونه زیر توصیف کنند:

qui non minus memorabilis Parthis quam Persis Cyrus, Macedonibus Alexander, Romanis Romulis matura senectute decedit.

[که یاد و نام او در دولت پارت کوچک‌تر از کوروش پارسی، اسکندر مقدونی و رومانیس رومولیس نبود.]^۱ در مورد این که اقدامات دیگر ابتکار خود اشک بوده‌اند، نظیر پرستش نیاکان که از متون نسا معلوم می‌شود،^۲ نمی‌توانیم با اطمینان کامل چیزی بگوییم، هر چند روز رسمی ذکر شده توسط یوستینوس^۳ - که پارت‌ها پس از راندن سپاه سلوکوس دوم آن روز را به عنوان روز استقلال خود جشن می‌گرفتند - ثابت می‌کند که چنین سنتی برای آن‌ها بیگانه نبوده است. به هر شمار، اشک در مقام بنیانگذار سلسله و دولتی که بخش مهمی از ایران را زیر سلطه داشت، آن هم در موقعیتی که شرایط بین‌المللی در پی لشکرکشی اسکندر بزرگ تغییر کرده بود، توانست از دستاوردهای خود دفاع کند و پیروزی‌های به دست آمده را بی‌کم و کاست در سال ۲۱۷ ق.م به پسرش اشک دوم تحویل دهد.

شاه تازه در اوضاع و احوالی بهتر از زمان پدر می‌بایست با تهدید جدید سلوکیان مقابله کند. رویدادهای باکتریا [باختر] که در آنجا اوتیدم دیودوتوس دوم را سرنگون کرده بود، مسئله وجود خطر از آن سو را مرتفع کرد. اما به هر حال هنگامی که آنتیوخوس سوم پس از درهم شکستن شورش ساتراپ‌های غرب ایران رهسپار شرق شد،^۴ نه تنها اشک دوم ناچار شد از اکباتان که اشغال کرده بود، عقب بنشیند - و همین اشغال اکباتان آرزوهای توسعه‌طلبانه ارضی او را نشان می‌دهد - بلکه حتی پارت و هیرکانیه را نیز رها کند و مانند پدرش به استپ‌ها پناه ببرد. از داستان لشکرکشی

1. Just. XLI 5, 5.

2. Cf. J.M. Diakonov et V.S. Livshitz, *Dokumienty iz Nisi*, 13 ss.

3. Just. XLI 4, 10.

4. Cf. W.W. Tarn, *The Greeks*, 74 s.

آنتیوخوس سوم فقط بخش کوچکی در کتاب پولیبیوس نقل شده^۱ که امکان بازسازی کل ماجرا را به ما نمی‌دهد. با این حال به درستی می‌توانیم فرض کنیم که آنتیوخوس پس از گرفتن شهرهای تامبراکس و سورینکس و کسب چند پیروزی بر پارت‌های در حال عقب‌نشینی، شاید با توجه به تجربیات نامطبوع پدرش سلوکوس دوم، از پیشروی بیش‌تر در عمق استپ‌ها خودداری ورزید. آنگاه بنا به اوضاع و احوالی که آگاهی دقیقی از آن نداریم - شاید در پی شکست از اوتیدم - تصمیم گرفت با اشک دوم صلح کند^۲ پاسخ به این پرسش که آیا عهدنامه صلح حاوی موافقت آنتیوخوس با اعطای لقب شاه به اشک بوده است یا نه - که در آن صورت به معنای شکست سلوکیان می‌بوده - در منابع قدیمی روشن نشده است. با این حال جنگ با آنتیوخوس اطلاعات روشنگرانه‌ای در مورد یکی از نکات سیاست داخلی دولت اشکانیان در اختیارمان می‌گذارد و آن طرز تلقی ایشان نسبت به یونانیان است. بنا به گزارش پولیبیوس، پارتیان پیش از عقب‌نشینی از شهر سورینکس همه یونانیان را قتل‌عام کردند.^۳ این یکی از نقاط حساس انتقاد تاریخ به اشکانیان است. بسیاری از مورخان اشکانیان را بربرهایی می‌دانستند که با آن‌که برتری یونانیان و فرهنگ آن‌ها را قبول داشتند، با جماعت یونانی به سختگیری پرداختند، حال آن‌که اشک دوم بی‌گمان با ایشان مانند اتباع خود رفتار می‌کرد. با این حال این عقیده اشتباه است که اشکانیان برتری یونانیان را قبول داشتند. وجود نوشته‌های آرامی بر روی سکه‌های اشکانی اولیه گواه مخالفت ایشان با فشار

1. Polyb X 27-31.

۲. با توجه به سکوت منابع، طرح این فرضیه که اشک دوم حاکمیت آنتیوخوس سوم را به رسمیت پذیرفته و در مقابل به عنوان پادشاه از او لقب شاه گرفته است، جسورانه به نظر می‌رسد. (Cf.K. Schippmann, *Grundzüge*, 20s.) فرضیه ی. ولسکی (اشک یکم، ۱۹۸۸، ۲۴۰) را نیز باید با همین دید تلقی کرد. به نظر او حضور داهه‌ها در نبرد رافیا در ۲۱۷ ق.م دلیلی است بر تمهد اشک یکم برای در اختیار گذاشتن یک واحد مسلح به سلوکیان. شاید این‌ها مزدور بوده‌اند.

۳. نک. پولیبیوس، I.C. ی. ولسکی در مقاله «فیل‌هلیسم» [یونان دوستی] صص ۱۵۶-۱۴۵ با الهام از برداشت‌های آ.ه. جونز (در کتاب شهرهای ایالات روم شرقی، آکسفورد، ۱۹۳۷، ۲۱۹) کوشیده اثبات کند که عنوان «فیل‌هلی» که شاهان پارت از زمان مهرداد یکم برای خود به کار می‌بردند فقط اهمیت تبلیغاتی داشته و دیدگاه حقیقی اشکانیان نبوده است. به هر حال نسبت دادن اندیشه برتری عنصر یونانی و فرهنگ آن به اشکانیان همان قدر ارزش دارد که نسبت دادن عنوان «بربر» به ایشان. از لحاظ روش‌شناسی علمی می‌توان بر این طرز تلقی نسبت به اشکانیان این خرده را گرفت که آن‌ها را مفعول پنداشته نه فاعل. نگرش اشکانیان در باره یونانیان در تمام طول تاریخ ایشان گواهی است بر سیاست آن‌ها که از قرن‌ها پیش در شرق ریشه داشته است.

یونان‌گرایی است. استدلال اصلی ذکر شده در تأیید فرضیه فرمانبرداری و سربراهی اشکانیان نسبت به یونانیان و اشاره به صفت «فیل‌ه‌لن» [یونان‌دوست] بر روی سکه‌ها از اواسط قرن دوم پیش از میلاد، امروزه در پرتو نقد محتاطانه اهمیت پیشین خود را از دست داده است.^۱ این صفت بیش‌تر گواه مهارت سیاسی شاهان پارت بود. با این حال واقعیت به کلی فرق می‌کرد. رویدادهای سورینکس اولین دلیل سیاست واقع‌بینانه ایشان بود: آن‌ها کاملاً متوجه پیوندهای میان یونانیان و سلوکیان، یعنی دشمنان اصلی خویش بودند. آن‌ها ضمن این‌که از خارج تهدید می‌شدند، نمی‌توانستند خطر داخلی جماعت یونانی و فرهنگ هلنیستی را نادیده بگیرند که در همه جا حضور داشت.^۲ آن‌ها ناچار بودند در هر عرصه‌ای به ضدحمله پردازند. واقعیت وجود این خطر مؤید جهت‌گیری سیاسی ایشان بود و روش‌هایی که به کار می‌بردند از قرن‌ها پیش در مشرق‌زمین مورد استفاده قرار می‌گرفت. پس چیزی که تاکنون دانش نادیده گرفته این است که ما در این جا با یک دولت شرقی سروکار داریم و این ویژگی دولت اشکانیان همراه با افزایش قدرت ایشان و تحکیم پیوندهایشان با ایران عمیق‌تر شد.

بدین ترتیب دو اشکانی اول از میدان مبارزه با سلوکیان پیروز بیرون آمدند. آن‌ها به سلوکیان اجازه ندادند ایالت مفتوحه در ایران را پس بگیرند و با ایجاد نظف‌های دولتی

۱. در این زمینه نگاه کنید به عقیده پ. برنار:

P. Bernard, Les rhytons de Nisa, Poétesses grecques, *Journ.d.Sav.*, janvier-septembre 1985, 25-118
idem, Les rhytons de Nisa: à quoi, à qui ont-ils servi? Colloque: *Histoire et cultes de l'Asie Centrale Pré-islamique*, Abstracts, Paris, 1988, 13-17.

برای روشن کردن مطلب به نمایشنامه مشهوری که در سال ۵۳ ق.م در دربار آرتاواز شاه ارمنستان در حضور اُرد دوم اشکانی، شکست‌دهنده رومیان، اجرا شد، اشاره می‌کنیم که در آن سرکراسوس، سردار رومی را می‌آورند (نک. پلوتارک، حیات مردان نامی، کراسوس، ۳۳) این صحنه را دلیلی بر یونان‌دوستی اشکانیان دانسته‌اند. (Cf. Ed. Meyer, *Blüte und Niedergang des Hellenismus in Asien*, Berlin, 1925, 69) اما بنگرید به اعتراض‌های نیلسون دوبوواز (تاریخ سیاسی، ۹۳). این نمایشنامه نه در دربار اشکانیان بلکه در دربار آرتاواز اجرا شده و همانند کشف نقاب‌ها و ریتون‌ها در نسا نمی‌تواند دلیلی شایسته در تأیید اندیشه یونان‌دوستی پارت‌ها باشد. تمام این اشیاء، نظیر تئاتر یونانی سلوکیان که برای یونانیان ساخته شده، احتمالاً غنائیم جنگی به دست آمده از سلوکیه یا شهر یونانی‌نشین دیگری بوده‌اند که مورد استفاده یونانیان قرار داشته و ربطی به پارت‌ها ندارند.

۲. ی. وُل‌سکی (ایران و روم، ۱۹۴ به بعد) که نمی‌خواهد از عقاید رایج که شالوده‌های آن‌ها را چندان متقاعدکننده نمی‌دید، پیروی کند، به این جنبه پادشاهی اشکانی دوباره توجه زیادی نشان داده است.

بدون باخت و خسارت نیز نبود.^۱ بنا به روایت بومی که اسناد نسا آن را تأیید کرده‌اند، با سلطنت اشک دوم (حدود ۱۹۱ ق.م) شاخهٔ فرزند بزرگ‌تر دودمان قطع شد.^۲ قدرت در اختیار شاخهٔ فرزند کوچک‌تر، یعنی یکی از پسرعموهای اشک یکم قرار گرفت که از نام او اطلاعی نداریم.^۳ نام تیرداد را که آریانوس و سینسلوس ذکر می‌کنند، اسناد نسا تأیید نکرده‌اند، و آنچه بر بی‌اعتمادی ما می‌افزاید این است که این نام در دودمان اشکانی آن‌گونه که انتظار می‌رود ظاهر نمی‌شود. اولین تیرداد که تاریخ وجود او را تأیید کرده به عنوان فردی غاصب در حدود پایان قرن یکم ق.م ذکر شده است. پیوند او با دودمان مسلّم نیست. فقط یک تیرداد وجود دارد که نوهٔ پسر فرهاد چهارم بوده و برای پرهیز از مبارزات دودمانی به دربار آوگوستوس فرستاده شده که واقعه‌ای است مربوط به آغاز قرن یکم میلادی و شاید هم او نخستین فرد با این نام در پارت بوده باشد. در این زمان نام‌های تازه‌ای مانند وُردان، وُنونس (= وُنن)، وُلُگس (= بلاش)، اُسروئس (= خسرو) و پارتامازیریس در دودمان اشکانی دیده می‌شوند. با این حال بر سر کار آمدن نمایندهٔ شاخهٔ فرزند کوچک‌تر یعنی فریاپیت (حدود ۱۹۱ تا حدود ۱۷۵ ق.م) امری مسلّم است. این را هم یوستینوس تأیید می‌کند و هم اسناد شهر نسا. بنابراین هرگونه نظریه‌پردازی در بارهٔ پیوندهای خویشاوندی او بیهوده است. در بارهٔ سلطنت او و جانشینش فرهاد یکم (حدود ۱۷۶-۱۷۱ ق.م) تقریباً هیچ چیز نمی‌دانیم. البته یک نکته در مورد سلطنت فرهاد یکم شایان توجه است که دو بار نیز منابع به آن اشاره کرده‌اند: فرهاد یکم قبیله

۱. فرضیه‌ای نسبتاً استوار بر آن است که اوتیدم هنگام جنگ اشک دوم با آنتیوخوس سوم (یعنی حدود ۲۰۹ ق.م) بخش شرقی دولت پارت را از آن جدا کرد که مهرداد یکم پس از چندین دهه آن را پس گرفت. (K. Schippmann, Grundzüge 24).

۲. منشأ این نظر آن است که فریاپیت پسر برادرزادهٔ اشک یکم بوده است.

Cf., I.M. Diakonov et V.A. Livshitz, *Dokumienty iz Nisi*, 13n. 1760. M.-L. Chaumont, *Études d'histoire parthe*, I, Documents royaux á Nisa, *Syria* 48, 1971, 143-164, G.A. Koshelenko, *Genealogija*, 34 s.

۳. پیش از انتشار تبارشناسی نخستین اشکانیان بر اساس اسناد نسا که در بالا ذکر کردیم، می‌پنداشتند که اشک یکم پس از سلطنت دو ساله (۲۴۸-۲۵۰ ق.م) بدون فرزند درگذشته، اردوان پسر تیرداد بوده، و فریاپیت پسر اردوان. این تبارشناسی که متکی به گزارش آریانوس بوده چون نتوانسته واقعیت تاریخی تیرداد به عنوان شاه پارت را اثبات کند مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. سپس کشف تبارشناسی نسا آن را به کلی بی‌اعتبار ساخته است. (نک. ی. وُلُسکی، اشک یکم، ۱۵۹).

«مرد»های ساکن کوه‌های البرز را شکست داد و آن‌ها را به خاراکس نزدیک «دروازه‌های خزر» (Caspiae Pylae) کوچ داد. این قبیله جنگجوی کوه‌نشین به پاسداری از گذرگاه‌هایی گماشته شد که از غرب به دولت پارت راه داشتند. این واقعه ثابت می‌کند که سیاست برنامه‌ریزی شده فرهاد یکم شایسته توجه است، و ظاهراً معنای عمیق‌تری داشته است. روش کوچ دادن اقوام مغلوب جنگجو برای تحکیم مرزهای پرخطر به کمک ایشان، هزاران سال در تاریخ شرق باستان اجرا می‌شد. «لوحه‌های استحکاماتی تخت جمشید» تأیید کرده‌اند که این روش در دوره هخامنشی نیز اجرا می‌شده است.^۱ از این رو این تصمیم فرهاد را باید تأیید پیوندهایش با شاهنشاهی هخامنشی تلقی کرد. اما در عین حال دلیلی است بر خصلت شرقی پادشاهی اشکانی که بیش از پیش از مفاهیم هلنیستی فاصله می‌گرفت و از سنت‌های زنده هخامنشیان الگوبرداری می‌کرد. با گذشت زمان این سیاست ویژگی‌های برجسته‌تری یافت تا پادشاهی اشکانیان را به یک شاهنشاهی ایرانی تبدیل کند. بدین سان حتی وقتی شیخ نخستین اشکانیان مبهم به نظر می‌رسید این فقط صورت ظاهر بود؛ راست آن است که پادشاهی ایشان سرشار از فعالیت پویایی است که آثار آن بعدها آشکار می‌شود. با این حال فرایندهای داخلی که به دگرگونی پادشاهی اشکانیان طی پنج دهه نخست فرمانروایی ایشان انجامید، فقط به رویدادهایی که از آن‌ها سخن گفتیم محدود نمی‌شدند. منابع علمی توجه کافی به رویدادی نکرده که نقش مهمی در قرن‌های بعدی دولت اشکانی ایفا کرد و آن مسئله تعیین جانشین برای شاه بود. و البته این امر تعجبی ندارد. کمی تعداد منابع، نواقص آن‌ها و ابهاماتی که غالباً موجب تفسیری غلط شده‌اند، همگی تاریخ پارت را که خود چندان روشن نبود تیره ساختند؛ و کوشش برای حل مسائل دشوار جدید بیهوده به نظر می‌رسید. و با این همه این یک مسئله کلیدی است که بدون ارزیابی درست و بدون درک آن، برخی خطوط اساسی تاریخ پارت شفافیت کافی پیدا نخواهد کرد.^۲

a. Cf. Just. XLI.5, 9, Isidor. Charac., Mans. Parth.7. Voir N.C. Debevoise, *A Political History*, 19.

1. Cf. R.T. Hallock, *Persepolis Fortification Tablets*, Oriental Institute Publications, vol. CXII, Chicago, 1969, 57.

۲. در مورد این مسئله بنگرید به ی. وُلَسکی (ملاحظات انتقادی، ۵۹ به بعد) که سپس در کارهای بعدی خود (دولت پارت، ۳۳۲-۳۲۵) بیش‌تر بدان پرداخته است. در آغاز مسائلی که او مطرح کرد، چندان مورد توجه مورخان قرار نگرفت.

در این مسئله، سلطنت دو پادشاه آخری که از دودمان اشکانی نام بردیم، یعنی فریاپیت و فرهاد یکم نقش اساسی دارد. باری هنگامی که قرار شد مسئله جانشینی فریاپیت فیصله یابد - که نمی‌دانیم این امر در زمان حیات وی بود یا پس از مرگش - به نوشته یوستینوس: *Phriapites decessit duobus relictis filiis quorum senior phraates... more gentis haeres regni*. این متن^۱ صراحتاً می‌گوید در دولت اشکانی بنا به رسم قبیله‌ای مقام پادشاهی به پسر ارشد می‌رسید. آیا منظور از واژه *gens* [تیره = طایفه] قبیله پارنی است یا پارت؟ اطلاع دقیقی نداریم، اما به نظر می‌رسد به احتمال بیش‌تر اشاره به پارنی‌ها باشد که قبیله فاتح بوده است.^۲ اما فرهاد هنگام مرگ خود در چند سال بعد (حدود ۱۷۱ ق.م) تاج و تخت را به برادر کوچک‌ترش مهرداد سپرد که او را دارای صفات عالی‌تری نسبت به پسران متعدد خویش (*pluribus relictis filiis*) می‌دانست. اگر به اطلاعات یوستینوس اعتماد کنیم، می‌بایست تغییری در اصل جانشینی، که همان یوستینوس توضیح می‌دهد، رخ داده باشد.^۳ بی‌فایده نخواهد بود اگر لحظه‌ای بر شخصیت فرهاد یکم درنگ کنیم، یعنی شاهی که در اداره کشور از روش‌های شرقی استفاده می‌کرد. تحلیل منابع موجود در مورد جانشینی ما را به این نتیجه می‌رساند که فرهاد اجازه نداد اصل رایج اراده او را اسیر خود کند و بنابراین آشکارا از چارچوب‌هایی که خود او را به قدرت رسانده بود فراتر رفت. این در واقع ناشی از استبداد سلطنتی بود که روشن‌ترین دلیل آن تصمیم‌گیری در این باره بود که چه کسی باید شاه شود. بدین ترتیب اصل قدیمی هنوز وجود داشت، اما در هر وضعیت خاص این اراده شاه بود که یگانه مرجع به شمار می‌رفت. با این روش مهرداد یکم، خالق قدرت اشکانیان، به سلطنت رسید. در این جا البته می‌توان به همین استدلال بسنده کرد و موضوع را روشن شده دانست، اما آشنایی با جریان حوادث آینده در امپراتوری اشکانی به ما اجازه

۱. نک. یوستینوس، XLI 5، ۹-۱۰. در این بخش اشاره می‌شود که فریاپیت فقط دو پسر داشته است (فرهاد یکم و مهرداد یکم) اما کمی بعدتر (XLII 2, 1) یوستینوس از اردوان یکم (حدود ۱۲۸-۱۲۳ ق.م) به عنوان عموی فرهاد دوم که پسر مهرداد یکم بوده نام می‌برد. پس فریاپیت سه پسر داشته: فرهاد، مهرداد و اردوان. مگر این که خلاصه‌نویس دچار اشتباه فاحش شده باشد.

۲. ی. وُلَسکی (ملاحظات انتقادی، ۵۹ به بعد) با تحلیل متن یوستینوس به این نتیجه رسیده است.

۳. ظاهراً این مسئله در ارزیابی دولت اشکانی اساسی است، چون گرایش به سلطنت مطلقه شرقی یا استبدادی در آن فراوان است. ک. شپیمان (Grundzüge, 86) نیز وجود این دریافت از قدرت در نزد اشکانیان را پذیرفته است.

می‌دهد به عنصر دیگری نیز اشاره کنیم که علم تاریخ توجه چندانی به آن نکرده است. وقتی به زاد و رود اولین اشکانیان نگاه می‌کنیم می‌بینیم چندان پرشمار نبوده‌اند. اشک ظاهراً فقط یک پسر داشته چون پس از مرگ این پسر، مقام پادشاهی به شاخه برادر کوچک‌تر اشک رسید. اشک دوم اصلاً پسر نداشته است. فریادیت دو و در واقع سه پسر داشته که عبارت بوده‌اند از فرهاد، مهرداد و احتمالاً اردوان. اما فرهاد پسران زیادی داشته است.

نتیجه‌گیری می‌تواند این باشد که تغییری بنیادی رخ داده بود. توضیح این تغییر شاید این باشد که نخست رسم تک‌همسری وجود داشته ولی سپس رسم چند زنی که در شرق بسیار رایج بوده، جای آن را گرفته است.^۱ این دلیل جدیدی است بر دگرگونی‌های رخ داده در درون خاندان سلطنتی که مهم‌ترین بخش دولت پارت محسوب می‌شد. فرهاد، که احتمالاً نخستین شاهی بوده که به چند زنی روی آورده چون پسران متعدد (و ظاهراً چند دختر) داشته، تصمیمی می‌گیرد که قدرت او را اثبات می‌کند. اشاره به چند زنی، یعنی وجود حرمسرا را، بارها در منابع مشاهده می‌کنیم؛ تعدد پسران به عنوان مدعیان سلطنت همراه با مبارزات بر سر جانشینی، قتل‌های وحشتناک، پدرکشی و برادرکشی مطلب شناخته‌شده‌ای در تاریخ اشکانیان است. به گمان من نمی‌توان عقیده‌ای را که مطرح شد به طور جدی رد کرد. رویدادها ما را به دو نتیجه‌گیری هدایت می‌کنند. پادشاهی اشکانی، که قضاوت در باره خصلت آغازین آن دشوار است،^۲ در

۱. نک. ی. وُلَسکی، ملاحظات انتقادی، ۵۹ به بعد. دیدگاه او مبتنی است بر وابستگی شاهان اشکانی به آداب و سنت‌های رایج در زمان هخامنشیان که بارها در این کتاب به آن اشاره شده است. به هر حال در مشرق‌زمین رسم چند زنی، که ریشه‌هایی در گذشته بسیار دور دارد، ویژگی بنیادی بوده است، و همین امر در نزد اشکانیان نیز مشاهده می‌شود. بنگرید به: یوستینوس *Uxores dulcedine variae libidinis singuli plures habent. (Parth;)* XLI 1,3 نگاه کنید به ی. وُلَسکی، ملاحظات انتقادی، ۵۹ به بعد.

۲. امکان نگرشی دقیق‌تر به ارزیابی ما از وضع اجتماعی و سیاسی پارنی‌ها پیش از هجوم ایشان به ایران بستگی دارد. با توجه به این که بنا به اطلاعات پراکنده موجود در منابع باید جامعه آن‌ها را بیش‌تر یک جامعه یکجانشین و نه بیابانگرد بدانیم، می‌توانیم بگوییم که سطح زندگی آن‌ها نسبتاً بالا بوده است. به هر حال تسخیر کامیابانه پارت و رئیس قبیله‌ای که دو بار توانست لشکریان را وادار به عقب‌نشینی کند، بی‌گمان در بالا رفتن حیثیت و استقرار اقتدار اشکانیان سهم داشته‌اند. بنابراین یک گام بیش‌تر تا برقراری سلطنت مطلقه نمانده بود. البته عامل تعیین‌کننده در تحلیل نهایی شخصیت شاه است که خود را تحمیل می‌کند و شرایط جدیدی پدید می‌آورد. بنگرید به آثار ی. وُلَسکی (ملاحظات انتقادی، ۵۹؛ دولت پارت، ۳۸۵؛ ایران و روم، ۱۹۵ و غیره).

آغاز قرن دوم پیش از میلاد به سلطنت مطلقه تبدیل شد؛ پیوند تنگاتنگ آن با سنت‌های شرقی موجب رواج چند زنی شد که در زمان هخامنشیان معمول بود. به نظر من این دو امر را نمی‌توان از هم جدا کرد. این پدیده‌ها، که از همان آغاز پادشاهی اشکانی بروز کردند، در زمان مهرداد یکم (حدود ۱۷۱ تا ۱۳۸ ق.م) که اولین شاه بزرگ اشکانی است که دولت پارت را به مقام یک امپراتوری شرقی رسانید، شدت گرفتند. نام مهرداد در این دودمان نام تازه‌ای است که سپس نام‌های دیگری مانند اُرد، وردان، وُئن یا بلاش نیز پدیدار می‌شوند. تحلیل دقیق این نام‌ها از دیدگاه زبان‌شناسی نشان داده که این نام‌ها به کیش زرتشتی تعلق داشتند.^۱ به نظر من این نکته ساده‌ای نیست. ما در تاریخ پارت با گزارش‌های منسجمی نظیر تاریخ یونان و به ویژه آتن و تاریخ روم سروکار نداریم؛ بلکه نقاط خالی بسیاری میان حلقه زنجیرهای متفاوت روایات و سنت وجود دارد که باید پیوند یابند تا یک مجموعه را به دست دهند. این یگانه روش شناخت بعضی پدیده‌هایی است که تاکنون در تاریخ اشکانی در درک آن‌ها چندان موفق نبوده‌اند. این پیوند با آیین زرتشت از نظر نام‌شناسی، گواهی است بر جهت‌گیری ایران‌گرایانه آن‌ها که به مقاومت شدیدی در برابر هلنیسم یا یونان‌گرایی انجامید.^۲ اگر می‌خواهیم منابع قدرت اشکانیان، توسعه آن و پایداری آن را جستجو کنیم - یعنی پایداری شدید در برابر فشار سلطه‌جویانه امپراتوری روم به رغم برتری نظامی آن - باید در این عامل جویای آن باشیم. شاهان دودمان اشکانی چیزی از هخامنشیان یا ساسانیان کم نداشتند، و این نکته تبیین‌کننده رشد قدرت دولت پارت‌هاست. مهرداد یکم نخستین فرد از این گروه شاهان بود.

۱. نام‌هایی مانند گودرز و اُرد بی‌چون و چرا زرتشتی هستند. لوکونین (تاریخ ایران کمبریج، III، ۶۸۹) با تکیه بر این نکته وجود یک نسخه از کتاب اوستا یا بخشی از آن را در قرن یکم پیش از میلاد در شرق ایران ممکن دانسته است. نیز بنگرید به چکیده کوتاه آ.د.ه. بیوار در این باره در تاریخ ایران کمبریج، III، ۵۹ به بعد.

۲. اندیشه‌های فوق در مقاله ی. وُلسکی (دوره پارت، صص ۱۱۰-۱۱۳) که به زودی در Actes du Colloque [استادگردهمایی] منتشر خواهند شد مورد بحث قرار گرفته‌اند.

تبدیل پادشاهی پارت‌ها به قدرتی شرقی

(۱۷۱ تا ۸۷/۸۸ ق.م)

مهرداد یکم این اقبال بلند را داشت که دولت کوچک و بی‌اهمیت پارت را در مسیر تبدیل به یک قدرت بزرگ شرقی بیندازد، دولتی میان از یک سو دولت یونانی - باختری که در این زمان بیش‌تر خواهان توسعه به سوی شرق و به سوی دره‌های دورود سند و گنگ بود، و از سوی دیگر پادشاهی سلوکیان که گرچه در اثر شکست از رومیان تحقیر شده بود ولی کماکان یک قدرت نظامی نیرومند به شمار می‌رفت. فقدان اطلاعات دقیق در باره سلطنت مهرداد یکم (۱۷۱ تا ۱۳۷/۱۳۸ ق.م) امکان تاریخ‌گذاری دقیق رویدادهای زمان پادشاهی او و گسترش اشکانیان در خاور نزدیک را به ما نمی‌دهد.^۱ در این شرایط نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که در فاصله زمانی میان جلوس او بر تخت سلطنت در حدود سال ۱۷۱ ق.م و نخستین جنگ پیروزمندانه او که در پی آن منطقه ماد به تصرف پارت‌ها درآمد (یعنی پس از سال ۱۴۸ ق.م بنا به نتیجه‌گیری‌های جدید^۲ و نه میان ۱۶۱ و ۱۵۵ چنان که قبلاً می‌پنداشتند) یک خلأ ۲۳ ساله وجود دارد که پرکردن آن کار ساده‌ای نیست. شاید در این مدت مهرداد سرگرم آماده شدن نظامی بوده تا بتواند در زمان مناسب نقشه‌هایش را اجرا کند؛ اما در عین حال می‌توان سال ۱۷۱

۱. به عقیده اد. ویل (تاریخ سیاسی، II، ۳۳۶) با آن که در مقایسه با شاهان قبلی پارت منابع فراوان‌تری در باره او در اختیار داریم، اما چون تاریخ‌های آن‌ها همیشه روشن نیستند نمی‌توانیم توالی فتوحات را روشن کنیم.
۲. تعیین این تاریخ جدید را مرهون ژ. لوریدو، شوش، ۳۳۸، و اطلاعاتی هستیم که او از سکه‌ها به دست آورده است و نیز یک کتیبه یونانی در بیستون منتشره توسط ل. روبر («باز یک کتیبه یونانی در ایران» *CRAI*، ۱۹۶۷، ۲۸۳-۲۹۱) که در آن از فرمانروای سلوکی ایالات ایرانی نام می‌برد و تاریخ آن سال ۱۴۸ ق.م تعیین شده است.

را طبق سنت به عنوان سال آغاز پادشاهی او پذیرفت ولی تاریخ فتح ماد را بسیار به عقب انداخت یا تاریخ سلطنت فرهاد یکم (۱۷۶-۱۷۱) را چند سال و حتی بیش از ده سال طولانی تر کرد. اطلاعاتی به سود یا زیان این فرضیه وجود ندارد. به هر صورت یگانه رویدادی را که به طور فرضی می توان به فعالیت مهرداد پیش از لشکرکشی به ماد در حوالی سال ۱۴۸ ق.م نسبت داد، لشکرکشی او به شرق برای بازپس گیری سرزمین های متصرفی اوتیدم در زمان سلطنت اشک دوم و در دوره لشکرکشی آنتیوخوس سوم است.^۱ مهرداد با اقدام به چنین توسعه طلبی بزرگ بدون تردید از وضعیتی که در دو کشور همسایه اش حاکم بود و برای نقشه هایش مساعد می نمود استفاده کرد.^۲ از زمان مرگ آنتیوخوس چهارم ایفان، پس از حمله ناکامش به ایران که با پارت ها تماس پیدا نکرد، دولت سلوکیان وضعی بحرانی را می گذرانید، و شهر ب ماد به نام تیمارخوس اعلام پادشاهی کرده بود. در باکتريا [باختر] نیز پس از مرگ اوتیدم حکومت دوشقه شد. چنان که پسرش دمتریوس دولتی در هند تشکیل داد، حال آن که در خود باختر اوکراتیدس غاصب قدرت را غصب کرد. با این حال مهرداد حمله اصلی خود را نه به شرق بلکه به سوی غرب و علیه ماد انجام داد. به نوشته یوستینوس،^۳ تیمارخوس مانند آندراگوراس در گذشته، پس از نبردی طولانی از مهرداد شکست خورد و مهرداد ایالت ماد را به قلمرو خود افزود و باکازیس نامی را به حکومت آن جا برگماشت. این اقدام جهت گیری جدید سیاست اشکانیان را نشان می دهد که سرزمین های مفتوحه خود را یا به ایالاتی تحت اداره حکام تبدیل می کردند یا حکام قبلی آن جا را به عنوان دست نشاندهان خود باقی می گذاشتند.^۴ وانگهی تیمارخوس یونانی بود و در عین حال

۱. در این محاسبه، تاریخ مفروض لشکرکشی بر ضد دولت یونانی - باختری میان ۱۶۰ و ۱۵۵ ق.م قرار می گیرد. (نک. شپیمان)؛ و به ما امکان می دهد خلأ میان به قدرت رسیدن مهرداد یکم و فتح ماد در سال حدود ۱۴۸ یا ۱۴۷ را پر کنیم. با این حال سال های میان ۱۷۰ و ۱۶۰ کاملاً خالی می مانند.

۲. در مورد باختر بنگرید به: و.و. تارن (یونانیان، ۲۲۲). ک. شپیمان (Grundzüge, 23) توجه را به این وضعیت مساعد برای پارت ها جلب کرده است. با این همه تاکنون به نقش مهرداد یکم توجه نشده است. این او بود که وضعیت را به درستی سنجید و تصمیم گرفت از آن به سود خود بهره بگیرد.

3. Cf. Just. XLI 6, 6-7.

۴. برخلاف داوری نیلسون دوبوواز (تاریخ سیاسی، ۲۱، یادداشت ۹۶) که تشکیل ایالت ماد را ترک روش معمول پارت ها می داند که دولت های دست نشانده ایجاد می کردند، باید متذکر شد که فتح یک ایالت سلوکی - مانند فتح بابل و بین النهرین که بعدها رخ داد - اجازه چنین روشی را نمی داد.

یک حاکم شورشی محسوب می‌شد، و این هر دو علت مانع از آن بود که حاکم ماد را در جای خود حفظ و دست‌نشانده خود کند.

فتح ماد به معنای دسترسی به بین‌النهرین بود یعنی ناحیه‌ای که قرن‌های متمادی برای اشکانیان، همان‌طور که بعدها برای ساسانیان، نقش جبهه مقدم و سپر دفاعی را داشت و اکثر جنگ‌ها با سلوکیان و رومیان برای جلوگیری از رخنه ایشان به ایران در آن جا انجام می‌گرفت. با این حال این پرسش مطرح است که آیا مهرداد پس از تصرف ماد دوباره برای فتح بخش خاوری ایران به سوی شرق متوجه نشد؟ این فرضیه شالوده استواری ندارد^۱ حال آن‌که دلایل بسیار مطمئن‌تری در مورد حمله او به بین‌النهرین در دست است.^۲ او از پیکار میان دمتریوس دوم سلوکی و تریفون غاصب استفاده کرد. مهرداد در جنگ پیروز شد، شهرهای بابل و سلوکیه را گرفت و در شهر اخیر با عنوان «شاهنشاه» تاجگذاری کرد^۳ در حالی که در ۱۴۱ ق.م منطقه نفوذ او تا شهر اوروک در جنوب بابل گسترش یافته بود. اما این وضع را نمی‌توان ثابت پنداشت، ضمن این‌که عوامل متعددی در آن سهم داشتند. دمتریوس که در این میان بر تریفون غاصب غلبه کرده بود، دلگرم از دعوت مادهای مخالف با سلطنت بیگانه و نیز دعوت شهرهای یونانی،^۴ خود را آماده جنگ با مهرداد کرد. در این ضمن خود پارت در پی پیدا شدن

۱. این فرضیه از شپیمان (همان، ۲۴) است. با این حال شالوده‌ای برای این فرض نداریم که مهرداد سرزمین‌های درنگیان و آراخوزیا (رخج) تا گدروزیا را پشت سر گذاشته باشد. یوستینوس (XLI 6, 8) در مورد مرزهای دولت پارت در زمان مهرداد می‌نویسد: "*a monte Caucaso... usque ad flumen Euphraten*". با توجه به روشن نبودن کامل معنای واژه "Caucasus" که احتمالاً در این مورد «هندوکش» است، به دشواری می‌توان پذیرفت که وسعت دولت پارت تا اقیانوس هند بوده است.

۲. پی بردن به درستی این فرضیه برای کسی که به مبارزات پارت‌های اشکانی و سپس ساسانیان با امپراتوری روم آشنا باشد، چندان دشوار نیست.

۳. با این همه، در کنار موفقیت نظامی، فتح بابل موقعیت حقوقی جدیدی برای مهرداد به عنوان شاه پارت ایجاد کرد. فقط کسب لقب «شاه بزرگ»، مانند دوره هخامنشیان، یا «شاهنشاه» باعث نشد که تصمیم‌های شاه پارت ارزشی تاریخی پیدا کنند. پس برخلاف آنچه بعضی دانشمندان (ه. فون دراوستن) می‌خواهند به ما بقبولانند که پارت‌ها شایستگی اقدامات بزرگ را نداشته‌اند، شاهان بزرگ دودمان اشکانی فرمانروایان و مدیران بزرگ و شایسته‌ای بوده‌اند.

۴. این عقیده بی‌اساس بارها توسط مورخان و آخرین بار توسط ک. شپیمان (همان، ۲۵) تکرار شده که با تکیه بر واژه «فیل‌هلن» [دوست یونان] در پشت سگه‌های مهرداد یکم شاهان پارت را دوستدار یونان و آرزومند کسب حمایت یونانیان به عنوان «ضرورتی حتمی» دانسته‌اند. با نگرستن به سراسر تاریخ پارت‌ها از این ←

سروکله سکاها در مرزها، که به تدریج خطرناک می شدند، در خطر قرار گرفت.^۱

مهرداد که با جنگی در دو جبهه مورد تهدید قرار گرفته بود، خود با بخشی از سپاه به هیرکانیه رفت و وظیفه رویارویی با دمتریوس را بر عهده فرماندهان خویش گذاشت.^۲ ضرورت سپردن مقام فرماندهی سپاه با اختیارات فوق العاده و گسترده^۳ به اعضای خاندانهای بزرگ پارت، یکی از نتایج پیدایش امپراتوری بود.^۴ حمله عیلامی ها به شهر آپامثا در بابل گواهی است بر تزلزل وضعیت که کسی نمی دانست فرمانروای حقیقی کیست. در این ضمن دمتریوس، با پشتیبانی سربازان اقوام اطراف که بیش تر ترجیح می دادند با سلوکیان رو به زوال سروکار داشته باشند تا یک قدرت جدید ایرانی، وارد بین النهرین شد.^۵ ولی پس از کامیابی های اولیه که به او امکان دادند وارد ماد شود، شکست خورد و زندانی شد. این دلیلی است بر برتری فزاینده اشکانیان در مبارزه برای تسلط بر مشرق زمین در ۱۴۱/۱۴۰ ق.م. دمتریوس را نزد مهرداد در هیرکانیه فرستادند،^۶ که در آنجا مهرداد نخست دختر خود رودگون را به همسری او درآورد تا بعدها بتواند نقشی مناسب با مقاصد شاه پارت ها ایفا کند.^۷ مهرداد توانسته بود نخستین موج مهاجمان را عقب براند و اکنون می توانست به فرمانروایی بر سرزمین های گشوده شده و مجازات مهاجمانی پردازد که از غیبت او سوء استفاده کرده بود. توجه او به

زاویه، سیاست ثابت اشکانیان را کشف می کنیم که عمیقاً در ذهنیت شرقیان نسبت به یونانیان ریشه داشته است. به هر حال در ایران پیشرفت ایران گرایی به سرعت نفوذ یونانی مآبی را در قرن یکم میلادی از بین برد.

1. Cf. Just. XXXVI 1, 1-4.

۲. این پدیده رایج جنگ در دو جبهه که علم تاریخ چندان توجهی به آن نکرده، به ما امکان می دهد پیچیدگی های سیاست پارت را، که جز در کلیت آن چندان قابل درک نیست، بهتر ببینیم. برای مقایسه بنگرید به: ی. ولسکی، «نقش و اهمیت جنگ های دو جبهه ای در انحطاط امپراتوری روم» *Klio* 62، ۱۹۸۰، ۴۱۱ - ۴۲۳.

۳. تمام سلطنت های مطلقه، از جمله پادشاهی اشکانیان، که تبدیل به امپراتوری می شدند ناچار بوده اند با ضرورت اعطای قدرت فوق العاده به سرداران خود بسازند. البته این وضع زیان های بزرگی برای سلطنت نیز داشت که در مورد اشکانیان آن را بررسی خواهیم کرد.

4. Cf. J. Wolski, *L'aristocratie*, 105-112.

5. Cf. N.C. Debevoise, *A Political History*, 24.

6. Just. XXXVI 1, 6.

۷. ی. ولسکی (در مقالات «هخامنشیان» ۶۵، و «پارت ها و سوریه» ۳۹۵-۴۱۷) برخلاف عقاید محققانی که از نظریات چند قرن پیش تغذیه می کنند، نشان داده است که اشکانیان مهارت یافتن وسایل مناسب برای وصول به هدف هایشان را داشته اند.

جنوب ایران جلب شد. اعمال او در سرزمین عیلام و شوش و شاید پارس امروزه با برجسته‌کاری و سنگنبشته هنگِ نوروژی^۱ که فرمانروای سابق آن‌جا را در حال تبدیل شدن به دست‌نشانده مهرداد نشان می‌دهد مورد تأیید قرار گرفته است: صحنه نمایان بر روی برجسته‌کاری یا سنگ‌نگاره مربوط به سال ۱۳۹ پیش از میلاد است.^۲ بدین ترتیب مهرداد توانست ظرف ده سال از ۱۴۸ تا ۱۳۸، با پیکارهای سخت و به برکت سازماندهی ارتش و سیاست جلب همکاری خاندان‌های بزرگ، پارت را به مقام یک قدرت بزرگ برساند. از این رو بود که هنگام مرگش در ۱۳۸/۱۳۹ ق.م مورخی توانست در باره او چنین داوری کند: *non minor Arsace proavo gloriosa senectute decedit*.^۳ مهرداد یکم نه تنها دولتی بزرگ ایجاد کرد، بلکه برنامه‌ای برای اشکانیان به ارث گذاشت، گرچه آن‌ها به سرزمین‌هایی که مهرداد تسخیر کرده بود، بسنده نکردند. او در عین حال نخستین «شاهنشاه» بود، سنتی که جانشینانش ادامه دادند.^۴

1. Cf. L. Vanden Berzge, Le relief parthe de Hing-i Naurūzī, *Iran. Ant.* 3, 1963, 154-168.

این برجسته‌کاری همراه با سنگ‌نگاره‌های دیگر مورد بررسی‌های عمیقی قرار گرفته که نتایج آن‌ها توسط واندنبرگ و شیپمان در کتاب مهمی در باره فرهنگ مادی ایران اشکانی با عنوان: برجسته‌کاری‌ها و سنگ‌نگاره‌های عیلام، ۱۹۸۵، چاپ شده است. واندنبرگ با تکیه بر نتایج برگرفته از این کشفیات به شیوه‌ای استوار استمرار هنر هخامنشی در زمان اشکانیان و انتقال آن را به ساسانیان اثبات کرده است (نک. استودیا ایرانیکا، ۵، ۱۹۸۷، صص ۲۴۱-۲۵۴، و آکا ایرانیکا، ۱۳، ۱۹۸۷) بنابراین در پی این پژوهش‌ها دیگر آن «جای خالی» که می‌پنداشتند بین دوره هخامنشی و دوره ساسانی وجود دارد، وجود ندارد.

۲. برای تحلیل این سنگنبشته و نتیجه‌گیری‌های زبان‌شناختی و تاریخی آن بنگرید به دو اثر ژ. هارماتا، پارت و عیلام ۲۰۰، و مهرداد، ۲۱۹-۲۲۵. به نظر هارماتا این سنگنبشته با همه کوتاهی بر طبق قواعد دستوری زبان تحلیل شده و معرف قدیمی‌ترین نمونه زبان پهلوی است. ی. وُلسکی (عنوان شاهنشاه، ۱۵۹-۱۶۶) بر اساس این سنگنبشته و ضمن رد فرضیه قدیمی که این لقب را متعلق به مهرداد دوم می‌دانست، این عقیده را مطرح کرده که مهرداد یکم این لقب را اختیار کرده تا ثابت کند که آرمان‌های اشکانیان در نیمه دوم قرن یکم پیش از میلاد با گذشته شکوهمند هخامنشیان پیوند دارد. ی. وُلسکی (هخامنشیان، ۶۳) توجه خوانندگان را به برنامه بزرگ اشکانیان و پیوندهای ایشان با هخامنشیان و رواج دادن ایران‌گرایی در دولت پارت جلب کرده است. سنگنبشته هنگ‌نوروژی امکان تأیید این نکته را برای قرن دوم ق.م می‌دهد و اندیشه نویی در باره ایدئولوژی اشکانیان در اختیار ما می‌گذارد.

۳. نک. یوستینوس، 9, 6, XLI. در تاریخ‌نگاری جدید متکی به نقش اساسی تیرداد در شکل‌گیری دولت پارت، نظیر این جمله‌ها به کلی نادیده گرفته شده است. در این مورد بنگرید به: J. Wolski; *L'historicité*, 225 ss.

۴. در مورد مسائل سکه‌شناسی به جدیدترین آثار زیر ارجاع داده می‌شود:

D. Sellwood, *An Introduction to the Parthian Coinage*, London, 1971, idem, *Numismatics Parthian Coins*, *C.H. of Iran*, III 1, 279-298, R. Göbl, *Antike Numismatik*, I-II, München, 1978.

پسرش فرهاد دوم بسیار جوان بود که به سلطنت رسید (از حدود ۱۳۸ تا ۱۲۹ ق.م) و در آغاز مادرش به جای او فرمان می‌راند. در زمان پادشاهی او دولتش که هنوز به اندازه کافی استوار نشده بود، دوباره از دو سو مورد تهدید قرار گرفت.^۱ خطر تهاجمی سهمگین از سوی آسیای مرکزی - یعنی شمال شرقی - احتمالاً در زمان سلطنت او شدت یافته است، زیرا از سمت غرب برادر دمتریوس دوم که اسیر پارت‌ها بود، یعنی آنتیوخوس هفتم سیدتس، بار دیگر (که آخرین بار بود) کوشید در سال‌های ۱۳۰/۱۲۹ ق.م دوباره قدرت سلوکیان را بر مشرق‌زمین چیره سازد.^۲ او احتمالاً قوای نیرومندی در اختیار داشت که هم متکی به واحدهای ارسالی دست‌نشانندگان فرهاد بودند که به جانب سلوکیان گرویده بودند و هم از استحکامات شهرهای یونانی استفاده می‌کردند،^۳ زیرا توانست در سه نبرد پارت‌ها را شکست دهد (یکی از فرماندهان پارتی به دست اهالی سلوکیه کشته شد)^۴ و بابل و ماد را تصرف کند. فرهاد خواه به دلیل احساس اجبار یا به قصد زمان‌جویی، با آنتیوخوس وارد مذاکره شد، اما شرایط پیشنهادی شاه سلوکی ناپذیرفتنی بود.^۵ از جمله شرایط او این بود که دمتریوس دوم به وی تحویل داده شود

1. Cf. N.C. Debevoise, *A Political History*, 29; K-Schippmann, *Grundzüge*, 27.

سلطنت فرهاد دوم می‌تواند دلیلی باشد بر اهمیت جنگ در دو جبهه برای اشکانیان و دولت پارت.

۲. نک. دوبوواز (همان، ۳۱) و شپیمان (همان، ۲۷) فرضیه‌ای که ت. فیشر

Untersuchungen zum Partherkrieg Antiochos VII. im Rahmen der Seleukidengeschichte, Tübingen, 1970.

پیشنهاد کرده که لشکرکشی آنتیوخوس دو سال، از ۱۲۹ تا ۱۳۱، طول کشیده و نه در ماد - که همه آن را پذیرفته بودند - بلکه در پارت پایان پذیرفته، مورد تأیید نقد تاریخی قرار نگرفته است.

۳. داده‌های منابع با آن که نسبتاً کافی هستند، در مورد نیروهای سپاه آنتیوخوس هفتم ارقامی اغراق‌آمیز دارند. اما به هر حال همه با کلاوس شپیمان (همان، ۲۷) موافقت که شاه سلوکی برای نابودی دولت اشکانی تلاش زیادی کرد و چیزی هم نمانده بود که پیروز شود. نکته در خور یادآوری، که هرگز تحلیل نشده، این است که رومیان با همه علاقه به کاهش تدارکات جنگی سلوکیان، با تجهیز آنتیوخوس چهارم، دمتریوس دوم و آنتیوخوس هفتم علیه پارتیان مخالفت نکردند. می‌توان اندیشید که هدف این رفتار، که بی‌گمان تصادفی نبوده، هم مشغول کردن سلوکیان در مشرق و هم تضعیف دشمنی بوده که می‌توانسته روزی برای مرزهای شرقی روم خطرناک شود.

۴. نک. دیودوروس، XXXIV، ۱۹. همین مورد به روشنی گواه آن است که مناسبات میان یونانیان و پارتیان تا چه حد تیره بوده است. از این رو عقیده شپیمان (همان، ۲۵) در مورد یونان‌دوستی اشکانیان به علت ضرب سکه‌هایی با واژه «فیل‌هلن» چندان استوار به نظر نمی‌رسد.

۵. نک. یوستینوس XXXVIII، ۱۰، ۱۰؛ دیودوروس، XXXIV 16-17؛ دوبوواز، تاریخ سیاسی، ۳۴n -

(زیرا بحق او را رقیب سلطنت خود می‌دانست)، تمام مناطق متصرفی پارتیان بجز پارت و هیرکانیه به او بازپس داده شود، و فرهاد خود را دست‌نشانده سلوکیان بداند و به ایشان خراج بپردازد.^۱ فرهاد به امید این که وضع تغییر کند، که چنین هم شد، تمام این شرایط را رد کرد. آنتیوخوس برای تسهیل تدارکات و تأمین آذوقه سپاه، ارتش خود را در پایگاه‌های زمستانی شهرهای مختلف پراکنده کرد که اهالی این شهرها با دشواری می‌توانستند بار سنگین وجود سربازان لگام‌گسیخته را تحمل کنند. فرهاد فرصت را از دست نداد و از این وضع استفاده کرد و به یاری تبلیغاتی ماهرانه^۲ ساکنان این شهرها را به هواداری از خود برانگیخت، سپس نقشه‌ای را به اجرا گذاشت که در آن حمله همزمان علیه سپاهیان آنتیوخوس پیش‌بینی شده بود. این نقشه کاملاً کامیاب شد. آنتیوخوس کوشید با بقیه نیروهایش با فرهاد مقابله کند، اما در نبردی منظم شکست خورد، سربازان ترکش کردند و خود کشته شد یا خودکشی کرد. سپس فرهاد به آسانی ماد و بابل را دوباره تسخیر کرد؛ به طرح نقشه برای هجوم به سوریه پرداخت که البته در زمانی بسیار خطرناک دمتریوس را همراه ارتش پارت فرستاد که از این کار مقاصدی پنهانی در سر داشت.^۳

نقشه اخیر به جایی نرسید و خطر تازه‌ای از سوی قبایل آسیای مرکزی فرهاد را مجبور کرد به شرق برود. پیش از عزیمت فردی به نام هیمروس را به حکومت بابل گماشت که این فرد بی‌گمان به دستور فرهاد تمام کسانی را که نسبت به آنتیوخوس حسن‌نیت نشان داده یا به سوی او رفته بودند سرکوب کرد. هیمروس این افراد را به عنوان برده به اهالی ماد فروخت.^۴ تاکنون به معنای عمیق این عمل توجهی نشده است.

۲۲-۲۴. خواسته آنتیوخوس هفتم در مورد تحویل دمتریوس دوم می‌تواند شالوده‌ای باشد برای این نتیجه‌گیری که شاه سوریه از نقشه‌های فرهاد دوم در مورد اجرای چنین عملی می‌ترسیده است.

۱. می‌توان پذیرفت که هدف خواسته‌های آنتیوخوس جبران ضایعات وارده از سوی روم و کسب امکانات برای جنگ با روم بوده است.

۲. نک. یوستینوس، 8، 10، XXXVI. پارتیان برای اجرای سریع چنین نقشه‌ای لابد گروه زبردستی در اختیار داشته‌اند.

۳. یوستینوس XXXVIII. ی. وُلَسکی (پارتیان و سوریه، ۳۹۵؛ ارمنستان، ۲۶۷-۲۵۱).

۴. یوستینوس 3، 1، XLII؛ دیودوروس 21، XXXIV. در مورد شهرهای یونانی ماد: استرابون 6، 13، XI. مایه شگفتی است که تاکنون به سیاست کلی پارتیان توجهی نشده است. اما اگر براساس نگرش پارتیان نسبت به ارمنستان قضاوت کنیم، با سیاستی بسیار سنجیده سروکار داریم.

می‌دانیم که فرهاد حمایت ساکنان شهرهای ماد را برای غلبه بر آنتیوخوس هفتم کسب کرده بود. در ماد بسیاری از شهرها مهاجرنشین‌های یونانی بودند.^۱ در حالی که فرهاد حمایت آن‌ها را کسب کرده بود، هیمروس یونانیان بابل و سلوکیه را به اهالی مهاجرنشین‌های یونانی ماد فروخت. در عین حال ممکن است آن‌ها را به ملاکان و اربابان بزرگ ایرانی فروخته باشد که در دستگاهشان عده‌ای برده داشتند. به هر صورت اقدام هیمروس به خصوص متوجه یونانیان بود که (نه برای اولین بار) نمایانگر دشمنی اشکانیان با عنصر یونانی است، خصوصیتی که ناشی از شرایط سیاسی بود. رویدادهای دوره فرهاد بر مسئله‌ای پرتو می‌اندازند که محققان تازه مطرح کرده‌اند، و آن نقش سربازان مزدور در پارت است. باری فرهاد پس از چیرگی بر آنتیوخوس، بازمانده سپاه او را به ترکیب سپاه خود داخل کرد. آنان احتمالاً مزدوران یونانی یا مقدونی بوده‌اند؛ کاری که نزد هخامنشیان سابقه‌ای طولانی داشت.^۲

به نوشته منابع یونانی، فرهاد با این مزدوران رفتاری سختگیرانه داشت که شاید به تلافی رفتاری بوده که یونانیان با پارت‌ها در سلوکیه داشتند. با این حال این نکته مورد توجه ما نیست. نکته این جاست که فرهاد در برابر وضع دشواری که موفقیت‌های

۱. یوستینوس 3, XLII 1؛ دیودوروس 21 XXXIV؛ شپمان، همان، ۲۸. با توجه به اختلاف عقایدی که در مورد نگرش اشکانیان نسبت به یونانیان وجود دارد، به گمان من با عنایت به قِلّت منابع در این زمینه، نباید این گواهی مهم را نادیده گرفت.

۲. تاریخ‌نگاری جدید در باره پارتیان موضع نسبتاً عجیبی دارد. با آن‌که از رویدادها نام می‌برند ولی زحمت سامان‌دهی آن‌ها و نتیجه‌گیری در باره اقدامات متفاوت اشکانیان را به خود نمی‌دهند. و از این رو ما باید به ارزیابی مسئله مزدوران در دولت پارت بپردازیم. ی. وُلَسکی (مزدوران، ۱۰۳-۱۱۵) با الهام از اطلاعات یوستینوس در باره وجود سپاهیان بیگانه در ارتش فرهاد دوم، این پدیده را در ساختار دولت پارت به عنوان عنصر توازنی در مقابل خاندان‌های نیرومند پارتی دیده است. ویدن‌گرن (ایران، ۲۸۵) که استخدام مزدوران را مربوط به زمان اردوان سوم می‌داند، فرضیه او را تأیید نمی‌کند. با این حال به گمان من باید این مسئله را بازبینی کرد. هرودین (III, 1, 2) کلید گشودن این گره را در اختیار ما می‌گذارد. به نظر این نویسنده، شاهان پارت که سپاهیان از خود نداشتند ناچار بودند از ساتراپ‌ها کمک بخواهند. اما ساتراپ‌ها می‌توانستند به دلخواه خود سپاهی در اختیار شاه بگذارند یا نگذارند. این امر بی‌تردید یکی از علل سقوط اشکانیان بود. البته این تصویر در مورد دوران قدرت اشکانیان صادق نیست، و آن‌ها بی‌گمان سپاهیان وابسته به قدرت سلطنت در اختیار داشته‌اند. زَرادخانه‌های پیدا شده در بین‌النهرین دلیلی نسبتاً استوار بر این امر هستند (نک. اکتن هوفن). در پادشاهی اشکانیان از نیروی مزدوران بارها علیه شورشیان و حتی پارس‌ها استفاده شد. البته نگهداری چنین نیرویی مستلزم داشتن امکانات بود. در این مورد چون منبعی نداریم قادر به اظهار نظر نیستیم و در باره ساختار مالی دولت اشکانی اطلاعات بسیار کمی داریم.

آنتیوخوس هفتم ایجاد کرده بود، مزدورانی احتمالاً از سکاها را به خدمت گرفت. منتها این اتفاق پس از پیروزی او بر آنتیوخوس روی داد، و از این رو فرهاد دستمزدی را که به آن‌ها قول داده بود نپرداخت. احتمال چنین وضعی زیاد است، زیرا اشکانیان بارها از هم‌میهنان خود در ساحل دریاچه آرال یاری جستند. اما این از راه رسیدگان آسیای مرکزی به امید کسب غنایم آمده بودند و چون از تصمیم فرهاد به خشم آمدند به ایران یورش بردند و حتی به بین‌النهرین نیز دست انداختند. در جنگ‌های فرهاد با ایشان وقتی مزدوران یونانی ارتش سابق آنتیوخوس هفتم در لحظه سرنوشت‌ساز نبرد در حدود سال ۱۲۸ ق.م جانب سکاها را گرفتند، فرهاد در میدان رزم جان سپرد. شاید فرهاد از پرداخت دستمزد آن‌ها نیز خودداری کرده بود. اکنون ایران پارتیان در وضع خطرناکی قرار گرفته بود، زیرا تقریباً در همان زمان قبیله جنگجوی یو-تشی به دولت یونانی - باختری حمله برد و باختر [باکتریا] را اشغال کرد و بدین ترتیب در ۱۳۵ یا ۱۳۰ ق.م به عمر این دژ پیشرفته یونانی مآبی خاتمه داد.^۱

اردوان یکم، جانشین فرهاد دوم، که به احتمال زیاد پسر فریاییت و برادر فرهاد یکم و مهرداد یکم بود،^۲ نتوانست این خطر بزرگ را دور کند. موج مهاجمان سکایی موفق شد در بخش شرقی ایران استقرار یابد و این سرزمین که تا آن هنگام درنگیانا نام داشت، از آن پس سکستان (سیستان) نامیده شد. منابع در باره این رویدادها اطلاعات چندانی ارائه نمی‌دهند. به هر صورت اردوان که احتمالاً بسیار سالمند بود در جنگی حدود ۱۲۴/۱۲۳ ق.م جان خود را از دست داد. این دومین پادشاهی بود که بدین ترتیب کشته می‌شد و این نمایانگر خطر بزرگی است که دولت پارت هنگام دفاع از ایران در مقابل تهاجمات شمال شرق با آن روبرو بود. در رویدادهای بین‌النهرین پس از شکوه سلطنت مهرداد یکم و غلبه بر سلوکیان، نشانی از تجزیه دولت پارت می‌بینیم که در بین‌النهرین گواهی است بر نقش فزاینده عنصر سامی در این بخش از آسیای غربی. چنان که هوسپاتوسینس امیر عرب با بهره‌گیری از نارضایتی ناشی از حکومت هیمرس، در

۱. نک. کلاوس شیبمان (Grundzüge, 29) با این حال پ. برنار («کاوش‌های آی‌خانم»، یادداشت‌های هیئت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان، XXI، پاریس، ۱۹۷۳، ۱۰۹) با طرفداری از این عقیده که اولین هجوم قبیله یو-تشی خصلتی گذرا داشته و دولت یونانی - باختری را نابود کرده، تاریخ این واقعه را حدود ۱۰۰ ق.م می‌داند.
2. Cf. Just. XLII 2, 1: *Ariabanus patruus eius*, sc.de Phraate II.

حدود سال ۱۲۷ ق.م شهر قدیمی اسکندریه را که سلوکیان نامش را انطاکیه گذاشته بودند و در مصب دجله و فرات در کنار خلیج فارس قرار داشت، تسخیر کرد و تبدیل به پایتخت خود نمود و آنجا را خاراکس هوسپائوسینس نامید.^۱ بدین ترتیب در همسایگی دولت اشکانی یک دولت سامی مستقل به نام خاراسن شکل گرفت، و هوسپائوسینس پیروزمند به بابل حمله برد و شهرهای بابل و شاید سلوکیه را اشغال کرد. با این همه هیمروس به زودی وی را پس راند و خود با لقب اشک در سلوکیه سکه زد که البته این امر مسلم نیست. به هر صورت به علت مرگ دو پادشاه، خطر تهدیدکننده از سوی شرق توسط قبایل آسیای مرکزی، نشانه‌های تجزیه‌طلبی، و بالاخره شاه نامیده شدن هیمروس، وضع دولت پارت بسی ناگوار شد و آن قدرت سابق رو به زوال نهاد.^۲

وظیفه تجدید حیات قدرت اشکانیان بر دوش پسر اردوان یکم یعنی مهرداد دوم (۱۲۴/۱۲۳ تا ۸۸/۸۷ ق.م) قرار گرفت که تکیه بر سنت‌های ایرانی و برنامه‌های شاه بزرگ اسبق و همنامش این وظیفه را آسان کردند.^۳ مهرداد دوم توانست طی دوران طولانی پادشاهی خود خاندان‌های بزرگ ایرانی را جذب سلسله اشکانی کند، خاندان‌های بزرگی که بدون همکاری آن‌ها انجام وظیفی که از او انتظار می‌رفت و بهبود و تکامل فنون جنگی ارتش پارت برایش مقدور نبود. همان ارتشی که بدون آن ادامه موفقیت‌های نظامی بی‌وقفه‌اش غیرقابل تصور بود. ضرورت بازپس‌گیری متصرفات اشکانی در زمان سلفش مهرداد یکم این پیروزی‌های نظامی را ایجاب می‌کرد. پرمعناست که مهرداد دوم نخست برای دستیابی دوباره به فرات متوجه غرب شده باشد. البته این فقط یک فرض است، اما با توجه به توسعه‌طلبی امپراتوری روم که در سال ۱۲۹ ق.م بر بخش غربی آسیای صغیر (به شکل ایالتی آسیایی) چیره شده بود،

1. Cf. A.R. Bellinger, *Hyspaosines of Charax*, *Y.Cl. Stud.* 8, 50 ss.

۲. نگرش منفی نسبت به پارت‌ها تاکنون اجازه نداده است این سلسله بر اساس اصول منصفانه مورد بررسی قرار گیرد. (Cf. J. Dobiáš, *Les premiers rapports*, 215 ss.) نگرش جدیدی که بی‌گمان مرهون کشفیات در خاک ایران است چشم‌اندازهایی را گشوده است. یکی از مسائل اصلی، یافتن روابط میان سیاست روم که همیشه می‌خواست به سوی شرق توسعه یابد، و سیاست اشکانیان که مصمم به حفظ امپراتوری شرقی بودند می‌باشد. ی. وُلَسکی (ایران و روم، ۱۹۵ به بعد) با کنار گذاشتن دیدگاه تنگی که به اقدامات شرقیان فقط با عینک رومیان می‌نگرد، توجه را به این نکته جلب کرده است. نقاط قابل اتکایی در سنت برای اثبات نظر مخالفت پارتیان وجود دارد.

3. Cf. N.C. Debevoise, *A Political History*, 40, K. Schippmann, *Grundzüge*, 30.

احیای قدرت پارت‌ها در غرب باید حرکتی منطقی و درست از سوی مهرداد تلقی شود. مهرداد نخست حوالی سال ۱۲۲/۱۲۱ ق.م علیه هوسپائوسینس لشکر کشید و او را شکست داد و مطابق سنت حفظ شاهان محلی در قدرت او را به حاکم دست‌نشانده پارت‌ها تبدیل کرد.^۱ سکه‌های برنجی هوسپائوسینس با تصویر و القاب مهرداد این پیروزی مهرداد را تأیید می‌کنند.^۲

بدین ترتیب بین‌النهرین تا رود فرات، از جمله شهر مرزی مهم دورا-اروپوس در سال ۱۱۳ ق.م، به قلمرو شاهنشاهی اشکانی پیوست. شهر دورا-اروپوس طی چند قرن نقطه مهم ارتباطات بازرگانی با سوریه و بعدها با روم بود. در همین زمان، بنا به برنامه‌ای از پیش طرح‌ریزی شده، دولت‌های کوچک شمال بین‌النهرین، یعنی شهرهای گوردی‌ین، آدیابن و آسروئن به عنوان دولت‌هایی دست‌نشانده مطیع پارتیان شدند. کشف گنجینه‌ای از سکه‌های آن دوره نمایانگر تحرک و جنب و جوش حتی مراکز باستانی نظیر آشور است. مهرداد دوم می‌بایست علاوه بر تأمین امنیت مرزهای غربی به فکر تحکیم حاکمیت اشکانیان در شرق ایران نیز باشد و مهم‌تر از همه به تنظیم رابطه با سکاها بپردازد که آمده و بخشی از آن سرزمین را صاحب شده بودند.^۳ فقدان منابع ما را به سوی فرضیات می‌کشاند. عقیده رایج آن است که پس از لشکرکشی پیروزمندانه مهرداد، سکا‌هایی که خاندان سورن بر آن‌ها فرمان می‌راندند نیز به عنوان دولتی دست‌نشانده به مدار نفوذ پارت‌ها پیوستند. این امر با در نظر گرفتن روش‌های مورد استفاده مهرداد دوم برای احیای قدرت پارت امری ممکن به نظر می‌رسد، فقط تاکنون به این نکته شگفت‌آور توجه نشده است که از آن پس نماینده‌ای از خاندان سورن^۴ این افتخار را داشت که بر سر شاهنشاه تاج بگذارد.^۵ در هیچ گزارش تاریخی غیر از اشاره به خود این امر، به علت اعطای این افتخار مهم به خاندان سورن در میان خاندان‌های بزرگ ایرانی اشاره‌ای نشده است. اگر این خاندان این امتیاز مهم را به زور کسب نکرده باشد، پس باید نتیجه گرفت که از شایستگی ویژه‌ای برخوردار بوده است. در منابع مربوط به تاریخ پارت در قرن یکم

1. Cf. Just. XLII2, 4-5.

2. Cf. G. Le Rider, *Iran. Ant.* VII, 4 ss.

3. Cf. P. Daffinà, *Immigrazione*, 70 ss. Fr. Altheim und R. Stiehl, *Geschichte Mittelasiens*, 616 ss.

۴. و. آ. لیتوینسکی (V.A. Litvinskij, *New Parthian Documents from South-Turkmenistan, AAASH*)

XXV, 1977, 179n. 57) قرائت سورین را به جای سورن و قارین [کارین] را به جای قارن پیشنهاد کرده است.

5. Tacite, *Ann.* VI 42.



پیش از میلاد، سه بار با نام خاندان سورن برخورد می‌کنیم. یکی از آن‌ها فرمانده سپاه ده هزار نفری در نبرد کرهه [حران] بود که به یکی از پرافتخارترین پیروزی‌ها در تاریخ طولانی پیکارهای میان پارتیان و رومیان دست یافت. البته این فرد بعداً به فرمان شاه که از فراوانی محبوبیت او بیم داشت به قتل رسید. منابع به این پرسش که چرا باید درست در این نبرد فرماندهی با یکی از اعضای خاندان سورن باشد پاسخی نمی‌دهند؟ در مورد تعداد چنین پراهمیت جنگجویان او نیز توضیحی ندارند. با این حال نباید فراموش کنیم که شخص سورن در حماسه‌های ایرانی یکی از جایگاه‌های اصلی را دارد.^۱ اکنون به مسئله امتیازها یا حقوق ویژه‌ای که به خاندان سورن اعطا شده بود، باز می‌گردیم و این فرضیه را مطرح می‌کنیم که شاید لشکرکشی مهرداد دوم علیه سکاها در سکستان (سیستان) از موفقیت کاملی برخوردار نشده است. شاید مهرداد مجبور شده در عوض قبولاندن حاکمیت اشکانیان شرایط سکاها را بپذیرد و شاید یکی از این شرایط، حق ویژه اعضای خاندان سورن در تاجگذاری بر سر شاهان اشکانی بوده.^۲ در تاریخ به چنین نمونه‌ای برخورد نمی‌کنیم که شاهی فاتح چنین حقی برای مغلوب قائل شود، بلکه عکس آن را می‌بینیم. نتیجه‌ای که می‌توان با تمام احتیاط گرفت، به تفسیری متفاوت از آنچه تاکنون در باره پیکار میان مهرداد دوم و سکاها وجود داشته می‌انجامد. شاید سکاها متعهد شده بودند به شاهان پارت کمک نظامی کنند. به شرط آن‌که فرماندهی سپاه با شاه ایشان از خاندان سورن باشد، که نمونه آن نبرد کرهه (حران) است. و سرانجام شاید توضیح دیگری برای این امتیاز یا حق ویژه آن‌ها وجود داشته باشد که به علت فقدان منابع از آن بی‌خبریم.

۱. در مورد نقش سورن در حماسه‌های ایرانی بنگرید به مری بوبس (نوشته‌ها و ادبیات پارتی، تاریخ ایران کمبریج، III، ۱۱۵۱ به بعد) و نیز آ.د. بیوار (همان، ۴۸ به بعد) که بر اهمیت سورن به عنوان الگوی اصلی شخصیت رستم در حماسه ایران تأکید می‌ورزد.

۲. بازسازی رویدادهای لشکرکشی مهرداد دوم علیه سکاها مبتنی بر واقعیات و تحلیل رویدادهایی است که طی پنجاه سال اتفاق افتاده‌اند. اما با توجه به این که در این فاصله هیچ واقعه مهمی رخ نداده، لازم است به پیکار مهرداد دوم با سکاها در پایان قرن دوم ق.م اشاره کنیم. این به ما امکان می‌دهد رویدادی را در تاریخ پارت روشن سازیم که در غیر آن صورت در ابهام باقی می‌ماند. نیز بنگرید به گزارش یوستینوس (XLII 2, 5):

(Mithridates) cum Scythia prospere aliquoties dimicavit ultorque iniuriae parentum fuit.

در این عبارت صحنی از پیروزی بر سکاها نیست بلکه فقط جنگ با آن‌هاست

Cf. Fr. Altheim und R. Stiehl, *Geschichte Mittelasiens*, 616.

حادثه مهم تاریخی دیگر گام بعدی مهرداد دوم است که از مرزهای دولت اشکانی در زمان مهرداد یکم فراگذشت و رهسپار ارمنستان شد.^۱ این اقدام مهرداد دوم که نشانه توجه او به اهمیت ارمنستان است، از سوی محققان تاریخ کاملاً نادیده گرفته شده است.^۲ گزارش یوستینوس،^۳ که مورد تایید تروگوس پومپئوس هنگام اشاره به تاریخ ارمنستان واقع شده، در جایی گرفتار خطای خلاصه‌نویس شده که مهرداد دوم را با مهرداد سوم عوضی گرفته است و این خطا تمام آن قسمت را مردود کرده است.

با این حال نفس این خطا نمی‌تواند موجب شود در مورد گزارش یوستینوس تردید و در واقع آن را رد کنیم. این گزارش با آن‌که گاهشماری یا تقویم دقیقی ندارد (خلاصه‌نویس فقط از واژه "ad postremum" [سرانجام] استفاده کرده) تأیید می‌کند که مهرداد به آرتاواز،^۴ شاه ارمنستان، اعلام جنگ کرده و طرف مهاجم او بوده است.^۵ در نتیجه ارمنستان وابسته به پارت شد و تیگران پسر شاه ارمنستان به عنوان گروگان در اختیار پادشاه پارت قرار گرفت.^۶ با آن‌که شالوده‌ای برای ذکر یک گاهشماری دقیق نداریم، اما شاید از اطلاعات دیگر بتوان نتیجه گرفت که این جنگ در حدود سال ۱۱۰ پیش از میلاد رخ داده است. وقوع تغییرات بعدی در ارمنستان باعث مداخله مجدد پارت شد و ارتش پارت تیگران را بی‌گمان به عنوان پادشاهی دست‌نشانده پارت بر تخت پدر نشانید که او نیز ناچار «هفتاد دره» معروف را در حدود سال ۱۰۰ ق.م به پارت واگذار کرد. اگر در مورد سیاست مهرداد دوم که به پیروی از سلف بزرگ خود مهرداد

1. Cf. J. Wolski, L'Arménie, 251-267, idem, Les rapports, 269-277.

شایان ذکر است که مقاله بزرگ م.ل. شومون (ارمنستان میان روم و ایران، ۷۱-۱۹۳) غیر از نگرش هوادارانه او از روم، علاقه‌ای هم به تاریخ پیشین ارمنستان ندارد؛ گویی این کشور هیچ اهمیتی برای طرفین جنگ، یعنی ایران و روم، نداشته است.

۲. نک. یوستینوس، XLII 1, 1-4. رد تمام گزارش یوستینوس عملی نادرست به نظر می‌رسد که متأسفانه دوبوواز (تاریخ سیاسی پارت، ۳. ۴۵ n) این کار را انجام داده است. جالب توجه است که گوتشمید (تاریخ ایران و ممالک همجوار، ۷۹ nc، ۲) از این گزارش برای نفی امکان جنگ مهرداد سوم با ارمنستان استفاده کرده، ولی آن را برای تاریخ مهرداد دوم بی‌ارزش پنداشته است.

3. Cf. Just. XLII 2, 3.

4. Cf. Just. XXXVIII 3, 1, Strab. XI 15.

5. Cf. J. Wolski, L'Arménie, 257, idem, Les rapports, 271.

6. Cf. Just. XXXVIII, 3, 1: *Tigranes obses Parthis ante multum temporis datus, nec olim ab eisdem in regnum paternum remissus*. Cf. aussi Strab. XI 15, 1.

یکم به خود لقب «شاهنشاه» داد بیندیشیم، باید به وضعی که حدود سال ۱۰۰ ق.م در خاور نزدیک پدید آمده بود، توجه کنیم. این وضع معلول ظهور روم در این منطقه بود. امپراتوری روم پس از آن که با اشغال آسیای صغیر و تبدیل آن به ایالتی از قلمرو پرگام وضع خود را در آن جا استوار کرد، طبعاً می خواست گام بعدی را بردارد و به مرز فرات برسد.^۱ این از آرزوهای قدیم روم بود و دلیل آن اشغال بخشی از کیلیکیه است که آن جا را نیز به ایالتی رومی تبدیل کرد.

این امر خطری آشکار برای پادشاه پارت بود که تصور عدم واکنش او به این تهدید ناممکن است.^۲ این تهدید هنگامی صورت واقعی گرفت که تیگران پادشاه ارمنستان به اتفاق مهرداد ششم پادشاه پونت، آریوبرزن هوادار علنی روم را از کاپادوکیه بیرون راندند. روم از آن پس کوشید به نحوی قاطع بر نیروهای سیاسی مشرق و در درجه نخست بر سیاست اشکانیان و برنامه آن ها برای احیای دولت پارس با مرزهای باستانی اش تأثیر بگذارد. مداخله روم در آسیای صغیر به منظور بازگرداندن آریوبرزن به سلطنت کاپادوکیه، به نحو خطرناکی لشکریان یا لژیون های رومی را به سرزمین هایی که مهرداد جزو قلمرو خود می دانست نزدیک کرد و بالاخره موجب اولین درگیری از سلسله درگیری های میان روم و ایران شد. مهرداد سفیر خود اوروباز را نزد

۱. بنا به عقیده آندرسون (تاریخ باستان کمبریج، X، ۱۹۳۴، ۲۷۴).

۲. ی. وُلَسکی (ارمنستان، ۲۵۷، و گزارش ها، ۲۷۱) مسئله ارمنستان در میان دو امپراتوری اشکانی و روم را بر پهنه تاریخی گسترده تری قرار داده و آن را تا حدود ۱۰۰ ق.م پیش برده است. مسئله مؤلفه های رومی در سیاست پارت و بالعکس مؤلفه های پارتی در سیاست روم چندان مورد توجه محققان قرار نگرفته است. این بی گمان حاصل دید منفی نسبت به پارت هاست (نک. ی. دوبیاش، گزارش های اولیه، ۱۵ به بعد) با این حال عده ای اشاره کرده اند که روم پس از تبدیل قلمرو پرگام به ایالت، منطقاً می بایست تا فرات به عنوان یک سرحد طبیعی پیش می رفته است. (نک. آندرسون، تاریخ باستان کمبریج، X، ۱۹۳۴، ۲۷۴) مهرداد دوم به عنوان شاه بزرگ پارت بی گمان این را می دانست و ملاقات سفیرش با سولا بهترین دلیل این امر است. در مورد مسئله سیاست شرقی به ویژه مرز فرات بنگرید به:

H.K. Ziegler, Die Beziehungen, 20 ss., T. Liebmann-Frankfort, La frontière orientale edans la politique extérieure de la République romaine depuis le traité d'Apamée jusqu'à la fin des conquêtes de Pompée (189-63), Académie royale de Belgique, Classe des Letters et Sciences morales et politiques. Mémoires 59, fasc. 5, Bruxelles, 1969; Ed. Fresouls, *Les fluctuations de la frontière orientale de l'empire romain. La géographie administrative et politique d'Alexandre a Mahomet* Strasbourg, 1981, 177-225.

در مورد سیاست روم بنگرید به نیکلا و دیگران، روم و فتح جهان مدیترانه ای، ۲، پاریس، ۱۹۷۸.

کورنلیوس سولا فرمانده سپاه روم فرستاد تا رسماً دوستی مهرداد را به او اعلام دارد ولی در واقع از مقاصد رومیان آگاه شود. این ملاقات در سال ۹۶ ق.م در کنار رود فرات صورت گرفت.^۱ منابع در باره نتایج این ملاقات چیزی نمی‌گویند و بنابراین شاید ملاقاتی ساده برای آشنایی بوده است. احتمال این فرض که این ملاقات به امضای عهدنامه‌ای در مورد تعیین رود فرات به عنوان مرز انجامیده چندان زیاد نیست. زیرا با توجه به این که قلمرو اشکانیان تا فرات رسیده بود حال آن که رومیان هنوز از آن‌جا بسیار دور بودند.^۲ دادن چنین امتیازی از سوی مهرداد بعید به نظر می‌رسد. این فرضیه، همان طور که بارها در منابع تاریخی دیده‌ایم، چیزی جز شیوه‌ای برای موضع‌گیری به سود رومیان نیست. این موضوع که رومیان، حتی سولا، بعدها پومپئوس، کراسوس، آنتوان، غیر از شاید سزار^۳ موضع واقعی دولت پارت را در نمی‌یافتند بلکه به ثروت‌های آن چشم دوخته بودند اساسی ندارد و حتی قبل از نبرد کرهه (حران) چندان محتمل نیست. نیروهای تحت فرمان کراسوس دلیلی بر این مطلب هستند. این فرض که در سال ۹۶ مناطق نفوذ دو طرف تعیین شده بود نیز نامحتمل می‌نماید، به این دلیل که ده سال بعد مهرداد سیناس، حاکم پارتی شمال بین‌النهرین، در دعوای میان برادران سلوکی، دمتریوس دوم و فیلیپ، در سوریه مداخله کرد، اولی را زندانی نمود و به محاصره بروئا (حلب امروزی) پرداخت^۴ این دلیلی آشکار است بر این که فرات رسماً به عنوان مرز

۱. نک. پلوتارک، حیات مردان نامی (سولا، ۵) در مورد تاریخ این ملاقات نگاه کنید به:

E. Badian, Sulla's Cilician Command, *Athenaeum* N.S. 37, 1959, 179-303 idem, *Studies in Greek and Roman History*, 1964, 157-178.

۲. نک. ک. ه. زیگلر (همان، ۲۰ به بعد) که به نظر من زیاده از حد هوادار رومیان است و از این رو قضاوت‌هایش گاه تهی از عینیت است.

3. Cf. Dio Cass. XLIII 51, Appien, Bell. civ. II 110.

لشکرکشی سزار علیه پارت‌ها که با نیروهای بسیار فراوانی انجام گرفت و برای مدت سه سال پیش‌بینی شده بود قاطعانه نشان می‌دهد که در ذهنیت رومیان تغییری جدی رخ داده بود. آن‌ها فتح ایران را مانند اسکندر اقدامی بسیار آسان نپنداشته و دیدگاه واقع‌بینانه‌تری را پذیرفته بودند.

4. Cf. Jos. Fl. Ant XIII 384-386. N.C. Debevoise, *A political History*, 49 s.

با آن که این جزئی از سیاست غربی اشکانیان بود که بازسازی آن دشوار است، باید نگرش مهرداد دوم را یادآور شویم که در هر فرصتی می‌کوشید حضور دولت پارت را در سوریه، که یکی از ایالات قدیمی هخامنشیان بود و بازپس‌گیری آن جزو برنامه اشکانیان قرار داشت، نشان دهد. از این رو پذیرش این که مهرداد دوم مرز فرات را به رسمیت شناخته باشد، دشوار است. شاید شاه پارت، مانند رفتار گذشته فرهاد دوم با دمتریوس یکم، می‌خواست شاه دست‌نشانده‌ای را در سوریه به تخت بنشاند.

تعیین نشده و حاکم پارتی بنا به دستور مهرداد دوم عمل کرده بود، چون دمتریوس را به دربار «شاهنشاه» فرستاد و در آنجا مانند دمتریوس یکم در گذشته، با او به احترام رفتار کردند.

تصویر سیاست مهرداد دوم، گرچه بر پایه قطعاتی گاه مبهم و به ندرت جامع بنا شده باشد، به ما امکان می دهد دریابیم که تا چه اندازه افق ها و دید سیاسی او فراخ بوده و چقدر کوشیده برنامه هایی را که احتمالاً نیاکانش تهیه کرده بودند تحقق بخشد.^۱ پیوندهای او با سنت پارس، نه تنها از عنوان «شاهنشاه» بلکه از باب کردن زبان ایرانی در مکاتبات سلطنتی که خرده سفال های نسا گواهی می دهند، امری مستند است. با توجه به عظمتی که از مهرداد بزرگ در ذهن داریم، می توان ساخت یا توسعه مجتمع کاخ های نسا را به او نسبت داد، چون بعید می نماید که دو پادشاه قبل از او، یعنی فرهاد دوم و اردوان یکم، که درگیر جنگ های مداوم بودند، امکانات مالی ساخت چنین بناهای سرمایه بر را می داشته اند.^۲ در منابع اطلاعات مطمئنی وجود ندارد که بتوان براساس آن به برآورد درآمد سلطنتی غیر از غنایم پرداخت. از اسناد به دست آمده از نسا چنین پیداست که سازمانی مسئول استفاده از کمک های مالی مربوط به آیین های دینی بوده است.^۳ به احتمال زیاد یک منبع مهم درآمد شاه که البته محاسبه آن دشوار است، تجارت با

۱. به عنوان آخرین نمونه بنگرید به:

J. Harmatta, *Mithridates I*, 219 ss., idem, *Parthia and Elymais*, 199 ss.

۲. در مورد این کشف با عظمت، امروزه باید به مطالعه نوشته های فراوانی پرداخت که به دانشمندان شوروی محدود نمی شود. در مورد دانشمندان شوروی، غیر از کارهای دیاکونوف، لیوشیتز و لیتوینسکی که قبلاً نام بردیم، به دو کتاب کوشلنکو اشاره می کنیم.

(*Kultura Parfii*, Moskva 1966, idem, *Rodina Parfjan*, Moskva, 1977.)

مسئله ای خاص، یعنی مسئله ریتون های [جام های ساخته شده از عاج با پایه ای به شکل انسان یا حیوان] نسا و اهمیت فرهنگی آن ها، بحث پرشوری را میان دانشمندان شوروی برانگیخته است: عده ای معتقدند که این جام ها در خود ایران ساخته می شده و در مراسم شراب افشانی (جشن نیاکان شاهان پارت که در نسا برگزار می شد) مورد استفاده قرار می گرفته، و بعضی دیگر آن ها را غنایم جنگی گرفته شده از شهری یونانی می دانند (Cf. P. Bernard, *Les Rhytons*, 25-118).

۳. از همین نمونه مهرداد دوم پیداست که چقدر تصویر ارائه شده از شاهان پارت براساس اطلاعات منابع یونانی - رومی نارساست و تا چه اندازه کشفیات جدید در خاک ایران این تصویر را کامل کرده است. منابع نخست فقط از دستاوردهای نظامی سخن می گویند، حال آن که منابع دوم با روشن ساختن عناصر فرهنگی، دید ما را نسبت به این شاه بزرگ فراخ تر می کنند. دانش در مورد این عرصه وسیع تا چندی پیش جز چند سکه چیزی در اختیار نداشت.

خاورمیانه و خاور دور بوده که قوه تخیل را در باره میزان ثروت پارت‌ها بیدار می‌سازد. دلیل بارز اهمیت این تجارت در تماس‌های اقتصادی میان این مناطق با جهان مدیترانه‌ای آن است که ووتی امپراتور چین از سلسله هان (۱۴۱-۸۷ ق.م) سفیری به دربار اشکانیان فرستاد که استقبال شایسته‌ای نیز از او به عمل آمد.^۱ در مقابل، مهرداد دوم نیز هنگام بازگشت سفیر چین، سفیری همراه او به دربار امپراتور چین اعزام داشت. اهمیتی که هر دو طرف به مبادلات بازرگانی می‌دادند نشان می‌دهد که اشکانیان و صاحبان بزرگ تجارت و صنعت پارت سودهای هنگفتی از این راه به دست می‌آوردند. بدین سان پس از سال‌ها شکست و آشوب، سلطنت مهرداد دوم چنان دولت باثبات و نیرومندی پدید آورد که طی بیش از سه قرن تا زمان سقوط اشکانیان در سال ۲۲۶ میلادی فراز و نشیب‌ها و تهدیدهای خارجی و داخلی نتوانست آن را از پای درآورد.

با این حال، افول پادشاهی مهرداد دوم که یکی از بزرگ‌ترین شاهان پارت بود، مقارن با ظهور پدیده‌ای در تاریخ پارت شد که در تمام طول تاریخ این دودمان به تضعیف آن در برابر خطرهای داخلی و خارجی کمک کرد. البته این پدیده‌ای دائمی نبود و شاهنشاهی اشکانیان باز چند دوره شکوهمند را پشت سر گذاشت، اما خطر بالقوه‌ای برای ثبات دولت به شمار می‌رفت. این پدیده عبارت بود از به صحنه آمدن غاصبانی که خاندان‌های بزرگ ایرانی با ارتش‌های خصوصی و مستقل خود از ایشان حمایت می‌کردند.^۲ توضیح این پدیده، که با تصویر تاریخی دولت اشکانی پیوند نزدیکی دارد، بدون بازسازی شالوده نظامی و اقتصادی اشرافیت پارت ممکن نیست، که به نوبه خود عقاید قدیمی در باره وجود نظام برده‌داری و نقش آن در ایران را مردود می‌سازد. وانگهی با توجه به کمبود منابع یونانی-لاتینی و نارسایی‌های همین منابع ناچیز، جزئیات این فرایند برای

۱. بجز اقدامات نظامی، به این مسئله مانند مسائل دیگر در تحقیقات توجه کافی نشده است. در مورد بازرگانی پارت و مبادلاتی که از طریق جاده ابریشم انجام می‌شد. بنگرید به: دوبوواژ، تاریخ سیاسی، ۲۵۳. مطالعات جدیدتر عبارتند از:

M.G. Raschke New Studies in Roman Commerce with the East, *ANRW* II 9, 2, 604 ss. R.A. Olson, Parthia, China and Rome: Perspectives along the Great Silk Route, in M.A. Powell-R.H. Sack (ed.), *Studies in Honor of T.B. Jones*, Kevelaer-Neukirchen/Vluyn, 1979, 329-339.

۲. پیدایش غاصبان و مدعیان فقط به زمان سلطنت پارت‌ها محدود نمی‌شود. با این حال ابعاد این مسئله ما را ناچار می‌سازد برای توضیح آن به ساختار اجتماعی دولت پارت توجه کنیم. به علاوه مسئله جاه‌طلبی اربابان بزرگی مانند سورن نیز منتفی نیست. با این همه برای نتیجه‌گیری اطمینان‌بخش، اطلاعات کافی نداریم.

ما روشن نخواهد شد مگر آن‌که اطلاعات تازه‌ای از کشفیات داخل خاک ایران در اختیار ما قرار گیرد. نمونه‌ای از مشکلات مربوط به منابع شاید ماجرای گودرز یکم (۸۱/۹۸، ۸۰ ق.م) باشد. نام او، همراه با لقب «شهرَب شهرَبان» [ساتراپ ساتراپیا یا «شترپاون‌شتریه»]. این لقب الگوبرداری آشکاری از لقب «شاهنشاه» [شاه شاهان] است که در سنگنبشته بیستون آمده است. اسناد خط میخی سرزمین بابل ثابت می‌کنند که مهرداد در ۹۲/۹۱ ق.م پادشاه بوده است، اما اگر از روی سکه قضاوت کنیم می‌بینیم که در ۹۱/۹۰ ق.م گودرز نیز پادشاه بخشی از ایران بوده است. در باره سلطنت او و سلطنت رقیبش اُرد یکم در حدود ۷۶/۷۷-۸۰ ق.م چیزی نمی‌دانیم. نکته پرمعنای دیگر آن است که فقط شاهانی که در اسناد خط میخی بابل وجود دارند با نام‌های خودشان ذکر شده‌اند، زیرا با توجه به سلطنت همزمان چند پادشاه، مهرداد دوم، گودرز و اُرد، این کار برای بازشناختن آن‌ها از یکدیگر ضروری بوده است.^۱ ظهور این شاهان اخیر که از چستی و چگونگی پیوند آن‌ها با دودمان اشکانی بی‌خبریم، بدان معناست که پس از دوره‌ای ثبات، ساختار دولت اشکانی در برابر چنین تکان‌های شدیدی آمادگی نداشته است. وظیفه استقرار نظم داخلی بر دوش پادشاه جدیدی به نام سیناتروس [یا «ستروک»] قرار گرفت که پارت‌های نگران وحدت دولت و کشور او را به شاهی دعوت کردند. ظاهراً دعوت او از میان سکاها و جلوس او بر تخت در هشتاد سالگی (۷۷-۷۰ ق.م) نمایانگر پیوندهای وی با سلسله اشکانی است؛ سن و تبعید او به نزد سکاها نیز گواه این امر است، گرچه ما از اوضاع و احوالی که این واقعه در آن رخ داده است به کلی بی‌خبریم.^۲

۱. در مورد گودرز یکم و اُرد یکم در منابع ادبی هیچ اشاره‌ای وجود ندارد. فقط منابع کتیبه‌شناختی، سکه‌شناختی و اسناد خط میخی وجود آن‌ها را تأیید کرده‌اند.

Cf. N.C. Debevoise, *A Political History*, 51 ss., K. Schippmann, *Grundzüge*, 32 ss.

۲. نقش سکاها، که به ویژه در این دوره از تاریخ پارت اهمیت می‌یابد، به صورت معما باقی مانده و چون از روابط اشکانیان با شرق ایران خبر نداریم، قادر به حل این معما نیستیم.

تغییرات داخلی در دوره بنای امپراتوری

آغاز ایران‌گرایی

(ایران‌گرایی جدید)

در مورد دوره مهم بنای امپراتوری، منابع فراوان‌تر، کتیبه‌ها، اسناد خط میخی، خرده‌سفال‌ها و سکه‌ها پایه وسیع‌تری برای شناخت شخصیت شاهان، و هدف‌های سیاست داخلی و خارجی ایشان در اختیار ما می‌گذارند. این اطلاعات در درجه نخست به شخص مهرداد یکم مربوط می‌شوند. اما غیر از موفقیت‌های مشهور مهرداد یکم به خصوص در عرصه سیاست خارجی^۱ که در آن‌ها به طور کلی هیچ شکمی نیست، درست‌تر آن است که به خصوصیات سیاست داخلی ایشان پردازیم که علم تاریخ به آن کم‌تر توجه کرده است. قبلاً به خصوصیت کاملاً ویژه سکه‌های مهرداد یکم توجه شده و به نتایج مهمی رسیده‌اند، گرچه در برداشت کلی‌تر از آن‌ها کامیاب نبوده‌اند. مهرداد یکم^۲ برخلاف شاهان پیش از خود، بیش‌تر شکل و شمایل شاهان شرقی را دارد، جامه‌ای باشکوه و شاهانه پوشیده، گیسوانی بلند و ریشی انبوه دارد و تاج بر سر نهاده

۱. شایان ذکر است که به عقیده ب. بارکوجوا (سپاه سلوکی، ۱ به بعد) باید علی‌رغم شکست سلوکیان در نبرد با روم که باعث شد نیروی نظامی آن‌ها توسط پژوهندگان بی‌ارزش جلوه داده شود، این نیرو قابل توجه بوده است. بنابراین لشکرکشی‌های بلندمدت ایشان در طی سده‌های سوم و دوم ق.م علیه پارتیان که بارها با موفقیت همراه بود، نشانه قدرت ارتش آن‌ها بود.

2. Cf. A. Simonetta, La monetazione partica del 247 al 122 a.C., *Rivista ital. di numismatica* 16, serie quinta, 70, 1968, D.G. Sellwood, *An Introduction to the Parthian Coinage*, London, 1971, R.Göbl, *Antike Numismatik*, I-II, München, 1978.

است. بی‌گمان این ویژگی او با سیاستش در مورد افزایش پیوندها با محیط شرقی و جدا شدن از یونانی‌مآبی مطابقت داشته است. عنصر دیگری در سیاست وی ما را به همین نتیجه می‌رساند: مهرداد یکم اولین شاه اشکانی بود که لقب «شاهنشاه» را که هخامنشیان به کار می‌بردند، بر خود نهاد.^۱ تاکنون می‌پنداشتند که مهرداد دوم در این کار پیشگام بوده است. به هر حال این دلیلی است بر تمایل اشکانیان به نزدیک‌تر کردن پیوندهای خود با ایران هخامنشی و بریدن آشکار از فرهنگ یونانی‌مآبی. در مورد نقش روی سکه‌ها نیز این نکته صدق می‌کند، زیرا نیمرخ شاهان سلوکی در روی سکه‌ها به سمت راست است، حال آن‌که سر مهرداد به سمت چپ چرخیده است.^۲ تمام این پدیده‌ها ما را به این نتیجه می‌رسانند که مهرداد ضمن ادامه سیاست اسلاف بزرگ خویش، برای تحکیم گرایش ایران‌دوستی و شرقی خود گامی از آن‌ها جلوتر نهاده و با تأکید بر دشمنی خویش با سلوکیان بر پیوندهای دودمان خود با هخامنشیان اصرار ورزیده است. اما مجموع سیاست او به مسائل فوق محدود نمی‌شد و مهرداد می‌خواست گامی نوین بردارد تا نشان دهد اشکانیان نیز قادر به ابتکارهای بزرگ تاریخی‌اند.

ظاهراً شکی نیست که مدیریت دربار اشکانی برای اداره کشور از زبان آرامی استفاده می‌کرد (و این امر را حفاری‌های نسا ثابت کرده‌اند)،^۳ همان‌گونه که هخامنشیان از خط میخی و زبان عیلامی استفاده می‌کردند. این دلیلی است آشکار بر نظر خصمانه آن‌ها نسبت به زبان یونانی، زیرا سرانجام نیز به کلی استفاده از زبان یونانی را حتی در رابطه خود با اتباع یونانی خویش کنار نهادند. نکته‌ای که پژوهندگان معاصر توجه چندانی به آن نکرده‌اند. گام بعدی اشکانیان و احتمالاً شخص مهرداد یکم برای ایجاد

1. Cf. J. Harmatta, Parthia and Elymais, 200 ss., J. Wolski, Le titre de "roi des rois," 159-166.

۲. به ویژه نگاه کنید به ر. گوبل (Antike Numismatik, I, 94) که به اهمیت تغییر آشکاری بر سکه‌های مهرداد یکم تأکید می‌ورزد که می‌خواسته سکه‌هایش با سکه‌های سلوکیان فرق داشته باشد و از این رو تصویر چهره خود را بر روی آن‌ها به سوی چپ ضرب کرده است. به نظر گوبل علت این امر سیاسی بوده است. اما عقیده او مبنی بر این که مهرداد یکم اولین شاهی بوده که در امپراتوری پارت به ضرب سکه پرداخته امروزه دیگر پس از کشف گنجینه سکه‌های دو پادشاه نخست اشکانی منسوخ شده است (Abgarians et Sellwood, A Hoard, 113 ss.).

۳. در مورد خرده‌سفال‌های نسا بنگرید به: دیاکونوف و لیوشیتز، اسناد نسا، مسکو، ۱۹۷۶ (اسناد پارتی از نسا، مسکو، ۱۹۷۶).

تدریجی خط و زبان [!] ایرانی* را باید در این بافت ملاحظه کرد. داریوش یکم هخامنشی نیز با فرمان استفاده از خط میخی و زبان پارسی باستان به همین گونه عمل کرده بود. این مسئله دشوار پس از کشف و قرائت اسناد نسا حل شد. به هر حال به کمک خط آرامی، متن را به زبان ایرانی می نوشتند که بنا به عقیده دانشمندان این زبان همان پهلوی اشکانی بوده است. این سند که تا همین چندی پیش اولین سند در این مورد به شمار می رفت، گواهی است بر کردار برنامه ریزی شده اشکانیان و به خصوص دومین شاه بزرگ ایشان که مهرداد نام داشته و تاریخ آن تقریباً مربوط به سال ۱۰۰ پیش از میلاد است.^۱ چنان که امروز معلوم شده او ادامه دهنده راه سلف همنام خود مهرداد یکم بوده است. زیرا کشفیات درون خاک ایران تأیید می کنند که زبان پهلوی بسیار زودتر در دربار اشکانی مورد استفاده قرار می گرفته است. بر سنگ نگاره هنگِ نوروزی که پیروزی مهرداد یکم در حدود سال ۱۴۰ ق.م^۲ را بر کابنا سکیرس، شاه محلی عیلام، نشان می دهد، سنگنبشته کوتاهی وجود دارد که نام شاه پارت «مهرداد شاه شاهان [شاهنشاه]» ذکر شده است. مضمون سنگنبشته نیز اهمیت تاریخی فراوانی دارد و این از تحلیل متن معلوم شده است.^۳ بدین گونه از میانه سده دوم ق.م - و نه از حدود سال ۱۰۰ که از اسناد نسا پنداشته اند - اشکانیان با استفاده از زبان ایرانی در کارهای روزمره خود، گرچه به خطی بیگانه یعنی آرامی،^۴ خواسته اند خود را از وابستگی فرهنگی به بیگانه بیشتر رها سازند. در زنجیره رویدادهای تعیین کننده پویایی درونی دولت اشکانی و پیوندهای نزدیک تر آن با ایران و سنت ها و افتخارات آن، واقعیت استفاده از زبان ایرانی پدیده ای است که اهمیت تاریخی کاملاً ویژه ای داشته است.

مهرداد یکم فقط فاتحی بزرگ نبود، گرچه فتوحات نظامی نیز به برنامه ریزی هایی جدی نیاز داشت، بلکه شاید در درجه نخست برنامه ریزی بزرگ در عرصه های گوناگون

* هیچ شاه و سلسله ای نمی تواند برای ملتی «زبان» ایجاد کند و این زبان از پیش وجود داشته است. - م.

۱. نک. هارماتا (پارت و عیلام، ۲۰۰ به بعد) که تاریخ این سند را ۱۰۰ پیش از میلاد می داند.

2. Cf. L. Vanden Berghe, *Le relief de Hung-i Nauvuzi*, 154 ss., J. Haramatta, Parthia and Elymais, 189 ss.

۳. این عقیده هارماتا (همان، ۱۹۹) است.

۴. ی. وُلَسکی (دوره پارت، ۱۱۰-۱۱۳) با قدرت بر اهمیت این کشف برای ارزیابی پیدایش زبان پهلوی در زندگی ایران زمان اشکانی تأکید می کند.

مدیریت حکومت خود بود. وانگهی برای بازگشت به پیشینه دور ایران، یعنی امپراتوری ماد و سپس امپراتوری هخامنشی، باید توجه داشت که این دو امپراتوری در شرایط بین‌المللی کاملاً متفاوتی، از آنچه اشکانیان ناچار به عمل بودند، پدید آمدند و عمل کردند. بی‌گمان مهرداد ضمن انجام فتوحات و حتی تصمیم‌گیری در باره آن‌ها، به حضور سلوکیان و نیز وجود سلطنت یونانی - باختری - که اگرچه از هم گسیخته بود، ولی برای خود قدرتی محسوب می‌شد^۱ و شاهد آن فتوحات دمتریوس در شمال هند بود - اندیشیده و در باره آن‌ها برنامه‌ریزی کرده بود. قبایل جنگجو و تشنه غنیمت اسکیت [سکاها] که در مرز شمالی ایران مستقر شده بودند، نیز خطری چشم‌ناپوشیدنی به شمار می‌رفتند.^۲ بی‌گمان خود مهرداد به زودی به این خطر پی برده بود. محققان به اهمیت این مرز چندان توجهی نکرده‌اند، زیرا تحت تأثیر منابع یونانی و لاتینی تمام توجه ایشان متمرکز بر مرزهای غربی اشکانیان بوده و در نتیجه نتوانسته‌اند به ارزیابی جامعی از سیاست دولت اشکانی پردازند و از این رو قضاوتشان غالباً یکجانبه شده است. با این حال با وجود دشواری انتساب گرایش‌های دولت اشکانی به یک شاه خاص به علت سکوت و ابهام منابع، با توجه به گسترش این دولت در زمان مهرداد یکم می‌توان با احتمال و اطمینان فراوان بسیاری از ابتکارات را به زمان سلطنت او نسبت داد. از جمله این ابتکارات باید به چگونگی سازماندهی و فرماندهی نیروهای مسلح، و سپس چگونگی اداره سرزمین‌های مفتوحه اشاره کرد.

در مورد ارتش^۳ منابع زیاد نیستند و در اکثر موارد به اواخر دوره تاریخ پارت و جنگ‌های ایشان با رومیان توجه دارند و در باره اوایل تاریخ ایشان اطلاعاتی در منابع

1. Cf. W.W. Tarn. *The Greeks*, 22.

۲. نک. پ. دافینا (مهاجرت، ۱) و ی. ولسکی (سیاست شرقی، ۲۳۹). این دو محقق به تفصیل در باره خطر سکاها بحث کرده‌اند. تسخیر بخشی از شرق ایران به دست آن‌ها رویداد مهمی در حیات دولت پارت محسوب می‌شد که ما ناچار خواهیم بود در این دفتر بارها به آن اشاره کنیم.

۳. در این مورد اطلاعات نسبتاً کم است و نارسایی منابع مانع از گسترش پژوهش‌ها شده است. نگاه کنید به: E. Gabba, *Sulle influenze reciproche degli ordinamenti militari dei Parti e dei Romani*, dans *Accademia Nazionale dei Lincei*, Anno 363, 1966, quaderno N. 76, 51 ss. M. Michalak, *The Origins and Development of Sassanian heavy Cavalry*, *Folia Orientalia* XXIV, 1987, 73-86. Cf. K. Schippmann, *Grundzüge*, 93 s., J. Wolski, *L'aristocratie*, 105 ss. Toutefois, ce ne sont que quelques réflexions, sans possibilité de dresser un tableau satisfaisant.

نیست.^۱ مؤلفان رومی به شیوه‌ای غیراصولی و نامنظم اطلاعاتی در باره نوع سازماندهی، تسلیحات و فنون جنگی ارائه داده‌اند و بنابراین برای معرفی روشمند و اصولی نیروهای مسلح پارتیان کافی نیستند. تفسیر دشوار اصطلاحات به کار رفته توسط مؤلفان یونانی و رومی این مسئله را پیچیده کرده است. بدون کوشش برای روشن کردن مسائل مورد اختلاف در مورد سازمان ارتش پارتیان و ترکیب آن، درک گرایش‌های اصلی مربوط به این عرصه دشوار خواهد بود. فقط با طرح این پرسش به صورتی روشن و صریح می‌توان عقیده‌ای در باره قوت و ضعف دولت اشکانی پیدا کرد. این مسئله که من قبلاً بارها در باره آن عقیده خود را گفته‌ام به این پرسش اساسی می‌انجامد که چه عناصری ارتش پارتیان را تشکیل می‌داده‌اند؟ تقریباً در همه منابع آمده است که اشک هنگام یورش به ایران نه تنها سواره‌نظام بلکه پیاده‌نظام نیز در اختیار داشته است. با این حال پیکار با سلوکیان، که بنابر تازه‌ترین تحقیقات و تکنوگاری‌ها نیروی نظامی مهمی در اختیار داشته‌اند، برای اشکانیان مستلزم انجام تلاش نظامی فوق‌العاده‌ای بوده است. به برکت گزارش‌های یوستینوس و پلوتارک می‌دانیم که سواره‌نظام پارتیان به دو تشکیلات اصلی تقسیم می‌شده است. یکی سواره‌نظام سنگین که اسب و سوار پوشیده با برگستوان و زره بوده و سواران نیزه داشته‌اند، و دیگری سواران کماندار با عقبدارانی مجهز به ترکش‌های فراوان که دائماً تیر در اختیار ایشان می‌نهادند. بنا به تاکتیکی سازگار با زمین هموار و دشت، کمانداران مأمور بودند دشمن را با باران تیر به ستوه آورند، حال آن‌که وظیفه سواره‌نظام سنگین کوبیدن و ضربه زدن به دشمن ضعیف شده و به ستوه آمده برای تعیین تکلیف نبرد بوده است.^۲ بسیار محتمل است که پارتیان نوع سلاح و فنون جنگی نبرد را از اقوام خارج از ایران، و شاید سرمت‌ها، آموخته باشند. اما تردیدی نیست که پرورش اسبان جنگی و تولید سلاح‌های تدافعی و ضربه‌ای ابتکار خود ایشان بوده است.^۳ در این باره منابع سخن چندان نمی‌گویند. می‌توان به این نتیجه رسید که توسعه و تکمیل این سلاح‌ها و فنون در دوره اولین اشکانیان انجام شده و هیچ

۱. اندیشه چادرنشین بودن پارت‌ها بارها در ادبیات تاریخی مطرح شده است. مثلاً بنگرید به پ. برنار (La coiffure 67). اما تارن با تکیه بر Suda, s.v عقیده دارد که آن‌ها نیمه چادرنشین بوده‌اند.

۲. در مورد توصیف این شیوه نبرد در منابع قدیمی‌تر بنگرید به ن.د. دوبوواز، تاریخ سیاسی، ۸۵ به بعد.

۳. گفتنی است که در منابع تاریخی قدیم مورخ حداکثر خود را به ترسیم یک سیستم محدود می‌کرد بی‌آن‌که بکوشد تحول تاریخی آن را بررسی کند.

چیز مانع از این فرض نیست که دقیقاً مهرداد یکم بوده که با لشکرکشی‌های بزرگ در مقیاس گسترده و فتوحات چشمگیر خود، در سازماندهی نیروهای مسلح دولت پارت سهم اساسی داشته است. با توجه به این که از آغاز سلطنت او تا پایان پادشاهی مهرداد دوم (۸۸/۸۷ ق.م)، یعنی حدود یک قرن، پادشاهان پارت درگیر جنگ‌های تهاجمی یا دفاعی بوده‌اند، شکل‌گیری این نیروها در زمان مهرداد یکم و توسعه و تکمیل بعدی آن‌ها محتمل به نظر می‌رسد.^۱

مسئله بسیار مهم‌تر ترکیب اجتماعی ارتش پارت است و در این باره علم تاریخ به عقیده‌ای کمابیش مشترک دست نیافته است. پژوهشگران برای دستیابی به تصویری روشن از این مسئله، ناچار شده‌اند بار سنگین دیدگاهی نادرست را تحمل کنند و مسئله را با مسئله وجود بردگی در دولت پارتیان پیوند دهند.^۲ ریشه این معضل ناتوانی درک نویسندگان کلاسیک از واژگان خاص ایران در مورد بردگی است. نقطه آغاز حرکت ما برای شناخت معضل گزارش یوستینوس خواهد بود که یگانه مؤلف باستانی است که رومندان به گزارش روابط اجتماعی در پادشاهی اشکانی پرداخته است.^۳ یوستینوس آشکارا دو گروه از مردم را با دو اصطلاح Servi و Servitia از هم تفکیک می‌کند.^۴ در معنای واژه نخست تردیدی نیست، و یوستینوس در جمله زیر نیز بر آن تأکید می‌ورزد:

۱. حتی در جدیدترین کتاب‌های درسی (مثلاً آ. بریخانیان، تاریخ ایران کبیرج، III، ۶۲۷ به بعد) بدون اشاره به کتاب‌های قدیمی‌تر مانند کتاب دوبرواز، تمام ابعاد و جنبه‌های این مسئله بررسی نشده است؛ هیچ‌کس به نقش سیاسی ارتش پارت به عنوان ابزاری در اختیار اشرافیت پارت، که چشم به مقام سلطنت داشت، توجه نکرده است.

۲. ولوکونین (تاریخ کبیرج، III، ۷۰۰ به بعد) درصدد حل این مسئله برآمده اما از مواضعی متفاوت و با دور شدن از بررسی ارتش پارت در ارتباط با مسئله بردگی. حیرت‌انگیز آن است که او - بدون هیچ‌گونه رجوع به کارهای قبلی - خواسته است به گسترش نظر خود بپردازد. اما خود من، که همواره کوشیده‌ام از عقایدی که به نظرم دور از واقعیتند اجتناب کنم، حدود پنجاه سال پیش سعی کردم این مسئله را از دیدگاهی نو مطرح سازم (نک. ی. ولسکی، طبقه پست، ۵۵ به بعد، و گزارش‌های یوستینوس و پلوتارک، ۱۴۵ به بعد). لوکونین با نسبت دادن شایستگی انحصاری حل مسئله‌ای چنین دشوار به خود و حل بسیار ناقص آن، از نظر اصول علمی مرتکب خطا شده است.

۳. یوستینوس، XLI 2, 5-8. مایلم یک بار دیگر به مسئله واژه‌شناسی اشاره کنم که با توجه به ویژگی جامعه ایران، گنجاندن آن در چارچوب واژگان یونانی یا لاتینی دشوار بوده است. پس لازم است که واژه با احتیاط فراوان و در ارتباط با متن تحلیل شود و جداگانه معنا نشود. روش‌هایی که تاکنون در تحقیقات به کار رفته نتایج مأیوس‌کننده‌ای داشته‌اند.

4. Just. XLI 2, 6.

hoc discrimen inter liberos et servos est quod liberi equis servi non nisi pedibus incedunt^۱

این نکته اساسی تا حد زیادی برای یک جامعه مرکب از شهسواران که به سوارکاری بسیار ارجح می‌نهد قابل درک است و هر فرضیه مبتنی بر این که ارتش پارت اکثراً از بردگان تشکیل می‌شده را مردود می‌سازد. به گفته یوستینوس گروه بسیار کوچکی مرکب از چهارصد Liberi [آزاده] در برابر سایر رزمندگان پارتی که تعدادشان به پنجاه هزار نفر می‌رسید، وجود داشته است.^۲

به خصوص باید به واژه Servitia [برده - بنده] * توجه کرد. اینان کسانی بودند که اربابان پارت برای سوارکاری و تیراندازی تربیت می‌کردند، و بی‌گمان اکثریت ارتش پارت را تشکیل می‌دادند. گزارش پلوتارک، یعنی یگانه منبعی که به طور مشروح ترکیب ارتش پارت به فرماندهی سورن در جنگ کرهه [حران] را بیان کرده، طرح بالا را تکمیل می‌کند. در کنار هزار سوار زره‌پوش سنگین، نه هزار کماندار یعنی سوار سبک اسلحه وجود داشته است. واژه‌هایی که پلوتارک به کار برده *δούλοι, πελάται, οἰκέται* و باعث ایجاد پندار نادرستی در باره نقش بردگان در ارتش پارت شده‌اند، بی‌گمان ترجمه غلط مقوله «وابستگی»^۳ در ایران (همان Servitia یوستینوس) هستند که واژگان یونانی یا لاتینی معادلی برای آن ندارند.^۴ برای درک معنای جمعیت وابسته یا زیردست در ایران باید به وضعیت اجتماعی مردم وابسته و تابع مالکان بزرگ ارضی توجه کرد که به هیچ‌وجه برده نبوده‌اند.^۵ واژه‌های مورد استفاده پلوتارک به معنای دقیق لغوی خود نه درست هستند و نه قابل فهم؛ و گزارش یوستینوس که صراحتاً شرکت بردگان در نیروهای مسلح را منتفی می‌سازد نیز استوارانه با این نکته مخالف است. بنابراین در این جا تعبیر و ترجمه‌ای آزاد از واژه‌های ایرانی انجام گرفته است. آیا با توجه به این که پلوتارک واژه‌های متفاوتی به کار می‌برد باید باور کنیم که طبقات متفاوتی از مردم وابسته

1. Just. XLI 2,5.

2. Cf. Just. XLI 2, 6.

* در ایران واژه «بنده» [بنده] هیچ‌گاه به معنای «برده» نبوده است. - م.

3. Cf. J. Wolski, *Le classi inferiori*, 55 ss., *Les relations de Justin et de Plutarque*, 145 ss.

۴. آ. پریخانیان، تاریخ ایران کمبریج، III 2، ۶۳۵. شایان ذکر است که رایج‌ترین واژه‌های پهلوی به کار رفته در این زمینه عبارتند از: «بنده» [به معنای شخص وابسته]، «انشهریک» [به معنای بیگانه] و «رهیک» [= رهی، باز به معنای شخص وابسته]. برعکس، واژه‌های کمی برای بردگان وجود دارد.

وجود داشته‌اند که درجه وابستگی‌شان فرق می‌کرده است؟ منابع برای حل این مشکل کمکی نمی‌کنند. برای این که نگرش و محیط و حال و هوای شرق را درک کنیم که بسیار با ذهنیت یونانیان و رومیان فرق داشته، کافی است به کتیبه مشهور ماگنزی [مانیسا در ترکیه] رجوع کنیم و ببینیم که داریوش یکم هخامنشی به گادات ساتراپ، یعنی بالاترین مقام ایران، با واژه *δούλος* خطاب می‌کند.^۱ این مسئله فوق‌العاده مهم برای شناخت ساختار جامعه پارت، اهمیت زیادی نیز از لحاظ درک وضعیت نیروهای سیاسی در داخل دولت دارد: سلسله و نماینده آن با لقب «شاه شاهان یا شاهنشاه» و اشرافیت نیرومندی که نقش برتری در طول تاریخ ایران داشته است. هنگامی که به تاریخ داخلی دولت پارتیان می‌پردازیم لازم خواهد بود دوباره به این مسئله بازگردیم.

تفسیر نوین منابع در باره وضعیت و آرایش نیروهای اجتماعی در دولت اشکانی، شالوده‌ای برای درک جدیدی از نقش و جایگاه بردگان در ساختار این دولت برای ما فراهم می‌سازد. مانند هر دولت شرقی، بردگان در پادشاهی اشکانی نیز وجود داشتند، گرچه بی‌گمان از وجود آن‌ها فقط پس از فتوحات مهرداد یکم می‌توان سخن گفت، یعنی از هنگامی که سرزمین‌های فراخ ایران و بین‌النهرین با شهرهای بزرگشان به تصرف این پادشاه درآمدند. برای بررسی روشمندانه این مسئله و روشن کردن برخی تردیدهای ایجاد شده توسط منابع یونانی و لاتینی، باید توجه داشت که تاکنون علم تاریخ فقط دو سند ایرانی در باره آزادی بردگان در اختیار داشته که اولی مربوط به دوره سلطنت آنتیوخوس یکم سوتر (۲۸۱-۲۶۱ ق.م) و دومی مربوط به سال ۱۷۴ یا ۱۷۳ ق.م است که در شوش پیدا شده است.^۲ این تعداد سند برای مدت ۱۵۰ سال سلطنت سلوکیان چیز کمی است و احتمالاً امری تصادفی نیست. جمعیتی که از یونان یا مقدونیه به ایران سرازیر شد، نمی‌توانست به خود اجازه دهد که یکباره به خرید یا نگهداری بردگان بپردازد. زیرا معیشت آن وابسته به شهر بود نه به مراکز روستایی و تولیدکنندگان خوراک. به هر حال وضعیت در ایران می‌بایست چنین بوده باشد. جایگاه شهر در خاورمیانه

1. Cf. W. Dittenberger, *Syll. Inscr. Graec.* ³, I 22.

۲. در مورد سند سلطنت آنتیوخوس یکم بنگرید به ل. روبر (کتیبه‌ای یونانی از ایران، ۸۵)؛ در مورد سند سلطنت سلوکوس چهارم بنگرید به پ. برنار، پیوست یکم در کتاب س. ووو (Veuve)، حفاری‌های آی‌خانم، VI، پاریس،

(به خصوص در مصر) به عنوان عامل یونانی‌مآبی که یکی از جنبه‌های آن اشاعه بردگی بود، به‌تازگی مورد تحلیل انتقادی قرار گرفته است.^۱ نتایج این تحلیل را هر جور که برآورد کنیم - ضمن فراموش نکردن ویژگی مصر - باز می‌بینیم که وضع ایران اشکانی کاملاً متفاوت بوده و در آن‌جا عامل مسلط، علاوه بر شاه، اشرافیت بوده که ارباب مردم وابسته و تابع به شمار می‌رفت. گواه این‌که تا چه اندازه نویسندگان مدار یونانی - رومی از روابط اجتماعی حاکم در ایران کم‌اطلاع بوده‌اند، گزارش یوستینوس است که هنگام صحبت در باره سرنوشت همان *Servitia*، یعنی جماعت وابسته‌ای که مالکان بزرگ ارضی آن‌ها را مجبور می‌کردند پس از آموختن سواری و تیراندازی در سپاهشان خدمت کنند، می‌گوید شمار این جمعیت *nulla manumittendi potestate* رو به افزایش بود.^۲ پس در این‌جا ظاهراً با گونه‌ای روابط بردگی پیشرفته و عجیب مربوط به یک قشر اجتماعی کاملاً متفاوت سروکار داریم که این نویسندگان کم‌ترین درکی از آن ندارند. بدین جهت در این وضعیت باید اطلاعات فوق‌الذکر در باره شمار ناچیز آزادسازی‌ها در ایران در دوره سلوکیان را به عنوان نقطه حرکت در نظر بگیریم به شرطی که کشف اسناد جدید به عقیده‌ای مخالف با آن منجر نشود. اگر اطلاعات ارائه شده توسط پلوتارک در زندگینامه کراسوس را چون به قشر اجتماعی دیگری مربوط می‌شود حذف کنیم، و به مقایسه آن‌ها با اصطلاحات ایرانی بپردازیم که به جمعیتی وابسته دلالت دارند نه به بردگان، در آن صورت فقط گزارش دیودوروس سیسیلی برایمان می‌ماند که از فروش اهالی شورشی شهرهای سلوکیه و بابل توسط هیمروس در ماد سخن می‌گوید، یعنی در جایی که احتمالاً تقاضا برای این نوع نیروی کار وجود داشته است.^۳ اگر بپذیریم که بردگی یک پدیده واراداتی و آن هم مربوط به دولت سلوکی بوده، پس به تدریج در شهرها

1. Cf. I. Biezunska-Malowist, Die Sklaverei als Hellenisierungsfaktor im Nahen Osten, dans zu Alexander d. Gr., *Festschrift G. Wirth*, Amsterdam, 1988, 765-780.

2. Just. XL1 2, 5: (Parthi) exercitum... maiorem partem servitorum habent, quorum vulgus nulli manumittendi potestate permissa... in diem crescit.

در مورد تحلیل این قطعه، که بی‌گمان محصول محفلی مقلد و بی‌ابتکار است، بنگرید به ی. ولسکی، گزارش‌های یوستینوس و پلوتارک، ۱۴۵ به بعد.

۳. دیودوروس XXXIV 21. دوبوواز (تاریخ سیاسی، ۳۸) به ذکر این عمل هیمروس اکتفا می‌کند بی‌آن‌که به هیچ نتیجه‌گیری در باره روابط درونی دولت پارت بپردازد.

و به طور کلی در پادشاهی اشکانی که با گذشت زمان در ایران برتری عنصر یونانی یا مقدونی جای خود را به عنصر ایرانی داده و در بابل جای خود را به عنصر سامی، بردگی نیز اهمیت خود را از دست داده بود. شرق ایران نیز دگرگونی‌های مشابهی را تجربه کرده است؛ یعنی حتی اگر تاریخ مورد اختلاف سقوط آخرین دولت‌های یونانی در ساحل سند را بپذیریم، باز به این نتیجه می‌رسیم که عنصر یونانی - مقدونی برتری خود را بیش از اولین دهه‌های قرن اول میلادی حفظ نکرده بود.

مسئله دیگری که تحلیل لازم دارد قضیه مهاجرنشین‌های یونانی در ایران و نگرش اشکانیان در این باره است. با آن‌که در خود ایران مهاجرنشین‌های یونانی چندانی وجود نداشته، اما در بین‌النهرین هنگام فتح آن‌جا توسط اشکانیان این مهاجرنشین‌ها به هر حال نیرویی محسوب می‌شدند که اشکانیان نمی‌توانستند آن را نادیده بگیرند. با این حال شهرهای آن‌ها به نوعی شهرهای استحکاماتی و نظامی به شمار می‌رفت و اصولاً، به ویژه در شمال ایران، به همین منظور ساخته شده بودند و فعالیت آنتیوخوس یکم (سوتر) فقط خصلت دفاعی آن‌ها را شدیدتر کرد.^۱ مسئله نگرش اشکانیان نسبت به عنصر یونانی - مقدونی هیچ‌گاه مورد پژوهش قرار نگرفته است، و این اندیشه بر علم تاریخ چیره بوده که گویا اشکانیان برتری فرهنگ یونانی را پذیرفته بودند،^۲ و از این رو ملاحظات بعدی ما باید خصلتی کلی داشته باشند. اما در این زمینه نیز باید نقطه حرکتی را برگزید. می‌توانیم رفتار اشک یکم با ساکنان یونانی شهر سیرنکس در هیرکانیه را ملاک بگیریم که پارت‌ها در حدود سال ۲۰۹ ق.م هنگام لشکرکشی آنتیوخوس سوم پیش از آن‌که این ساکنان بتوانند از شهر بگریزند آن‌ها را کشتار کردند.^۳ بدین قرار معلوم می‌شود که رابطه متقابل این دو عامل، یعنی اشکانیان و مهاجرنشین‌های یونانی، از آغاز خوب نبوده است. باید این مسئله را در زمینه تاریخی گسترده‌تری قرار دهیم، و رابطه هخامنشیان با یونانیان را، که تا پیش از فتح اسکندر کبیر تعدادشان چندان زیاد نبوده و در سراسر ایران پخش نشده بودند، شالوده کار خود قرار دهیم؛ البته با در نظر گرفتن این‌که

1. Cf. Ed. Will, *Hist. polit.* I, 239 ss., D. Musti, *La dinastia dei Seleucidi*, 61 ss.

۲. نک. ی. ولسکی (در باره «فیل‌هلیسم»، ۱۴۵ به بعد) که با استدلال‌هایی استوار با این عقیده که اشکانیان متمایل به پذیرش برتری عنصر یونانی بوده‌اند مخالفت می‌کند. اما احسان یارشاطر (تاریخ ایران کمبریج، III) معتقد است که اشکانیان برتری فرهنگی یونانیان را قبول داشته‌اند. به هر حال هنوز جای مباحثه است.

3. Cf. Polybe, X 27 ss.

وضع بین‌المللی در این دو دوره فرق می‌کرده است. اندیشه نقش مهم یونانیان در دربار هخامنشیان، تحت تأثیر منابع یونانی سال‌ها مطرح بوده، اکنون در پرتو اطلاعات وسیع به دست آمده از خاک ایران و به خصوص الواح استحکاماتی تخت جمشید، منسوخ شده است. زیرا معلوم شده که علل دیگری غیر از یونانیان نیز نقش مهمی در دربار هخامنشی داشته‌اند.^۱ منابع قدیمی در این باره به جزئیات اشاره‌ای ندارند و از این رو از آن‌ها نیز نمی‌توان توقع اطلاعات دقیق داشت. از این لحاظ جایگاه شهر دورا - اروپوس نمونه است، اما این مهاجرنشین که در غرب دور از ایران و در معرض نفوذ سوریه قرار داشته نمی‌تواند به عنوان الگو برای ما مفید واقع شود. وضعیت شهر سلوکیه نیز همین‌طور است. امروزه با کنار گذاشتن فکر بدوی بودن و بربریت پارت‌ها که برتری فرهنگ یونانی را با حک عنوان «فیل‌هلن» [دوستدار یونان] در پشت سگه‌های خود از زمان مهرداد یکم پذیرفته بودند، حل این مسئله آسان‌تر شده است. ظاهراً تردیدی نیست که رابطه ایشان با مهاجرنشین‌های متعدد یونانی بین‌النهرین^۲ با بی‌اعتمادی و سوءظن شدید همراه بوده است. منشأ این بدگمانی این واقعیت بود که یونانیان هنگام لشکرکشی‌های سلوکیان و سپس رومیان علیه اشکانیان، جانب دشمنان ایشان را می‌گرفتند. همچنین اشکانیان ضمن پذیرش اصل خودمختاری شهرهای یونانی، با استقرار سربازان پارتی به فرماندهی فردی ایرانی با لقب آرکاپات در دژها، در برابر تلون مزاج یونانیان در واقع اقدامی احتیاطی می‌کردند. اشکانیان، که از آغاز سلطنت خود در ایران در معرض تهدید لشکرکشی‌های سلوکیان و بعدها در مقیاسی وسیع‌تر لشکرکشی‌های رومیان قرار داشتند، نمی‌توانستند به خود اجازه دهند که نسبت به عنصر یونانی سهل‌انگار باشند. برای تأیید این فرضیه می‌توانیم نخست به توصیف منابع کلاسیک از اقدامات هیمروس، حاکم پارتی بابل، اشاره کنیم. او به نام شاه فرهاد دوم (حدود ۱۳۹ تا ۱۲۸ ق.م) به سرکوب به اصطلاح بابلیان پرداخت که احتمالاً منظور ساکنان یونانی شهر سلوکیه بوده است.^۳ این واقعه بی‌گمان در ارتباط با لشکرکشی

1. Cf. D.M. Lewis, *Sparta and Persia*, Leiden, 1977, 4 et *passim*, qui peut servir d'information à ce sujet.

۲. نک. ی. وُلَسکی (دوره پارت، ۱۱۰ به بعد) که بر اساس مواضعی متفاوت سعی کرده اصول الهام‌بخش اشکانیان در سیاست ایشان نسبت به یونانیان را روشن سازد.

۳. در مورد هیمروس بنگرید به یوستینوس (XLII 1, 3) که مؤلف بدون شک تحت تأثیر یک منبع یونانی، crudelitas [قساوت] هیمروس را نسبت به بابلیان نکوهش می‌کند.

آنتیوخوس هفتم (سیدتس) بوده که موفقیت‌های آغازین او نه تنها جماعت یونانی^۱ بلکه بسیاری از دست‌نشانندگان پارت را نیز به جانبداری از سلوکیان برانگیخت. چگونگی رفتار با یونانیان به عنوان افرادی شورشی و فروختن آن‌ها در ماد به روشنی نشان می‌دهد که اشکانیان هنگامی که پای خرد سیاسی در میان بود و منافع دولت اقتضا می‌کرد می‌دانستند چگونه سختگیر باشند.^۲ بنابراین سخنی از احترام ویژه نسبت به یونانیان نمی‌تواند مطرح باشد. با این حال این سیاست به معنای نفی استفاده آن‌ها از وجود یونانیان نیست، همان‌طور که از جمعیت سامی سرزمین بین‌النهرین استفاده می‌کردند (که دلیل آن اسناد نسا به زبان آرامی است) و هم آنان و هم اینان را به انجام وظایف و مقام‌های گوناگونی در پادشاهی اشکانی می‌گماشتند.

به علاوه، هخامنشیان نیز در گذشته همین روش را داشتند ولی هیچ‌کس به این دلیل آن‌ها را به یونان‌دوستی یا رفتار ویژه با یونانیان متّصف نکرده بودند. اشکانیان با کمال میل از قلم یونانیان بهره می‌گرفتند که یک نمونه مشهور آن آپلودوروس آرتیمیایی است،^۳ و اطلاعات سرشار از ریشخند‌گزنده لیویوس در باره *laevissimi ex Graecis* *qui contra nomen Romanum Gloriam Parthorum favent* تبلیغاتی آن‌ها علیه روم.^۴ همچنین سازمان ضرب اولین سکه‌های دوره اشک یکم و اشک دوم مستلزم همکاری سکه‌زنان یونانی و نیز سامی بود. در مورد عرصه‌های معماری و پیکرتراشی نیز وضع به همین منوال بود^۵ که یکی از شواهد آن کشفیات باستان‌شناسی در نسا است. اما این به هیچ‌وجه به معنای چیرگی مطلق عناصر فرهنگ یونانی نیست. بلکه برعکس این عناصر همیشه همراه با عوامل بومی بوده‌اند که به شدت تجلی دارند.^۶ مفهوم هنر پارتی، که در آغاز پدیده‌ای جدا و بی‌ارتباط با وضع

۱. دیودوروس، XXXIV, 21.

۲. با توجه به این که مرسوم است در کتاب‌ها از برتری عنصر یونانی در دولت پارت سخن بگویند، بد نیست به مثال‌هایی که تصویر دیگری از روابط پارتیان با یونانیان ارائه می‌کنند اشاره شود.

۳. نگاه کنید به مقاله‌ای تازه در باره آپلودوروس: آلونسو - نونز، «مورخی میان دو فرهنگ»، ۱ به بعد.

۴. بنگرید به: T. Live, IX 18، که در باره این *levissimi ex Graecis* [سبک اسلحه‌های یونانی تبار] صحبت می‌کند. خوب این «سبک اسلحه‌ها» در خدمت پارتیان بودند.

5. Cf. surtout L. Vanden Berghe et K. Schippmann, *Les reliefs*, 1 ss.

6. Cf. E. Haerinck, *La céramique*, 1 ss.

کلی دولت اشکانی پنداشته می‌شد، اکنون به ویژه به برکت کاوش‌ها و کشف آثار سنگ‌نگاره‌ای در سرزمین ایران وجود خود را بر ما تحمیل می‌کند. آخرین پژوهش‌ها نه تنها شالوده‌ای برای مطرح کردن علمی هنر پارتی ایجاد کرده‌اند، بلکه براساس سنگ‌نگاره‌ها و نقش‌برجسته‌ها، مفهوم هنر پارتی ایالتی، مثلاً عیلامی، را نیز پیش کشیده‌اند.^۱ بدین ترتیب مستقل از درونمایه‌های برگرفته شده از هنر یونانی که در معماری و سفالگری به چشم می‌خورند، آشکار می‌شود که در دوره اشکانیان یک جریان نیرومند بومی جدا از جریان هلنیستی وجود داشت که گواهی است بر نیروی حیاتی ایران در آن روزگار. البته پیش‌بینی این که خاک ایران چه اطلاعات غافلگیرکننده دیگری در مناطق کوهستانی خود پنهان دارد و حفاری‌های باستان‌شناسی در آینده به چه نتایجی خواهند انجامید دشوار است. با این حال شمار فزاینده کشفیات جدید که همگام با علاقه فزاینده به دوره اشکانی پیش می‌روند، امید تکامل تحقیقات در مورد این دوره مهم تاریخ ایران را که فعلاً آگاهیمان در باره آن ناکافی است در ما زنده نگاه می‌دارند.

نتایج مطالعه سنت‌های ایرانی آن زمان که به یمن وجود منابع متأخر شناخته شده‌اند بسیار شگفت‌انگیز هستند و تحلیل محتوای آن‌ها دلیلی انکارناپذیر بر این امر است. معلوم شده که در پیشگاه اربابان بزرگ، شعر حماسی که شخصیت‌های برجسته آن زمان را می‌ستوده مورد تشویق قرار می‌گرفته است. از جمله این شخصیت‌ها می‌توان به فاتح کره [حران] از خاندان سورن اشاره کرد که سپس تبدیل به پهلوان اصلی حماسه ملی ایران شد.^۲ و شخصیت او شعر سراسر این دوره را بارور کرد. این سنت شفاهی که نسل به نسل منتقل شده و عنصر اساسی گنجینه سنت ایرانی به شمار می‌رود، دلیلی است آشکار بر فعال بودن روح ایران در دوره اشکانیان که عقاید مربوط به بدوی بودن ایشان و خلایی را که گویا دوره سلطنت آن‌ها در تاریخ ایران ایجاد کرده است، مردود می‌سازد. بدون خلاقیت این دوره، شکوفایی ایران در دوره ساسانیان تحقق نمی‌یافت، زیرا خود

۱. با کمک کارهای مبتنی بر منابع کلاسیک و نیز نتایج کاوش‌های باستان‌شناسی می‌توان تصویری از دوره پارت ارائه کرد. نگاه کنید به:

J. Wolski, *L'époque parthe*, 110 ss., L. Vanden Berghe, *The Parthian Heritage*, 241 ss., idem, *Monumental Art*, 1987. Voir aussi Mary Boyce, *C.H. of Iran*, III 1, 1151 ss.

* منظور رستم است. - م.

چیزی جز ادامه دوره پیشین نبود. روح پهلوانی و جوانمردی آن دوره، آهنگ ویژه این فرهنگ بود که علم تاریخ تاکنون توجه چندانی به آن نکرده است. با آن که پژوهندگان در سال‌های اخیر در مورد عرصه‌های متعدد زندگی ایرانی به داده‌های دقیق‌تری دست یافته‌اند که امکان بررسی وجود و تکامل این عرصه‌ها در دوره اشکانیان را فراهم ساخته، اما شناخت ما از دین این دوره همچنان اندک است. با توجه به فقدان منابع بومی و کتیبه‌های طولانی‌تری و بی‌علاقگی نویسندگان یونانی و رومی به این جنبه از حیات مردم ایران، فقط از نتایج کارهای باستان‌شناسی می‌توان انتظار ارائه اطلاعات کامل‌تری را داشت. ظاهراً این واقعیت که نام شاهان پارت اکثراً زرتشتی بوده ثابت می‌کند که اشکانیان پیوند نزدیکی با این دین داشته‌اند؛ دلایل دیگر عبارتند از وجود آتشکده‌ها، مقبره نیاکان و شیوه رفتار با کالبد مردگان. اما از وجود سازمان احتمالی جدی‌تری به کلی بی‌خبریم. گرچه به نظر می‌رسد که بنا به گواهی استرابون^۱ وجود موع‌ها ثابت می‌کند که ایشان سازمانی داشته‌اند. چیز بیش‌تری در این باره نمی‌دانیم. حضور الهه‌های یونانی در مهاجرنشین‌های یونانی موجود در ایران، نظیر الهه‌های سامی در بین‌النهرین، نباید ما را شگفت زده سازد. اما رفته رفته با پیشرفت ایران‌گرایی و ایرانی‌گری این حضور کم‌رنگ و سپس محو شد و جای خود را به ایزدان ایرانی سپرد. در حدی نیستیم که بتوانیم برای این پدیده تاریخ دقیق تعیین کنیم، و دانش منابع ناچیزی برای حل این مسئله در اختیار دارد. شاید بتوان به طور فرضی تاریخ آن را همزمان با محو تدریجی خط و زبان یونانی از روی سکه‌های اشکانی دانست، که احتمالاً به معنای از بین رفتن پذیرش وجود آن‌ها در ایران است. در این صورت این تاریخ را می‌توان قرن یکم میلادی انگاشت.^۲

دگرگونی‌های عظیمی که در ساختار دولت پارت احتمالاً از زمان پادشاهی مهرداد یکم رخ دادند و توسط جانشینانش ادامه یافتند، بی‌گمان با تغییرات دیگری تکمیل شده‌اند که دقیقاً به این شاه مربوط می‌شده است. این تغییرات به مسئله فوق‌العاده مهمی مربوط می‌شوند که همانا مسئله جلوس شاه جدید بر تخت، چه بنا به اراده شاه پیشین

1. Cf. Strabon, XI 9, 3. K. Schippmann, *Grundzüge*, 95 ss.

نارسایی‌های منابع از این لحاظ، به ویژه در مورد نقش آیین زرتشت، به ما اجازه نمی‌دهد از این فراتر برویم. در این مورد بنگرید به: مری‌بویس، تاریخ کیش زرتشت، ج ۴.

۲. نک. ژ. دومورگان (مطالعه در باره انحطاط، ۱ به بعد) که قبلاً این تاریخ را در آغاز قرن یکم قرار داده است.

چه در صورت مرگ ناگهانی او، است: بنا به ماهیت نظام، این امر در قرن دوم پیش از میلاد از امور نادر نبوده است. در باره اصل ولیعهدی پسر ارشد و نیز گسست این اصل به علت برقراری سلطنت مطلقه در پارت، پیش از این سخن گفتیم.^۱ با این حال در تمام تاریخ بعدی دودمان اشکانی، هیچ اصلی که بتوان به آن اشاره کرد وجود ندارد. البته تاریخ‌نویسان با نقل گزارش استرابون نتیجه می‌گیرند که پادشاهی اشکانیان انتخابی بوده، یعنی اشراف و بزرگان عضو مجلس «مهستان» [انجمن بزرگان] (به گفته یوستینوس *Senatus* [مجلس سنا]) شاه را انتخاب می‌کرده‌اند. با این حال تفسیر این قطعه از نوشته استرابون غلط است و اساس عقیده نادرستی شده است که موارد خاص آن را تأیید نمی‌کنند.^۲ استرابون^۳ از دو مجلس بزرگان سخن می‌گوید و در پایان می‌افزاید:

τῶν Παρθυαίων συνέδριον ἐξ ὧν ἁμφὸν βασι-λεὺς καθίστασθαι

عقیده‌ای که در کتاب‌ها غالباً در باره نظام گزینشی پادشاهی اشکانی بیان شده،^۴ متکی بر همین جمله است. این پدیده که در نظام‌های فئودالی قرون وسطای اروپا معمول بوده ولی در ایران باستان وجود نداشته است، مستلزم توضیحی جامع از دیدگاه حقوق فئودالی است.

ضمن ارزیابی انتقادی این مسئله، نخست باید بیندیشیم که آیا منبع ذکر شده‌ای که هواداران فرضیه انتخابی بودن شاهان اشکانی به آن تکیه می‌کنند، اجازه چنین جمع‌بندی‌ای را به ما می‌دهد یا نه. به نظر می‌رسد که چنین تفسیری از متن استرابون زیاده از حد سرسری بوده و به قواعد دستور زبان توجهی نکرده است. زیرا فقط در

۱. ی. وُلَسکی (ملاحظات انتقادی، ۵۹ به بعد)، عقاید رایج در تحقیقات راکنار گذاشته و با الهام از بافت تاریخی شایسته‌ای، در پرتو منابع به تحلیل این مسئله پرداخته است.

۲. ا. برکیا (Breccia)، مهرداد یکم، ۳۹ به بعد. این عقیده با آن که در سده‌های هجدهم و نوزدهم رواج داشت (مثلاً نزد ویان، سن‌مارتن و گوتشمید) ولی برکیا با تحلیل خود از منابع به آن پایه‌ای علمی داده است. ی. وُلَسکی (ملاحظات انتقادی، ۵۹ به بعد) از برداشت او انتقاد کرده و استدلال‌های خود را در متن بالا بیان کرده است.

3. Strabon, XI 9, 3.

۴. عده‌ای از دانشمندان، - مثلاً کریستن سن (امپراتوری ساسانی، ۹)، ف. سایکس (تاریخ ایران، I، لندن، ۱۹۲۱، ۳۶۳)، ادگار مایر («ایران» در دائرةالمعارف بریتانیکا، XVI، ۱۹۲۹، ۵۸۷)، هرتزفلد (A.M.I., IV, 2, 54) ف. گایر (مهرداد، R.E. XV، ۱۹۳۲، ۲۲۰۸)، و.و. تارن (تاریخ باستان کمبریج، IX، ۱۹۳۲، ۵۸۸) - دیدگاه برکیا را تکرار کرده‌اند که در کتاب‌های جدیدتر نیز نقل شده است.

صورتی می‌شد چنین تفسیری کرد که استرابون در متن خود به انتخاب «شاهان» توسط دو مجلس اشاره نکرده و علامت جمع به کار نبرده بود: در این جا صیغه جمع اهمیت فوق‌العاده زیادی دارد. از این رو این متن به روشنی نافی این تفسیر است. اصطلاح یونانی مورد استفاده $\epsilon\tilde{\xi}\omega\nu\alpha\mu\phi\omicron\nu$ را نباید به جای $\nu\pi\delta\omega\nu\alpha\mu\phi\omicron\nu$ ترجمه کرد، بلکه فقط بنا به اصول دستور زبان قابل ترجمه به کلمه «از میان» است، همان‌طور که در زبان لاتینی می‌گویند: “ex his duobus”. طرفداران این فرضیه پنداشته‌اند که در نظام پادشاهی پارتیان وضعیت دیگری که بتوان آن را منطقاً به گزارش استرابون ربط داد وجود نداشته است؛ از این رو – با بی‌اعتنایی به دستور زبان – فرضیه‌گزینی بودن شاه را پیش نهاده‌اند که نه در منابع مکتوب تکیه‌گاهی دارد نه در تاریخ واقعی پارتیان. چیزی که به‌راستی از متن استرابون فهمیده می‌شود انتصاب «شاهان از میان» اعضای دو مجلس است. نه یک شاه، که اگر پای انتخاب «شاهنشاه» در میان بود باید چنین گفته می‌شد.

برای ایجاد شالوده‌ای جهت فرضیه خود که اکنون مطرح کردیم به گزارش پلینیوس کهن متوسل می‌شویم که می‌گوید در دولت پارتیان هجده پادشاهی (*octodecim regna*)^۱ وجود داشته است. البته اثبات این نکته آسان نیست که فرمانروایی بر کدام ایالات و دولت‌های دست‌نشانده را (شاید همه آن‌ها را) *regna* [پادشاهی] تلقی می‌کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد پیوندی نزدیک میان واژه $\beta\alpha\sigma\iota\lambda\epsilon\iota\varsigma$ استرابون و *regna* پلینیوس وجود دارد. نتیجه‌گیری منطقی از این گزارش‌ها آسان است: چون هر یک از ایالات دولت پارتیان را یک *regna* [پادشاهی] تلقی می‌کرده‌اند، پس در رأس هر یک از آن‌ها شاهی وجود می‌داشته. مسئله دست‌کم در واژگان یونانی و لاتینی بدین‌گونه است، اما این واژگان همیشه با واژگان ایرانی، که دلایل آن را در اختیار داریم، منطبق نیستند. طبیعی است که نویسندگان یونانی و رومی هنگام برخورد با نظامی سیاسی که با واژه‌هایی بی‌معادل در زبان ایشان توصیف شده حیرت کرده و کوشیده‌اند از واژه‌هایی استفاده کنند که به نظرشان مطابق یا نزدیک به معنای موجود در دو زبان بوده است. روایت پارتی بسیار ناچیز است، اما گاه اطلاعاتی می‌دهد که می‌توان از آن برای حل یک مسئله مورد اختلاف استفاده کرد. هسیخیوس می‌گوید در زبان یونانی $\beta\acute{\iota}\sigma\tau\alpha\varsigma$ برابر با $\beta\alpha\sigma\iota\lambda\epsilon\upsilon\varsigma$ است. از این نکته می‌توان برای توضیح مشکلات مربوط به تفسیر اشتباه متن استرابون

1. Plin. N.H. I 6, 29; VI 41, 44, 112; XII 98; XVI 160.

استفاده کرد. نکته در این است که این جا منظور استرابون انتخاب شاهنشاه یا شاه شاهان نیست، بلکه انتصاب فرمانروایان ایالات از میان اعضای مهستان است که لقب ایرانی «بیستخ» (ویستخ) [vistaxa-bistax] داشته‌اند.^۱ گرچه روایت ایرانی اطلاعاتی در مورد ترکیب مجلس مهستان در دوره اشکانیان در اختیار ما نمی‌گذارد، اما اطلاعات در باره دوره ساسانیان اجازه قضاوت تقریبی را می‌دهد.^۲ مهستان یا شورای بزرگان ساسانی از خویشان نزدیک شاه، مانند پسران و برادران او و نیز نمایندگان خاندان‌های بزرگ و موبدان بزرگ تشکیل می‌شد. هیچ چیز مانع از این فرض نیست که ترکیب مشابهی در زمان اشکانیان وجود داشته باشد. بدین ترتیب پدیده بسیار محتمل آن است که شاه شاهان خویشاوندان نزدیک خود یا نمایندگان اشراف را به حکومت بر ایالات منصوب می‌کرده و گواه این امر نیز اسناد دورا - اروپوس و نوشته‌های منابع کلاسیک است.^۳ در مورد متن استرابون نیز می‌توان فرضیه انتخاب شاهان پارت توسط مجلس مهستان را رد کرد. چنان که گفتیم این متن سند اصلی کسانی بود که از این فرضیه حمایت می‌کردند، و حذف این پایه استدلال ایشان، مسئله را در زمینه‌ای کاملاً متفاوت قرار می‌دهد. از این پس طرفداران این فرضیه فقط می‌توانند به نقل قول‌های منابعی متوسل شوند که در آن‌ها به شاهان برکنار شده توسط مجلس مهستان یا مجلس سنا اشاره شده است.^۴ اما این مسئله ربطی به حق صوری ندارد، زیرا موضوع اعمال قدرت نظامی و زور از سوی دو حریف اصلی یعنی شاهان خودکامه و اشرافیت مطرح است. تحلیل این موضوع برای ارزیابی ساختار، و قدرت و ضعف این دولت اهمیت زیادی دارد.

این موضوع نزدیک‌ترین رابطه را با مسئله ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران هنگام فتح آن به دست اشکانیان دارد. باید توجه داشت که این ساختار با ساختار دوره هخامنشیان فرق چندانی نداشت.^۵ اسکندر و بعدها سلوکیان در آن دخالتی نکرده و آن

۱. نک. ی. وُلَسکی، ملاحظات انتقادی، ۷۵ به بعد.

۲. نک. آرتور کریستنسن، امپراتوری ساسانی، ۱۰ یادداشت یکم.

3. Renvoyer à M. Rostovtzeff, *Dura and the Problem of Parthian Art*, *Y.CLS.* V, 1935, 201n. 52.

۴. گرچه یوستینیوس (XLII 5, 4) نوشته است: Phraates... in exilium a populo pellitur (نک. ی. وُلَسکی، ملاحظات انتقادی، ۷۱) اما در این جا انتخابانی به سبک سلطنت مشروطه نیست، بلکه با توطئه اشرافیت سروکار داریم که نظیر آن در تاریخ پارت فراوان است.

۵. نک. ه. کرایسیگ (اقتصاد و جامعه، ۱۹۷۸) که تحلیل او از منابع نشان می‌دهد که ساختارهای اجتماعی و اقتصادی در زمان سلوکیان و اشکانیان در مقایسه با دوره هخامنشیان ثابت بوده است.

را تغییر نداده بودند؛ حداکثر کاری که سلوکیان کردند ایجاد مهاجرنشین‌ها یا مستعمرات یونانی‌نشین بود که ارزیابی ابعاد آن ربطی به بحث کنونی ما ندارد. اشکانیان که نخست گرفتار دفاع از سرزمین‌های تسخیر شده خود و سپس تبدیل دولت به امپراتوری بودند، تغییرات مهمی در زمینه اجتماعی - اقتصادی ایجاد نکردند. وانگهی منابع نیز در این مورد خاموشند. بی‌گمان خاندان‌های بزرگی نظیر سورن و کارن [قارن] کماکان جایگاه بسیار استوار و والایی داشتند. احتمالاً ثروت ایشان بسیار زیاد بوده چون بنا به گزارش پلوتارک سورن مثلاً می‌توانست نیروهایی داشته باشد که شمار آن به ده هزار جنگجو می‌رسید.^۱ در مورد خاندان قارن و خاندان‌های دیگر نیز احتمالاً چنین بوده که ما جز در دوره ساسانیان اطلاعات بیش‌تری از آن‌ها نداریم. این خاندان‌ها قدرت نظامی بسیار زیادی داشتند و سربازان خود را از طبقات مختلف جمعیت وابسته به خویش که در قلمروشان ساکن بودند، استخدام می‌کردند. وقتی پادشاهی کل کشور نیرومند بود، این نیروها بی‌گمان در خدمت منافع آن بودند، که مثال سورن اثبات‌کننده بی‌چون و چرای این امر است. با این حال چنین رابطه‌ای با اشرافیت، که بسیاری از ویژگی‌های نظام فتودالی در آن به چشم می‌خورد،^۲ به چندین عامل بستگی داشت. شاه ظاهراً بی‌دغدغه عمل می‌کرد و قدرت مطلقه خود را شدیداً اعمال می‌نمود و از این رو پیوسته در معرض سرزنش خودکامگی و اتهام ستمگری قرار داشت. اما با توجه به فقر منابع برای ما دشوار است که بگوییم این سرزنش‌ها تا چه اندازه درست و دادگرانه بوده‌اند. همین قدر

1. Cf. Plut. v. Crassi, 21.

۲. در مورد مسئله فتودالیسم بنگرید به ویدن‌گرن («تحقیقاتی در باره فتودالیسم ایرانی»، در *Orientalia Suecana V*، ۱۹۵۶، صص ۷۹-۱۸۲) و نیز ی. وُلَسکی (اشرافیت، ۱۴۴-۱۳۳). کلاوس شپیمان (*Grundzüge*، ص ۱۱۷، یادداشت ۳۰) ضمن اشاره به مقالات من در سال‌های ۱۹۶۴، ۱۹۶۷ و ۱۹۵۸، به من انتقاد می‌کند که در باره وجود فتودالیسم در جامعه پارت به تعریف روشنی نرسیده‌ام. بهتر بود شپیمان به مقالات من به ترتیب نظم تاریخی آن‌ها اشاره می‌کرد (یعنی مقاله سال ۱۹۵۸ اول است نه آخر) تا تلاش‌های متوالی من برای جهت دادن درست به مسئله و یافتن راه حلی که برای آن دلایل کافی در دست نداریم روشن شود. در واقع فقط پس از حل معمای ساختارهای اجتماعی دولت پارت، نقش جمعیت وابسته به اشراف و منبع قدرت ایشان، به حل مسئله نزدیک می‌شویم، زیرا با شرق استبدادی سروکار داریم نه با اروپا. در ایران گرچه تمام شکل‌های مرسوم فتودالیسم اروپایی دیده نمی‌شود، ولی به هر حال به طور کلی بدون شک نظام فتودالی به معنای گسترده کلمه وجود داشته است. و ظهور آن نیز یکباره و ثابت نبوده است. دوره اردوان دوم (۱۱ تا ۳۷ میلادی) را تقریباً می‌توان دوره پیدایش آن پنداشت. بنگرید به ی. وُلَسکی (اشرافیت، ص ۱۳۳ به بعد؛ طبقه فرودست، ص ۵۵ به بعد) و نیز گزارش‌های یوستینوس و پلوتارک (۱۴۵ به بعد).

می‌توانیم بگوییم که سلطنتی استبدادی از نوع شرقی بر ایران حاکم بود.^۱ در تأیید این عقیده می‌توانیم محکومیت اوروباز سفیر شاهنشاه ایران نداشته، یا به اعدام سورن فاتح کرهه [حران] توسط اُرد دوم اشاره کنیم. در نتیجه میان شاه و طبقه اشراف تنشی وجود داشت که از آغاز قرن یکم پیش از میلاد بر جایگاه دولت ایران در جهان اثر گذاشت و به مناقشات داخلی، پیدایش غاصبان تاج و تخت و تبعید شاه انجامید؛ و بعدها نیز به مداخله دولت روم منجر شد که نامزدهای مورد تمایل آن به آسانی از حمایت خاندان‌های بزرگ در امور داخلی کشور برخوردار شدند.

تا وقتی معلوم نشده بود که طبقه اشراف نیروی مسلحی در اختیار داشت که گاه از آن نه لزوماً در جهت منافع دولت استفاده می‌کرد، تبیین این رقابت میان شاهنشاه و نیروی اشراف امری دشوار بود. وجود جمعیت وابسته به اشراف که معمولاً عضو ارتش خصوصی ایشان می‌شدند، نشان می‌دهد که بزرگان می‌توانستند با شاه مخالفت و حتی او را از کشور تبعید کنند. آن‌ها گروهی فشرده و کوچک نبودند و چون اغلب با هم اختلاف داشتند یا موضع خود را تغییر می‌دادند، باعث تضعیف دولت می‌شدند.^۲ بی‌گمان این عوامل منفی با قدرت یکسانی در زمان واحد بروز نمی‌کردند: مثلاً در قرن دوم در اوج قدرت اشکانیان، اوج فتوحات ایشان و بازگشت به سنت‌های ایرانی، این پدیده‌های منفی هنوز محسوس نبودند. شخصیت‌های بسیار بزرگی مانند مهرداد یکم، فرهاد دوم یا مهرداد دوم بی‌تردید به علت کامیابی‌های خود چنان نفوذی بر جامعه و بر اشراف ایرانی داشتند که آن‌ها مطیع و سرسپرده ایشان بودند، مضافاً بر این که جنگ‌های جهان‌گشایانه برای آن‌ها غنیمت، زمین و افتخار نظامی کسب می‌کرد. با این همه، ویژگی منفی مهم سلطنت اشکانیان نبود ارتش منظم بود. در گزارشی – البته متأخر چون از

۱. ی. وُلَسکی (ملاحظات انتقادی، ۷۹ به بعد) تمام موقعیت‌های موجود در منابع را که در آن‌ها تغییری در سلطنت پارت پدید می‌آید تحلیل کرده و اعمال خودبه‌خودی نجبا و بزرگان را که گاه مورد تهدید استبداد سلطنتی قرار داشته‌اند ثابت کرده است.

۲. در باره این مسئله بنگرید به ملاحظات درست اد. دابرووا (سیاست دولت پارت، ۷۰ به بعد) که به عنوان مثال ثابت می‌کند که در زمان پادشاهی اردوان دوم بزرگان و نجبا ثبات نداشتند و نظرشان نسبت به شاه پیوسته تغییر می‌کرد و متحدان دیروزی دشمنان امروزی می‌شدند. بدون شک چنین وضعی نمی‌توانسته با سلطنت مشروطه سازگار باشد.

هرودیانوس (قرن دوم میلادی) است - اطلاعاتی وجود دارد حاکی از این که شاه سپاهی از خود نداشت و در صورت نیاز از ساتراپ‌ها [شهرَب‌ها] می‌خواست با نیروهایشان به او بپیوندند.^۱ اما بعید نیست که شاه در اوج قدرت دولت اشکانی در قرون دوم و اول پیش از میلاد ارتش منظمی از خود می‌داشته تا استحکامات مرزی فرات را تجهیز کند یا مراقب مهاجرنشین‌های یونانی باشد. چنین می‌نماید که بعضی داده‌ها مؤید این امر باشند. همچنین شاید شاهان پارت برای ایجاد توازن قدرت در مقابل نیروی فزاینده اشراف چنین کرده یا برای کمک به اعضای خاندان خود به استخدام مزدور پرداخته باشند.^۲ هنوز علم تاریخ راه حلی برای این مسئله نیافته و وجود آن‌ها در دولت پارت به دوره‌ای نسبتاً متأخر یعنی دوران پادشاهی اردوان دوم (۱۱ تا ۳۸ میلادی) نسبت داده شده است. اما به پدیده‌ای اساسی توجهی نشده و آن تأثیر بسیار مهم نیروی نظامی اشراف بر سیاست اشکانیان و برهم زدن مکرر نقشه‌های شاه و تشدید اختلال درونی دولت است. با در نظر گرفتن آخرین مطالعات نمی‌توان این فرضیه را منتفی دانست که سپاهیان مزدور غیر از هدف اساسی یعنی مبارزه با دشمن خارجی، نقش حامی شاه در برابر دشمن داخلی را نیز ایفا می‌کرده‌اند. جایگاه مزدوران یونانی در دولت هخامنشی را می‌توان به عنوان سرمشقی در این مورد در نظر گرفت. اگر مسئله را بدین‌گونه مطرح کنیم باید از تعداد نقاط خالی و علامت سؤال‌هایی که در تاریخ اشکانیان با آن‌ها سروکار داریم آگاه شویم. شاید بسیاری از این پرسش‌ها پاسخ خود را در آینده بیابند.^۳

یکی از مسائلی که بعداً مطرح می‌شود و تاکنون علم تاریخ چندان توجهی به آن نکرده در حالی که بی‌گمان برای سنجش کارایی ساختار اداری دولت اشکانی بسیار اهمیت دارد، مسئله سازماندهی فتوحات است. پادشاهی پارت در مدتی بسیار کوتاه از یک دولت کوچک به قدرتی بزرگ تبدیل شد. تحلیل دقیق متون باستانی همراه با مطالعه

۱. نک. 1, 2, Hérodien III, 2, 1. ی. وُلَسکی (ملاحظات انتقادی، ۷۸ به بعد) ضمن تحلیل توسعه داخلی شاهنشاهی اشکانی کوشیده این گزارش را نشانه ضعف سلسله اشکانی درست پیش از سقوط آن بدانند.

۲. در مورد مسئله مزدوران بنگرید به کلاوس شیبمان (Grundzüge 119n. 11). با این حال برداشت جدیدی از دولت پارت و نقش دودمان اشکانی امکان نزدیک شدن به حل این مسئله را فراهم می‌سازد. این اشکانیان بربر نبودند بلکه شاهانی آشنا به رموز سیاست بودند. و استفاده از سربازان مزدور همانند هخامنشیان که آن‌ها خود را جانشین ایشان می‌دانستند، مستلزم تلاشی زیادی نبود.

۳. نک. ی. وُلَسکی، نقش و اهمیت مزدوران، ۲۱ به بعد.

اسناد و آثار اندک، پایه‌ای برای دستیابی به برخی نتایج پدید می‌آورد. شک نیست که شاهان بزرگ دودمان اشکانی، نظیر مهرداد یکم و مهرداد دوم، ناچار بوده‌اند پس از فتوحات خود به وظیفه کنترل سرزمین‌های تسخیرشده توجه کنند. در اکثر موارد سرزمین مفتوحه به ایالت تبدیل می‌شد و حکومت بر آن را به حاکمی که شاید لقب «بیستخ» داشت، می‌سپردند.^۱ مع‌ذالک سرعت فتوحات و تغییر وضع نسبت به زمان شاهنشاهی هخامنشی مانع از آن بود که دولت پارت که کارکنان بلندپایه زیادی در اختیار نداشت منحصراً این روش را اجرا کند، مضافاً بر این که در ایران و در بیرون از مرزهای آن دولت‌های بسیاری وجود داشت. بدین‌سان، اگر تصرف ایالاتی که جزو امپراتوری سلوکیان بودند به آسانی صورت می‌گرفت، اشکانیان می‌بایست نسبت به فرمانروایان مستقل سیاست متفاوتی در پیش بگیرند.^۲ نتیجه این کار دوگانگی رفتار و سیاست آن‌ها بود که تاکنون کسی به آن توجه نکرده است. این نکته به ما اجازه می‌دهد استعداد سیاسی اشکانیان را بسیار بیش‌تر از آنچه تاکنون دانسته شده ارزیابی کنیم. در حاشیه بدنه اصلی کشور که غیر از پارت از هیرکانیه، ماد، بابل و بین‌النهرین تشکیل می‌شد، حلقه‌ای از دولت‌هایی وجود داشت که می‌توانیم با استفاده از واژگان نظام فتودالی آن‌ها را «واسال» یعنی دولت‌های سرسپرده یا دست‌نشانده بنامیم. در جنوب ایران پارس و عیلام، در شمال ماد آتروپاتن، و در سرحدات بین‌النهرین، آدیابن، گوردی‌ین و آسروئن وجود داشتند. این دولت‌ها در طول فرمانروایی اشکانیان، بارها بر حسب این که قدرت نظامی کدام‌یک از دو امپراتوری ایران و روم در زمانی معین قوی‌تر بود (که بیش‌تر روم چنین وضعی داشت)، امپراتوری سرور خود را تغییر می‌دادند. اما در این صورت مسئله روش اشکانیان مطرح می‌شود.

در این زمینه، دو مورد شایسته توجه ماست. یکی ارمنستان و دیگری سوریه. اهمیت

۱. گزارش آمیانوس مارسلینوس (XXXVI 6.14) می‌تواند در مورد این *basileis* [پادشاهی‌ها] به ما کمک کند. او به ویژه می‌گوید:

Sunt autem in omni Perside hae regiones maximae quae vitaxae-id est magistri equitum curant, et reges et satrapae.

۲. نلسون دوبووا (تاریخ سیاسی، ۲۱، یادداشت ۹۶) بر مهرداد یکم خرده می‌گیرد که چرا پس از فتح ماد طبق رسم پارت‌ها عمل نکرده و آن‌جا را به دولتی «واسال» [دست‌نشانده] تبدیل نکرده است. اما دوبووا به تفاوت میان ایالات سلوکی و دولت‌های کوچکی که در شرق زیاد بوده‌اند توجه نکرده است.

توجه به این دو کشور نه فقط از آن روست که استدلال‌های لازم برای تعریف سیاست اداری اشکانیان را در اختیار ما می‌گذارند، بلکه چون طرح‌های بزرگ توسعه‌طلبانه آن‌ها در آسیای غربی را برایمان روشن می‌سازند. اهمیت و منافع ارمنستان برای اشکانیان قابل درک است، زیرا این کشور پیوسته جزئی از سیاست ایشان به ویژه در مواجهه با روم بود. پیوندهای متعددی که میان ارمنستان و ایران وجود داشت، خود به اندازه کافی توضیح‌دهنده این اهمیت و علاقه است، حتی اگر این دلیل آشکار را در نظر نگیریم که تصاحب ارمنستان به مثابه دژ کوهستانی مهم دولت پارت را از حملات از سوی غرب یا از سوی قفقاز مصون نگه می‌داشت.^۱ در مورد سوریه، که مرکز قدرت سلوکیان بود و از آن‌جا به لشکرکشی‌های خطرناک علیه موجودیت دولت اشکانی می‌پرداخت، باید گفت که فتح آن به معنای دسترسی به دریای مدیترانه و راه تجارتي مهمی بود که از ایران عبور می‌کرد. ظاهراً سیاست اشکانیان نسبت به این دو کشور همسو و همگرا بود.^۲ گزارش یوستینوس مؤید این امر است و دلیلی ندارد که در درستی آن تردید کنیم. به خصوص هنگامی که دمتریوس شاه سلوکی پس از لشکرکشی ناکام خود به دست پارت‌ها گرفتار شد، او را نزد مهرداد یکم به هیرکانیه فرستادند: شاه او را بسیار گرامی داشت. دختر خود رودگون را به عقد او درآورد و بدین ترتیب وی را جزو خانواده خود کرد تا در نقشه‌هایش از وجود او استفاده کند. البته دمتریوس کوشید بگریزد اما دستگیر شد. با این حال به محض آن‌که برادرش آنتیوخوس هفتم قلمرو پارت‌ها را تسخیر کرد و آن‌ها را در وضعی دشوار قرار داد، فرهاد دوم جانشین مهرداد دمتریوس را با ارتش پارت به سوریه فرستاد تا او را بر تخت سلطنت سلوکی بنشاند و بدین ترتیب آنتیوخوس را در خانه خودش تهدید کند و او را مجبور به عقب‌نشینی از ایران سازد. در عوض دمتریوس نیز ناچار بود بهای سنگینی برای تخت خود پردازد و آن این بود که خود را دست‌نشانده پارتیان بداند.

۱. نک. ی. وُلَسکی، قفقازیان دریای سیاه و پارت‌ها، ۳۶-۲۷.

۲. ی. وُلَسکی (پارت‌ها و سوریه، ۴۱۷ - ۳۹۵) با تکیه بر روش‌های اشکانیان در مورد ارمنستان و به خصوص سوریه توانسته نقشه آن‌ها برای تبدیل این دو کشور به دو دولت دست‌نشانده را، که حلقه زنجیر برنامه ایشان برای زنده کردن شاهنشاهی هخامنشی بوده، روشن کند.

تحلیل رویداد مشابهی در ارمنستان ما را به همین نتیجه می‌رساند.^۱ مهرداد دوم پس از غلبه بر آرتاواز پادشاه ارمنستان او را مجبور کرد پسرش تیگران را به عنوان گروگان به ایران بفرستد. در این جا نیز شاهد مهارت سیاسی فراوان اشکانیان هستیم. اما تغییر اوضاع در ارمنستان (مرگ آرتاواز و متعهد نبودن جانشینش نسبت به قرارداد گذشته) مهرداد را وادار به مداخله مجدد کرد. زیرا نحوه بیان یوستینوس که می‌گوید قصد مهرداد بر تخت نشاندن تیگران به جای پدرش بود (*paternum regnum*) ما را به این نتیجه می‌رساند که پس این تخت را کس دیگری اشغال کرده بود. این واقعیت که تیگران به عنوان *Cum parthico praesidio* [سنگر و حامی پارت] فرستاده شده بود، نظیر مورد دمتریوس دوم، ماهیت هدف‌های سیاست اشکانی را نشان می‌دهد که می‌خواسته‌اند ارمنستان را مانند سوریه تبدیل به کشوری دست‌نشانده بسازند. بنابراین از نظر اشکانیان شاهنشاهی ایشان هم ایالاتی را در بر می‌گرفت که بر آن حکومت مستقیم داشتند و هم دولت‌های دست‌نشانده‌ای را که ناچار به اطاعت از سیاست پارتیان بودند و می‌بایست نیروهای نظامی در اختیار ایشان بگذارند، و این نکته آخر احتمالاً بند مهم تفاهم محسوب می‌شده است. اما هنگامی که روش‌های مورد استفاده اشکانیان در اداره کشور را بدین‌گونه تعریف می‌کنیم، در واقع اهمیت ثانوی آن را نشان می‌دهیم که تابعی بوده است از هدف‌های بسیار کلی‌تر و جدی‌تر. نباید فراموش کرد که شکوفایی قدرت کشورگشایانه دولت پارت همزمان است با افزایش علاقه روم به مشرق‌زمین و آسیا. درست است که روم ضمن تحمیل صلح بر آنتیوخوس سوم پس از غلبه بر او، به همین بسنده کرد که دستاوردهای خود در آسیای صغیر را به متحدان خویش، پرگام و رودس، واگذار کند، اما کمیسیون‌های مجلس سنا در شهر انطاکیه مراقب سایر نکات عهدنامه بودند که احیای قدرت سلوکیان را محدود می‌کرد تا مانع لشکرکشی به شرق نشوند و حتی در صورت امکان به آن یاری رسانند.

بدیهی است که اقدامات رومیان از چشم اشکانیان پنهان نمی‌ماند و آن‌ها نمی‌توانستند بی‌اعتنا بمانند. عقاید قدیم که اشکانیان را فاقد دیدی با افق‌های گسترده و هرگونه امکان برای اجرای طرح‌های مهم و بزرگ می‌پنداشتند، دسترسی به عمق مسئله

۱. نک. ی. وُلَسکی، ارمنستان در سیاست، ۸۲ به بعد. مدت‌ها پیش از آن که رومیان به ارمنستان علاقه‌مند شوند، اشکانیان به ارزش آن برای الحاق به شاهنشاهی پارت پی برده بودند.

را دشوار ساخته‌اند.^۱ مع‌ذالک منابع در این زمینه اطلاعاتی کافی به ما می‌دهند. مگر نه این‌که ملاقات اوروباز سفیر مهرداد دوم با کورنلیوس سولا در کنار فرات و احتمالاً در سال ۹۶ یعنی چند سال پیش از مداخله پارت در ارمنستان ما را خواه ناخواه به این نتیجه می‌رساند که اشکانیان به اعمال رومیان در شرق و همسایگی خطرناک ایشان در آن سوی فرات با دقت و توجه فراوان می‌نگریستند؟ مداخله روم در کاپادوکیه، دو منطقه نفوذ را به نحو خطرناکی به هم نزدیک کرد.

تاکنون علم تاریخ عقیده‌ای نسبتاً یکجانبه در مورد وجود فقط یک امپریالیست در شرق داشت و آن امپریالیسم روم بود. این عقیده اشتباه به نظر می‌رسد و در کنار روم قدرت پارت‌ها در شرق در حال افزایش بود که گسترش آن براساس برنامه‌ای درست و سامان‌مند صورت می‌گرفت و سزاوار است که آن را نیز قدرتی امپریالیستی بنامیم. گزینش‌های این دو قدرت طولانی‌ترین پیکارها را در منطقه در دوران باستان پدید آورد، زیرا پس از اشکانیان، ساسانیان نیز همین سیاست را داشتند.

برای رسیدن به برداشتی روشن از این موضوع باید این پرسش را مطرح کنیم که اشکانیان برای پیکار با روم برای به دست گرفتن سکان رهبری در شرق چه انگیزه‌هایی داشته‌اند. پاسخ این پرسش را که علم هنوز پیش ننهاد، باید در منابع یونانی - رومی جستجو کرد. زیرا امید به یافتن آن در روایات ایرانی بیهوده است. گزارش تاسیتوس (Ann. VI 3) که منابع از آن استفاده نکرده‌اند نقطه حرکتی برای اندیشه‌های دیگر در اختیار ما می‌گذارد. او به ویژه ضمن نقل مشروح آمدن سفیران اردوان دوم (۱۱ تا ۳۷ میلادی) نزد امپراتور تیرئوس، در پایان می‌افزاید:

reposcerunt terras olim a Cyro et postea ab Alexandro possedas; per minas et vaniloquentiam iaciebat.^۲

با در نظر گرفتن پیوندهای اشکانیان با ایدئولوژی پارس باستانی شاهنشاهی هخامنشی که پیش از این تحلیل کردیم، باید پذیرفت که این عبارت نمایانگر برنامه

۱. ی. وُلَسکی (در باره امپریالیسم، ۲۱۴ به بعد) با در کنار هم گذاشتن تمام این عناصر سیاست خارجی اشکانیان، توانسته تصویری از امپریالیسم پارت به عنوان تجلی قدرت و ایدئولوژی ایشان ارائه دهد و نشان دهد که چگونه خلأ قدرت موجود در شرق در برابر امپریالیسم روم را پر کردند.

۲. این گزارش محور اصلی برداشتی شد که نگاهی نوین به پارت‌های اشکانی، و استعداد آن‌ها در کارهای بزرگ داشت. رجوع کنید به ی. وُلَسکی، هخامنشیان، ۶۵ به بعد.

خالص احیای شاهنشاهی پارس باستان با مرزهای پیشین آن است. صرفاً اقدام به تحقق این برنامه ما را وادار می‌سازد برای استعداد اشکانیان در ایجاد بینشی که هم خود را وارث هخامنشی می‌دانستند و هم به مبارزه‌جویی با روم می‌پرداختند ارزش والایی قائل شویم. ساسانیان با پیروی از سرمشق اشکانیان این مبارزه‌جویی را تکرار کردند و از این لحاظ مقلدان و ادامه دهندگان راه ایشان بودند.^۱

وقتی این برنامه اشکانیان را به عنوان واقعیتهای تاریخی پذیرفتیم، باید با توجه به کاستی‌های منابع از خود سؤال کنیم آیا این برنامه در زمان اردوان دوم یعنی در آغاز قرن یکم میلادی تنظیم و اجرا شد یا زودتر از آن هنگامی که اشکانیان سلوکیان را در برابر خود داشتند، یا این که این برنامه راهنمای سیاست ایشان نبود. بی‌گمان دلایل مستقیمی برای پاسخ در اختیار نداریم، و باید به نتیجه‌گیری از واقعیات مشاهده شده مربوط به این برنامه احتمالی قناعت کنیم. دلایل بسیاری نشان می‌دهند که مهرداد یکم، یکی از بزرگ‌ترین شاهان تاریخ ایران و کسی که *non minor Arsace proavo* «کم‌تر از نیای اصلی‌اش اشک نبود» (یعنی اشک یکم)، آفریننده این بینش بوده است. تغییراتی که او در ساختار دولت اشکانی پدید آورد، و قبل از همه گزینش آشکار مسلک ایران‌گرایی و تکیه به گذشته شکوهمند هخامنشی، مؤید این امر به نظر می‌رسد. انتخاب سیمای ظاهری کاملاً متفاوت بر روی سکه‌ها و فرعیات آن، بر خود نهادن لقب «شاهنشاه» و نیز باب کردن زبان ایرانی «پهلوی» در نوشته‌ها استوارانه در تأیید این فرضیه هستند.^۲ اما ظاهراً قوی‌ترین استدلال در این زمینه برنامه فتوحات است که نه تنها غرب و جنوب ایران بلکه بابل و بین‌النهرین و سپس ارمنستان و سوریه را نیز به تصرف ایشان درآورد. هیچ دلیلی برای تأیید این پندار بعضی محققان وجود ندارد که گویا فتوحات پارت‌ها به خط فرات محدود شده است. عقاید مطرح شده در این زمینه را می‌توان بیش‌تر مربوط

۱. نقش احیاگر سنت‌های پارس باستانی متعلق به ساسانیان نیست. این اشکانیان بودند که پس از نابودی هخامنشیان ایران‌گرایی (یا نوابران‌گرایی) را زنده کردند. بنگرید به ی. وُلَسکی (اشکانیان، ۳۱۵ به بعد) و نیز بیروی کتن‌هوفن و دیگران از او

(E. Kettenhofen, *Die Einforderung* 187 n. 48).

۲. ی. وُلَسکی (دوره پارت، ۱۱۰ به بعد) با نتیجه‌گیری از منابع کلاسیک و نیز یافته‌های باستان‌شناسی این اندیشه را ثابت کرد. بدون یافته‌های باستان‌شناختی (نک. واندن‌برگن و ک. شبیمان، سنگ‌نگاره‌ها، ۱۹۸۵) این برداشت فقط متکی به منابع یونانی و لاتینی می‌شد که همیشه روشن نبودند.

به دوره پس از ایجاد ایالت سوریه توسط روم یعنی پس از سال ۶۴ ق.م دانست. فرضیاتی که هر یک به نحوی فرات را رودخانه مرزی میان ایران و روم پنداشته‌اند از سوی هیچ منبعی تأیید نشده‌اند.^۱

همان‌طور که بارها در تاریخ پارت اتفاق افتاد، عاملی که به نحوی قاطع بر تحقق برنامه مهرداد یکم اثر گذاشت تهدید هجوم اقوام استپ‌نشین شمال ایران به دریای خزر بود که شاه را وادار کرد به هیرکانیه [گرگان] برود؛ با این حال نقشه فراگذشتن از خط فرات و تحقق برنامه هخامنشیان رها نشد و اشکانیان بارها کوشیدند آن را اجرا کنند.^۲ اگر به فراز و نشیب‌های خطرناکی که پادشاهی اشکانی در دوره جانشینان مهرداد یکم دچار آن‌ها شد، و نیز به تلاش مهرداد دوم برای احیای قدرت هخامنشی توجه کنیم، نباید متعجب شویم که چرا پارت‌ها مدت یک قرن به کوششی نظامی برای تحقق این برنامه دست نزدند. اما اقدام به بر تخت نشاندن دمتریوس در سوریه و تیگران در ارمنستان، هر دو به عنوان شاهان دست‌نشانده ایران، ثابت می‌کند که این برنامه از قرن دوم ق.م هدف اشکانیان بوده است. دلیل دیگر، پیشنهاد کمک اُرد دوم به جمهوریخواهان روم در مبارزه با حکومت سه نفره «تریوم ویراتوس» در سال ۴۲ ق.م به خاطر سوریه است که البته رومیان این پیشنهاد را رد کردند. این اقدام مدت کوتاهی به پارتیان امکان داد در این برنامه موفق شوند اما با مشکلات روبرو و در واقع غیرعملی شد. لشکرکشی بزرگ پارتیان در ۴۱ ق.م یعنی در لحظه‌ای حیاتی و سرنوشت‌ساز در تاریخ روم بود. سپاهی به فرماندهی یک رومی به نام لابی‌ینوس که به خدمت پارتیان درآمده بود، به قلب آسیای صغیر یورش برد؛ سپاهی دیگر به فرماندهی پاکور پسر اُرد دوم، سوریه، فنیقیه و یهودیه در فلسطین را تسخیر کرد و آنتیگونوس را در آن منطقه به عنوان فرمانروای دست‌نشانده پارتیان مستقر نمود. این لشکرکشی با آن‌که در مجموع ناکام ماند، اما خود برنامه (به گواهی گزارش تاسیتوس) یکی از حلقه‌های زنجیر اساسی سیاست اشکانیان بود ضمن این‌که نقشی مهم در سیاست داخلی ایشان ایفا کرد.

۱. این عقیده ه.ک. زیگلر (20, *Die Beziehungen*) است که تحت تأثیر پندار بربریت پارت‌ها ننوانسته از جانبداری از رومیان خودداری کند.

۲. اد. دابرووا (برنامه، ۱۲ به بعد) که نتیجه‌گیری‌هایش ویژگی مهم سیاست اشکانیان را نشان می‌دهند بر این نکته تأکید کرده است. این ویژگی عبارت بوده از ثبات بخشیدن اشکانیان به بینش‌های خود علی‌رغم وضعی که شاید به خطا به نظر ما انتقادآمیز برسد.

بی‌گمان هدف ایشان گردآوردن اشراف و بزرگان ایرانی که در دربارهای خود سنت‌های باستانی ایران را پرورش می‌دادند در پیرامون دربار اشکانی بود. در منابع قدیمی دلایلی وجود دارد که اثبات می‌کند اشکانیان در قرن یکم میلادی طرح‌های خود را رها نکرده بودند و هدف‌های برنامه هخامنشیان را در مقیاسی کوچک‌تر ادامه می‌دادند.^۱ با این حال برنامه‌ریزی اشکانیان در مورد گسترش به سوی غرب و حمایت از مرزهای ایران در برابر هجوم از جانب ارمنستان، شالوده برنامه فروتنانه‌تری شد که هدف آن تسخیر و گنجاندن ارمنستان در منطقه نفوذ اشکانیان بود.^۲ و همین مسئله از قرن یکم میلادی هنگام مبارزه با روم، توجه اشکانیان را به خود اختصاص داد.

۱. این برنامه شناخته شده توسط منابع که محققان به عنوان عملی مجرد با آن برخورد کرده‌اند، هنگامی بُعدی کاملاً متفاوت پیدا می‌کند که به عنوان حلقه زنجیر سیاست اشکانیان از زمان مهرداد یکم یعنی از قرن دوم ق.م. مورد بررسی قرار گیرد.

۲. در کنار مقاله م.ل. شومون («ارمنستان»، ۸۳ به بعد) ی. وُلسکی در یک سلسله از کارهای خود (روابط، ۲۱۵ به بعد، تاجگذاری، ۸۳ به بعد) مسئله ارمنستان را از دیدگاه اشکانیان تحلیل کرده است.

اشکانیان در مبارزه با امپریالیسم روم

در تاریخ خاور نزدیک سلطنت سیناتروس [ستروک] مقارن بود با آغاز جنگ‌هایی طولانی میان امپراتوری اشکانی و کشور روم، که در آغاز جمهوری بود و سپس امپراتوری شد. این دو قدرت هدف‌های متفاوتی داشتند. در حالی که روم آشکارا می‌خواست شرق را تسخیر کند^۱ تا آن را به ایالات خود تبدیل نماید و سپس به تصرف دولت پارتیان پردازد و ثروت‌های آن را به یغما ببرد، برنامه پارتیان بسیار فروتنانه‌تر بود و چیزی جز احیای پادشاهی هخامنشی، و از آن فروتنانه‌تر، زیر نفوذ قرار دادن ارمنستان نبود.^۲ در هیچ منبعی کم‌ترین اشاره‌ای به این که اشکانیان قصد فتح روم را داشته‌اند

۱. حتی یک گفته در زمینه برنامه رومیان در مورد پارت‌ها در اختیار نداریم. با این حال آنچه لیانیوس (XVIII 282) در باره پارس‌های ساسانی گفته است، که به احتمال زیاد مربوط به لشکرکشی بولیائوس آپوستات (۳۶۳ میلادی) علیه ایران است، در باره سیاست رومیان نسبت به پارت‌ها نیز صدق می‌کند: امپراتوری ایران باید بخشی از امپراتوری روم شود، به قوانین ما گردن گذارد و توسط حکام ما اداره شود. باید به ما خراج بپردازد. این ایرانیان هستند که باید زبان و عادات خود را تغییر دهند و گیسوان خود را کوتاه کنند. سوفسطائیان در شوش به فرزندان آن‌ها درس بدهند تا خطیب شوند. معابد ما آراسته به غنایم گرفته شده از ایران، پیام پیروزی ما را به نسل‌های آینده خواهند گفت. آن کس که چنین کند، به کسانی که پیروزی‌هایش را بستایند پاداش خواهد داد و این مایه ستایش ما و تحقیر آن‌ها خواهد بود. مزارهای مردگان ایشان همانند معابد ما خواهد شد و هر انسان آزاد در برابر محراب‌ها اراده خود را بر زبان خواهد راند - خلاصه‌ای از گزافه‌گویی‌های ادیبانه و سخنورانه که برداشتی است از یک روم قادر متعال که می‌پنداشت هر ملتی را باید فرمانبردار نظام خود سازد.

۲. این برنامه بزرگ که از گزارش تاسیتوس (Ann. VI 31) برگرفته شده، و مربوط به نیمه نخست قرن یکم میلادی است، با اسناد به دست آمده از خاک ایران از قرن دوم ق.م تأیید می‌شود. بنگرید به آثار زیر از ی. ولسکی (ساسانیان، ۶۵ به بعد؛ ایران و روم، ۱۹۴ به بعد؛ گزارش‌ها، ۲۶۹ به بعد). علم تاریخ که تحت نفوذ نظریات منفی نسبت به پارت‌ها بود تا همین چندی پیش چنین فرضیاتی را نمی‌پذیرفت، اما امروز شروع به پذیرش آن‌ها کرده است.

وجود ندارد؛ وانگهی با توجه به آرایش نیروها و تفاوت ساختاری دولت‌ها این امر ناممکن بود. اما روم برای اجرای برنامه کشورگشایانه خود، که هرگز تحقق نیافت، با موانع غلبه‌ناپذیری روبرو شد گرچه برخلاف پادشاهی پارتیان می‌توانست روی کمک متحدان بسیاری حتی در داخل ایران حساب کند. امروز تبیین دقیق این پیکارها که ما فقط به برکت منابع رومی با آن‌ها آشنا هستیم کار آسانی نیست؛ فقط همین قدر می‌دانیم که تهاجمات رومیان جز تصرف ارمنستان و بین‌النهرین به جای دیگری نرسید و آن‌ها برخلاف سلوکیان هرگز نتوانستند جنگ را به داخل خاک ایران بکشانند. یگانه فرض ممکن آن است که اشکانیان می‌خواستند از بین‌النهرین به عنوان ناحیه ضربه‌گیر استفاده کنند تا از فشار نیروهای روم بر ایران بکاهند. وانگهی بنا به فالی که بعدها زده شد و صحت آن تا دوران پس از سقوط اشکانیان نیز به اثبات رسید، هیچ امپراتور رومی نمی‌توانست از تیسفون فراتر رود.^۱ فرمانروایی دو شاه غاصب، گودرز و اُرد و نیز پادشاهی ستروک [سیناتروس]^۲ مربوط به زمان وقایع مهمی است که در ارمنستان و آسیای صغیر رخ دادند. با آن‌که در باره سلطنت دو شاه نخست چیزی نمی‌دانیم، اما معنی‌دار است که قدرت فزاینده ارمنستان در زمان پادشاهی تیگران دوم – که لقب کبیر گرفت – به اوج خود رسید. این شاه ارمنی «هفتاد دره» را از مهرداد دوم پس گرفت، نفوذ خود را تا قلمرو دست‌نشانندگان پارت‌ها نظیر اُسروئن، گوردی‌ین و ماد آتروپاتن توسعه داد، ماد را تاراج کرد و تا سوریه و فنیقیه پیش راند. تیگران با اختیار کردن لقب «شاهنشاه» بر کامیابی‌های خود مُهر تأیید کویید، و این غصب امتیازی بود که تا آن زمان

۱. باز به دوره‌ای باز می‌گردیم که روم در تماس با ساسانیان بود و به مورد امپراتور کاروس اشاره می‌کنیم که در تیسفون گویی دچار ضربه صاعقه شد. به نوشته تاریخ اوگوستوس (Cari 1) این وضع از آن پیش آمد که:
Romanus Princeps Ctesiphontem transire non possit, ideoque Carum fulmine adsumptum, quid eos fines transgredi inperet qui fataliter constituti sunt.

می‌توان اندیشید که مگر این «fatum» [سرنوشت محتوم] چیزی جز ثمره واقعیت چند قرن تلاش نظامی بیهوده روم بود که همیشه ناچار می‌شد به قوانین جنگ که شاهنشاهی اشکانی و ساسانی بر او تحمیل می‌کردند تن در دهد؟ در این مورد بنگرید به:

G. Wirth, Rom, *Parther u. Sassaniden*, 307 ss.

2. Cf. M.-L. Chaumont, *Études d'histoire parthe. I. Documents royaux à Nisa, Syria* 48, 1971, 143-164, surtout 159 ss.

اشکانیان به عنوان وارثان هخامنشیان آن را منحصر به خود می دانستند.^۱ این رویدادها نشان دادند که تا چه حد تزلزل داخلی موقتی پادشاهی اشکانی، در سطح بین‌المللی برایش گران تمام شد.

حادثه‌ای که شرق را تکان داد، جنگ روم با مهرداد ششم (معروف به اوپاتور) پادشاه پونت بود که تیگران با او متحد شده بود. در پی این جنگ و پس از شکست قطعی این دو شاه، قلمرو نفوذ روم به نحو خطرناکی به آستانه مرز دولت اشکانی رسید. در این جنگ طرفین درگیر کوشیدند پای سیناتروس - شاه اشکانی - را نیز به جنگ بکشانند، اما او شاید به علت سن بالای خود از شرکت در جنگ امتناع کرد.^۲ شاید این از ویژگی‌های همیشگی سیاست اشکانیان بود که از شرکت در منازعات بیرون از مرزهای خود که در آن امید موفقیت چندانی نمی‌رفت خودداری می‌کردند. گرچه اثبات نکته‌ای که می‌خواهیم بگوییم دشوار است، اما احتمال دارد که سیناتروس پیمان دوستی مهرداد دوم با سولا - امپراتور روم - در سال ۹۶ ق.م را جدی گرفته باشد. البته ما قبلاً در باره احتمال اندک وجود چنین پیمانی میان دو دولت که حقانیت برابری نداشتند سخن گفته‌ایم.^۳ این نیز ممکن است که ضعف داخلی حکومتی که دو غاصب، یعنی گودرز یکم و اُرد یکم، رشته‌های آن را از هم گسیخته بودند، به شاه ایران اجازه نداده در جنگ شرکت کند و چه بسا این منطقی‌ترین عامل باشد.

پس از مرگ سیناتروس پادشاهی به پسرش فرهاد سوم (۷۱/۷۰ تا ۵۸/۵۷ ق.م) رسید. سومین جنگ که در آن زمان جریان داشت، مسئله رابطه ایران با طرفین درگیر را در دستور روز قرار داد.^۴ شکی نیست که پارت برای هر دو طرف درگیر متحد مهمی

1. Cf. N.C. Debevoise, *A Political History*, 51 n. 88.

2. Cf. Memnon, *FHG*, III, 549, fr. 43, 2.

در مورد تحلیل علل این امتناع بنگرید به ک. شپمان (34, *Grundzüge*).

3. Cf. K.H. Ziegler, *Die Beziehungen*, 20 ss. Il a été question plus haut du peu de probabilité d'un tel traité.

۴. سیاست روم در شرق بارها مورد تحلیل قرار گرفته است (مثلاً بنگرید به کلود نیکوله، روم و فتح جهان مدیترانه‌ای). از سوی دیگر هیچ مطالعه‌ای در باره روش‌ها و مسیرهای سیاست اشکانیان در غرب انجام نشده است. علت این امر نگرش بداندیشانه نسبت به پارت‌هاست. فقط در این اواخر از دیدگاه‌های یکجانبه فاصله گرفته شده است. نگاه کنید به ی. وُلسکی (در باره امپریالیسم پارت، ۶۱۸-۶۰۵) که پیشنهاد کرده سیاست پارت در مورد غرب در ارتباط با جریان نیرومند «نویران‌گرایی» اشکانیان بررسی شود.

محسوب می‌شد. نخست مهرداد ششم و تیگران پای پیش نهادند و پیشنهاد دادند و تیگران حتی به پادشاه اشکانی وعده داد که در صورت کمک او، ارمنستان «هفتاد دره» و نیز مناطقی را که در شمال بین‌النهرین تصرف کرده بود به ایران بازگرداند.^۱ هنوز گفتگوها ادامه داشت که سردار رومی، لیسینیوس لوکولوس، در نبرد تیگرانوسرت بر تیگران پیروز شد و دیگر کمک ایران به او فایده‌ای نداشت. از سوی دیگر مذاکرات فرستاده لوکولوس با فرهاد نیز به نتایج مثبتی نینجامید، زیرا فرهاد پیشنهاد اتحاد با روم را (با این شرط که خود به دشمنان روم کمک نکند) رد کرده بود. فرض آن که در جریان این مذاکرات پیمانی (*foedus*) به خصوص در مورد تعیین فرات به عنوان مرز منعقد شده باشد، نظیر فرضیه‌های پیشین در این مورد، چندان محتمل نیست، زیرا کامکان نمی‌دانیم که چرا شاهان پارت، که تصرف سوریه برای ایشان مدت یک قرن عنصری مهم در سیاستشان به شمار می‌رفت، اکنون باید بدون به دست آوردن امتیازی به چنین پیمانی تن داده باشند.^۲

وقایعی که سپس روی دادند و با احضار سردار لوکولوس در پی شورش در سپاه و ناخشنودی گنایوس پومپئوس از فرماندهی برای ادامه جنگ در سال ۶۶ ق.م در ارتباط بودند، به علت ابهام منابع به اندازه کافی روشن نیستند. فقط گواه وضع دشوار خاورمیانه هستند که با ظهور رومیان در آسیا مورد تهدید قرار گرفته بود، رومیانی که تقریباً تمام ملل این منطقه را به مدار نفوذ خود کشیده بودند.^۳ در آغاز، روابط ایران و روم مسالمت‌آمیز بود، مضافاً بر این که پومپئوس در انتظار فرجام سومین جنگ مهرداد، در مورد سرزمین‌هایی که مهرداد ششم و تیگران به عنوان پاداش کمک علیه روم به فرهاد سوم

1. Cf. Memnon, fr. LVIII2, *FHG* III, 556. Dio Cass XXXVI, 1, Appien, *Mithr.* 87, Plut.v. *Lucull.* 30.

۲. مسئله این مرز (K.H. Ziegler, *Die Beziehungen*, 24 ss.) که خودبخود اهمیت دارد باز اهمیت ذاتی دیگری پیدا می‌کند. امثال زیگلر برای بی‌اعتبار کردن سیاست اشکانیان، آن را فقط حفظ خط فرات به عنوان مرز معرفی کرده‌اند گویی برنامه‌های ایشان از آن‌جا فراتر نمی‌رفت. با این حال برنامه بزرگ احیای شاهنشاهی هخامنشی سستی چنین برداشتی را ثابت می‌کند.

۳. در حالی که تاکنون سعی می‌شد روم را یگانه قدرت ذی‌نفع در مبارزه برای *imperium Orientis* [تسلط بر شرق] بدانند، اکنون تا حدی نقش فعال ایران را نیز دریافته‌اند (نک. گ. ویدن‌گرن) ی. وُلَسکی (در باره امپریالیسم پارت، ۶۰۵ به بعد) نیز همین نظر را دارد. وظیفه ویدن‌گرن با توجه به موضع ساسانیان آسان بود، اما در زمان اشکانیان وضع به کلی فرق می‌کرد.

پیشنهاد کرده بودند، به فرهاد اختیار تام داده بود.^۱ با این حال در پی ستیز میان تیگران جوان و پدرش و فرار تیگران به نزد فرهاد برای کمک خواهی، وضع پیچیده شد. این وضع یادآور وقایع دوره مهرداد دوم اشکانی بود که به سود تیگران پیر (و البته منافع ایران) علیه شاه ارمنستان (که منابع نام او را نمی‌گویند) وارد کارزار شد. در این مورد نیز فرهاد مایل به مداخله بود چون پای ارمنستانی در میان بود که پارت‌ها آن را تحت نفوذ خود تلقی می‌کردند.^۲ لشکرکشی فرهاد به ارمنستان موفقیت مهمی به همراه نداشت؛ شاه ایران خود را کنار کشید و به تیگران جوان اجازه داد با بخشی از سپاه آرتاکسات را محاصره کند. تیگران جوان از پدر شکست خورد و این بار به پومپئوس پناه برد و تیگران کبیر نیز در اثر فشار پومپئوس تابع اراده امپراتور روم شد. با توجه به تغییر وضع، پومپئوس دیگر نه می‌توانست روی کمک فرهاد حساب کند که از آن پس بی‌فایده شده بود و نه روی تیگران جوان که اکنون زندانی‌اش شده بود.^۳

اگر بپذیریم که در این زمان روابط میان ایران و روم آشکارا تیره شده بود، پس باید علل عمیق این وضع را دریابیم. می‌توان فرض کرد که ارمنستان در نقشه‌های رومیان جایگاه اصلی را داشت، و این امر در قرون آینده به اثبات رسید. روم چه در زمان جمهوری و چه در دوره امپراتوری، عنصر اساسی برنامه توسعه‌اش به سوی شرق عبارت بود از مطیع کردن ارمنستان به صورت دولتی دست‌نشانده و با شاهانی دست‌نشانده روم.^۴ قرار بود ارمنستان دژی باشد در برابر پارت‌ها؛ مع‌ذالک خاطر جمعی از خطر احتمالی اقوام ساکن قفقاز نیز می‌توانست نقشی در این سیاست داشته باشد. وانگهی فعالیت و رفتار پومپئوس هنگامی که لقب «شاهنشاه» فرهاد را نپذیرفت و او را

1. Cf. K. Schippmann, *Grundzüge*, 35.

۲. در مورد این مسئله بنگرید به سه مقاله زیر از ی. وُلَسکی (ارمنستان در سیاست امپراتوری علای پارت؛ ۲۱۵؛ روابط، ۲۶۹؛ تاجگذاری تیرداد، ۱۶۶) که مجموع اطلاعات منابع را که در روایات از میان رفته‌اند کنار هم نهاده تا تصویری بالنسبه کامل از دوره مهرداد دوم در سال ۱۰۰ ق.م ارائه دهد که تجلی آن در سیاست اشکانیان (و سپس ساسانیان) تا زمان سقوط ایشان ادامه یافت.

۳. منابع کلاسیک به نقش فعال روم در این منازعه توجه کرده و نقش ایران را نادیده گرفته‌اند. اما بنگرید به مقاله ی. وُلَسکی (ایران و روم، ۱۹۵ به بعد).

۴. در مورد روابط روم با ارمنستان باید بار دیگر به مقاله مهم م.ل. شومون، که بارها از آن یاد کرده‌ایم، اشاره کنیم.

فقط شاه خطاب کرد نیز در ایجاد تنش میان دو کشور سهم داشت.^۱ به علاوه پومپئوس بی‌اعتنا به وعده‌های پیشین حق فرهاد سوم بر سرزمین‌های یادشده را نپذیرفت و سپاهی برای راندن پارت‌ها گسیل کرد. در پایان نیز با تحمیل یک کمیسیون مصالحه برای حل اختلافات ارضی، پارت‌ها متوجه شدند که فقط آدیابن نصیب ایشان شده و تیگران به سایر مناطق دست‌انداخته است. اگر اکنون رویدادهای شرق را در دوره جنگ‌های مهرداد ی خلاصه کنیم می‌بینیم روم به دستاوردهای عظیم ارضی دست یافت و با تبدیل سوریه به یکی از ایالات روم، خودبخود فرات را مرز میان ایران و روم قرار داد، در آن صورت روشن می‌شود که ارمنستان در حال تبدیل شدن به موضوع مورد منازعه میان دو قدرت بود. از دوره مهرداد دوم، یعنی از حدود سال ۱۰۰ ق.م، پارت اساساً مایل به حفظ نفوذ خود در ارمنستان بود که پیوندهای زیادی آن را به ایران وابسته می‌کرد؛ از این رو باید تصور کرد که علت رفتار متزلزل و مردد فرهاد سوم در مورد درگیری با روم،^۲ وجود تنش داخلی فزاینده در ایران و این واقعیت بود که فرهاد را پسرانش مهرداد (سوم) و اُرد (دوم) تهدید می‌کردند و بالاخره نیز در ۵۷/۵۸ ق.م او را کشتند.^۳ ضربه‌ای که این کار به ایران وارد ساخت، و یکی از ضربه‌های فراوان مشابه در تاریخ ایران در طی قرن‌ها بود، یکی از سیاه‌ترین صفحات روابط داخلی حاکم بر پارت است.^۴ این ضربه بر تمام تاریخ اشکانیان اثر گذاشت، زیرا مشاجرات دودمانی و آرزوی کسب قدرت به هر قیمت پیوسته خاندان‌های بزرگ را وسوسه می‌کرد و بر نابسامانی دولت پارت می‌افزود و در

۱. در مورد امتناع پومپئوس از خطاب کردن فرهاد با لقب «شاهنشاه» بنگرید به نلسون دوپواز، تاریخ سیاسی، ۷۴. شایسته ذکر است که بلاش یکم در نامه خود به وسپاسین خود را شاهنشاه و او را فقط با نام خطاب می‌کند. چه بسا در بایگانی‌های اداری اشکانیان اسناد پیشین نگهداری می‌شده و این رفتار بلاش نوعی انتقام‌جویی بوده است (Cf. Dio Cass. LXVI 11, 3).

۲. با توجه به شکوفایی نیروهای نظامی پارت در دهه‌های آینده بعید می‌نماید که علت رفتار فرهاد سوم ضعف دولت پارت بوده باشد. این را باید بیش‌تر نشانه استقلال رأی شاه پارت تلقی کرد. از سوی دیگر بی‌گمان حضور روم در شرق و سیاست پومپئوس بود که در قیاس با دوره مهرداد دوم وضع متفاوتی پدید آورد و راه تحول آینده خاور نزدیک را مشخص کرد.

۳. جریان ماجرای سوگناک دربار پارت گواه مشکلاتی است که سیاست پارت در مقابل تنش فزاینده با روم با آن‌ها روبرو بود.

۴. با این حال نمی‌توان وجود وضع مشابهی را در امپراتوری روم فراموش کرد (مثال: نرون - بریتانیکوس، کاراکالا - گتا) جز این که پارت‌ها کمی بر رومیان پیشی گرفته بودند.

نتیجه اجازه نمی‌داد این دولت تمام قوایش را برای ایجاد سلطنتی همانند هخامنشیان بسیج کند.^۱ اگر فرصت شد در باره ستم‌هایی که مدعیان سلطنت مرتکب می‌شدند سخن خواهیم گفت؛ با این حال باید به یاد داشت که در این جا، بر خلاف روم، موضوع مناقشات خانوادگی مطرح بود.

مثالی در تأیید ادعای فوق، وضعی است که پس از قتل فرهاد سوم در ایران پیش آمد. به نظر می‌رسد که پسر ارشد، یعنی مهرداد، که قلمرو او شاید به خواست پدر در ایران واقع شده بود، قدرت را در کشور به دست گرفت. با این حال اگر در این مورد به منابعی اعتماد کنیم که احتمالاً هوادار برادرش اُرد دوم (۵۷ تا ۳۷ ق.م) بوده‌اند، باید بگوییم مهرداد را از ایران راندند و اُرد دوم را بر تخت نشاندند.^۲ وجود کشمکش در خاندان اشکانیان اولین فرصت را به روم داد تا در امور داخلی ایران دخالت کند، زیرا مهرداد از گابینیوس حاکم سوریه در مقابل وعده پرداخت مبلغی کلان تقاضای کمک کرد.^۳ گابینیوس قصد داشت به راستی به مهرداد کمک کند، اما با وعده دریافت پول بسیار بیش‌تری از سوی بطلمیوس یازدهم تطمیع شد و از اقدام علیه اُرد چشم پوشید تا به مصر لشکرکشی کند. مهرداد با آن‌که از پشتیبانی روم محروم شده بود در آغاز در اردوی گابینیوس ماند، ولی به محض آن‌که متوجه شد انتظار بیهوده‌ای داشته، کوشید به تنهایی اقدام کند و تخت پادشاهی را به چنگ آورد، که در این مورد شاید روی حمایت گروهی از بزرگان حساب می‌کرد. او در آغاز با تسخیر بابل و سلوکیه پیروزی‌هایی کسب کرد، اما سرانجام از سپاهیان اُرد به فرماندهی سورنا شکست خورد. سلوکیه و مهرداد به دست پارتیان افتادند و اُرد دستور داد مهرداد را در حضور خودش (در ۵۳ ق.م) اعدام کنند.^۴ نکته اندیشه‌برانگیز نقش سورنا است که با سپاه خود از اُرد حمایت کرد. آیا این گزینش از سوی سورنا مبتنی بر یک تفاهم شخصی با اُرد بود یا مبتنی بر قراردادی حقوقی میان پارتیان و سکاهای که منابع یونانی-رومی به آن اشاره‌ای نکرده‌اند. واقعیت آن است که، چنان‌که قبلاً گفتیم، از زمان کمک سکاهای سیستان به سیناتروس، نقش این دولت

۱. ی. وُلَسکی (هخامنشیان، ۶۳ به بعد) این مسئله را در ارتباط با وضع اجتماعی در دولت پارت و نتیجه‌گیری در مورد سیاست کلی آن تحلیل کرده است.

۲. با توجه به اختلاف نظر منابع، این پرسش باید گشوده بماند. سنت ادبی بارها شاهان پارت را به فساد و فساد می‌نگرید. اما این اتهام در بعضی موارد موجه نیست. بنگرید به ی. وُلَسکی، ملاحظات انتقادی، ۵۹ به بعد.

3. Cf. N.C. Debevoise, *A Political History*, 77 s.

4. Cf. Dio Cassius, XL 12.

دست‌نشانده که قدرت تجهیز یک سپاه ده هزار نفره را داشت، در تاریخ پارت از اهمیت برخوردار بود که اوج آن همین فرماندهی سورنا است. البته این سخنان حدسیات هستند، اما در تاریخ اشکانی مورخ ناچار است پیوسته به فرضیه‌ها پناه ببرد. آیا علت اصلی قتل مهرداد به فرمان برادرش اُرد، تمرکز کامل قدرت در ایران در مقابل تهدید یورش رومیان بوده است؟ این نیز فرضیه است، اما به هر حال با نوعی راه حل سیاسی سروکار داریم که شاهان پارت بارها به آن متوسل شدند.^۱

در این هنگام حکومت سه نفره (تریوم ویراتوس) در روم حاکم بود، و این تهدیدی که در بالا اشاره کردیم، مربوط به ظهور یکی از این سه نفر یعنی لیسینیوس کراسوس در ۵۵ ق.م در سوریه به عنوان حاکم آن‌جا بود که با توجه به موفقیت‌های دوتریوم ویر دیگر یعنی یولیوس سزار در گُل و پیروزی‌های پیشین پومپئوس، می‌خواست بخت خود را در جنگ علیه پارتیان بیازماید و موقعیت خود را در برابر تریوم‌ویرهای دیگر تحکیم کند. او با وجود مخالفت رُم، زیرا عده زیادی کراسوس را متهم می‌کردند که در تدارک *bellum iniustum* [جنگ غیرمنصفانه] است^۲ (که شاید معلول تبلیغات پارتیان بود)،^۳ و با در اختیار داشتن یک سپاه هفت لژیونی و بنابراین بسیار نیرومند و بدون اعلان جنگ، در سال ۵۴ ق.م از رود فرات عبور کرد. کراسوس در آغاز موفقیت‌هایی به دست آورد و ارتش به او لقب «امپراتور» داد.^۴ اُرد سفیری نزد کراسوس فرستاد تا در باره این دشمنی از او توضیح بخواهد، و وی مغرورانه پاسخ داد که پارتیان جواب خود را در تیسفون خواهند گرفت.^۵ آن‌گاه سفیر اُرد پاسخ داد: هرگاه کف دست من مو درآورد تو هم رنگ

۱. با اصول سیاست پارت کم‌تر از آن آشنا هستیم که بتوانیم این احتمال را منتفی بدانیم. معمولاً برادران بیهوده یکدیگر را نمی‌کشند. با این حال این‌جا شرق است با شرایط ویژه خویش، که نه تنها با دشمن بلکه با جامعه خود نیز سنگدلانه رفتار می‌کند.

2. Cf. D. Timpe, Die Bedeutung der Schlacht von Carrhae, *Museum Helveticum* 19, 1962, 104 ss.

این ماجرا با آن‌که پیوند نزدیکی با تاریخ روم دارد، با تاریخ ایران نیز دست‌کم از لحاظ عواقب بی‌ارتباط نیست. ۳. اشارات منابع با آن‌که اندک است، ولی پرمعناست. در باره گرایش‌های آشتی‌جویانه پارتیان بنگرید به:

Flave Joséphe, *Bell. Iud.* III 338. در باره تبلیغات اشکانیان از طریق نویسندگان یونانی نگاه کنید به: T. Live, IX 18 فرستادن سفیری نزد کراسوس پس از یورش او به بین‌النهرین، فضای سیاسی را به سود پارتیان تغییر داد.

۴. بهترین منبع توصیف نبرد کره و لشکرکشی کراسوس حیات مردان نامی (کراسوس) نوشته پلوتارک است. در کتاب‌های جدید نیز بهترین منبع تاریخ سیاسی نوشته نلسون دوبوواز (ص ۷۸ به بعد) است.

۵. نک. پلوتارک، کراسوس، ۱۷. ظاهراً کلمات سفیر ایران نه تنها گواه خون‌سردی بلکه نشانه زیرکی اوست.

تیسفون را خواهی دید. کراسوس تصمیم گرفت زمستان ۵۳/۵۴ را در سوریه توقف کند و سپس در بهار ۵۳ ق.م به جنگ ادامه دهد. از این رو گروهان‌هایی را در بخش اشغال شده بین‌النهرین باقی گذاشت و خود به سوریه عقب نشست. پارتیان که برای سامان دادن به سپاه خود به زمان نیاز داشتند از این تأخیر و سهل‌انگاری استفاده کردند و توانستند آماده شوند. در این جا باید به یک ویژگی سازماندهی پارتیان اشاره کرد: اشکانیان یک سازمان جاسوسی کاملاً منظم در اختیار داشتند که در جریان دسیسه‌های رومی هنگام حکومت سه نفره اول بسیار خوب عمل کرده بود. این سازمان پاسخ سرشار از تمسخر سفیر پارت خطاب به کراسوس را در همه جا پراکند. نوشته یوستینوس مبنی بر این که اشک: *accepta opinione Seleucum a Gallis victum* به ما اجازه می‌دهد نتیجه بگیریم که اشک شبکه جاسوسی منظمی در اختیار داشته و بعدها منابع نیز دلایل عملکرد آن را در اختیار ما می‌گذارند.^۱ با این حال کراسوس در بهار سال ۵۳ به اندرز آرتاواز^۲ پادشاه ارمنستان که بهتر است از طریق بین‌النهرین پیشروی نکند زیرا زمین آن جا هموار و برای عملیات سواره‌نظام پارت مناسب است بلکه از طریق سرزمین کوهستانی ارمنستان عبور کند، اعتنایی نکرد و به این بهانه که به اصطلاح گروهان‌های رومی موجود در آن جا باید به او ملحق شوند به سوی بین‌النهرین حرکت کرد.

اُرد که به آرتاواز اطمینان نداشت با بخشی از سپاه یک پست دیده‌بانی را در کنار ارمنستان تسخیر کرد و وظیفه رویارویی با کراسوس را بر عهده سورنا که سرداری بسیار باتجربه بود نهاد. سورنا با همین تجربه کاری کرد که آرتاواز از کراسوس رنجیده خاطر شود. در نتیجه آرتاواز با سپاه خود اردوی کراسوس را ترک و سردار رومی را از وجود متحدی گرانها محروم کرد. در این هنگام آبگار پادشاه اوسروئن [اورهونه، الرها] به کراسوس اطلاع داد که پارت‌ها عقب‌نشینی کرده و عده اندکی را برای دفاع از بین‌النهرین

۱. این مسئله با همه ظرافت به ما امکان می‌دهد تصویری از دستگاه اداری پارتیان، که بایگانی‌های نسا نیز آن را تأیید کرده، در ذهن خود بسازیم. فعالیت بلاش یکم قبل از نبرد راندیا دلیلی است روشن بر آن.

Cf. Tacite, *Ann.* XV 9, Dio Cass. LXII 21.

۲. سهرلتی که با آن پارتیان دستاوردهای موروثی شرق باستان را به خود اختصاص دادند، برداشت ما از شایستگی اشکانیان در این زمینه را تأیید می‌کند. اقدام مهرداد دوم علیه ارمنستان به قصد دست نشانده کردن آن را به یاد آورید.

باقی گذارده‌اند،^۱ و بنابراین سردار رومی بالاخره مسیر حرکت خود را برگزید. با توجه به این که منابعی ایرانی در اختیار نداریم نمی‌توانیم با قاطعیت بگوییم که اگر به راستی چنین بوده علت آن ترفندی برای کشاندن سپاه روم به عمق سرزمین بین‌النهرین بوده که شرایط اقلیمی و طبیعت زمین برای حرکات سواران مناسب‌تر از پیادگان سنگین اسلحه بوده است یا نه. با این حال کراسوس به هیچ یک از این عوامل توجهی نداشت، نه به فن رزم و تسلیحات پارتیان، نه به این که در برابر خود با سرداری چنین بزرگ سروکار دارد.^۲ هنگامی که کراسوس در جریان حرکت در کرهه [حران] خبر نزدیک شدن پارتیان را شنید، به جای آن که تعجب کند، درجا تصمیم به حمله گرفت بدون آن که به خستگی آشکار سربازانش کم‌ترین توجهی کند. وقتی انبوه سواران پارتی گرد سپاه روم را گرفتند و رگبار تیر را بر سر آنان باریدند در حالی که پیوسته شتران با تیردان‌ها بر پشت خود تیرهای تازه‌ای تا خط اول حمل می‌کردند، وضع برای رومیان وخیم شد. در این جا با پدیده‌ای سروکار داریم که امروزه در فن جنگ به آن لجستیک می‌گویند. شناخت این فن گواه بر مهارت بالای پارتیان یا شخص سورنا در فن جنگ است.

به هر حال پارتیان در نبرد با دشمن به شیوه‌های تاکتیکی گوناگونی متوسل می‌شدند. نخست با اسبان تیزتک و سبک خود حمله می‌بردند و باران تیر بر سر دشمن می‌باریدند؛ در صورت ضدحمله دشمن، تا فاصله‌ای که امنیتشان تضمین شود پس می‌نشستند و هنگامی که با حملات مجدد می‌توانستند حریف را خسته کنند و به ستوه آورند و از شور نبرد در او بکاهند، آن‌گاه سواره‌نظام سنگین خود را که یونانیان «کاتافراکتس» [catafractes] می‌گفتند به عنوان نیروی ضربت وارد کارزار می‌ساختند که با نیزه یورش می‌برد، آرایش دشمن را به هم می‌ریخت و باعث شکست او می‌شد. نبرد کرهه [حران] نمونه‌ای کلاسیک از این شگرد رزمی [تاکتیک] بود.^۳ نبرد مدتی ادامه

۱. باید بر نگرش شاه ارمنستان در باره نزاع ایران و روم تأکید کرد. نمی‌توان فراموش کرد که در این زمان - بدون در نظر گرفتن مداخلات بعدی رومیان در ارمنستان - شاهان ارمنی هم رومیان و هم پارتیان را دشمنان اصلی خود می‌دانستند. در واقع اشکانیان از پایان قرن دوم قبل از میلاد خود را درگیر امور ارمنستان ساختند.

۲. برای دستیابی به یک ارزیابی درست از سیاست روم در شرق و بعضی ناکامی‌های آن، باید توجه داشت که هم روم و هم دولت پارت (دومی کمی کم‌تر) ناچار بودند با دمدمی مزاجی متحدان خود، که غالباً از یک سو به سویی دیگر می‌غلطیدند، بسازند. رفتار آرتاواز شاه ارمنستان بهترین نمونه است. از سوی دیگر نقش آبگار گرایش او را نسبت به پارتیان نشان می‌دهد.

۳. البته منظورمان این نیست که به تحلیل جریان نبرد کرهه بپردازیم که بسیار مطالعه شده است. اما با توجه به

داشت تا آن‌که سرانجام کراسوس تصمیم گرفت به اقدامی تهاجمی دست بزند و اجرای آن را به عهده پسرش پولیوس در رأس چهار هزار سرباز نهاد. در آغاز پنداشته می‌شد که رومیان با وادار کردن پارتیان به عقب‌نشینی در آستانه پیروزی هستند. اما به محض آن‌که پارتیان به اندازه کافی فاصله گرفتند، قوای خود را علیه واحد پولیوس متمرکز کردند که پس از دفاعی نومیدانه در برابر نیروی خردکننده دشمن نابود شد. خود پولیوس که همراه با یک افسر رومی زخمی شده بود، خودکشی کرد یا در واقع به یکی از سپرداران خود فرمان داد او را بکشد. گروه کوچکی از رومیان اسیر شدند.^۱ کراسوس با تمام قوا به یاری پسرش شتافت اما بازگشت پارتیان او را متقاعد ساخت که ادامه پیکار سودی ندارد. در این وضع مجروحان را رها کرد و به کره عقب نشست، پارتیان نیز زخمی‌های رومی و فراریان سرگردان را جمع کردند و به ایران فرستادند.^۲ در این ضمن کراسوس که به‌درستی پی برده بود حفظ موضع در شهر دشوار خواهد بود، تصمیم گرفت کره را ترک کند و به سوریه عقب بنشیند. اما یکی از جاسوسان پارتیان به شکل راهنما او را فریب داد و در نتیجه او نتوانست به موضعی مطمئن برسد و خود را در محاصره سپاه سورنا دید و از این رو با بقیه سپاه خود به روی تپه‌ای پناه برد. آن‌گاه به فشار سربازانش برای پذیرش پیشنهاد سورنا تن داد و با پارتیان وارد مذاکره شد. در جریان ملاقات با فرمانده پارتی، بنا به علتی که هنوز روشن نشده است نبردی درگرفت و

به اهمیت این نبرد در جنگ‌های پارتیان و رومیان، مسئله لجستیک که در پژوهش‌های مربوط به دوران باستان به آن کم توجه شده است (بنگرید به: ت. کابلر یانگ جونیور، *ایوانیکا آتیکا*، XV، ۱۹۸۰، ۲۳۹-۲۴۳؛ و د. وان برکم، *Bonner Jahrb.* 185, 1985, 215ss) ما را وادار می‌دارد که به کاردانی و استادی پارتیان در این زمینه اعتراف کنیم. شاید ایشان این شگرد را در مورد استفاده از شتران برای حمل دائمی پیکان برای کمانداران در اثر تماس با آسیای میانه آموخته بودند. این پیکان‌ها نیروی ضربه سهمگینی داشتند و میزان نفوذ آن‌ها در هدف بسیار بیش‌تر از آن چیزی بود که رومیان با آن مأنوس بودند. نک. آ. د. ه. بیوار، *تاریخ ایوان کمبریج*، III، ۴۸ به بعد.

۱. با آن‌که این عملی حاشیه‌ای است، اما باید توجه داشت که پارتیان، بر خلاف پارسیان در ایسوس، مجروحان را نکشتند بلکه پس از آب دادن و کمک به آن‌ها جمع‌آوری‌شان کردند.

۲. از زمان نبرد کانانه، حیثیت نظامی رومیان تا این اندازه خدشه‌دار نشده بود. بی‌گمان در اثر این احساس بود که سزار بی‌درنگ در صدد لشکرکشی انتقام‌جویانه برآمد و این پندار را پراکند که فقط یک شاه می‌تواند لکه ننگ رومیان را بزداید. برای رومیان به خصوص از دست دادن پرچمداران بسیار دردآور بود، ضمن این‌که پارتیان نیز با ایشان به عنوان نماد پیروزی رفتار کردند. تبعید اسرای رومی به مرگیان (نک. پلینوس، 47, VI, N.H) رسم کهن ایرانیان بود و پارسیان نیز چنین می‌کردند. بنابراین دلیل تازه‌ای داریم بر استمرار سنت پارس باستان و پذیرش آن از سوی پارتیان. بی‌گمان مانند گذشته از استعدادهای اسرا در رشته‌های مختلف استفاده می‌کردند.

کراسوس و همراهان رومی‌اش کشته شدند. ارتش روم که سران خود را از دست داده بود به آسانی شکار دشمن شد. حدود بیست هزار نفر به هلاکت رسیدند و ده هزار سرباز با پرچمداران لژیون به چنگ پارتیان افتادند.^۱ بخشی از آنان را بنا به رسم ایرانیان در ایالت دورافتاده مرگیان اسکان دادند و بقیه را در ارتش پارت، احتمالاً به عنوان مزدور، به خدمت گرفتند. رفتار آرتاواز پادشاه ارمنستان که ترجیح داده بود جانب قوی‌تر یعنی پارتیان را بگیرد نیز در کامیابی آن‌ها سهم داشت. زناشویی پاکور پسر آرد با خواهر آرتاواز، اتحاد ایران و ارمنستان را استوارتر ساخت. هنگام مراسم عروسی در دربار ارمنستان، حادثه‌ای رخ داد که برخی از نویسندگان به خطا دلیل یونانی دوستی آرد دانسته‌اند. هنگام اجرای نمایشنامه سوگناک اورپید، قاصدی از راه رسید و سر بریده کراسوس را بر صحنه نمایش انداخت. چنان که تازگی به درستی گفته‌اند، محل نمایش دربار شاه ارمنستان بوده است و از این رو این نتیجه‌گیری در باره آن نادرست و غیرمنطقی است.^۲ نبرد کرهه، همانند نبرد پیشین در کانائو، مورد تحلیل قرار گرفته و در آن دو تاکتیک جنگی استفاده از پیاده‌نظام و سواره‌نظام با هم مقایسه شده‌اند. با این حال، گذشته از جنبه نظامی، این بار به خصوص جنبه سیاسی اهمیت داشت. زیرا برخلاف پیش‌بینی‌های عمومی متکی به پیروزی اخیر روم بر مهرداد شاه پونتوس و تیگران شاه ارمنستان، این بار واقعیت چیز دیگری بود.^۳ اگر باز هم رومیان پیروز می‌شدند، چون این پیروزی در قلمرو اشکانیان صورت می‌گرفت، سرنوشت دولت‌های شرقی دیگر نیز

۱. نک. پاترکولوس، II، ۸۲؛ فلوروس، II، ۲۰، ۴. در این جا با وضعی مشابه وضعی که در پی پیروزی فرهاد دوم بر آنتیوخوس هفتم پیش آمد سروکار داریم. در این جا مسئله مزدوران در دولت پارت نیز، که این جا و آن جا در مورد آن بحث شده، مطرح است. به هر حال این اشاره به کسانی که معتقد به وجود مزدوران پیش از اردوان دوم (۱۱ تا ۳۷ میلادی) بوده‌اند حق می‌دهد - البته فراموش نکنیم که در شرق هستیم نه در یونان.

۲. شاید خاطرمجمعی زیاده از حد کراسوس و رفتار سهل‌انگارانه او معلول پیروزی رومیان بر آن دو شاه برده است. اما رومیان باید زود می‌فهمیدند که قدرت پارتیان از نوع دیگری است و از سنت‌های بزرگ فرهنگی هخامنشیان مایه می‌گیرد، و فراموش نکنیم که پارتیان با برداشت‌های سیاسی خاص خود این سنت‌ها را با عناصری نوین غنی ساختند. در مورد کل این مسئله بنگرید به: ی. ولسکی، ایوان و روم، ۱۹۵ به بعد.

۳. لازم نیست بیفزاییم که تاکنون نتایج سیاسی این نبرد را کاملاً بررسی نکرده‌اند. پیروزی پارتیان جریان تاریخ را به کلی تغییر داد و پیروزی‌های روم بر سلوکیان، مهرداد ششم شاه پونتوس و تیگران دوم پادشاه ارمنستان تکرار نشد. بنگرید به:

D. Timpe, *Die Bedeutung der Schlacht von Carrhae*, 104 s. و نیز بار دیگر تصویری که لیبانیوس (XVIII)

(282) ترسیم کرده است.

تعیین می‌شد و سرزمین‌های مفتوحه با غنائم خود خزانه‌های اشراف و عموم رومیان را پر می‌کردند. بدین ترتیب اهمیت تاریخی نبرد کرهه در این بود که این پیش‌بینی‌ها با نیروی ارتش پارت بر باد شدند. علم تاریخ روایتی رسمی از نبرد کرهه و تدارکات پارتیان برای پس راندن یورش روم در اختیار ندارد. اما می‌دانیم که این نبرد اثری سترگ بر ایرانیان گذاشت. دلیل آن محبوبیت فوق‌العاده فاتح یعنی سورنا است که به یکی از پهلوانان بزرگ شعر حماسی ایران تبدیل شد.^۱ در نظر مؤلفان معاصر آن روزگار قدرت دولت پارت روم را به هراس انداخته بود زیرا باعث پیدایش این عقیده شده بود که دو امپراتوری در جهان وجود دارد، یکی امپراتوری ایران در شرق و دیگری امپراتوری روم در غرب. این ارزیابی واقع‌بینانه از وضع که به یک منبع رومی تعلق دارد و در روم ایجاد شده، بی‌گمان بازتاب جوی است که در اثر نبرد کرهه در روم به وجود آمده بود، گرچه سایر واقعیت‌های تاریخی نیز بر این داوری بی‌اثر نبودند.^۲ شایان تأمل است که پارتیان از این پیروزی خود برای کسب امتیازات ارضی بهره نگرفتند. شاید سرنوشت سوگناک قهرمان اصلی این پیروزی، یعنی سورنا، که به فرمان اُرد کشته شد علت این امر بوده باشد (احتمالاً یا اُرد به پیروزی او رشک می‌ورزید یا از محبوبیت فزاینده او که ممکن بود موقعیت شاه را به خطر اندازد هراس داشت). به هر حال از نظر رومیان فکر گرایش «صلح‌جویانه» پارتیان که توسط سیسرون [چیچرو] بیان شده، بازتاب احتمالی تبلیغات پارتیان است که توسط عواملشان هراس از پارت را در دل رومیان انداخته بودند.^۳ با

۱. اگر تاریخی ایرانی در مورد نبرد کرهه وجود می‌داشت، قطعاً در آن به نقش سردار فاتح تأکید می‌شد. در این سنت باید به عنصر پهلوانی و جوانمردی که ویژه فرهنگ ایرانی است توجه کرد. بنگرید به: مری بوبس، تاریخ ایوان کمبریج، 2، III، ۱۱۶۵-۱۱۵۱؛ آ. د. ه. بیوار، همان، 1، III، ۴۸ به بعد. احسان یارشاطر (تاریخ ایوان کمبریج، 1، III، ۴۵۸) بر نقش خاندان‌های بزرگ پارت و نفوذ ایشان که باعث شده نیاکانشان به قهرمانان تاریخ ایران تبدیل شوند، تأکید کرده است.

۲. یوستینوس، 1، 1، XLII، نیز بنگرید به هرودی بن، 2، IV، 10. با آن‌که تعیین زمان دقیق شکل‌گیری این داوری بسیار مهم تاریخی امکان ندارد، اگر نتیجه بگیریم که اولین بار یوستینوس آن را مطرح کرده، شاید درست باشد، زیرا در کتاب او تاریخ پارتیان در حدود ۲۰ پیش از میلاد پایان می‌گیرد و نبرد کرهه در آن نقش مهمی دارد.

۳. سیسرون در کتاب IX، ۱۸ می‌گوید: *id vero periculum erat quod laevisimi ex Graecis, qui Parthorum quoque contra nomen Romanum gloriae favent.* دلیل ناتوانی رومیان دانست که نمی‌توانستند پادزهر مناسبی برای این تبلیغات ضد رومی پارتیان پیدا کنند.

آن که هیچ رساله‌ای به این نکته اشاره نکرده، ولی دولت اشکانیان مدت دو قرن مرز غربی خود را در فرات تثبیت کرد.^۱

به برکت منابع رومی و به خصوص مکاتبات سیسرون - که در آن زمان با عنوان «پروکنسول» فرماندار کیلیکیه شده بود^۲ - از وقایعی که پس از این نبرد بزرگ در شرق روی دادند مطالب زیادی می‌دانیم اما بازسازی اقدامات پارتیان مشکلاتی دارد. قبلاً به رفتار اُرد با سورنا اشاره کردیم.^۳ اما ممکن است اُرد با اطلاع از نیروهای واقعی روم توسط جاسوسان خویش، به یک کامیابی دفاعی قناعت کرده باشد. او همچنین در مبارزات بعدی کوچک‌تر ترجیح داد فرماندهی را به یکی از اعضای خانواده خود، یعنی پسرش پاکور بسپارد که هنوز در سال ۵۱ ق.م جوان بود. بیم‌های سیسرون که مبادا پارتیان به کاپادوکیه یورش ببرند و در منطقه‌ای دورتر در غرب به پیکار پردازند، گواه آن است که رومیان دولت پارت را بسیار نیرومند می‌پنداشتند.^۴ در واقع نیز سواره‌نظام پارت به کیلیکیه و سوریه یورش برد و باروهای شهر انطاکیه را تصرف کرد، گرچه حتی به محاصره شهر نپرداخت و به تاراج پیرامون آن بسنده کرد. شکستی که بخشی از سپاه پارت در آنتیگونه متحمل شد (که محل دقیق آن را نمی‌دانیم) و بی‌عملی پاکور و فقه‌ای بود که رومیان از آن سود جستند تا به کمک سوریه بشتابند. شایع شد که قرار است اُرد با قوای اصلی خود ناگهان به سوریه بتازد. با این حال رومیان موفق شدند این خطر را، که از میزان واقعیت آن بی‌خبریم، دفع کنند زیرا اورونوداپات شهر ب [ساتراپ] بین‌النهرین را که به اُرد گرایش داشت به سوی خود کشیدند و محرمانه پاکور را نامزد پادشاهی کردند.^۵ در باره واقعیت چنین دسیسه‌ای چیزی نمی‌دانیم اما به هر صورت اُرد که با

۱. با آن که نبرد کرهه هیچ‌گونه سود ارضی نداشت، ولی مرز فرات برای امپراتوری اشکانی تثبیت شد. نلسون دوبوواز (تاریخ سیاسی، ۹۳) می‌گوید: «فرات تا سال ۶۳ میلادی که شکست پائتوس اتفاق افتاد، مرز میان روم و پارت باقی ماند.»

2. Cf. Plut.v.Cicero 36,1.

3. Cf.Cicer. Ep. ad fam, XV 4,7 . Cf.N.C.Debevoise, A Political History, 97s.

۴. رومیان حمله پارتیان به کاپادوکیه را بسیار جدی گرفتند. کارهای انجام شده در این‌جا در زمان فلاوین‌ها گواهی است بر واقعیت خطری که از این سو امپراتوری روم را تهدید می‌کرد: نک. سیسرون، 20 V 3-4 و دابرووا، آسیای صغیر، I.

۵. ماجرای این شهر پارتی - با فرض این که اولی باشد - به خوبی نشان می‌دهد که چگونه رومیان برای اطمینان خاطر می‌کوشیدند به هر وسیله در اوضاع داخلی ایران مداخله کنند (Cf. Dio Cass.XL 30).

احتیاط بسیار عمل می‌کرد به فراخواندن پاکور به دربار قناعت کرد بی آن‌که کم‌ترین آسیبی به او برساند. و پارتیان که ظاهراً نیروی زیادی در اختیار نداشتند به آن سوی فرات عقب نشستند. شاید هم اُرد، که بازی قدرت در رُم را پیش‌بینی می‌کرد، ترجیح می‌داد از اقدام تهاجمی خودداری کند و از این رو مدت ده سال صلح در این منطقه حاکم شد. با این حال در کنار کشمکش‌های داخلی شدید رُم میان دو تریوم‌ویر باقی مانده یعنی یولیوس سزار و پومپئوس، اقدامات دیپلماتیک میان دو کشور و چانه‌زنی‌ها ادامه داشت. پومپئوس سفیری نزد اُرد فرستاد و از پارت‌ها درخواست کمک کرد. اُرد که وضع داخلی دولت روم را به سود خود می‌دید پیشنهاد کرد در عوض دریافت سوریه با پومپئوس متحد شود و به او کمک کند، اما پومپئوس این پیشنهاد را نپذیرفت.^۱ پومپئوس پس از نبرد فرسال در ۴۸ ق.م از بیم آن‌که مبادا به چنگ رقیب خود سزار بیفتد تصمیم داشت به نزد پارتیان بگریزد و به یاری ایشان جنگ را ادامه دهد، اما سرانجام به مصر رفت و در آن‌جا به قتل رسید و بدین ترتیب این نقشه‌ها نقش بر آب شد.^۲ با این همه اُرد پیوسته با دقت مراقب حوادث سوریه بود و از این رو همانند مهرداد دوم در پنجاه سال پیش در مبارزه با سلوکیان، اکنون با مشاهده پیکار میان هواداران سزار و پومپئوس، به پاکور که دوباره محبوب شده بود، فرمان داد در ۴۵ ق.م به سود پومپئوس وارد عمل شود.^۳ با این حال این‌ها فقط زد و خوردهای کوچکی بودند که سزار بزرگ در پس آن‌ها نقشه یک لشکرکشی عظیم بر ضد ایران را تدارک می‌دید، یعنی جنگی که حداقل برای سه سال پیش‌بینی شده بود تا ننگ شکست کره را جبران کند.^۴ در این نقشه‌ها استفاده

۱. این مذاکرات بی‌گمان گواه آن است که اشکانیان، که پیوسته در فکر احیای شاهنشاهی هخامنشی بودند، از طرح مسئله سوریه چشم نه‌نوشیده‌اند، مسئله‌ای که از قرن دوم ق.م انگیزه اقدامات سیاسی و نظامی ایشان بود. ی. وُلَسکی (پارت‌ها و سوریه، ۳۹۵ به بعد) بر ارزش سوریه در برنامه‌ریزی کلی اشکانیان تأکید کرده که در هر فرصت مناسبی فعالیت خود را تشدید می‌کردند تا آن‌جا را تصرف کنند. به علاوه نباید به نیت سیاست اشکانیان دست کم در میانه قرن دوم پیش از میلاد توجه داشت.

۲. پلوتارک، پومپئوس، ۴، ۷۶. بی‌گمان بسیار پرمعناست که یک مدعی امپراتوری روم جوای کمی و حمایت فاتحان دیروز کشور خود می‌شود. و این حاصل نبرد کره است. تاکنون در کتاب‌ها به اقدامات پارتیان در روم بسیار اهمیت داده‌اند. در این‌جا با فرایند معکوسی سر و کار داریم. دوبوواز (تاریخ سیاسی، ۱۰۵) محل‌های مناسب منابع را ذکر می‌کند.

3. Cf. Dio Cass. XLVII 27, Appien, *Bell. civ.* IV 58 s.

4. Cf. Dio Cass. XLIII 51, 10.

سزار از کره خوب درس گرفته بود و از این رو چنین تدارک عظیمی می‌دید.

از نیروهای فراوانی پیش‌بینی شده و پول و تدارکات فراوان از یونان، آسیای صغیر و سوریه گرد آمده بود و همین گواه آن است که سزار با آگاهی به قدرت ایران با چه جدّیتی در تدارک جنگ بود. چنین می‌نماید که اُرد نیز با پیش‌بینی این خطر به گردآوری نیرو برای دفع هر یورش ناگهانی پرداخت. مرگ سزار و جنگ جدید داخلی در رُم موقتاً از جنگ میان دو کشور جلوگیری کرد، اما هواداران جمهوری و در رأس ایشان یونیوس بروتوس و کاسیوس سفیری نزد اُرد فرستادند و دوباره از او درخواست کمک کردند. به‌راستی نیز شماری از سواران پارت در نبرد فیلیپی در سال ۴۲ ق.م شرکت کردند اما پس از شکست جمهوریخواهان به وطن بازگشتند.^۱

وضع تازه روم که به احتمال زیاد اُرد را به این فکر انداخته بود که به مشاجراتی شدید شبیه به گذشته خواهد انجامید، او را وادار کرد به اقدامی تهاجمی بپردازد و بی‌گمان از همان نیروهایی که برای دفع تهاجم احتمالی سزار گرد آورده بود، استفاده کرد. هدف حمله در عین حال می‌توانست تحقق برنامه «هخامنشیان» باشد و ما ناچاریم بپذیریم که هیچ‌گاه اشکانیان، نه قبل و نه بعد از آن، تا این اندازه به تحقق این برنامه نزدیک نبودند. حادثه مهمی تحقق این برنامه را تسهیل کرد و آن آمدن لابی‌ه‌نوس، یکی از پیک‌های بروتوس و کاسیوس قبل از نبرد فیلیپی، به نزد اُرد بود تا از او تقاضای کمک کند.^۲ او که از رُم تبعید شده بود، جانب پارتیان را گرفت و همانند کونون آتنی در خدمت اردشیر دوم هخامنشی، خدمات برجسته‌ای به اُرد کرد.^۳ در بهار سال ۴۰ ق.م ارتش ایران به فرماندهی پاکور و لایینوس از فرات گذشت^۴ و پس از دو نبرد سخت که سواران پارت و باره به برکت فنون جنگی خود پیروز شدند، سوریه را تصرف کرد. عاملی که بسیار به سود پارتیان عمل کرد رفتار سربازان رومی بود که بخشی از ایشان هوادار بروتوس و کاسیوس بودند. پارتیان به برکت حيله هوشمندانه بستن اعلامیه بر سر پیکان‌های خود و

1. Cf. Appien, *Bell.civ.* IV 63 , 88, 99, Just. XLII 4, 7.

2. Cf. Dio Cass. XLVIII 24 , 4. Vell.Paterculus II 78 , Florus II 19. Voir N.C.Debevoise, *A Political History*, 109 n.64.

3. Cf. Just. XLII 4 , 7, Dio Cass. XLVIII 25 , Plut.v. *Ant.* 28.

۴. در مورد تهاجم پارتیان بنگرید به نلسون دوبوواز (تاریخ سیاسی، ۱۰۹ به بعد) و ک. شیممان. (Grundzüge) 42) با توجه به منابع محدود ایرانی، هر عملی نظیر ورود لابی‌ه‌نوس در خدمت پارتیان باید به نحو شایسته‌ای مطرح و تحلیل شود.

انداختن آن‌ها به سوی اردوی رومیان، موفق شدند لژیون‌های رومی را فراری دهند و به سوی اردوی خویش بکشانند.^۱ ارتش پارت پس از موفقیت در سوریه به دو قسمت تقسیم شد. لایه‌نوس با بخشی از سپاه به آسیای صغیر رفت و قسمت اعظم آن‌جا شاید لیدی و ایونی را تسخیر کرد، حال آن‌که پاکور به سوی جنوب رفت و فنیقیه و یهودیه را گرفت و حدس زده‌اند که قصد حمله به مصر را داشت. پارتیان با انجام این عملیات بسیار گسترده و برنامه‌ریزی شده، می‌توانستند دیگر فقط روی نیروی ارتش خود حساب نکنند زیرا بی‌تردید طی سال‌هایی که از نبرد کره گذشته بود، تأثیر آن پیروزی متحدانی برایشان فراهم کرده بود. حزب نیرومند ضد رومی یهودیه طرفدار نقشه‌های پارتیان بود که قصد داشتند در آن‌جا مانند ارمنستان و سوریه دولتی دست‌نشانده مستقر سازند.^۲ بسیاری از حکام شهرهای سوریه نیز که از سوی آنتونیوس، یکی از سه زمامدار حکومت سه نفره روم و فرمانروای شرق، تهدید شده بودند به نزد پارتیان گریختند تا مشاور و کمک آن‌ها باشند. همچنین ترس از ضبط و مصادره اموال توسط عاملان بلندپایه رومی، شهرهای فنیقیه را به آغوش پارتیان راند. به نظر آن‌ها یوغ پارت ملایم‌تر از یوغ رومیان بود، گذشته از آن‌که از تجارت با پارتیان نیز سود سرشاری نصیبشان می‌شد.^۳ بدین ترتیب آشکار می‌شود که اُرد در تدارک این لشکرکشی فقط روی عامل نظامی حساب نکرده بود.

پس از انجام این نقشه، دو سپاه پارت یکی به فرماندهی خود پاکور و دیگری به فرماندهی بُرْزَفان به سوی جنوب حرکت کردند. پاکور شهرهای فنیقیه را گرفت غیر از شهر صور که پایداری کرد. عملیات در سرزمین یهودیه به ما اجازه می‌دهد بازی پیچیده رقبا برای کسب قدرت را از نزدیک بررسی کنیم. یکی از رقبا به نام آنتیگونوس که

۱. این شگردهایی که آن‌ها را حيله‌گری می‌نامند و کمی بعد از سوی رومیان در جنگ معروف به «پروژ» نیز مورد استفاده قرار گرفت، گواه آن است که پارتیان خوب بلد بودند خلاقیت و ابتکار خود را به کار اندازند و از این لحاظ چیزی از رومیان کم نداشتند.

۲. نک. ج. نویسنر، تاریخ یهودیان در بابل، دوره پارتیان، لندن، ۱۹۶۵، ۲۳ به بعد؛ و نیز اد. دابرووا، سیاست دولت پارت، ۱۰۲ به بعد. برنامه‌های اشکانیان در مورد یهودیه بار دیگر تأییدکننده سیاست آن‌ها در ایجاد دولت‌های دست‌نشانده در جنوب ایران، ارمنستان و بین‌النهرین است که تابع مدیریت مستقیم دولت پارت نبودند. ظاهراً این دولت‌های دست‌نشانده نقش زنجیره حائل شاهنشاهی اشکانی در برابر حملات رومیان را بازی می‌کردند.

3. Voir, pour cette question, N.C. Debevoise, *A Political History*, 108 ss.

برادرزاده هیرکان کاهن بزرگ بود، با تقدیم مبلغی کلان نظر موافق پارتیان را جلب کرد و آن‌ها او را بر تخت یهودیه نشاندند. آنگاه به مجازات ننگینی که در آینده نیز از او سلب صلاحیت می‌کرد محکوم شد، یعنی گوش‌هایش را بریدند و به ایران تبعیدش کردند.^۱ البته این روش‌ها با اعمالی که رومیان در شرق انجام می‌دادند فرقی نداشت. پارتیان سپس مالخوس، شاه ناتابیان، را نیز مطیع ساختند. بدین‌سان در مدتی کوتاه سراسر روم شرقی (مصر هنوز اسماً دولتی مستقل بود) زیر سلطه پارتیان قرار گرفت که قاطعانه ثابت می‌کند قدرت روم در شرق هنوز در آن زمان تا چه اندازه شکننده و آسیب‌پذیر بود.^۲ اما مسئله اساسی برای پارتیان حفظ دستاوردها و دفاع از آن‌ها در برابر حمله احتمالی روم بود. با این حال باید عدم تناسب شدید نیروهای دو طرف را در نظر داشت. براساس برآوردی محتمل، ارتش پارت بیش از پنجاه هزار نفر سرباز نداشت که گرچه باید قوای دول دست‌نشانده را نیز بر آن‌ها افزود، اما این واحدها اکثراً زیاد قابل اطمینان نبودند.^۳ اما روم در مقایسه با پارت‌ها، غیر از ذخایر انسانی عظیم خود، ارتشی بسیار بزرگ‌تر می‌توانست بسیج کند: شاهد این مدعا نیروهای اُکتاویان و آنتوان در سال ۳۱ پیش از میلاد است که شمار آن‌ها جمعاً به پانصد هزار نفر می‌رسید. همانند گذشته تاریخ روم، شکستی حتی به بزرگی شکست کانائو برای روم به معنای فاجعه نبود و ذخایر انسانی به آن امکان می‌داد ارتش تازه‌ای بسیج کند. بنابراین روم به‌رغم شکست موقتی در شرق، نیروی کافی برای بازپس گرفتن آن‌جا در اختیار داشت.

۱. رویدادهای یهودیه به ما اجازه می‌دهد به ارزیابی تنشی به‌درازی که به علت فقدان ثبات در موضع روم در آن‌جا وجود داشت. پس نمی‌توان فراموش کرد که فقط بیست‌سال از فتح سوریه توسط رومیان می‌گذشت و در تمام این سال‌ها مردم یا در هراس از حمله پارت به سر می‌بردند یا از حمله خود روم. تمام این عناصر، درکنار جنگ‌های داخلی در روم، وضع خاورمیانه را به سود اشکانیان تغییر داده بود. تاکنون تاریخ‌شناسان که عینک روم را به چشم داشتند، به این وضع متزلزل و در حال فروپاشی خاورمیانه توجه نمی‌کردند.

۲. این وضع با آن‌که کوتاه‌مدت بود ولی پارسنگ فتوحات - ایضاً کوتاه‌مدت - زمان ترابیانوس [ترازان] به شمار می‌رفت. به هر حال رود فرات قرن‌ها مرز میان ایران و روم بود و ساسانیان نیز با وجود چند پیروزی بزرگ نتوانستند تغییری در این وضع ایجاد کنند. (E.Kettenhofen, *Die römisch-persischen Kriege*, 1 ss.)

۳. گ. ویدن‌گرن،

(Über einige Probleme in der altpersischen Geschichte, *Festschrift für Leo Brandt*, Köln und Opladen, 1969, 523 ss.)

با تکیه بر اطلاعاتی اندک به نتیجه‌گیری پرداخته است. به هر حال عدم تناسب نیروها امری مسلم است و تا حد زیادی بر این پایه است که باید علت سیاست اصولاً دفاعی اشکانیان را جستجو کرد. جریان وقایع سال ۴۰/۳۹ جز تأیید این نتیجه‌گیری نیست.

این وظیفه برعهده آنتونیوس قرار گرفت تا بزودی به کمک ون‌تیدیوس باسوس که فرماندهی بسیار باکفایت بود ورق را برگرداند. نخست در سال ۳۹ ق.م. ون‌تیدیوس باسوس در آسیای صغیر لایینوس را غافلگیر کرد و شکست داد و لایینوس کوشید بگریزد و زندگی خود را نجات دهد اما دستگیر و اعدام شد. بدین ترتیب آسیای صغیر دوباره به دست رومیان افتاد. سپس ون‌تیدیوس باسوس با شکست دادن واحدهای پارتی - احتمالاً پیاده‌نظام - که در راه‌های منتهی به سوریه گماشته شده بودند این گذرگاه‌ها را گشود و آنگاه سوریه و شهرهای فنیقیه تا یهودیه را دوباره تصرف کرد. سال بعد پاکور با سپاهی تازه نفس کوشید بار دیگر بخت خود را در سوریه بیازماید. اما قاطعانه در نبرد گین‌داروس در سال ۳۸ ق.م شکست خورد. بدین گونه برنامه اشکانیان برای احیای دولت هخامنشی ناکام ماند. در برابر قدرت ماشین جنگی حریفی که عادت داشت در جبهه‌های مختلف نبرد کند و از وجود فرماندهانی کاملاً آموزش دیده استفاده می‌کرد، عملیات تهاجمی پارت‌ها نمی‌توانست موفق باشد و در نتیجه آن‌ها از آن هنگام تا چند قرن بعد به سیاست دفاعی روی آوردند. اما این بدان معنا نبود که از نقشه‌های خود دست کشیده‌اند، بلکه به عملیات تبلیغاتی خود ادامه دادند، و دلیل این مدعا کردار اردوان دوم نسبت به امپراتور تیبریوس است. اما در کنار این برنامه «بزرگ» برنامه «کوچکی» نیز وجود داشت و آن اعمال نفوذ قاطعانه اشکانیان در ارمنستان بود.^۱ برای هر دو امپراتوری تسلط بر ارمنستان بهانه جنگ‌هایی شد که چند قرن تا زمان سقوط دودمان اشکانی در ایران پیایی تکرار شد اما بالاخره این اشکانیان بودند که در این زمینه برنده شدند. اما اُرد دوم که مرگ پاکور او را دچار اختلال حواس کرده بود نتوانست شاهد چیزی باشد. و شاید به همین علت بود که از میان سی پسر خود، فرهاد چهارم را که شایستگی کم‌تری نسبت به بقیه داشت به جانشینی برگزید. با سلطنت فرهاد چهارم (۳۸ تا ۳۲ ق.م)، در پی پیروزی‌های ون‌تیدیوس باسوس و آمدن خود آنتونیوس به سوریه، برتری روم دوباره در شرق استوار شد، و رود فرات مرز میان دو امپراتوری قرار گرفت.

۱. در تاریخ سنتی روابط ایران و روم، پیکارهای بر سر ارمنستان را نه بخشی از یک برنامه بلکه اقداماتی گهگاهی برای تصرف این کشور پنداشته‌اند. با این حال از یاد نبریم که برنامه بزرگ اشکانیان احیای شاهنشاهی هخامنشی بود که هیچ پژوهشی به آن توجه نکرده است. بنگرید به دو اثر ی. وُلَسکی: هخامنشیان و اشکانیان، ۶۵ به بعد، و ایران و روم، ۱۹۵ به بعد.

تکاپوی شاهنشاهی اشکانی برای ارمنستان

پادشاه تازه فرهاد چهارم از آغاز نشان داد که فرمانروایی سنگدل است، چنان که اشراف پارت به هراس افتادند. او پس از تلاشی که بار نخست به نتیجه نرسید، پدرش اُرد دوم، برادرانش و حتی پسر تازه بالغ خود را به قتل رسانید.^۱ بسیاری از بزرگان پارت از بیم آن که مبادا به چنین سرنوشتی دچار شوند، به خارج از کشور گریختند، و یکی از آنها به نام مونائز (مونه زس) که سرداری نابغه بود به آنتونیوس امپراتور روم پناه برد و او نیز چند شهر در سوریه در اختیارش نهاد (نظیر کاری که سال‌ها پیش خشایارشا برای تمیستوکلس کرده بود) و به او وعده پادشاهی ایران را داده بود.^۲ این‌ها همه نشانه آن بود که صلح در مرزهای غربی چندان نخواهد پایید. روم نمی‌توانست به آرامی ننگ شکست کره را تحمل کند و پیوسته به امید انتقام بود، حال آن‌که پارتیان که فعلاً نقشه احیای شاهنشاهی هخامنشی را بر باد می‌دیدند به طرح کوچک‌تر اما واقعی‌تر و نویدبخش‌تر گسترش نفوذ ایران در ارمنستان می‌اندیشیدند.^۳ جنگی تقریباً صدساله در حال

۱. با توجه به فقدان منابع ایرانی، نمی‌توان علل و خامت روابط شاه با اشراف پارت را روشن کرد. و حتی اگر چنین کاری هم ممکن باشد، به دشواری می‌توان این جنایات را فقط ناشی از خوی ستمگر فرهاد دانست.

۲. مونائز دیگری که در سندی یافت شده از شهر دورا - اروپوس ذکر می‌شود، متعلق به آغاز قرن دوم میلادی وجود دارد.

(Cf. M. Rostovtzeff and C. B. Welles, *Y. Cl. St.* II, 1931, 3 ss; J. Wolski, *Journ. of Jurist. Papyr.*, vol VII-VIII, 1953 - 4, 285 - 294.)

می‌توان نتیجه گرفت که خاندان مونائز املاک وسیعی در بین‌النهرین داشته‌اند و به این دلیل به مقام بلند ساتراپی بین‌النهرین رسیده‌اند. پیشنهاد شاهی به مونائز اولین نمونه از سیاست مداخله روم در امور داخلی ایران از طریق اشراف است نه از طریق خود خاندان اشکانی. ظاهراً رومیان از نیروی نظامی اشراف پارت خبر داشته‌اند.

3. Cf. J. Wolski, *Les rapports romano-parthes* 269 ss.

آغاز شدن بود، که البته در فرجام به پیروزی اشکانیان انجامید. با این حال این جنگ تمام قوای دولت اشکانی را درگیر می‌کرد آن هم زمانی که این دولت به علت شورش‌های متعدد اشراف، مشاجرات دودمانی و ظهور مدعیان غاصب، دیگر آن نیروی نظامی زمان دو مهرداد و ارد دوم را نداشت.^۱ با این همه باید بر پشتکار و پایداری اشکانیان در اجرای برنامه‌ای که گواه ثبات سیاست ایشان بود تأکید کنیم. اما یک نکته را که معمولاً در ارزیابی سیاست غربی اشکانیان مورد توجه محققان قرار نگرفته نباید فراموش کرد، و آن این است که آن‌ها دائماً ناچار بودند مراقب تهدید مرزهای شرقی خود نیز باشند.^۲

آغاز از سرگیری جنگ با آنتونیوس بود که از آشتی موانئ با فرهاد چهارم غافلگیر شد^۳ و از موانئ خواست پس از بازگشت به ایران فرهاد را راضی کند که پرچم‌های نظامی کره و اسیران رومی را بازپس دهد. وقتی این پیشنهادها رد شد، آنتوان با یک سپاه بزرگ صد هزار نفره از جمله شانزده لژیون به سوی مرزهای ایران رهسپار شد، ضمن این که آرتاواز^۴ پادشاه ارمنستان نیز – که شاید از نقشه‌های فرهاد آگاه بود – به او قول کمک داد و بنابراین ظاهراً جانب روم را گرفت. آنتونیوس برخلاف کراسوس، به توصیه آرتاواز تصمیم گرفت به ماد آتروپاتن که منطقه‌ای کوهستانی بود حمله کند تا هم از یورش‌های سواران پارت در زمین هموار در امان بماند و هم شمال ایران را تصرف کند. انگیزه دیگر این نقشه آن بود که خبردار شد نیروهای اصلی پارت‌ها و شاه ماد آتروپاتن در کنار فرات مستقر شده و انتظار حمله از آن سو را دارند. دانستن این که آیا

۱. بدون در نظر گرفتن تمام این عوامل نمی‌توان در باره ضعف تدریجی دولت پارت به خصوص در قرن دوم میلادی که به سیاست دفاعی روی آورد، به اندیشه‌ای دست یافت. البته این فرایندی کند و تدریجی بود، و به علاوه باید فرایندهای بعدی را نیز در نظر داشت. پیشرفت ایران‌گرایی را مستقل از سیاست خارجی به خطا در مقام اول قرار داده‌اند.

۲. پس از پ.دافینا (مهاجرت) که با برجسته کردن خطر سکاها بر اهمیت مرز شمالی و شرقی در سیاست اشکانیان تأکید کرده است، ی. وُلَسکی (سیاست شرقی، ۱۳ به بعد) به ضرورت در نظر گرفتن الزام‌های اشکانیان در شرق برای درک فعالیت‌های آن‌ها در غرب پی برده است.

۳. در این جا در برابر دیدگاه انعطاف‌ناپذیر نوشته‌های قدیمی که سلطنت را در برابر اشرافیت قرار داده‌اند به سادگی قابل ذکر است که در این اواخر دیگر مسئله را به این صورت بررسی نمی‌کنند. بی‌گمان سیلان و نوسانی در این روابط وجود داشته که اثبات هر لحظه آن از طریق منابع ممکن نیست. نک. اد.دابرووا، سیاست دولت پارت، مثلاً ص ۷۵.

4. Cf. Plut. v. Ant. 37, Just. XLII 5,3, Voir N.C. Debevoise, *A Political History*, 125 ss.

اتهام بعدی به آرتاواز که با فرهاد چهارم دسیسه کرده بود، یا این که پارتیان راهنماییانی دروغین و جاسوس برای رومیان می‌فرستاده‌اند یا نه اهمیت چندانی ندارد گرچه مشروع است، زیرا به هر حال طرف شکست خورده می‌خواهد مسئولیت شکست خود را به گردن عواملی دیگر بیندازد.^۱ در هر صورت اگر اتهامات درست نیز باشند، مؤید آن هستند که فرهاد توانایی استفاده از هر وسیله برای مبارزه با حریف نیرومند را داشته است. به هر روی آنتونیوس خطایی خطیر مرتکب شد و ارتش خود را به دو دسته تقسیم کرد. خود با سپاه بزرگ‌تر پیش افتاد و تمام خدمات تدارکاتی و دستگاه‌های جنگی و قلعه‌کوب را با دو لژیون مأمور کرد که از پشت سر او آهسته‌تر حرکت کنند. از سوی دیگر، فرهاد به محض شنیدن خبر حرکت آنتونیوس با شتاب راهی ماد آتروپاتن شد که همین نیز مؤید کارکرد خوب سازمان جاسوسی اوست. در آن جا نیز آگاه شد رومیان به دو دسته تقسیم شده‌اند. آن‌گاه چون می‌دانست محاصره فراسپه [پراسپه]، تختگاه ماد، بدون وجود قلعه‌کوب‌ها طول خواهد کشید، به دسته دوم که از پشت می‌آمد حمله برد و پس از تار و مار کردن دو لژیون [لشکر] محافظ، تمام تدارکات و از جمله قلعه‌کوب‌ها را که وسیله اصلی محاصره بودند، نابود کرد.

بدین سان وضع آنتونیوس دشوار شد،^۲ مضافاً بر این که آرتاواز نیز به این نتیجه رسید که شکست رومیان اجتناب‌ناپذیر است و از این رو خود با سایر متحدان به اردوی ایرانیان پیوست.^۳ برای ارتش روم که به وجود متحدانی فرمانبردار و سربراه و موفقیت‌های آسان در نبردی پیروزمندانه عادت داشت، این رویدادها عجیب و غافلگیرکننده بود. با این حال رومیان فرماندهی مانند آنتونیوس داشتند که سرداری نابغه و شاگرد سزار [قیصر] بود، نه این که مانند کراسوس بیش‌تر سیاستمدار باشد تا

۱. با آن که این مسئله ساده نیست و یافتن پاسخ دشوار است، اما می‌توان نتیجه گرفت که به هر حال رومیان تمایل داشته‌اند تمام شرقیان را دشمن خود بدانند. نک. دوبوواز، تاریخ سیاسی، ۱۲۸. البته مؤلف این نکته را دریافته است.

۲. این اولین بار نیست که منابع رومی به استعداد سازماندهی سرویس جاسوسی اشکانیان اشاره می‌کنند که بی‌گمان ستادی مأمور گردآوری و استفاده از اطلاعات آن بوده است.

۳. نتیجه‌گیری رومیان از «خیانت» آرتاواز بر سیاست روم اثر گذاشت و تصمیم گرفتند از آن پس از خدمت نمایندگان سلسله‌های خارجی استفاده کنند نه از وجود خود شاهان خارجی. با این حال برای بر تخت نشاندن آن‌ها روم ناچار بود از نیروی نظامی مهمی استفاده کند. نک. م. ل. شومون، ارمنستان میان ایران و روم، جاهای مختلف.

مرد جنگی. پارتیان اردوی آنتونیوس را محاصره کردند و راه رسیدن مواد خوراکی را به روی او بستند و وادارش ساختند نیروهای مهمی را در پی تهیه خوراک از خود جدا سازد. در این ضمن سربازان گشتی فرهاد از ضعف دشمن استفاده می‌کردند و به افراد و تجهیزات جنگی رومیان آسیب می‌رساندند. در چنین وضعی آنتونیوس پس از آن‌که بیهوده دوباره درخواست کرد پرچم‌ها و اسرا را به او بازپس دهند، با نزدیک شدن زمستان، تصمیم گرفت عقب‌نشینی کند. بدین ترتیب استراتژی پارتیان پیروز شد: آن‌ها رومیان را در مرزهای خود در ماد آتروپاتن، در تنگنا قرار دادند و ایشان را از مرکز دولت اشکانی دور نگاه داشتند.^۱ آنتونیوس به توصیه راهنمایانی از قبیله ماردا که ساکن کرانه‌های دریای خزر بودند، راه دیگری برای بازگشت در پیش گرفت، اما در این مسیر نیز پارتیان با گشودن آب‌بندها و خراب کردن جاده‌ها در حرکت بقایای سپاه روم مانع ایجاد می‌کردند.^۲ با تلاش‌های خستگی‌ناپذیر آنتونیوس که نشان داد در چنین وضع دشواری سرداری با کفایت است، ارتش روم آهسته پیش می‌رفت گرچه با مزاحمت‌هایی که پارتیان در هر فرصتی برایش می‌آوردند تلفات سنگینی بر آن وارد شد. البته آنتونیوس هنوز نیروهای زیادی در اختیار داشت حال آن‌که رزمندگان فرهاد فقط چهل هزار تن بودند.^۳ به هر حال نبود آب و غذا نیز در فروپاشی و بی‌سازمانی سپاه روم مؤثر افتاد، چنان‌که به زحمت توانست خود را به رودخانه برساند و تشنگی خود را فرو نشاند. سرانجام ارتش روم ۲۷ روز پس از ترک فراسپه به رود ارس واقع در مرز میان ماد و ارمنستان رسید.

لشکرکشی‌ای که با الهام از بلندپروازی اسکندر کبیر آغاز شده بود، با شکست کامل پایان یافت. ارتش روم به هیچ‌یک از هدف‌های خود نرسید و بی‌آن‌که حتی یک رویارویی جدی با پارتیان رخ داده باشد، بیست هزار پیاده و چهار هزار سوار از دست

۱. با آن‌که این فرضیه‌ای بیش نیست، اما لشکرکشی‌های سده‌های اول و دوم میلادی نشان می‌دهد که اشکانیان همیشه مانع گام نهادن رومیان به خاک ایران شده‌اند.

۲. این گزارش غیرمستقیم ثابت می‌کند که نظام آبیاری و سدها و بندها و آبراهه‌های زمان پارتیان تا اندازه‌ای توسعه یافته بوده است:

Cf. S.P. Tolstov, *Po sledam drevnokhorezmijskij civilizacij*, Moskva, 1948.

۳. گرچه استعداد آنتونیوس به عنوان سردار جنگی انکارناپذیر است، اما نبوغ فرهاد در هدایت عملیات پارتیان را نباید فراموش کرد. او با نیرویی بسیار کم‌تر از آنتونیوس بر او پیروز شد و او را وادار به عقب‌نشینی کرد.

داد که تلفات سنگینی بود، و اگر دو لژیون نابود شده‌ای را که از عقب می‌آمد نیز بر آن بیفزاییم، دست‌کم یک سوم سپاه روم نابود شد. بدین‌سان لشکرکشی‌های علیه پارتیان همیشه به بهای بسیار سنگینی تمام می‌شد و منافع مورد انتظار را نیز در پی نداشت.^۱ به علاوه فرهاد دستور داد بر روی سکه‌هایی که از رومیان به دست آمده بود و روی آن‌ها تصویر آنتونیوس و کلئوپاترا نقش شده بود، تصویر خودش را حک کنند.^۲ در این ضمن آنتونیوس هنگام حرکت به سوی سواحل سوریه هشت هزار نفر دیگر از سربازان خود را به علت بیماری و شرایط بد جوی از دست داد؛ ضمن این‌که مجبور بود به علت نگرانی در باره تأمین تدارکات با آرتاواز پادشاه ارمنستان با مدارا و احترام رفتار کند. از سوی دیگر پارتیان در وضعی نبودند که بتوانند از پیروزی خود بهره‌ای ببرند، زیرا بر سر تقسیم غنائم میان فرهاد و پادشاه ماد آتروپاتن نزاع درگرفت و فرد اخیر با آنتونیوس پیمان اتحاد بست. این رویدادها نشان می‌دهند که تا چه اندازه در شرق به توافق رسیدن شاهان با یکدیگر حتی در برابر خطر آشکاری از سوی روم دشوار بود. مع‌ذالک با این‌که اسناد مستقیمی در این باره در اختیار نداریم می‌توانیم از حوادث بعدی، یعنی هنگامی که ماد آتروپاتن زیر نفوذ اشکانیان قرار گرفت، نتیجه بگیریم که این اختلاف اشکانیان را به ضرورت توجه بیشتر به ماد، نظیر ارمنستان، آگاه کرد. این سیاست برای اشکانیان می‌بایست کامیابانه بوده باشد.^۳ با این حال دوره آرامش طولانی و مستلزم پشتکار زیاد بود که البته ما به علت فقدان روایت ایرانی از آن خبری نداریم.

پدیده‌ای که از آن پس بر حیات دولت‌های کوچک منطقه حاکم شد، تهدید از سوی دو امپراتوری نیرومند و همپایه روم و ایران بود. این مسئله را در ارمنستان و ماد آتروپاتن می‌بینیم. درست است که آنتونیوس توانست بر آرتاواز شاه ارمنستان غلبه کند و

۱. در مورد تلفات رومی‌ها نگاه کنید به پلوتارک، حیات مردان نامی، زندگی آنتونیوس، ۵۱؛ و دیوکاسیوس، 31 XLIX دولت روم در صورتی می‌توانست بار سنگین جنگ‌های با پارتیان را تحمل کند که خیالش از مرزهای دیگر خود آسوده باشد. اما جنگ‌هایی که از پایان قرن دوم میلادی در دو جبهه داشت. خطر چنین وضعی را نشان دادند و نتایج وخیمی برای امپراتوری روم داشتند. نک. ی. ولسکی، نقش و اهمیت جنگ در دو جبهه در سقوط امپراتوری روم، 62 Klio و ۱۹۸۰، ۴۲۳-۴۱۱.

۲. فرهاد سوم بی‌شک با الهام از سرمشق شاهان پیشین، مثلاً مهرداد دوم، چنین کرد:

Cf. Allote de la Fuye, Monnaies arsacides surfrappées, *Rev.num.*, 1904, 174-187.

۳. ماجرای ماد آتروپاتن را باید گواهی بر توانایی اشکانیان در نتیجه‌گیری‌های عملی از یک موقعیت برای سازگاری آن با ضروریات حکومت خود دانست.



نیروهای رومی را در آن کشور مستقر سازد؛ اما پسر آرتاکسس [اردشیر؟] که از پشتیبانی اکثر آرامنه برخوردار بود، به ایران گریخت. در آغاز پادشاه ماد آتروپاتن شکست‌هایی را بر پارتیان تحمیل کرد، اما هنگامی که آنتونیوس به منظور جنگ با اُکتاویانوس نیروهای خود را از ارمنستان فرا خواند، فرهاد نخست ماد آتروپاتن را تسخیر و ضمیمه بقیه ایران کرد و آن‌گاه پس از اشغال ارمنستان، آن‌جا را به عنوان کشوری دست‌نشانده تحویل آرتاکسس داد.^۱ در جهان مدیترانه‌ای آن روزگار، همچنین در خاورمیانه، فرجام نبرد آکتیون (۳۱ ق.م) و تمرکز قدرت در روم در دست یک فرد، یعنی اُکتاویانوس، پیامدهای بلندمدت و دامنه‌داری داشت. تاریخ‌نگاری جدید عادت دارد روابط روم و پارت را به دو دوره زمان جمهوری و زمان امپراتوری تقسیم کند. اما این تقسیم از دیدگاه تاریخ روم است نه تاریخ اشکانیان که نه در وضعیت و نه در سیاست آن کم‌ترین تغییری صورت نگرفت.^۲ بدین‌سان حدود اواخر قرن یکم پیش از میلاد و در طی قرن یکم میلادی، اشکانیان با آن‌که درگیر آشوب‌های داخلی شدیدی بودند، توانستند سیاست خود را به عنوان قدرتی بزرگ در برابر روم ثابت نگاه دارند. دلیل خطر دائمی این تکان‌ها برای پارت حوادث سال‌های ۳۲/۳۱ ق.م هستند که بلافاصله پس از پیروزی بزرگ بر روم در سال ۳۴ ق.م رخ دادند و فرهاد چهارم که پادشاهی بسیار پرتحرک بود، چه بسا می‌توانست از این پیروزی در مقیاسی گسترده‌تر استفاده کند. اما فرهاد چهارم با شورش تیرداد (یکم) علیه خود روبرو شد که احتمالاً یکی از سرداران جنگ پیروزمندانه اخیر با رومیان بود و نه تنها از پشتیبانی عده‌ای از بزرگان کشور بلکه از حمایت روم نیز برخوردار شد.^۳ تیرداد در این مبارزه پیروز شد (۳۰ ق.م) و فرهاد را ناچار کرد احتمالاً به نزد سکاها در سیستان بگریزد.^۴ در این مورد با آن‌که دلایل قطعی در دست نیست ولی نقش سکاها

۱. راه‌حل‌های فرهاد چهارم در مورد ارمنستان و ماد آتروپاتن گواه روش‌های ثابت اشکانیان در سیاست سلطنتی خویش است. یک بار سرزمینی مفتوحه را ایالت خود و بار دیگر به دولتی دست‌نشانده تبدیل می‌کردند.

۲. ی. وُلَسکی (دوره‌ای کردن، ۱۳ به بعد) بر بی‌بایگی چنین تقسیم‌بندی‌ای از نظر تاریخ پارت تأکید کرده است.

۳. نک. نلسون دوبوواز، (تاریخ سیاسی، ۱۳۵ به بعد). ک. شپیمان (Grundzüge, 45) با نظر دوبوواز که تیرداد را سردار پیروزمند جنگ با روم می‌داند موافق نیست.

۴. این نظر پ. دافینا (مهاجرت، ۷۶) است. در برابر گرایش منابع یونانی - رومی در برجسته نشان دادن فعالیت و تحرک روم در روابط با پارتیان، این برهان در مورد سیاست فرهاد شایسته تأکید است.

که از زمان سیناتروس (ستروک) پیوسته در تاریخ پارت تکرار می‌شود، مؤید این امر می‌تواند باشد. سرانجام فرهاد و سکاها تیرداد را مجبور به فرار کردند که به سوریه گریخت و پسر فرهاد را نیز با خود برد و سپس به روم نزد اکتاوینوس رفت. فرهاد از اکتاوینوس خواست که پسرش و تیرداد یاغی را تحویل دهد، اما اکتاوینوس تیرداد را تحویل نداد و فقط پسر فرهاد را بازپس فرستاد.

در این ضمن فرهاد آسوده ننشست، و این‌که روی سکه‌های شاه خاراسن [میسان یا دشت میشان کنونی] تصاویر فرهاد ضرب شده است نشان می‌دهد که فرهاد این شاه را نیز مطیع ساخته بود. با این حال صلح در دولت اشکانی چندان نپایید زیرا در سال ۲۶ ق.م ناگهان تیرداد به نحوی غافلگیرکننده در بین‌النهرین ظاهر شد، و فرهاد با چنان شتابی راه فرار در پیش گرفت که دستور داد افراد حرمسرایش را قتل‌عام کنند تا به چنگ تیرداد یاغی نیفتند.^۱ با این همه اگر از روی سکه‌ها قضاوت کنیم تیرداد مدت زیادی در بین‌النهرین دوام نیاورده و دوباره به روم گریخته است. به هر حال راست آن است که فرهاد بار دیگر در سال ۲۵ ق.م در سلوکیه سکه‌هایی ضرب کرد که عنوان [philoromaiois] دوستدار روم نیز دارند. اما او به‌زودی توانست قدرت خود را کاملاً استوار سازد. با این حال، پس از موفقیت‌های بی‌چون و چرا، نتوانست مدتی طولانی از آرامش خود بهره بگیرد، زیرا در سال ۲۵ ق.م غاصب دیگری به نام مهرداد پیدا شد که تا سال ۹ ق.م فعال بود. توضیح این‌که چرا فرهاد از سال ۲۴/۲۳ ق.م سکه نزده دشوار است، و لابد علل مهمی داشته است.^۲ وقتی اکتاوینوس تصمیم گرفت طرح‌های پیشینیان خود را در مورد پاک کردن ننگ شکست کرهه [حران] و فرار از فراسپه [پراسپه]، که شرم‌آورتر از اولی نبود، دنبال کند، دولت اشکانی باز با خطر بزرگی روبرو شد. تدارکاتی که از مدت‌ها پیش دیده شده بود در حدود سال ۲۰ ق.م ثمرات خود را به بار آورد، زیرا در این سال خود اکتاوینوس رهسپار سوریه شد و پسرخوانده‌اش

۱. ایزیدور خاراکسی (Mans.Parth. 1) بی‌گمان بنا به آیین ایران تصرف حرمسرای شاه توسط دشمن به حیثیت شاه بسیار لطمه می‌زده است. بنابراین تصمیم فرهاد گرچه برایش دردآور بوده، ولی از سرناچاری و به دلیل فوق بوده است. [نک. شاهنامه فردوسی، کردار مشابه فرود (برادر کیخسرو) پس از شکست از طوس. -م.].
2. Cf. G.F.Hill, Greek Coins acquired by the British Museum in 1926, Num. Chron., 5th ser., 1927, 207s.

تیرئوس به ارمنستان حمله کرد و این کشور بار دیگر به جنگ رومیان افتاد. فرهاد که دید از دو سو مورد تهدید قرار گرفته، و از آن جا که نه تنها سرداری جنگی بلکه سیاستمداری تیزبین نیز بود، بر آن شد تا ریشه نزاع را بخشکاند و از این رو موافقت کرد که پرچم‌ها و اسرا را به تیرئوس برگرداند.^۱ این موفقیت برای رومیان، که در روم آن زمان درباره‌اش بسیار تبلیغ کردند، در واقع اهمیتی نداشت. این کار یادآور شکست‌های بزرگ رومیان بود با این تفاوت که این بار شکست را در پوشش پیروزی پوشانده بودند. حال آن‌که در مورد اشکانیان (به عنوان نمونه‌های سیاستی که برای احتراز از یک خطر بزرگ - مانند مورد کنونی - یا کسب سود واقعی - مانند چانه‌زنی‌های بعدی بر سر ارمنستان - به حیثیت ظاهری اهمیتی نمی‌داد) این اقدام ثابت می‌کرد که سیاست فرهاد را اصول دیگری هدایت می‌کنند. برای درک و بازسازی این سیاست، علم تاریخ داده‌های چنان اندکی در اختیار دارد که استفاده از آن‌ها دارای ضرورت قطعی است.

فرهاد می‌توانست امیدوار باشد که با دور کردن شبح جنگ با این روش، از آن پس سلطنتی بی‌دغدغه خواهد داشت، اما رومیان با مداخله خود این امید را از میان بردند. امپراتور آوگوستوس کنیزکی زیباروی به نام موزا برای فرهاد فرستاد و او چنان دل از شاه سالخورده ربود که شاه او را پس از به دنیا آوردن یک پسر به مقام ملکه ارتقا بخشید. این که قصد واقعی آوگوستوس از این کار چه بوده نمی‌دانیم، اما به هر حال آمدن موزا به دربار فرهاد عواقب اندوهباری داشت.^۲ موزا توانست فرهاد را راضی کند که پسر او را با نام فرهاد (پنجم) به جانشینی برگزیند. آن‌گاه شاه، شاید به توصیه موزا، تصمیم شگفت‌آوری گرفت که البته با توجه به تاریخ اخیر اشکانیان برای ما نباید تعجب‌آور باشد. و آن تصمیم این بود که برای آن‌که مبدا چهار پسر بزرگ‌ترش به همان سرنوشتی دچار شوند که خود او بر سر برادرانش آورده بود، آن‌ها را با زنان و فرزندان‌شان نزد حاکم سوریه فرستاد تا بتوانند به عنوان افراد عادی در امپراتوری روم در امنیت زندگی کنند. تاریخ از ایشان به عنوان گروگان یاد کرده بی‌آن‌که بتواند انگیزه‌ای جدی برای این کار

۱. در این مورد نگاه کنید به ک. شپمان (47, *Grundzüge*) که البته بر دیدگاه روم تکیه می‌کند. نلسون دوبوواز (تاریخ سیاسی، ۵۹-۵۴) تمام انواع منابع سکه‌شناسی و معماری در این رابطه را گردآوری کرده و نام می‌برد.

2. Cf. N.C. Debevoise, *A Political History*, 143.

بیابد.^۱ زیرا این تصمیم شخصی خود شاه ایران بود و کسی او را به این کار مجبور نکرده بود. به هر حال چهار شاهزاده اشکانی: ساراسپادن، فرهاد، راداسپه و وُتن در روم به زندگی پرداختند، گرچه از احترامات ویژه‌ای نیز برخوردار شدند. این کار احتمالاً باعث تنش‌هایی داخلی در ایران شده، زیرا روم به ایشان به چشم نامزدهای احتمالی تاج و تخت پارت می‌نگریست و به موقع نیز از این امر استفاده کرد.

اما موزا که اکنون از شر رقیبان خلاص شده بود، فرهاد را مسموم کرد تا پسرش زودتر بر تخت شاهی جلوس کند. و در نتیجه فرهاد پنجم از سال ۳/۲ ق.م تا ۴ میلادی سلطنت کرد. با این حال دولت او احتمالاً وضع استواری نداشت، زیرا هنگامی که در ارمنستان مسئله تعیین شاه جدید مطرح شد، و این ماجرا وضع خطرناکی برای پارتیان پیش آورد، و آوگوستوس نیز نوه‌اش گایوس را با سپاهی فراوان به سوریه گسیل داشت، فرهاد موافقت کرد که در سال یکم ق.م روی جزیره‌ای بر فرات با گایوس ملاقات کند. با آن‌که فرهاد نتوانست آوگوستوس را راضی کند که برادران ناتنی‌اش را تحویل دهد، و در مورد ارمنستان نیز ناچار شد با نامزد مورد تمایل روم برای پادشاهی موافقت کند (شاید روی موقتی بودن این تصمیم حساب می‌کرد)، اما گزینش محل ملاقات نشان می‌دهد که روم رود فرات را به عنوان مرز دو کشور به رسمیت پذیرفته بود و با پارتیان نیز همچون دولتی همشأن خود رفتار می‌کرده است. از این رو این ملاقات را می‌توانیم موقعیتی برای فرهاد بدانیم.

به نظر می‌رسد تحت تأثیر همین تصمیم بوده که عقیده زیر در جامعه روم شکل گرفته و رواج یافته که یوستینوس می‌نویسد:

Parthi penesquos velut divisione orbis cum Romanis facta nunc Orientis imperium est.^۲

با آن‌که این سخن یوستینوس، مانند همیشه در جهان سیاست قضاوتی موقتی محسوب می‌شد، اما این‌که یک مورخ رومی آن را نوشته اهمیت دارد. با این حال این تفاهم میان

۱. اد.دابرووا («نخستین گروگان‌ها»، ۶۳ به بعد) این مسئله را تحلیل کرده و بی‌پایه بودن دیدگاه رسمی در باره گروگان بودن شاهزادگان اشکانی را متذکر شده است.

۲. یوستینوس (XLI 1, 1). مسئله زمان و تاریخ بارها مورد بحث قرار گرفته است، و هرچند در باره زمان برابری دو قدرت اطمینان نداریم، اما ذکر این نکته از زبان یک رومی معتبر شایان دقت است.

دو کشور به صلحی پایدار نینجامید. فرهاد پنجم که با مادر خود ازدواج کرده بود (که انزجار غرب را برانگیخت) احتمالاً در اثر فشار بزرگان به ناچار گریخت و در سوریه درگذشت.^۱ پارتیان اُرد سوم (۴ تا ۶ میلادی) را به جای او به شاهی گماشتند. او احتمالاً از یک شاخه فرعی خاندان اشکانی بود، ولی چنان منفور شد که به قتل رسید.^۲ اما نزاع بر سر ارمنستان جدا از حوادث داخلی ایران ادامه داشت.^۳ بی‌گمان گروهی از بزرگان ایران با سیاست اشکانیان در مورد ارمنستان موافق بودند و ارمنستانی را که زیر سلطه روم باشد، تهدیدی برای ایران تلقی می‌کردند. درست است که روم توانسته بود با مداخله نظامی موقتاً نامزد مورد تمایل خود را که معمولاً از خاندانی حاکم در همسایگی بود، بر تخت ارمنستان بنشانند، اما بزرگان ارمنستان این شاه را چون دست‌نشانده روم بود، دوست نداشتند. این که توطئه‌ها و حتی اقدام ایران تا چه حد در بی‌ثباتی ارمنستان نقش داشت، به یقین قابل اثبات نیست. منابع اطلاعات ناچیزی در این باره دارند. شاید بیگانه بودن رومیان و شاهان دست‌نشانده ایشان عاملی اساسی بوده، حال آن‌که روابط نزدیک آرامنه با ایران اشکانی باعث می‌شد که اشکانیان از مبارزه ایشان برای استقلال حمایت کنند. آوگوستوس که ظاهراً از مداخلات بی‌وقفه و بی‌ثمر در ارمنستان خسته شده بود، طرح یک لشکرکشی بزرگ علیه پارتیان را تدارک دید اما انجام این طرح با مرگ نوه‌اش گایوس به تعویق افتاد. در این ضمن امکان تازه‌ای برای اعمال نفوذ بر دولت اشکانی بدون توسل به مداخله نظامی پیش آمد: دلبستگی زیاد پارت‌ها به دودمان اشکانی، گروهی از بزرگان را واداشت تا از آوگوستوس درخواست کنند وُئن (۸/۹م) پسر ارشد فرهاد چهارم را به ایران بفرستد. با این حال وُئن که مدت بیست سال به سبک

۱. نک. نلسون دوبوواز، تاریخ سیاسی، ۱۴۸ به بعد. در مورد اندازه پیشرفت دین زرتشت در نزد پارتیان، که از

نام‌هایی مانند اُرد و گودرز پیداست، بنگرید به لوکونین، تاریخ ایران کبیرج، ج ۶۸۶ III.

۲. با توجه به تغییر بی‌درپی شاهان و شکل خشونت‌آمیز آن که گواهی است بر تنش فوق‌العاده در جامعه ایران، شاید بتوان این دوره را تاریک‌ترین دوره تاریخ پارت توصیف کرد. نک. کلاوس شیمپمان، همان، ۴۹.

۳. با آن‌که این مسئله در پژوهش‌ها که بنا به عادت دیدگاه یکجانبه روم را دارند، به درستی شکافته نشده است جایگاه آن در سیاست پارت از زمان مداخله مهرداد دوم به بعد ما را وادار می‌دارد که اهمیت فوق‌العاده آن را بازشناسیم. با توجه به این که هم در نزد پارتیان و هم آرامنه گروهی بسیار علاقه‌مند به همکاری برای هدف نهایی یعنی آزاد شدن از یوغ روم وجود داشته‌اند - و شدت مبارزه بر سر ارمنستان بهترین گواه آن است - ما در انتخاب عنوان این فصل یعنی: تکاپو برای ارمنستان، به خطا نرفته‌ایم. نک. ی. ولسکی، روابط روم - پارت، ۲۶۹ به بعد.

زندگی رومی عادت کرده و وقت خود را به تفریح در شکارگاه‌ها و ضیافت‌ها می‌گذرانید، چنان عده‌ای از بزرگان کشور را بیزار و دلسرد کرد که عضو دیگری از خاندان اشکانی یعنی اردوان دوم (۱۰ تا ۳۹ میلادی) را که تا آن زمان فرمانروای ماد آتروپاتن بود، به شاهی برداشتند.^۱ البته در آغاز نقشه آن‌ها ناکام ماند و اردوان شکست خورد، اما در تلاش دوم بر وُثن پیروز شد و حدود سال ۱۲ میلادی در تیسفون تاجگذاری کرد. سلطنت این شاه برای تاریخ ایران آغاز دوره‌ای است که بیش از یک قرن طول کشید. یعنی تا زمان لشکرکشی امپراتور ترایانوس [تراژان] به شاهنشاهی اشکانی. منابع یونانی - رومی در باره این قرن نسبتاً فراوان است. دانشمندان توانسته‌اند با انجام روش تحلیل گذشته، هدف‌های اصلی سیاست اشکانیان را بهتر بشناسند و مرزهای زمانی آن را دقیق‌تر مشخص سازند. درک این سیاست از روی منابع یونانی - رومی بر ارزش این مطالعات می‌افزاید و نظری را که از سال‌ها پیش مورخان در باره سستی و بی‌حالی اشکانیان داشته‌اند مورد تردید قرار می‌دهد.^۲ ما در این دوره (که تازگی به آن توجه کرده‌اند) آشکارا شاهد مبارزه میان سلطنت - اصولاً مطلقه - و اشرافیت هستیم. این اشرافیت البته گروهی یکپارچه و منسجم نبود بلکه به دستجاتی تقسیم می‌شد که در آن عده‌ای هوادار اشکانیان بودند و عده‌ای دیگر گوش به القائات روم داشتند و در تضعیف اشکانیان می‌کوشیدند. شاید مطالعات آینده به ما امکان دهد تا علل این دیدگاه بخشی از خاندان‌های بزرگ ایرانی را کشف کنیم.

با این حال برای درک عظمت انبوه پدیده‌های این دوره و مشارکت فعال اشکانیان در

۱. از دوره اردوان دوم - که گاه هنوز عده‌ای به خطا او را اردوان سوم می‌نامند - شاهنشاهی اشکانی وارد دورانی نسبتاً طولانی از رفاه و رونق شد که مرهون دو پادشاه بزرگ یعنی اردوان دوم و بلاش یکم بود. اگر میراث اشکانیان، که به ساسانیان انتقال یافت، توانست به سطحی بسیار والا دست یابد بی‌گمان به علت وجود این دو پادشاه است. درست است که اطلاعات ما بیش‌تر در مورد سیاست خارجی آن‌هاست، اما آنچه نیز در باره تغییرات داخلی کشور در زمان سلطنت آن‌ها می‌دانیم قابل چشم پوشیدن نیست. بنگرید به آثار ی. وُلَسکی (ایوان و روم، ۱۹۵ به بعد؛ روابط روم - پارت، ۲۶۹ به بعد؛ تاجگذاری تیرداد، ۱۶۷ به بعد). در مورد تمام مسائل مربوط به تاریخ این دوره نگاه کنید به کتاب بسیار مستند اد. دابرووا، سیاست دولت پارت، به ویژه ص ۷۳ به بعد. ۲. نظر من از ده‌ها سال پیش در آثاری که قبلاً نام بردم چنین بوده و اکنون درستی آن ثابت شده گرچه هنوز عده‌ای با آن مخالف هستند. نگاه کنید به:

La politique de l'État parthe, Lc., G.Wirth, *Rom, Parther u.Sassaniden*, 307 ss., J.Wiesehöfer, *Die Anfänge*, 437 ss., E.Kettenhofen, *Die Einforderung* 177 ss.

شکل دادن به واقعیت ایرانی، که در مجموع تصویری کاملاً متفاوت از فعالیت آن‌ها ارائه می‌دهد، باید به فرایندهای درونی دولت ایرانی اشکانیان توجه کرد. تمرکز همیشگی پژوهش‌ها بر مسائل سیاست خارجی و مبارزات داخلی، این احساس را ایجاد کرده که گویا شاهان پارت جز در این دو عرصه کار دیگری نداشته‌اند. حال آن‌که قرن یکم میلادی دوره پایان غم‌انگیز یونان‌گرایی و پیروزی ایران‌گرایی (نویران‌گرایی)^۱ بوده، که متأسفانه هنوز علم تاریخ به آن توجه شایسته نکرده است. مبارزه‌ای که در این عرصه درگرفت بعدی تاریخی داشت؛ و در این فرایند باید نقش اشکانیان را نشان داد و بر آن تأکید ورزید، زیرا بدون پیروزی ایران‌گرایی در زمان اشکانیان، ساسانیان نمی‌توانستند از همان آغاز فرمانروایی خود توسعه‌ای چنان بزرگ را پایه‌ریزی کنند و ایران‌گرایی را به سوی شکوفایی برانند تا بتواند در برابر توسعه همه‌جانبه و فراگیر اسلام پایداری کند.^۲ مع‌ذالک، غنای این دوره و رویدادهایی که برشمردیم، به پافشاری خاصی بر پدیده‌های فرهنگی می‌انجامد. فراموش نکنیم که تاکنون در تاریخ‌نویسی گرایش به بزرگ کردن بازی‌های نظامی میان روم امپراتوری و ایران اشکانی به نتیجه قاطعی نرسیده جز آن‌که نشان می‌دهد هر دو سو به شدت فرسوده شده بوده‌اند. نکته‌ای که بعداً در مورد دوره ساسانیان نیز صادق است.^۳ در حالی که باید تأکید ورزید که در سده یکم و شاید دوم میلادی (که اشکانیان متحمل شکست‌های سختی در پیکار با روم شدند) فرایند فرهنگی فوق‌العاده مهمی اتفاق افتاده که همانا پیدایش و رشد حماسه ایرانی است. در دربار خاندان‌های بزرگان ایرانی، که نه تنها رقبای سرکش قدرت شاه بلکه آفرینندگان و

۱. در این جا فقط به مقالات ی. وُلَسکی (ایران و روم، ۱۹۵؛ دوره پارت، ۱۱۳-۱۱۰) و آثار واندنبرگ (میراث پارت، ۲۴۱ به بعد؛ هنر جاودان، ۱ به بعد) ارجاع می‌دهیم. واندنبرگ اطلاعات به دست آمده از خاک ایران را افزوده تا نتیجه‌گیری‌های برگرفته از منابع کلاسیک را اصلاح کند و جهش هنر ایرانی در عصر اشکانی را به اثبات برساند.

۲. این مسئله، که دانش تاریخ کم‌ترین اشاره‌ای به آن نکرده، امروزه تبدیل به عنصری شده که در صورت کار بیش‌تر روی آن در آینده خواهد توانست دستاوردهای بزرگ دوره اشکانی را به ما بشناساند. نک. لوئی واندنبرگ و کلاوس شپیمان، سنگ‌نگاره‌ها، ص ۱ به بعد.

۳. بنگرید به تک‌نگاری عالی ا. کتن‌هوفن به نام جنگ ایران و روم (به خصوص از ص ۱۹ به بعد) که دستاوردهای بزرگ نظامی شاپور را نشان می‌دهد، گرچه نمی‌تواند ارزش قطعی آن‌ها را برای دو طرف در این مورد روشن سازد.

پرورش‌دهندگان سنت‌های بزرگ ایرانی بودند، شرایط مساعدی برای آفرینش این حماسه پدید آمد.^۱ این میراث که قرن‌ها بعد احساس و درک شد، هدیه اشکانیان به گنجینه فرهنگ ایران است که نه تنها از پیکارهای با رومیان، که همیشه نیز کامیاب نبود، کم‌اهمیت‌تر نیست بلکه چه بسا مهم‌تر است. بدون در نظر گرفتن تمام این فرایندهای لایه‌لایه که متقابلاً در یکدیگر نیز اثر می‌گذاشتند، بررسی و بازسازی جامع دوران فرمانروایی اشکانیان امکانپذیر نخواهد بود. تجلی این فرایندها، که حتی طرح کلی‌شان نیز در روایت یونانی-رومی به زحمت به چشم می‌خورد، تنها اکنون است که وضوح و روشنی پیدا کرده و تبدیل به هویت تاریخی برای ایرانیان شده است. در پژوهش‌های آینده در باره تاریخ اشکانیان در نیمه دوم فرمانروایشان، یعنی از سده یکم تا سوم میلادی، باید به مسائلی که مطرح کردیم بیش‌تر توجه شود. زیرا اگر همچنان مانند گذشته خود را به مسائل نظامی یا بازی‌های داخلی میان شاه و خاندان‌های بزرگ محدود کنیم، در آن صورت تصویری بسیار ناقص از واقعیت ایران دوره اشکانی خواهیم داشت.^۲ در این برداشت تازه از تاریخ این دودمان، باید جایگاهی مهم برای اردوان دوم (حدود ۱۰/۱۱ تا حدود ۳۸ میلادی) قائل شویم. گرچه دقیقاً نمی‌دانیم او پیش از جلوس بر تخت ایران آیا شاه ماد آتروپاتن بوده یا فرمانروای هیرکانیه. اما به هر حال از سوی مادر با اشکانیان خویشاوند بوده است.^۳ نه دستیابی به تخت و تاج ایران برای او امری آسان بود و نه حفظ این تخت؛ و او در زندگانی‌اش با شکست بیش‌تر مواجه شد تا

۱. دانشمندان با چشمان خیره بر جریان‌های سیاسی - البته مهم - فراموش کرده‌اند به جریان‌های بزرگ فرهنگی نیز توجه کنند و جویای پاسخ پرسش ارزش حقیقی حماسه پارت شوند. در مورد حماسه ایران بنگرید به: مری بویس، تاریخ ایران کبیرج، III، صص ۱۱۵۱ به بعد.

۲. در مورد مسئله خاندان‌های بزرگ پارتی سورن و کارن [قارن] و نگرش در رفتار آن‌ها نسبت به پادشاهی اشکانیان و ریشه‌های جایگاه تا حدودی برابر ایشان با جایگاه سلطنت، تاکنون در هیچ نوشته‌ای به روشنی بحث نشده است. اما بنگرید به دو اثری. وُلَسکی (گزارش‌های یوستینوس و پلوتارک، ۱۴۵ به بعد؛ خاندان‌های بزرگ پارت، ۲۲۷-۲۲۱) که کوشیده پاسخ پرسش‌های مربوط به نقش اشراف پارت را پیدا کند.

۳. در برابر سکوت منابع، این پرسش که اردوان دوم در چه شرایطی ماد را تصرف کرده بی‌پاسخ می‌ماند. شاید پس از عقب‌نشینی اجباری نیروهای روم به فرماندهی آنتونیوس در ۳۳ ق.م، فرهاد چهارم ماد را تصرف کرده بوده است. با این حال در باره وضع این ایالت هنگام تسلط اشکانیان بر آن چیزی نمی‌دانیم. احتمال دارد دولتی دست‌نشانده بوده که یکی از اعضای خاندان اشکانی بر آن فرمانروایی داشته است. اما معلوم نیست این کار بلافاصله پس از الحاق آن به قلمرو اشکانی انجام گرفته یا کمی پس از آن.

با کامیابی کامل. در همان نخستین تلاش برای برکناری وُثن با ناکامی روبرو شد، و فقط بار دوم بود که به موفقیت رسید و در سال ۱۲ میلادی در تیسفون تاج بر سر نهاد. اگر برخلاف منابع باستانی که شاهان اشکانی را شخصیت‌هایی ناتوان و مردد می‌پندارند به تحلیل دقیق اطلاعات همان منابع بپردازیم در می‌یابیم که اردوان دوم همانند جانشین بزرگش بلاش یکم (حدود ۵۱ تا حدود ۷۷ میلادی) و نیز اسلاف دوردستش مهرداد یکم و مهرداد دوم که شاهنشاهی را - البته در شرایطی بسیار متفاوت - ساختند، پادشاهی بسیار بزرگ بوده است.^۱ برای ارزیابی درست شخصیت و منش یک پادشاه باید از معیارهایی غیر از آنچه علم تاریخ تاکنون به کار برده است استفاده کرد. البته بسیار بدیهی است که جنگ‌های پارتیان با روم باید جایگاه مهمی در بررسی ما داشته باشند، اما معیار داوری را نباید فقط این جنگ‌ها قرار داد. مثلاً جزئیات نبرد اردوان دوم که در منابع ذکر شده است هنگامی معنا و ژرفا خواهند یافت که بتوانیم میان آن‌ها همبستگی پرمعنا تر و نزدیک‌تری کشف کنیم، زیرا تکه‌های کوچک جزئی از مجموعه بزرگ‌تری‌اند که اختیار آن در دست اردوان بوده است. هنگام تحلیل منابع یونانی و رومی این دوره در می‌یابیم که به نظر آن‌ها فقط روم در باره دولت اشکانی برنامه داشته که یا مبتنی بوده بر نابودی این دولت (مانند برنامه یولیوس سزار، آنتونیوس، تریانوس) یا تسخیر ارمنستان و مادآرتروپاتن به مثابه پایگاهی علیه پارتیان. بدین ترتیب به دولت اشکانی برداشت و بینشی منفی در باره مفهوم دولت نسبت داده می‌شود و بینش عمیق حاکم بر اقدامات ایشان نسبت به روم نادیده گرفته می‌شود. فرض را بر این می‌گذارند که در هر بار موقعیت بوده که بر اعمال و کردار آن‌ها تأثیر گذاشته و به آن جهت داده است. حال آن‌که رفتار و سیاست اردوان دوم آشکارا دلیل قاطعی بر باطل بودن این عقیده در اختیار ما می‌گذارد.^۲ در این مورد اگر به منابع رومی بنگریم (چون منابع ایرانی وجود ندارد)

۱. شگفت است که مورخان جدید هنگام ارزیابی دستاوردهای شاهان پارت در قرن یکم میلادی این شرایط را در نظر نمی‌گیرند. امپراتوری روم با امکانات اقتصادی و نظامی عظیم خود تبدیل به دشمنی هولناک برای ایران شده بود آن هم درست هنگامی که اشکانیان بنا به علل متعدد گرفتار بحران داخلی شدیدی بودند.

۲. نک. کتاب او. کاهرسند (اردوان سوم، ج ۳، ۲ به بعد) که امروزه حداقل از لحاظ جایگاه این شاه در تبارشناسی اشکانیان کهنه شده است. اد. دابرووا (سیاست دولت پارت، ۷۳ به بعد) دیدگاهی نو در باره اردوان دوم و نقش او دارد. نیز بنگرید به ک. شیپمان (اردوان، ۶۵۰-۶۴۷) که لافل شماره اردوان (دوم) را درست تشخیص داده است. کتاب دابرووا با تحلیل عمیق همه منابع شایستگی‌های این شخصیت و جایگاه سلطنت او در تاریخ ایران اشکانی را به خوبی نشان می‌دهد، و عقاید شیپمان در باره کتاب کاهرسند را رد می‌کند.

می‌بینیم اتفاقاً صراحت زیادی دارند که اصلاً مورد توجه تاریخ‌نویسان و تحلیل‌گران قرار نگرفته‌اند. منبع اصلی در این زمینه گزارش تاسیتوس (Ann. VI 31) است که گفتار فرستادگان اردوان دوم در برابر امپراتور تیبریوس را نقل می‌کند. ما قبلاً هنگام بحث در باره برنامه سیاسی اشکانیان به این سخنان اشاره کردیم، اما در آن‌جا قصدمان روشن کردن شخصیت اردوان نبود. در این گفتار فرستاده از زبان اردوان می‌گوید:

(Artabanus) missis qui reposcerunt, simulque veteres persarum ac Macedonum terminos seque invasurum possessa primum Cyro et post Alexandro per vaniloquentiam ac minas iaciebat.^۱

اگر به تفسیرهای نابجایی که از این سخنان سفیران شده توجهی نکنیم، آنچه باقی می‌ماند عظمت برنامه‌های شاهان پارت و دقت شایسته تحسینی است که با آن اردوان شرایط خود را اعلام می‌دارد.^۲

این گزارش اهمیت تاریخی فراوانی دارد و اولین گواهی یک مورخ رومی در باره برنامه بزرگ اشکانیان است.^۳ ولی ما می‌توانیم بر این اساس به عقب برگردیم و رد پای این نگرش بزرگ را در سده‌های گذشته‌تر باز یابیم.^۴ با این حال وقتی یک نویسنده رومی از زبان اردوان آن را تأیید می‌کند، گواه مهمی از اقدامات اردوان و منش و شخصیت او به عنوان ادامه دهنده راه هخامنشیان محسوب می‌شود. اشکانیان، و در مرتبه اول اردوان، با اعلام این برنامه بزرگ در واقع نوعی «پرده آتش» ایجاد کردند که در پس آن برنامه کوچک یا حداقل خود را پنهان می‌کردند که اتفاقاً می‌بایست حداکثر توجه خود را به آن معطوف کنند که عبارت بود از تصرف حتمی ماد آتروپاتن و ارمنستان.^۵ بدون شک این

۱. غیر از تاسیتوس (همان) نگاه کنید به: ی. وُلسکی (هخامنشیان، ۶۳ به بعد) که با تکیه بر این گزارش، برنامه هخامنشیان را بخشی از برنامه احیای ایران‌گرایی (نویران‌گرایی) در دولت اشکانی می‌داند. ی. وُلسکی (ایران و روم، ۱۹۵) در کتاب خود منابعی را ذکر می‌کند که تقریباً همگی طرفدار این عقیده هستند.
۲. در مورد تحلیل این مسئله بنگرید به ی. وُلسکی (اشکانیان و ساسانیان، ۳۱۵ به بعد).
۳. ی. وُلسکی بارها از این سخنان در تحلیل‌های خود از دوره پارت استفاده کرده است.

4. Cf. J. Wolski, *L'idéologie monarchique*, 223 ss.

۵. کاوش‌های باستان‌شناسی انجام شده در ایران، نگرش اشکانیان در این باره و دبستگی فزاینده ایشان به ایران‌گرایی هخامنشی را روشن کرده‌اند. با این حال باید گزارش تاسیتوس را در مقام نخست قرار داد چون منابع بعدی همگی به آن استناد کرده‌اند. با توجه به این که در علم تاریخ تفسیر غلطی از گزارش تاسیتوس وجود دارد و ساسانیان را اشاعه‌دهندگان ایران‌گرایی می‌پندارند، باید بر نقش اشکانیان در این مورد تأکید کرد. به عنوان ←

دلیل تیزهوشی ایشان بود، زیرا از پایان قرن دوم پیش از میلاد مهرداد دوم متوجه اهمیت ارمنستان شده بود. از آن زمان علی‌رغم مخالفت دائمی روم، اشکانیان همواره در صدد تحقق این هدف بودند.^۱ بنابراین در باره اردوان دوم نیز این نکته صدق می‌کند که از همان آغاز پادشاهی خود می‌خواست از جانب ارمنستان خاطر جمع باشد.^۲ هنگامی که وُثن از او شکست خورد و به ارمنستان گریخت تا ظاهراً با توافق روم تخت پادشاهی آن‌جا را تصاحب کند، اردوان دوم روم را به جنگ تهدید کرد، زیرا نمی‌خواست در همسایگی اش حریف مزاحمی داشته باشد که به علاوه به روم نیز کاملاً وابسته باشد. بنابراین تیریوس وُثن را مجبور کرد از تخت ارمنستان چشم‌پوشد: شاید هوشیارانه وضع را مساعد نمی‌دید، یا شاید وُثن در ارمنستان به اندازه ایران منفور بود. اردوان از این موقعیت بهره‌گرفت و پسر خود ارشک [اشک] را بر تخت ارمنستان نشاند.^۳ اما این اقدام مداخله روم را برانگیخت. تیریوس در ۱۸ میلادی پسرخوانده خود ژرمانیوس را با سپاهی عظیم به ارمنستان فرستاد تا آن‌جا را وابسته به روم گرداند. آن‌گاه زنون که در میان آرامنه پرورش یافته و از تأیید آن‌ها برخوردار بود، شاه شد. اردوان دوم به مصالحه‌ای تن داد: قرار شد در مقابل، روم رود فرات را به عنوان مرز دو کشور بپذیرد و وُثن را از همسایگی نزدیک ایران دور کند. وُثن در کیلیکیه مستقر شد اما هنگامی که قصد تهاجم به ایران را داشت، به قتل رسید. حذف یک رقیب احتمالی که ممکن بود در

آخرین نمونه نگاه کنید به نظر پ. کالمایر (در باره ریشه ایران‌گرایی، ۱۴۳ به بعد که قاطعانه فرضیه کتن‌هوفن (*Die Einforderung*) در مورد وجود خلأ فرهنگی میان هخامنشیان و ساسانیان را رد می‌کند. کالمایر با استناد به کتاب م. آلرام (نام‌های خاص ایرانی، ۱۶۲ به بعد) نام‌های هخامنشی بر آثار بازمانده در پارس را ذکر می‌کند. تمام این اطلاعات به سود استمرار سنت هخامنشی در دوره اشکانی هستند.

۱. برای دستیابی به تاریخ اشکانیان باید به تفاوت مربوط به حضور روم در مشرق‌زمین توجه داشت. در حالی که مهرداد‌های بزرگ مزاحمتی از سوی روم احساس نمی‌کردند، جانشینان ایشان از اواسط قرن یکم پیش از میلاد پیوسته با تهدید بسیار بزرگی از سوی روم مواجه بودند که آن‌ها را مجبور می‌کرد تمام نیروهای خود را بسیج کنند.

۲. ی. وُلسکی در آثار مختلف خود با تکیه بر منابع، از جریان حوادث قرن یکم میلادی به این نتیجه رسیده که در دربار اشکانیان برنامه ثابتی برای تسخیر ارمنستان وجود داشته است.

۳. م. شومون (ارمنستان، ۷۱ به بعد) و دابرووا (سیاست دولت پارت، ۱۰۲ به بعد) این موضوع را از دیدگاه پارتیان تحلیل کرده‌اند. در باره دیدگاه اردوان دوم در امور ارمنستان نتیجه گرفته شده که ترس از فعالیت غاصبان و مداخله روم به کمک متحدان امپراتوری پارت، اشکانیان را آماده مصالحه ساخت.

ایران از حمایت بعضی از بزرگان برخوردار شود، برای اردوان یک موفقیت بود. از آن پس او می‌توانست با خیال آسوده به رفع مشکلات داخلی و برنامه‌های خود در این زمینه بپردازد.^۱ ضمناً توجه به این نکته جالب توجه است که اردوان با پی بردن به بیهودگی نبرد با روم از این کار چشم پوشیده و هدف اصلی خود را رسیدن به امور داخلی قرار داده بود. بدین گونه روابط ایران و روم تا سال ۳۵ میلادی آرام ماند ولی در آن سال درگیری تازه‌ای بر سر ارمنستان رخ داد. آنچه به شخص اردوان و سلطنت او اهمیت ویژه‌ای می‌بخشد عزم وی در ساماندهی وضع داخلی کشور است. مقاصد اردوان را از آثار فعالیت او می‌توان شناخت. بی‌گمان این شناخت تا اندازه‌ای فرضی است، اما به هر حال با توجه به منابع موجود به ما امکان می‌دهد دست‌کم در خطوط کلی به همه عرصه‌های فعالیت او توجه کنیم، کاری که تاکنون متأسفانه انجام نشده است. اردوان ناچار بود عوامل تهدیدکننده حکومت خود، نظام پادشاهی به طور کلی و ثبات آن را کاملاً در نظر داشته باشد، زیرا بدون آن‌ها هیچ شاه اشکانی نمی‌توانست به تحقق برنامه اساسی امنیت کشور که مبتنی بر تصرف ارمنستان بود، امیدوار باشد و چنان که رویدادهای بعدی نیز نشان دادند، اشکانیان هیچ‌گاه این هدف را از نظر دور نداشتند. اشکانیان با حریفی به قدرت روم سروکار داشتند که پیوسته با زبردستی از وضع پیچیده دولت پارتیان بهره می‌جست و در امور داخلی کشور آن‌ها دخالت می‌کرد و از این رو ناچار بودند وضع را به نحوی سامان دهند که اگر نتوانستند این خطر را به کلی نابود کنند دست‌کم آن را به حداقل کاهش دهند. بدین سان لابد اردوان نه تنها شخصیتی استوار در تحقق هدف‌های خود، بلکه آگاه به رموز سیاسی بوده که مشکلات را به خوبی ارزیابی می‌کرده و وسایل غلبه بر آن‌ها را می‌یافته است. نقطه آغاز حرکت سیاست داخلی او استوار کردن اقتدار و نیروی سلطنت بود. اردوان برای آن که از وابستگی به اشراف و قوای نظامی آن‌ها، که تعیین‌کننده جایگاهشان در کشور بود، رهایی یابد، ناچار شد به اقدامی متوسل شود که هم در گذشته هخامنشیان و هم در آینده جانشینان خودش به آن دست یازیدند، و آن استخدام شمار بیش‌تری سربازان مزدور بود.^۲ در پژوهش‌های

۱. در مورد این مسائل بنگرید به تحلیل بسیار منصفانه دابرووا (سیاست دولت پارت، ۱۰۲ به بعد) که بحق بر رویدادهای داخلی ایران تأکید می‌ورزد و به نتایج سلطنت اردوان دوم ارجح می‌نهد.

۲. پیش از این در باره مشکلات مربوط به این راه حل سخن گفتیم. به هر حال برخلاف تحقیقات گذشته، این راه حل را باید جزئی از فعالیت اردوان برای تقویت سلطنت تلقی کرد. هرودیان [هرودیانوس III 1,2] با سخن در باره ضعف نظامی شاهان پارت نظر ما را تأیید می‌کند.

پیشین تا مدت‌هایی دراز به این مسئله توجهی نمی‌شد و آن‌گاه هم که توجه شد آن را به عنوان پدیده‌ای مجزا در نظر گرفتند که نمی‌توانست در ساختار دولت اشکانی اهمیتی داشته باشد. مع‌ذالک در بازی قدرت‌های موجود در ایران که پیوسته شاه و اشراف را در برابر یکدیگر قرار می‌داد، نیروی نظامی شخص شاه اهمیت زیادی پیدا کرده بود. تحلیل منابع که تاکنون به حد کافی انجام نشده بود به کشف منشأ قدرت نظامی خاندان‌های بزرگ انجامید که - مانند سورنا در نبرد کرهه - ارتشی خصوصی در اختیار داشتند که ممکن بود شمار نفرات و به‌ویژه سواران آن به ده هزار تن برسد که از میان اقشار گوناگون مردم تابع خود سربازگیری می‌کردند. حتی اگر بپذیریم که شاه می‌توانست روی حمایت بخشی از خاندان‌های بزرگ، به‌ویژه خاندان‌های ایرانی تبار، حساب کند، باز موقعیت او به نیروهای مسلحی بستگی داشت که خود در اختیار داشته باشد. با این حال نگهداری مزدوران مستلزم هزینه بود و ما اطلاعات چندانی در باره وضع مالی دولت اشکانی و درآمدهای شخصی شاه نداریم تا بتوانیم در این باره اظهار نظر کنیم. به هر صورت، منابع در مورد دوره اردوان دوم به وجود مزدوران اشاره کرده‌اند و در این امر تردیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

اردوان که از جانب روم فعلاً آسوده خاطر شده و نیروی مسلحی نیز در اختیار داشت، توانست به انجام برنامه داخلی خود بپردازد. در برابر مشکلات داخلی فزاینده و فشار از سوی روم، جستجوی امکانات مادی و نیز غیرمادی امری پرهیزناپذیر بود، و اشکانیان این امکانات را با رجوع به ایران‌گرایی هخامنشیان پیدا کردند. هدف از برنامه احیای شاهنشاهی هخامنشی که توسط اردوان مطرح شد، تمرکز اشراف ایرانی به عنوان نگهبانان سنت‌های باستانی به گرد اشکانیان بود.^۱ اما فقط این جنبه نیست که شایسته توجه ماست. سیاست اردوان دوم خصلتی آشکارا ضد یونانی نیز داشت. به گمان من می‌توان منشأ این امر را نه فقط در این واقعیت جستجو کرد که یونانیان ساکن در شهرهای بین‌النهرین و بابل جانب روم را گرفته و گروه‌های هوادار روم بسیار زیادی در این شهرها می‌زیستند، بلکه باید به کاهش تدریجی عنصر یونانی در این سرزمین‌ها نیز توجه داشت

۱. بنگرید به بحث پیشین در ارتباط با تحلیل متن تاسیتوس (Ann. VI 31).

و همین اردوان را تحریک می‌کرد تا با عزمی استوار مداخله کند.^۱ برخلاف اظهار نظرهای پیشین که گویا یونانیان از احترام ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند، باید پذیرفت که سیاست اشکانیان از آغاز نشانه‌هایی از ضدیت با یونان‌گرایی و عنصر یونانی داشته است. مهارت سیاسی اردوان و جهت‌گیری ایران‌گرایانه قاطع او باعث اعمال روش‌هایی می‌شد که مستلزم انقیاد هرچه بیش‌تر شهرهای یونانی نسبت به اراده شاه بود.^۲ این امر را مثلاً در مورد شهرهای شوش^۳ و سلوکیه می‌بینیم که بیش‌ترین تعداد یونانیان را در حکومت پارتیان داشتند. اردوان (فراموش نکنیم در کسوت شاهی شرقی) به جای حمله از روبرو به روش‌های غیرمستقیمی متوسل شد که قبلاً هخامنشیان از آن بهره برده بودند و آن درآمیختن جمعیت – و در این مورد یهودیان – با سایر ساکنان سلوکیه بود. بدیهی است که اشکانیان می‌توانستند، حتی در کشور روم، روی پشتیبانی و اطاعت یهودیان حساب کنند، زیرا پیوندهای دوستی کهنی میان ایشان با ایرانیان وجود داشت. بنابراین یهودیان در دولت اشکانی همانند زمان هخامنشی می‌توانستند با یونانیان مخالفت کنند و از حمایت دولت نیز برخوردار شوند. اما هنگامی که اردوان شمار زیادی از یهودیان را به سلوکیه انتقال داد تظاهرات ضد یهودی زیادی علیه ایشان انجام گرفت که در دیگر شهرهای منطقه نیز تکرار شد. این رویدادها گواه مبارزه شدیدی است که در شهرهای بین‌النهرین جریان داشت، و نیز تلاش‌های نومیدانه جامعه یونانی برای مخالفت با سلطه فزاینده اشکانیان.^۴ رویدادهای شهرهای یونانی نشین که بی‌تردید

۱. بی‌آن‌که بخواهیم یا بتوانیم به سبک‌شناسی متوسل شویم، بجاست تأکید کنیم که فاصله زمانی سصدساله‌ای از زمان تأسیس مهاجرنشین‌های یونانی در ایران توسط آنتیوخوس یکم سوتر وجود داشته است. بی‌گمان چنین زمانی دراز بر تعداد یونانیان افزوده است.

۲. آسان‌گیری بر یونانیان با ایران‌گرایی اشکانیان تضاد داشت. فقط امروز است که به برکت مدارک به دست آمده از خاک ایران، نامحتمل بودن چنین سیاستی بدیهی می‌نماید.

۳. بنگرید به نامه اردوان دوم در شوش (ف. کومون، نامه‌ای از شاه اردوان دوم، *CRAI*، ۱۹۳۲، ۲۳۸-۲۶۰) نیز نگاه کنید به ژ. لوریدر (شوش، ۴۲۱ به بعد).

۴. یوزفوس فلاویوس [مورخ یهودی قرن یکم میلادی] (*Ant. lud.* XVIII 310) نک. دوبواز، تاریخ سیاسی، ۱۵۵ به بعد. بجاست در این‌جا به مسئله دو رهبر یهودی که بین‌النهرین را تاراج کردند اشاره کنیم. جالب و پرمعناست که نویسندگان معمولاً فعالیت این دو تن را معلول فروپاشی دولت پارت در زمان اردوان دوم پنداشته‌اند (نلسون، دوبواز، تاریخ سیاسی، ۱۵۵) اما می‌توان این عمل را در چارچوب نگاه جدیدی به سلطنت اردوان تفسیر کرد و آن را وسیله‌ای برای مبارزه با یونانیان دانست که هنوز در بین‌النهرین نیرویی محسوب می‌شدند. استفاده از یهودیان برای این هدف جزئی از نقشه‌های اردوان بود که قبلاً نیز در سلوکیه اجرا شده بود و با سیاست او سازگاری داشت.

عناصر قومی دیگری نیز در آن‌جاها می‌زیستند، از آن رو نیز شایان اهمیت است که امکان می‌دهد تنوع روش‌های مورد استفاده اردوان دوم در مبارزه با حریفی رو به ناتوانی را بشناسیم؛ تنوعی که سپس جریان رویدادها آن را به اثبات می‌رساند. جز این بازی سیاسی ضد یونانی هیچ جریان دیگری به این خوبی استعدادهای این شاه اشکانی و آگاهی او از رموز سیاسی را نشان نمی‌دهد. این دلیلی است بر افول یک عنصر قدیمی قومی حاکم، یعنی عنصر یونانی. در عین حال اردوان دست به اقدام زد تا خودمختاری سلوکیه و سایر شهرهای یونانی‌نشین را محدود کند و رفتار او نسبت به شوش گواهی است بر آن. پس درست است اگر نتیجه بگیریم که میان محو عنوان «فیل‌ه‌لن» [یونان‌دوست] از روی سکه‌های پارتی و این سیاست سختگیرانه ضد یونانی اردوان دوم ارتباطی وجود داشته است. پس دیگر انگیزه‌ای برای حفظ این عنوان وجود نداشت.^۱

با این حال برجسته کردن این پدیده‌ها که گواهی بر خصلت فعال سیاست داخلی اردوان هستند کافی نیست. چنان که از گزارش یاد شده تاسیتوس برمی‌آید، سیاست او در چارچوب حرکتی مصمم به سوی ایران‌گرایی (نویران‌گرایی) گسترش یافت. اردوان با آگاهی به موقعیت دشوار سلطنت که شخصاً تجربه کرده بود، می‌کوشید تا در ایران‌گرایی آرمان شایسته‌ای بیابد که بتواند خاندان‌های نیرومند ایرانی را با جذب فکر بازگشت به دوران هخامنشی و در واقع نوعی مایه‌کوبی در برابر القائنات بیگانه، گرد دودمان اشکانی متحد سازد.^۲ البته نمی‌توان یقیناً گفت تمام خاندان‌های بزرگ ساکن ایران پشتیبان سیاست او بودند، در ضمن خاندان‌هایی که در بین‌النهرین می‌زیستند بیش‌تر گوش به القائنات رسیده از روم داشتند،^۳ با این حال می‌توان پذیرفت که شمار

۱. این رفتار اگر مانند گذشته به‌طور مجرد بررسی شود، شناختی در باره سیاست اردوان به ما نمی‌دهد، اما اگر به عنوان جزئی از یک برنامه گسترده‌تر در نظر گرفته شود طرح‌های بزرگ این شاه را روشن می‌سازد و استعدادهای فراوان سیاسی او را نشان می‌دهد. نک. ژ. دومورگان، «بررسی زوال خط یونانی در امپراتوری ایران در زمان اشکانیان»، مجله باستان‌شناسی، ج ۲۰، ۱۹۱۲، ص ۳۱-۱.

۲. ساسانیان را نخستین احیاگران ایران‌گرایی - و بنابراین شاهنشاهی جدید ایران - پنداشتن داوری درستی نیست. امکان ندارد ساسانیان توانسته باشند قرن‌ها پس از سقوط هخامنشیان بدون طی یک دوره انتقالی به این کار موفق شوند. نک. ی. ولسکی، اشکانیان و ساسانیان، ۳۱۵ به بعد. نیز: احسان یارشاطر، تاریخ ایران کبیر، ج III، مقدمه XXXI.

۳. این فرضیه به دابرووا (سیاست دولت پارت، ۸۷ به بعد و جاهای دیگر) تعلق دارد. با این حال اگر اصل جغرافیا را در نظر بگیریم، این طرح زیاده از حد کلی به نظر می‌رسد.

هواداران برنامه «هخامنشی‌سازی» در ایران بسیار بیش‌تر بود. وانگهی اردوان در مقام مستبدی شرقی فقط به این سیاست نرم‌خویانه اکتفا نکرد. سختگیری و شدت عملی (*Saevitia*) که منابع به او نسبت می‌دهند - فراموش نکنیم که همین منابع مهرداد سوم را نیز به *crudelitas* [سنگدلی و قساوت] متهم می‌کردند - ثابت می‌کند که در برخی محافل اشرافی ایران مخالفت با شاه از بین نرفته بوده است.^۱ او نیز برای آن‌که اشراف مخالف را از امکان علم کردن نامزدی دیگر برای تاج و تخت محروم سازد، فرمان داد تا بیش‌تر خویشاوندان و حتی کودکان دربارش را به قتل برسانند.^۲ بدین‌گونه توصیف بی‌ابهام منش اردوان دوم کار آسانی نیست. وضعیت دشواری که او در آن گیر کرده بود مجبورش می‌ساخت به اعمالی دست بزند که از دیرباز در میان پارتیان سابقه داشت. به هر حال داوری در باره کردار اردوان هرچه باشد، نباید از یاد ببریم که او غیر از سیاست تأمین ثبات حاکمیت از طریق خاتمه دادن به کشمکش‌های داخلی و جذب خاندان‌های بزرگ یا خنثی کردن اقدامات خاندان‌های دشمن، احتمالاً با کمک سربازان مزدور، فعالیت‌های مهم دیگری نیز انجام داده که به آسانی در منابع قابل پیگیری نیستند: قبل از هر چیز سیاست ایران‌خواهانه اردوان و نگرش ضد یونانی فزاینده او، اما در درجه نخست برنامه احیای شاهنشاهی هخامنشی که اشکانیان از مدت‌ها پیش خود را جانشینان و میراث‌داران ایشان می‌خواندند، و حداقل در مورد اردوان منابع بر این نکته اذعان دارند. در این‌که این نگرش در طول سلطنت او تأثیری حیات‌بخش بر زندگی فرهنگی ایران داشت، قبلاً سخن گفتیم. این فرایند در زمان جانشینان او و به ویژه بلاش یکم ادامه یافت.

با این همه خود اردوان، چنان‌که از کردارش پیداست، هدف فوری سیاست اشکانیان یعنی تصرف ارمنستان را فراموش نکرد. از این رو هنگامی که آرتاکسس [اردشیر؟] پادشاه ارمنستان که زیر نفوذ روم بود، درگذشت، اردوان پسر ارشد خود «اشک» را بر تخت ارمنستان نشاند.^۳ از این جا پیچیدگی و دردسر رابطه نیروها در دولت

1. Cf. Tacite, *Ann.* VI 31.2. Cf. Tacite, *l.c.*

۳. در مورد این مسئله نگاه کنید به آثار زیر:

N. C. Debevoise, *A Political History*, 153 ss., M.-L. Chaumont, *L'Arménie*, 85 ss., Ed. Dabrowa, *La Politique de l'État parthe*, 102 ss.

پارتیان آشکار می‌شود. این موفقیت بزرگ واکنشی در میان اشراف و بزرگان ایران ایجاد کرد که فهم آن جز با داشتن ذهنیت شرقی امکان ندارد. گروهی از بزرگان از امپراتور تیبریوس درخواست کردند پادشاهی برای ایشان [البته از خاندان اشکانی] بفرستد و به او اطمینان دادند که حاضرند از او در مقابل اردوان حمایت کنند.^۱ تیبریوس کوچک‌ترین پسر فرهاد چهارم را که او نیز فرهاد نام داشت، نامزد کرد. اما این فرهاد کمی پس از رسیدن به سوریه درگذشت. البته اردوان که بی‌گمان جاسوسانی در روم داشت، در برابر تمام این اعمال واکنش نشان داد و تمام مخالفان مهم و اصلی خود را از صحنه حذف کرد. با این حال توطئه جزئی از سیاست روم بود و از این رو تیبریوس بار دیگر نامزدی دیگر به نام تیرداد را که نوه فرهاد چهارم بود، به سوریه فرستاد و به فرماندار آن ایالت توصیه کرد از او با نیروی نظامی حمایت کند. تیبریوس به علاوه برای مشکل‌تر کردن کار اردوان، با فراسمن پادشاه ایبرهای قفقاز به توافق رسید تا برادرش مهرداد را به منظور راندن اشکانیان از ارمنستان گسیل دارد.^۲ اردوان با تهدید از دو سو، خود را در وضعیت دشواری یافت. ارمنستان به دست مهرداد افتاد که نخست اشک را از صحنه خارج کرد و سپس دومین پسر اردوان، اُرد را که نیروی کافی در اختیار نداشت، به یاری ایبرها شکست داد. اردوان که از تمرکز نیروهای رومی در سوریه احساس خطر می‌کرد نتوانست به عملیات خود در ارمنستان ادامه دهد و به دفاع از کشور و سلطنت خود قناعت کرد. شدت عملی که به خاطرش او را ملامت می‌کردند، همچنین این واقعیت که بزرگان خریده شده فضایی بسیار دشمنانه علیه شاه در کشور ایجاد کرده بودند، اردوان را ناچار کرد با مزدورانش به هیرکانیه عقب نشیند و در آن‌جا، مانند بسیاری از شاهان پارت، از قبایل ساکن کرانه‌های خزر کمک بخواهد.^۳

در این ضمن تیرداد با حمایت بزرگان و شهرهای یونانی‌نشین، و در رأس آن‌ها سلوکیه، در تیسفون تاجگذاری کرد. اما بسیار پرمعناست همان بزرگانی که رسماً از

1. Tacite, *Ann.* VI 31 , 1 , Dio Cass. LVIII 26 , 2. N.C. Debevoise, *A Political History*, 158 ss.

۲. م. شومون (ارمنستان، ۸۵ به بعد) به شیوه‌ای موشکافانه اقدامات در مورد ارمنستان را تحلیل کرده است. با این حال پرمعناست که تیبریوس پای ایبرها را به درگیری ارمنستان کشانده، گویی روم برای مداخله به متحدی نیاز داشته است.

۳. نک. تاسیتوس (*Ann.* VI 36) و یوزفوس فلاویوس (*Ant. Iud.* XVIII 100). این بار پیوندهای اشکانیان با اقوام همسایه ایران مشاهده می‌شود.

تیرداد پشتیبانی می‌کردند محرمانه با اردوان تماس گرفتند به طوری که تیرداد همانند شاهان پیشین مورد عنایت روم، با مشاهده تغییر اوضاع مجبور شد از فرماندار سوریه کمک بخواهد. اما اردوان دوباره تاج و تخت را تصاحب کرد چون روم که در ارمنستان به هدف‌های خود رسیده بود، مایل بود توافق پیشین خود در مورد مرز فرات را تجدید کند. با این حال اردوان نتوانست مدتی طولانی از این آرامش بهره‌مند شود و در پی مانورهای هولناک اشراف ناگزیر به ایساتس، شاه آدیابن پناه برد.^۱ این تغییر رفتار شاه پارت که از متحدان شرقی خود کمک نخواست، شاید به این علت بود که از سوی کوشانیان احساس خطر می‌کرد. زیرا آن‌ها در هندوستان و شرق ایران دولت نیرومندی برپا کرده و حتی گمان می‌رود که آریا [هرات] را نیز از ایران جدا کرده بودند.^۲ بدین ترتیب اردوان در پایان عمر، همانند سراسر زندگی‌اش، ناچار به مبارزه با مشکلات روزافزون بود. او که از دسیسه‌های بر سر جانشینی نیز بیم داشت، پسر خود داریوش را به روم فرستاد. به هر صورت در داخل کشور آرامش نداشت زیرا در سال ۳۶ میلادی اهالی سلوکیه که از مبارزات حریفان خسته شده بودند، سر به شورش برداشتند که به محاصره شهر انجامید، ولی این محاصره نیز به علت فقدان ثبات در ایران که پادشاهان دائماً تغییر می‌کردند، متوقف شد.^۳ این فقدان ثبات از وضع سگه‌های پارتی نیز پیداست، زیرا معلوم می‌شود که چند سالی ضرب سگه متوقف شده بود.^۴ هنگام اقامت اردوان در آدیابن غاصب جدیدی به نام کیناموس پیدا شد که البته به برکت مداخله ایساتس گریخت و اردوان دوباره بر تخت نشست ولی دیگر چیزی به پایان عمر او نمانده بود و احتمالاً در سال ۳۸ میلادی درگذشت.^۵

وضع‌ای که پس از مرگ او در کشور پارتیان پدید آمد، چندان روشن نیست. عده‌ای

۱. یوزفوس فلاویوس (همان، ۵۴ XX). با توجه به سکوت منابع که اطلاعات دقیق‌تری نمی‌دهند نمی‌توانیم در باره این گریز اردوان حدسی بزنیم.

۲. نک. کلاوس شپیمان (همان، ۵۱). اما شایان ذکر است که شناخت وضع شرق ایران از لحاظ تهدید فرضی کوشانیان، مبتنی بر اطلاعات مشکوک است.

۳. نک. دابرووا (همان، ۸۱ به بعد) که در باره محاصره سلوکیه و وضع آشفته آن‌جا به تفصیل بحث کرده است.

۴. نلسون دویرواز (همان، ۱۵۶ n، ۵۵). اما تعداد درآخماها [درهم‌ها] به نظر شپیمان (همان، ۵۳) حاکی از وجود رفاه نسبی در ایران آن زمان است.

5. Cf. K. Schippmann, *Grundzüge*, 53.

تصور کرده‌اند گودرز دوم جانشین او شده بود، اما امروزه نظر چیره آن است که وردان (حدود ۳۸ تا ۴۵ میلادی) پسر اردوان جانشین پدر شده و گودرز غاصبی بود که فقط چند سالی پس از مرگ اردوان (۴۳ تا ۵۱ میلادی) تاخت و تاز کرده بود.^۱ نخستین واقعه‌ای که غیر از مبارزات بی‌وقفه میان مدعیان سلطنت رخ داد، تسخیر سلوکیه پس از شش سال محاصره (۳۶ تا ۴۲ میلادی) بود.^۲ این موفقیت به وردان امکان داد سیاست سنتی اشکانیان نسبت به ارمنستان را از سر گیرد. آنگاه اقدامات جنگی را آغاز کرد. اما خاندان‌های بزرگ که از نیرومندتر شدن او بیم داشتند، گودرز دوم پسرعموی اردوان را علیه او برانگیختند.^۳ مبارزه‌ای که میان ایشان درگرفت عملاً کشور را دو پاره کرد، وردان در بین‌النهرین مستقر شد و گودرز در ایران شرقی. در پیکار نهایی وردان پیروز شد اما به زودی جان سپرد و قدرت به گودرز رسید. ولی عده‌ای از بزرگان که از سلطنت او ناخرسند بودند، مانند دفعات گذشته تصمیم گرفتند به روم متوسل شوند و بخواهند تا مهرداد نوه فرهاد چهارم را که در آن‌جا می‌زیست، به ایران بازگرداند، گرچه تجربه‌های پیشین در این زمینه دلگرم‌کننده نبود.

مهرداد با حمایت خاندان نیرومند کارن [قارن] رهسپار بین‌النهرین شد، اما در آن‌جا در برابر گودرز، بخشی از متحدانش به شاه گودرز پیوستند. مهرداد توسط یکی از دست‌نشانندگان پدرش اسیر و به گودرز تحویل داده شد که او نیز دستور داد گوش‌هایش را قطع کند تا به علت این تحقیر نتواند مدعی تاج و تخت باشد.^۴ گودرز پس از این پیروزی، چنان که عموماً حدس می‌زنند، فرمان داد بر تخته سنگ بیستون سنگ‌نگاره‌ای به یاد پیروزی‌اش نقش کنند و سنگنبشته‌ای به نام او بنویسند.^۵ اما به زودی در سال ۵۱

۱. با این حال شپیمان (همان، ۵۳) تأکید می‌کند که ذکر دقیق تاریخ رویدادها ممکن نیست.

2. Cf. R.H. McDowell, *Coins from Seleucia on the Tigris*, Ann Arbor, 1935, 224 s.

۳. نک. نلسون دوبوواز (همان، ۱۶۷ به بعد) و کلاوس شپیمان (همان، ۵۳) در این دوره تاریخ دولت پارت سرشار بود از پیکارهای مدعیان سلطنت با یکدیگر.

۴. ی. ولسکی (خاندان‌های بزرگ پارت) با یافتن منابع قدرت خاندان‌های بزرگ پارت توانسته کل مسئله را بر پایه‌ای استوار قرار دهد. مورد مهرداد نمونه‌ای از قدرت و نیز استقلال خاندان‌های بزرگ پارت، به ویژه قارن است که بدون توجه به پیامدهای منفی رفتار خود برای دولت پارت منافع خاص خود را دنبال می‌کردند.

۵. نک. هرتزفلد (164, Am Tor von Asien, Berlin, 1920)، نلسون دوبوواز (همان، ۱۷۴). کلاوس شپیمان (همان، ۵۴) که ضمن موافقت با عقیده م. شومون (سوریه، ۴۸، ۱۹۷۱، ۱۵۶ به بعد) احتمال می‌دهد این نقش برجسته از گودرز دوم باشد.

میلادی صحنه تاریخ را ترک کرد بی آن که دقیقاً بدانیم چطور شد که چنین شد. شاید وُتن دوم (سال ۵۱) شاه ماد آتروپاتن چند ماهی جانشین او شده باشد؛ اما جانشین قطعی او پسرش بلاش یکم (حدود ۵۱ تا ۷۹ میلادی) بود.

با آغاز سلطنت این شاه، تخت ایران صاحب یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های تاریخ اشکانی و ادامه دهنده آرمان‌های بلند پیشینیان خود، به ویژه اردوان دوم، شد.^۱ با آن که جریان تاریخ پادشاهی او فقط منحصرأ در منابع یونانی - لاتینی ضبط شده است، اما تفسیر هوشمندانه این تاریخ‌نویسان شالوده‌ای برای شناخت دقیق‌تر شخصیت او در مقایسه با سایر شاهان اشکانی فراهم می‌سازد.^۲ مبارزاتی که بیش از یک قرن میان مقام سلطنت و اشراف (اشرافی دمدمی مزاج و دچار تفرقه و در عین حال گرفتار و سوسه دستیابی به تاج و تخت دودمان اشکانی) جریان یافت به بهای تلفات و زیان‌های سنگینی برای کشور تمام شد. این کشمکش‌ها پایه‌های حکومت را سست کردند و آزادی نظامی پادشاهی ایران برای انجام وظایف مهم را محدود ساختند، و به خصوص راه را برای مداخلات مکرر روم در امور ایران گشودند، چنان که روم بدین منظور گاه از فشار نظامی و گاه از فرستادن نامزدهایی برای اشغال تخت پادشاهی ایران از میان افراد خاندان اشکانی که در روم اقامت داشتند، استفاده می‌کرد.^۳ بدون شک نمایشی‌ترین و پرآب‌و تاب‌ترین قسمت نوشته‌های یونانی - لاتینی مربوط به همین مطالب است. اما باید توجه داشت که با آن که این مطالب جایگاه نخست را در بررسی‌ها اشغال کرده و پایه داوری محققان در مورد سلطنت اشکانیان و جایگاه آن در تاریخ ایران شده‌اند، یگانه جنبه مهم پادشاهی ایشان نیستند، زیرا به تحولات داخلی ایران در زمان سلطنت طولانی

۱. در کنار منابع قدیمی‌تر بنگرید به دیدگاه‌های جدیدتر در سه اثر زیر از ی. وُلَسکی (۱- مهرداد و روم، ۲۰۰ به بعد؛ ۲- تاجگذاری تیرداد، ۱۶۷ به بعد؛ ۳- روابط روم - پارت، ۲۶۹ به بعد). نیز نگاه کنید به م. پانی (Roma e i Re d'Oriente) و به خصوص اد. دابرووا (سیاست دولت پارت، ۱۳۱ به بعد).

۲. نگاه کنید به آثار ذکر شده در یادداشت قبلی. آنچه به تاریخ اشکانی به ویژه در قرن یکم میلادی ارزش فوق‌العاده‌ای می‌بخشد، سلطنت متوالی این دو شاه است. به برکت تحلیل دقیق می‌توان دریافت که علی‌رغم مشکلات داخلی، تحقق هدف‌های بزرگ به شخصیت فردی آن‌ها و قدرتی که توانسته بودند کسب کنند بستگی داشته است. هم اردوان دوم و هم بلاش یکم در این زمینه استعداد فراوانی داشته‌اند.

۳. بدون در نظر گرفتن همه این عناصر، دستیابی به تصویری روشن‌تر از تاریخ اشکانی ناممکن است. ی. وُلَسکی در مورد بلاش یکم با تحلیل شخصیت این شاه مطلبی را بررسی کرده که علم تاریخ توجه چندانی به آن نداشته که عبارت است از نقش این شاه در پیروزی ایران‌گرایی بر پس‌مانده‌های یونان‌گرایی در ایران.

بلاش یکم توجهی ندارند. این فرایند، که در منابع کم‌تر به آن اشاره شده، مرحله مهمی به سوی پیروزی قاطع مسلک ایران‌گرایی محسوب می‌شود که باید ارزش درست آن را شناخت و به تفصیل مورد بحث قرار داد.

بنابراین، چنان که بارها گفته‌ایم، فقط با در نظر گرفتن مجموع اقدامات شاهان اشکانی می‌توان داوری همه‌جانبه‌ای در باره نقش این دودمان در تاریخ ایران انجام داد. وظایفی که بلاش برای خود تعیین کرده بود، بسیار متعدد بود. یکی به ارمنستان مربوط می‌شد که از قرن‌ها پیش هدف اصلی سیاست اشکانیان به‌شمار می‌رفت. در منابع کلاسیک یک مدرک وجود دارد که تأیید می‌کند این مسئله محور اساسی سیاست بلاش یکم بوده است و آن نامه شاه ایران به نرون است که تاسیتوس (Ann. XV 24) اشاره کوتاهی به آن کرده است: *se(Vologezis) totiens iactata super Armenia nunc omittere.*^۱ [او (بلاش) بارها ارمنستان را به لرزه درآورده است.] این جمله فقط نمایانگر مقاصد سیاسی بلاش نیست، بلکه قبل از هر چیز اعمال شاه پارت و روش‌های فشار سیاسی او را نشان می‌دهد که چگونه بلاش در کنار درگیری نظامی برای رسیدن به هدف اصلی از آن‌ها استفاده می‌کرد. این‌ها روابط دو هم‌اورد برابر از نظر حقوق بین‌المللی بودند. زیرا روم نیز به نوبه خود در مکاتباتی دیپلماتیک تعهداتی را پذیرفت که بر روابط ایشان در آینده اثر گذاشت. نخستین اقدامات بلاش پس از جلوس بر تخت امکان می‌دهد که جهتگیری سیاست او را بشناسیم. این جهتگیری در درجه نخست مربوط به دودمان بود و می‌خواست از طریق تصمیم‌های مناسب تنش‌های احتمالی درونی خاندان را، که هیچ‌گاه در دولت اشکانی کم نبودند، کاهش دهد. باری بلاش به عنوان شاه و فرزند ارشد وردان، فرمانروایی بر ماد آتروپاتن را به پسر کوچکش پاکور سپرد. این اقدام مقدمه‌ای بود برای اقدامی مهم‌تر یعنی تصرف ارمنستان و واگذاری سلطنت آن‌جا به برادر کوچک‌تر یعنی تیرداد. موقعیت برای مقاصد بلاش مساعد بود.

۱. به علت فقدان مدارک (برخلاف هخامنشیان که از آن‌ها لوحه‌های استحكاماتی تخت جمشید را در دست داریم) چاره‌ای نداریم جز این که به منابع یونانی - لاتینی رجوع کنیم. با تکیه بر گزارش تاسیتوس شکی نیست که دربار اشکانیان بایگانی و اداره‌ای منظم وجود داشته که همان وظایف اداری زمان هخامنشیان را انجام می‌داده است. بایگانی‌های نسا گواهی هستند بر این مدعا. با این حال انکارناپذیر است که اشکانیان ضمن تعقیب سیاست خود در مورد ارمنستان، در برنامه‌های گسترده‌تر خود نیز ثابت‌قدم بوده‌اند.

ارمنستان که تاکنون مورد منازعه میان ایران و روم بود، مدعی تازه‌ای پیدا کرد که ایبرها بودند و می‌خواستند با استفاده از حمایت روم مهرداد برادر فراسمن شاه را بر تخت ارمنستان بنشانند.^۱ اما هنگامی که مهرداد به دست پسر فراسمن به نام رادامیست به قتل رسید (۵۲ میلادی)، بلاش که از عدم مداخله روم خاطر جمع بود، وارد ارمنستان شد و آن‌جا از جمله شهرهای مهم تیگرانوسرت و آرتاکسات را اشغال کرد و تیرداد را بر تخت ارمنستان نشاند (۵۳ میلادی). البته فرارسیدن زمستانی سخت و فقدان آذوقه پارتیان را موقتاً وادار به عقب‌نشینی کرد و رادامیست توانست بر ارمنستان غلبه کند، اما سال بعد تیرداد بازگشت و او را ناگزیر به فرار ساخت (۵۴ میلادی). بدین‌گونه بلاش به زور اسلحه، که سلاح همه اشکانیان بود، به هدف خود رسید.

اما تا کامیابی نهایی هنوز راه درازی در پیش بود. زیرا نرون پس از رسیدن به مقام امپراتوری بر آن شد تا به اقدام نظامی علیه پارت‌ها پردازد و این وظیفه را به سردار باتجربه، دومیتیوس کوربولون، سپرد. بار دیگر به بهای قربانی‌های فراوان روم هوس دست‌اندازی به ارمنستان را کرد که به دلایل پیوندهای فراوان بیش‌تر جزو اقمار ایران محسوب می‌شد تا اقمار روم که کشوری بیگانه و دوردست بود. البته مداخله رومیان بلافاصله انجام نگرفت زیرا ارتش روم دچار تفرقه بود و کوربولون ناچار بود نخست انضباط را در ارتش برقرار کند و چند سال بعد به لشکرکشی پردازد. در این ضمن نرون نامه‌ای برای بلاش فرستاد و در آن از او دعوت کرد صلح را حفظ کند و گروگان‌ها را تحویل دهد. البته این کار پوششی بود برای مقاصد حقیقی روم یعنی برقرار کردن مجدد نفوذ روم در ارمنستان. این حمله سیاسی موقتی روم به سود بلاش تمام شد، زیرا وضع مرزهای شرقی کشور ایجاب می‌کرد که او در آن‌جا حضور داشته باشد و بنابراین فرصت درگیری در مرزهای غربی را نداشت. پس سپاه خود را از ارمنستان عقب کشید و گروگان‌ها را نیز تحویل داد. این اقدامات آشتی‌جویانه بلاش از یک سو به علت وضع وخیم مرزهای شرقی کشور بود و از سوی دیگر به خاطر شورش پسرش وردان بود که ظاهراً به زودی سرکوب شد. از آغاز سده یکم میلادی مرد جاه‌طلبی به نام سنابار در مرگیان قیام کرده و با زبان پهلوی به نام خود سکه زده بود. خطر مهم‌تر دیگر از جانب دولت کوشان بود که مرزهای شرقی ایران را تهدید می‌کرد. اما بهانه یا دلیل مستقیم

۱. نک. نلسون دوبوواز (تاریخ سیاسی، ۱۰۱) که تمام مآخذ تا سال ۱۹۳۸ را گردآوری کرده است.

مداخله بلاش در شرق شورش‌هایی بود که در هیرکانیه [گرگان] روی داده بود.^۱ به هر حال در سال‌های ۵۸ تا ۶۱ میلادی آن‌جا در حال شورش بود. بیان این که سردهسته این شورش یک ساتراپ [شهرب] بوده یا گروهی از بزرگان امری دشوار است، اما به هر شمار بلاش مجبور به مداخله شد. ولی برخلاف اظهارنظرهای قدیمی که گویا بلاش شکست خورده و هیرکانیه از ایران جدا شده، مطالعات جدید برپایه منابع تازه و به خصوص اسناد باستان‌شناسی و نیز تحلیل مکان‌نگاری [توپوگرافیک] ثابت می‌کنند که بلاش در این جبهه برای حفظ تمامیت ارضی کشور خود پیروز شده بود.^۲ بدین ترتیب برخلاف عقاید قدما او توانست تمام نیروی خود را برای تحقق برنامه اصلی حکومتش یعنی نبرد بر سر ارمنستان بسیج کند.

این نبرد در سال ۵۸ میلادی آغاز شد یعنی هنگامی که کوربولون سرانجام توانست نظم را در ارتش برقرار سازد. اما با وجود کمک متحدانش - فراسمن شاه ایبرها و آنتیوخوس شاه کوماژن - تیرداد با ترفندهای ماهرانه حملات روم را خنثی کرد و جایی برای موفقیت کوربولون باقی نماند. تاکنون مورخان وضعیت پیش‌آمده در شرق را به زیان بلاش یکم می‌پنداشتند، شاهی که توانسته بود در دو جبهه روم و هیرکانیه بجنگد و پیروز شود و از تجزیه هیرکانیه با تمام پیامدهای خطرناک آن جلوگیری کند. اما در حال حاضر داوری در باره وضعیت شرق در زمان بلاش یکم، به کلی فرق کرده است و درک این نکته آسان شده است که چرا کوربولون به پیشنهاد مذاکره تیرداد پاسخی بسیار آشتی‌جویانه داد، و بی‌آن‌که خونی ریخته شود پادشاهی ارمنستان را به او پیشنهاد کرد.^۳ با این حال چون دو طرف به یکدیگر اعتماد نداشتند مذاکرات بسیار طول کشید. رومیان

۱. باز به علت ابهام منابع در باره علل و نتایج نبردهای هیرکانیه، ناچاریم به فرضیات متوسل شویم. اما برخلاف نلسون دوبوواز (همان، ۱۸۲) و کلاوس شپیمان (همان، ۵۵)، اد.دابرووا (بلاش یکم و هیرکانیه، ۱۴۱ به بعد) با دلایلی استوار فرضیه موفقیت بلاش در هیرکانیه را مطرح کرده و نوشته که بلاش توانسته بود تمام نیروهایش را برای غرب بسیج کند. د.سلوود (سگه‌های پارتی، ۵۹ به بعد) نیز همین عقیده را دارد و هیرکانی را حتی پس از سال ۵۸ ق.م. تابع پارت می‌داند.

۲. نک. اد.دابرووا (سیاست دولت پارت، ۱۴۳ به بعد) گفتنی است که چگونه تغییر در ارزیابی یک استدلال به برداشتی کاملاً متفاوت انجامیده است. قبلاً بلاش را دارای وضعی وخیم می‌پنداشتند ولی اکنون به برکت باستان‌شناسی مسئله را از دیدگاهی کاملاً متفاوت می‌نگرند.

۳. منتفی نیست که کوربولون در کسوت سرداری باتجربه این شایعه را پراکنده باشد که بیش‌تر اهل مذاکره است تا جنگ. بنابراین اشاره به طولانی شدن مذاکرات و اعزام سفیرانی به روم در منابع از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

که شاید به علت نزدیک شدن زمستان شتاب داشتند، در سه ستون وارد ارمنستان شدند و تیرداد به علت نداشتن قوای کافی نتوانست پایداری کند. کوربولون شهر آرتاکسات را گرفت و سال بعد نیز تیگرانوسرت را تصرف کرد. تیرداد تصمیم گرفت از سمت ماد آتروپاتن به ارمنستان حمله کند، اما باز به علت نداشتن نیروی کافی کاری از پیش نبرد. بنابراین ارمنستان کاملاً به دست رومیان افتاد و آن‌ها تیگران پنجم نتیجه آرکلائوس آخرین شاه کاپادوکیه را بر تخت ارمنستان نشاندند.^۱ تیگران، بی‌گمان به توصیه روم، به آدیابن که تیول پارتیان بود، یورش برد و همین امر بلاش یکم را وادار به مداخله کرد. اکنون احتمالاً همان زمانی بود که بلاش آرامش را در هیرکانیه برقرار کرده و دستش برای عملیات در غرب کشور باز شده بود. بنابراین امروزه در پرتو تحلیل دقیق‌تر منابع معلوم شده است که عقاید قدیمی در مورد این که بلاش نمی‌توانسته در دو جبهه بجنگد و استقلال هیرکانیه را پذیرفته بود، نادرست بوده است.

از این زمان بلاش یکم توانست با تمام قوا خود را وقف مبارزه بر سر ارمنستان کند مضافاً بر این که مانند همیشه ایران هواداران زیادی نیز در آن کشور داشت. شاه پارتیان برای تحقق هدف‌های پیشین خود در مقیاسی گسترده و در سه جهت اقدام به حمله کرد: یورش به ارمنستان و به آدیابن - که عملیات آن به تیرداد و سرداران دیگر محول شد - و حمله به سوریه با سپاهی عظیم به فرماندهی خودش. بدین ترتیب عظمت این تدارکات به خوبی نشان می‌دهد که ماجرای هیرکانیه به زیان پارتیان فیصله نیافته بود.^۲ کوربولون وضع را چنان خطرناک دید که از نرون درخواست کرد برای او قوای کمکی بفرستد و سردار تازه‌ای را نیز به ارمنستان گسیل دارد. با این حال یورش پارتیان به اوج رسید و تیگران در شهر تیگرانوسرت که هنوز مقاومت می‌کرد، محاصره شد. در این ضمن بلاش از شهر نصیبین مجموع عملیات را زیر نظر داشت و کوربولون او را تهدید کرد که به بین‌النهرین حمله خواهد کرد. البته گمانه‌زنی در باره نقشه‌های شاه ایران دشوار است، اما به هر حال دو طرف سرانجام وارد مذاکره شدند و بلاش سفیرانی نزد نرون فرستاد تا ادعاهای ایران در مورد ارمنستان را برای او توضیح دهند. در این ضمن پارتیان از

1. Cf. Tacite, *Ann.* XIV 26. N.C. Debevoise, *A Political History*, 184.

۲. مورخان با آن که به درستی ارزش برنامه‌ریزی استراتژیک بلاش یکم را یادآور شده‌اند، در باره ماجرای هیرکانیه نتوانسته یا نخواسته‌اند به نتایج درست برسند.

محاصره تیگرانوسرت دست کشیدند و تیگران و رومیان نیز به قصد عزیمت به مقرهای زمستانی خود از ارمنستان عقب‌نشینی کردند (۶۲/۶۳ میلادی).^۱ چون مذاکرات سفیران بلاش با نرون به جایی نرسید، دو طرف آماده جنگ شدند. از سویی ارتش روم به فرماندهی کاسنیوس پائتوس از فرات عبور کرد تا به تیگرانوسرت حمله کند، و از سوی دیگر کوربولون خود بلاش را مورد حمله قرار داد تا او را وادارد که از عبور از فرات و حمله به سوریه چشم‌پوشد. در چنین اوضاعی شاه همه قوای خود را برای تسخیر ارمنستان متمرکز کرد. پائتوس اردوی خود را در کنار رود آرسانیاس که از فرات سرچشمه می‌گرفت و نزدیک رانديا بود، مستقر نمود در حالی که با دست و دل‌بازی به سربازان خود مرخصی داده و بنابراین نیروی کافی نداشت. در این هنگام بلاش که طبق معمول پارتیان جاسوسان زبده فراوانی در خدمت داشت،^۲ از فرصت استفاده کرد و رومیان را شکست داد بی آن‌که البته بتواند بلافاصله اردوی آنان را اشغال کند.

با این حال بلاش پس از تار و مار کردن واحدهای کوچک اردوگاه پائتوس را محاصره کرد و پائتوس نیز که قبلاً وضع دشوار خود را به اطلاع کوربولون رسانده و تقاضای کمک کرده بود به انتظار نیروهای کمکی - که بی‌درنگ اعزام شدند - باقی ماند. کوربولون که از پیک‌های متوالی درخواست کمک تحت فشار قرار گرفته بود، خود از راه غیرمستقیم کوماژن، کاپادوکیه و ارمنستان رهسپار شد تا به او کمک کند، اما به فاصله سه روز مانده به رانديا با فراریانی برخورد کرد که وضع بسیار وخیم پائتوس را به او اطلاع دادند. البته بلاش توسط گشتی‌های شناسایی خود از حرکت کوربولون آگاه شده بود، حال آن‌که پائتوس بی‌اطلاع بود. بنابراین پائتوس که وضع خود را نومیدکننده می‌دید با شاه پارت وارد مذاکره شد. شرایطی که ایرانیان بر رومیان تحمیل کردند بسیار سخت و خوارکننده بود و در عوض پارتیان به کامیابی عظیمی دست یافته بودند.^۳ شاه پارتیان به

1. Cf. Tacite, *Ann.* XV 14 voir. N.C. Debevoise. *A Political History*. 187 ss.

۲. قبلاً راجع به عملکرد عالی سازمان جاسوسی پارتیان و تأثیرات سودمند آن در لشکرکشی‌ها سخن گفتیم. عجیب است که رومیان چنان سازمانی نداشتند که بی‌گمان می‌توانست خدمات بزرگی انجام دهد و از شکست‌های آن‌ها جلوگیری کند.

۳. جدا از این که اشتباه از کوربولون بوده یا نه که کندی اقدامات او موجب فاجعه رانديا شد، ارتش پارت به برکت برنامه‌ریزی بلاش یکم که توانست همه نیروهایش را بسیج کند و ارتش روم را از هم بپاشد به پیروزی رسید. نک. نلسون دوبوواز، تاریخ سیاسی، ۱۹۰ n، ۲۵.

شرطی حاضر به برداشتن محاصره شد که سپاهیان روم از ارمنستان عقب بنشینند و تمام استحکامات، تدارکات و منابع دیگر خود را به ایرانیان تحویل دهند. پس از آن که لژیونرهای رومی اردوگاه خود را ترک کردند، ارامنه به آنجا یورش بردند و به چنان تاراجی پرداختند که رومیان بی سلاح و لباس ماندند. مدت‌های مدیدی بود که ارتش و حیثیت رومیان چنین ضربه سختی را تحمل نکرده بود چنان که این واقعه یادآور شکست سخت رومیان از سامنیت‌ها در قرن چهارم پیش از میلاد شد و به *furculae Caudinae* [فاجعه بزرگ] شهرت یافت. بیش از صد سال پس از شکست کرهه [حران] و حدود صد سال پس از مغلوب شدن آنتونیوس در ارمنستان، بار دیگر ارتش پارت پیروز شد و ناتوانی و بیهودگی تلاش‌های رومیان در ارمنستان را پیش چشم جهانیان به نمایش گذاشت. البته درست است که بلاش از شادی این که رومیان استحکامات فرات را رها کرده و او را از هر حمله‌ای از این سو آسوده خاطر ساخته بودند، موافقت کرد که خود نیز نیروهایش را از ارمنستان عقب بکشد، اما این اقدامی زودگذر بود زیرا در یکی از مواد پیمان تسلیم رانديا پیش‌بینی شده بود که ایران سفیری به روم بفرستد تا مسئله ارمنستان فیصله یابد و روم تاج ارمنستان را به تیرداد بسپارد. البته سفیر بلاش به روم رفت ولی دست خالی بازگشت چون تیرداد به عذر مجوس بودن از مسافرت خودداری کرده بود.* بدین ترتیب مذاکراتی که با درگیری‌های نظامی قطع می‌شد در تمام سال ۶۳ میلادی به درازا کشید و سرانجام قرار شد تیرداد شخصاً به رُم برود و تاج ارمنستان را از دست نرون دریافت کند. تیرداد پیش از مسافرت به عنوان مقدمه تشریفات، نیم‌تاج خود را در حضور پارتیان و سفیران روم از سر برداشت و در پای پیکره نرون قرار داد.

سفر تیرداد به ایتالیا همراه با ملازمان متعدد و سه هزار سوار در سال ۶۶ میلادی انجام گرفت.^۱ عظمت تشریفات برگزار شده در ایتالیا و به خصوص در شهر رُم به نحوی تنظیم شده بود که به جامعه رومی تفهیم شود نرون پیروزی بزرگی به دست آورده است. نرون دستور داد طاق‌نصرتی در رُم برپا کنند. معبد یانوس را به نشانه پایان دوران جنگ میان ایران و روم ببندند و سکه‌های مخصوصی ضرب کنند.^۲ در باره سفر تیرداد به رُم

* «عذر مجوس بودن» به خوبی زرتشتی بودن آشکار اشکانیان را ثابت می‌کند. - م.

۱. در مورد اوضاع و احوال مربوط به مسافرت تیرداد به روم که به توصیه نرون ابعاد تبلیغاتی وسیعی یافت بنگرید به: F.Cumont, *L'iniziazione*, 145 ss.

۲. نک. نلسون دوبوواز، همان، ۱۴۹. این نخستین بار نبود که در مورد روابط ایران و روم آشکارا واقعیت را تحریف می‌کردند.

اطلاعات زیادی داریم، زیرا منابع رومی احتمالاً به اشاره مقامات به شرح و تفصیل پرآب و تابی در این باره پرداخته‌اند. نقطه اوج این مراسم ملاقات تیرداد با نرون بود که تیرداد بنا به آیین شرقیان که ما به برکت نامه داریوش به گادات با آن آشنا هستیم، سخنرانی کوتاهی ایراد کرد و خود را بنده نرون نامید.^۱ نرون نیز در خطابه خود از شایستگی‌های روم یاد کرد و تیرداد را پادشاه ارمنستان اعلام نمود. با این حال جریان رویدادها و پیامدهای آن که نکته اصلی‌اش حق امپراتور روم برای تأیید هرباره نامزد پادشاهی ارمنستان بود، چون صرفاً از منابع رومی نقل شده چندان قابل اعتماد نیست.^۲ زیرا چنان که دیدیم آنچه در ارمنستان گذشت موفقیتی بزرگ برای پارتیان و اوج تحقق سیاست ایشان از قرن‌ها پیش بود. ارمنستان از آن پس بخشی از میراث اشکانیان شد و شاهنشاه ایران به راستی شاه شاهان گشت. شاه ارمنستان معمولاً از خاندان پارتیان بود و با آن‌ها روابط خویشاوندی داشت. گذشته از آن‌که پیوندهای متعدد دیگری میان دو جامعه ایرانی و ارمنی عنصر استواری بود که خواسته‌های برتری‌جویانه روم را که همیشه می‌خواست به زور شاهانی بیگانه را بر ارمنستان حاکم سازد در سایه قرار می‌داد. آنچه در این مورد شایسته توجه ویژه است، نگرش خود ارمنیان است که شاید

۱. این صحنه نمایشی که زرق و برق و جنبه شگفت آن بی‌گمان رومیان را تحت تأثیر قرار داد و رضایت خاطر آن‌ها را جلب کرد، در نظر شرقیان و سنت ایشان معنای متفاوتی داشت. فراموش نکنیم که در شاهنشاهی هخامنشی (که اشکانیان خود را جانشینان آن‌ها می‌دانستند) هر فردی بنده شاه محسوب می‌شد. مثلاً توجه کنید به مورد گادات بلندپایه که داریوش یکم او را بنده خود می‌دانست. بنابراین نمی‌توان به این واژه زیاد تکیه کرد چون یونانیان و رومیان ترجمه دقیقی از آن ندارند. پیداست که این واژه نه برای تیرداد و نه اتباع او جنبه تحقیرآمیز نداشته که او به کار برده است.

۲. در آثار مورخان (م.ل.شومون، ارمنستان، ۱۱۶ به بعد؛ م. لموس، تاجگذاری تیرداد، ۲۵۵ به بعد) رویدادهای سال ۶۶ میلادی فقط از زاویه سیاست روم تحلیل شده که می‌خواسته ارمنستان دولتی دست‌نشانده روم داشته باشد. ی.و.لسکی (تاجگذاری، ۱۶۷ به بعد؛ روابط روم - پارت، ۲۶۹ به بعد) دیدگاه پارتیان و کوشش‌های بلندمدت آن‌ها را با تکیه به منابع روشن کرده است. نگاه کنید به این جمله تاسیتوس

Ann XV 24: se (Vologesis) totiens iactata super optinenda Armenia nunc omittere. (او (بلاش)

بارها ارمنستان را به لرزه در آورده است)

محدود کردن خود به همین رویداد که فقط بخشی از فعالیت روم علیه پارتیان بوده و در چارچوب سیاست روم انجام شده، اهمیت تاریخی قرارداد ۶۶ میلادی را نشان نمی‌دهد. این پیمان نه به سود رومیان بلکه به سود اشکانیان بود. در مورد مجموع این مسئله بنگرید به: اد. دابرووا، سیاست دولت پارت، ۱۵۴ به بعد.

خسته از جنگ‌های دائمی در سرزمینشان، سود خود را در همین راه حل می‌دیدند. و حتی پس از سقوط دولت پارتیان به دودمان اشکانی وفادار ماندند.^۱

اما هنگام ارزیابی ماجرای تاجگذاری تیرداد نباید خود را به منابع رومی یا ارمنی محدود کنیم. سردمدار و بازیگر اصلی این بازی بزرگ اشکانیان و به خصوص بلاش بود که بی‌گمان یکی از برجسته‌ترین فرمانروایان این دودمان به‌شمار می‌رفت. ما برای سنجش او به عنوان یک مرد سیاسی و رها شدن از نگرش یک‌جانبه حوادث سال ۶۶ که فقط دیدگاه رومیان را منعکس می‌سازد، باید به تحلیل گزارش تاسیتوس (Ann. XV 24) پردازیم که تاکنون درست درک نشده است.^۲ این گزارش ما را با طرح‌های بزرگ سیاست بلاش یکم و *arcana imperii* [رموز شاهنشاهی] او که معمولاً مورد ستایش قرار گرفته آشنا می‌سازد. بلاش در یک اجلاس رسمی و احتمالاً در تیسفون، با حضور بزرگ‌ترین اشراف پارت، ماد و ارمنستان، به عنوان شاهنشاه ایران، با شکوه تمام، تیرداد را پادشاه ارمنستان اعلام کرد، چنان‌که قبلاً برادرش پاکور را شاه ماد آتروپاتن اعلام کرده بود. این کار پیش از آن انجام شد که نرون در رُم تاج بر سر تیرداد بگذارد؛ به نوشته تاسیتوس: *diademate caput eius, sc. Tiridatis evinxit* [تاج بر سر تیرداد نهاد]. بلاش از این کار دو هدف داشت: از سویی بر نرون پیشی‌گرفت و از اهمیت اقدام نرون در نظر اتباع خود کاست که پادشاهی رومی بود و حرکتش در کشوری دوردست و بیگانه و عاری از خصلت شکوهمند آیین زرتشت انجام گرفته بود؛ از سوی دیگر نگرش عمیق سیاسی خود را به نمایش گذاشت که عبارت بود از ایجاد مجموعه‌ای از پادشاهی‌ها در چارچوب میراث اشکانی از اعضای خاندان سلطنتی. این هرمی بود که در رأس آن بلاش قرار داشت و دومین و سومین جایگاه را به ترتیب پاکور و تیرداد اشغال می‌کردند. این طرح ظاهراً اندیشه اصیل بلاش بود چون با الگوهای غربی هلنی و رومی فرق داشت که نایب‌السلطنه تعیین می‌کردند و ریشه‌هایش در واقعیت‌های شاهنشاهی اشکانی بود. بی‌تردید هدف دیگر آن پایان دادن به کشمکش‌های درونی اعضای خاندان

۱. نک. ی. وُلَسکی، روابط روم - پارت، ۲۶۹ به بعد. مسئله ارمنستان در کتاب‌ها به درستی بررسی نشده و طبق معمول تحت تأثیر ملاحظات مربوط به روم بوده است.

۲. ی. وُلَسکی (تاجگذاری، ۱۶۷ به بعد) توجه را به این مراسم که توسط تاسیتوس توصیف شده جلب می‌کند که نمایانگر اهمیت آن از دید یک رومی است و اصول عمیق سیاست شاه ایران را روشن می‌سازد. نک. ی.

وُلَسکی، قفقاز و دریای سیاه، ۲۷ به بعد و نیز: M.G. Angeli Bertinelli, *Roma e Oriente*, 1979.

سلطنت بود که بارها به پیکارهای خونین و سوءقصدیهای کشیده بود که ارکان کشور را به لرزه درآورد.

این سیاست در مورد ارمنستان هدف‌های بسیار ظریف‌تری را دنبال می‌کرد. فراموش نکنیم که ارمنستان از قرن‌ها پیش در معرض حملات سلوکیان، و سپس پارتیان، رومیان، ایرانیان و آنگاه آلان‌ها قرار داشت؛ افزون بر این که فرمانروایان آن به زور تحمیل شده و از هر لحاظ با محیط ارمنستان بیگانه بودند. ارمنستان با پذیرش یک شاه اشکانی، یعنی از کشوری که با آن پیوندهای مشترک زیادی داشت، می‌توانست روی حمایت تمام اعضای دودمان اشکانی حساب کند. شاید از همین رو بود که نه تنها آرامنه به سرعت وضع جدید را پذیرفتند بلکه تا مدت‌های مدید پس از سقوط اشکانیان نیز در وفاداری به ایشان پای فشردند. زیرا فقط در قرن چهارم میلادی بود که ساسانیان توانستند ارمنستان را ضمیمه ایران سازند.^۱ با بررسی تاریخ رویدادهای سال ۶۶، ناچاریم بپذیریم (صرف نظر از تلاش مرسوم رومیان برای پوشاندن واقعیت) که به برکت سیاست سختکوشانه شاهان اشکانی، از جمله بلاش، دولت پارتیان میوه‌های برنامه‌های بلندمدت خود را چید، حال آن‌که نرون و امپراتوری روم ناکام ماندند. اشکانیان به بهای مصالحه‌ای آبرومندانه که سیاستمداران حیثیت روم را رعایت می‌کرد، سود مشخص و ملموسی به دست آوردند، و آنچه در سیاست به حساب می‌آید واقعیات است نه گفتار. این سیاست صلح را در مرز فرات، که تا چندی پیش همیشه باعث درگیری بود، تأمین کرد.^۲ این وضع در زمان حکومت توأم سه امپراتور در روم نیز تغییر نکرد، زیرا بی‌گمان بلاش یکم با دقت جریان رویدادها را دنبال می‌کرد و می‌خواست نفوذ ایران را بر روم حفظ کند همان‌طور که اسلاف او هنگام جنگ‌های داخلی روم که به زوال جمهوری انجامید به یاری یکی از طرفین شتافته بودند. بلاش در نامه‌ای خطاب به وسپاسیانوس و با ذکر مقام خود به عنوان «شاهنشاه» *Ἀρσάκης Φλασινῶ βασιλεὺς βασιλέων*.

۱. در باره نسخبر موقتی ارمنستان توسط شاپور دوم، بنگرید به :

E.Kettenhofen, *Die römisch-persischen Kriege*, 132.

۲. عظمت دوره اشکانیان که اکنون به برکت کاوش‌های باستان‌شناسی روشن شده، تأیید درخشانی بر سیاست بلاش یکم است که شاید یکی از بزرگ‌ترین شاهان اشکانی بوده است. ظاهراً کلاوس شپمان (همان، ۵۴) نیز با این عقیده موافق است و به موفقیت‌های این شاه در جنگ با روم اشاره می‌کند.

او از پذیرش این کمک خودداری کرد، که نشان می‌دهد ارتباطات نزدیک‌تر با پارتیان را مفید نمی‌دانست و بی‌گمان این امر به اختلافات بر سر ارمنستان مربوط می‌شد. این رفتار هنگام تهاجم آلان‌ها که از آن سوی قفقاز آمده بودند به ماد آتروپاتن، ارمنستان و خود پارت نیز بروز کرد. یعنی بلاش در برابر خطر یورش آن‌ها به ایران از وسپاسیانوس کمک خواست ولی او باز امتناع کرد. روم به خصوص هنگام شورش شهر یهودیه نمی‌خواست به رقیب خود کمک کند.

با توجه به شهرت علاقه متقابل یهودیان و پارتیان به یکدیگر، روم به صلاح خود می‌دانست که بلاش نگرانی دیگری داشته باشد و به این نقطه بحرانی (یعنی یهودیه) توجه نکند. به زودی عقب‌نشینی آلان‌ها به پشت قفقاز خطر را دور کرد.^۲ از زمان مرگ بلاش اطلاعی نداریم. بیش‌تر فرضیات مؤید آن هستند که درگذشت او پس از سال هشتاد میلادی رخ داده یعنی او حدود سی سال سلطنت کرده است.^۳ با این حال، همانند سلف بزرگش اردوان دوم، پادشاهی او را نیز فقط براساس موفقیت‌هایش در مورد ارمنستان نمی‌توان سنجید.

با توجه به تناسب نیروهای دو طرف (ایران و روم) پیامد پیکارهای ایشان کامیابی بی‌چون و چرای برای اشکانیان محسوب می‌شود. نقایص موجود در منابع این احساس غلط را ایجاد می‌کند که گویا در زمان فرمانروایی پارتیان هیچ اتفاق مهمی در ایران و منطقه رخ نداده بود.^۴ همین واقعیت که بلاش با وجود آن‌که همیشه درگیر شورش‌ها و یاغی‌گری اشراف بوده که حتی ناچار به فرار شده ولی باز توانسته مدت سی سال بر تخت سلطنت پایداری کند، نشان می‌دهد که سیاست او به‌طور کلی مورد حمایت اشراف بوده و اقتدارش خدشه‌دار نشده است، و این امر در دودمان اشکانی نادر است.^۵

1. Cf. Dio Cass. LXVI 11, 3.

2. Cf. N.C. Debevoise, *A Political History*, 201.

۳. در مورد نظریات تازه در باره مرگ او بنگرید به ک. شپیمان (همان، ۵۸).

۴. از این لحاظ حتی تاریخ‌نویسی جدید نیز انتقادپذیر است.

۵. جالب توجه است که اقدامات قبلی اشکانیان برای اشغال ارمنستان اشراف را نگران کرده بود و از قدرت روزافزون شاهنشاه دچار هراس شده بودند. حل مسئله ارمنستان توسط بلاش یکم، نه تنها شاه بلکه کل دودمان را آسوده‌خاطر ساخت و احتمالاً نگرانی‌های خاندان‌های بزرگ را نیز کاهش داد.

شاید بتوان گمان برد که این امر معلول استمرار سیاست ایران‌گرایی بوده که شاهان قبل از او آغاز کرده بودند. به هر حال به نظر می‌رسد که این گرایش‌ها در زمان پادشاهی طولانی بلاش تقویت شده بودند. البته بازسازی این پدیده‌ها در حال حاضر تا حدی جنبه فرضی دارد، اما تلاش برای این کار بی‌ارج نیست. گرایش جایگزین کردن زبان پهلوی به جای زبان یونانی که از آغاز قرن یکم میلادی در ایران پدید آمد، در زمان سلطنت بلاش یکم میوه داد.^۱ این فرایند را با خواندن نوشته‌های روی سکه‌های اواسط قرن یکم میلادی می‌توان دریافت که بسیار ابتدایی‌اند و نشان می‌دهند که آشنایی با زبان یونانی بسیار کاهش یافته بوده است. بلاش احتمالاً با دریافت این وضع تصمیمی گرفت که می‌توان آن را تاریخی‌ناامید چون بر روی سکه‌ها به جای این نوشته‌های مخدوش یونانی فرمان داد به زبان پهلوی بنویسند. بدین ترتیب ایران‌گرایی تأییدی تازه پیدا کرد. اگر توجه کنیم که از چند قرن پیش یعنی از میانه قرن دوم پیش از میلاد زبان پهلوی زبان رایج دربار اشکانیان شده بود، آن‌گاه این اقدام کاملاً قابل درک به نظر می‌رسد. این به معنای پایان یک دوره و آغاز دوره‌ای نوین بود.

با این حال نگرش ایران‌گرایی بلاش به همین کار محدود نمی‌شد. می‌توان به احتمال بسیار زیاد ابتکار او در گردآوری و تدوین متن اوستا را نیز در چارچوب همین سیاست فرهنگی ایران‌گرایی وی گنجانید. البته این ظاهراً فرضیه‌ای بیش نیست، اما با توجه به تغییرات روی سکه‌ها، این فرضیه با اسناد مادی محتمل‌تر و استوارتر می‌شود.^۲ همچنین نباید فراموش کرد که فرایند شکل‌گیری حماسه ایرانی که پهلوانانش از خاندان‌های بزرگ ایرانی بودند در زمان پادشاهی او و اردوان دوم استوار شد.^۳ این پدیده فوق‌العاده

۱. بنگرید به دواثری، ولسکی (۱). در باره «یونان‌دوستی»؛ ۲. دوره پارت، ۱۱۰ به بعد). در پژوهش‌ها فقط از این پدیده نام برده‌اند بی‌آن‌که هیچ‌گونه اهمیتی برای آن قائل شوند. با این حال به محض آن‌که معلوم شد در فعالیت اشکانیان گرایشی فزاینده به ایران‌گرایی (نویران‌گرایی) و یونان‌گریزی از قرن دوم ق.م در عرصه‌های مختلف حیات فرهنگی وجود داشته، محققان به بررسی موشکافانه نشانه‌های ایران‌گرایی اشکانیان پرداخته‌اند. اما احسان یارشاطر (تاریخ ایران کمبریج، XXIV, III) عقیده دارد که شاهان پارت به برتری یونانیان اذعان داشته‌اند و می‌خواسته‌اند آن‌ها را تسکین دهند. به گمان من این اندیشه کاملاً اغراق‌آمیز است.

۲. با آن‌که این موضوع هنوز به شکل فرضیه است، اما برخلاف ده‌ها سال پیش اکنون می‌توان از آن حمایت کرد و نشان داد که ایران‌گرایی اشکانیان تجلی اراده‌ای معطوف به هدفی بنیادی بوده است.

۳. نک. مری بویس، تاریخ ایران کمبریج، III، ۱۱۵۱ به بعد؛ احسان یارشاطر، تاریخ ایران کمبریج، XXXI/XXXII.

مهم در حیات فرهنگی ایران، گواه آشکار وجود شور و شوق و تب و تاب ایران‌خواهی نه تنها در دربار سلطنتی بلکه در خارج از آن یعنی در کاخ‌های خاندان‌های بزرگی است که نقش آن‌ها را نباید از یاد برد. آنچه گفته شد یگانه پدیده در فرایندهای ایران‌گرایی رو به پیشرفت در کشور نبود. ساختن شهر بلاشگرد^۱ در نزدیکی شهر سلوکیه (که اگر شهر دیگری نباشد آن را بلاشکرت نیز نامیده‌اند)، شهری که در واقع قرار بود جای سلوکیه در حال زوال را بگیرد، نیز در راه همین هدف انجام گرفت. چنان که از نام آن نیز برمی‌آید، بلاش می‌خواست نقش برتر عنصر ایرانی را نشان دهد. وانگهی این نیز منتفی نیست که شاهان اشکانی - البته نه هنوز به شدت شاهان ساسانی - در صدد ایجاد مراکز بزرگ شهری با خصلت ایرانی بوده‌اند تا آن‌ها را جانشین شهرهای یونانی رو به انحطاطی کنند که دیگر قادر به ایفای نقش پیشین خود نبودند. بنابراین برای ارزیابی تاریخ پارت و شاهان آن در این دوره (سده‌های یکم و دوم میلادی) کافی نیست که به رویدادهای مربوط به یک مرز، هر قدر هم با اهمیت، توجه کنیم، بلکه باید به بررسی ژرف‌تر و گسترده‌تر فرایند ایران‌گرایی فزاینده در دولت اشکانی بپردازیم. خطای تاریخ‌نویسان این دوره که تاکنون به افول دولت پارت از زمان مرگ بلاش یکم تا سقوط آن سلسله (۸ - ۲۲۶ میلادی) پرداخته‌اند، محدود شدن در چارچوب شرح روابط ایران و روم بوده بی‌آن که بخواهند به کمک عناصری که برشمردیم ارزیابی جامعی انجام دهند. با این حال فقط با این روش می‌توان از آرایه تصویری یکجانبه از دولت اشکانی در دوره افول پرهیز کرد.

III. بی‌آن که بخواهیم در باره موضوعی صرفاً ادبی پافشاری کنیم، یادآور می‌شویم که فقط با در کنار هم گذاشتن تمام تجلیات ایران‌گرایی است که می‌توان تصویری نزدیک به واقعیت به دست آورد.

۱. نک. نلسون دوبوواز، تاریخ سیاسی، ۲۰۴. در مورد مسائل مختلف مربوط به احداث این شهر بنگرید به: ک. شپمان (Grundzüge, 58n, 80).

شاهنشاهی اشکانی در وضع دفاعی

یورش‌های رومیان به پارتیان

مرگ شخصیت نیرومندی مانند بلاش آغاز دوره‌ای در تاریخ اشکانیان محسوب می‌شود که بازسازی آن برای تاریخ‌نویسی دشوار است. کشمکش‌های دودمانی دوباره از سر گرفته می‌شوند که تاریخ آغاز آن شاید آخرین سال‌های زندگی بلاش باشد. زیرا از سال ۷۷/۷۸ میلادی تصویر پاکور (دوم) جوان به عنوان مدعی و در واقع غاصب در کنار بلاش بر روی سکه‌ها ظاهر می‌گردد.^۱ به هر صورت، پس از مرگ بلاش پاکور ناچار می‌شود با مدعی تازه‌ای به نام اردوان سوم که کانون قدرتش بابل بود وارد مبارزه شود. سلطنت پاکور نکته ویژه‌ای ندارد جز آن‌که از یک نرون دروغین که در واقع شهروند روم بود برای انتقام از روم که از مدعیان پادشاهی ایران حمایت می‌کرد، پشتیبانی نمود.^۲ وقتی ماجرا کشف شد، نظیر مورد یک نرون دروغین دوم، حادثه وخیمی در پی نداشت. اما پیکار میان مدعیان سلطنت در ایران بر طرز تلقی امپراتوران سلسله فلاویوس در روم، به خصوص دومیتئوس (۸۱ تا ۹۶ میلادی)، تأثیر گذاشت و آن‌ها بار دیگر به فکر انهدام دولت اشکانی افتادند.^۳ با آن‌که یقین نداریم، هرچند حدود ده سال بعد امپراتور

۱. در مورد مسئله جانشینی سلطنت در پارت نگاه کنید به عقایدک. شپیمان (همان، ۵۸ به بعد و یادداشت ۸۱). لوریدر (شوش، ۱۷۴) برای حل این مشکل پیشنهاد کرده تعدادی از سکه‌ها را نه از بلاش دوم بلکه از شاه جدیدی به نام بلاش سوم (یعنی از ۱۱۱/۱۱۲) بدانیم و این فرض را که بلاش دوم از ۷۷ تا ۱۴۷ میلادی سلطنت کرده کنار بگذاریم، که به نظر من بعید می‌نماید درست باشد.

۲. شاید این پشتیبانی نشانه نظر مساعد اشکانیان نسبت به نرون باشد که مسئله ارمنستان را به سود پارتیان حل کرد.

۳. اد. دابرووا (آسیای صغیر، ۱۹۸۰) با تکیه بر کاوش‌ها و کشفیات کتیبه‌شناسی و استفاده گسترده از اکثر منابع به بررسی دقیق این مسئله پرداخته است.

ترایانوس به اجرای این نقشه پرداخت، ظاهراً تدارکاتی که دومیتئوس در مرز شرقی امپراتوری تهیه دید گواه آن هستند که روم از دست دادن ارمنستان را نپذیرفته بود و وجود آن را خطری برای خود تلقی می‌کرد. حفريات انجام گرفته در مرز کاپادوکیه و کنار رود فرات منجر به کشف کتیبه‌های متعددی شده‌اند که دلیل بر اقدامات تدارکاتی گسترده برای حمله به ایران هستند. ساخت جاده‌هایی در آسیای صغیر، بندرهایی در کرانه دریای سیاه، و تقویت نیروی دریایی (*classis Pontica*) در واقع اقداماتی بلندمدت بودند تا عبور سپاهیان و تدارکات لژیون‌های مستقر در مرز را امکانپذیر سازند. روم خردمندانه امکان وقوع درگیری نظامی را با توجه به اوضاع مساعد درون دولت پارت از نظر دور نداشته بود.

زیرا در کنار پاکور دوم که ظاهراً در حوالی سال ۸۱ میلادی از مبارزه با اردوان سوم پیروز بیرون آمده بود، این واقعیت که سری سگه‌ها استمرار ندارند و به‌علاوه در روی سگه‌ها اسامی بلاش‌های دیگری به چشم می‌خورد ثابت می‌کند که نظام استوار یافته توسط بلاش یکم در برابر گذر زمان پایدار نمانده بود.^۱ در هر حال دشوار است به کمک سگه‌ها مشخص کنیم کدام شاه در کدام سرزمین حکومت می‌کرده است. با این همه می‌توان پذیرفت که پاکور تا سال ۱۱۵ پادشاهی کرده و با کشور چین ارتباط تجارتي داشته است. با توجه به این که راه زمینی طولانی و خطرناک بود، این شاه تمایل داشت از راه آبی یعنی از مصب در رود دجله و فرات با خاور دور داد و ستد بازرگانی انجام دهد. با توجه به سیاست فعال اشکانیان در برابر روم، بعید نیست که پاکور از داکه‌بال (پادشاه داکیا) در پیکار با ترایانوس حمایت کرده باشد، البته اگر بپذیریم که سواران زره‌پوش روی ستون یادبود ترایانوس پارتیان بوده‌اند نه سرمت‌ها.^۲ علاقه پاکور به مرز غربی کشور از این جا معلوم می‌شود که ناحیه اوسروئن را به آبگار پسر ایساتس فروخت گرچه این بدان معنا نیست که آن جا به قلمروی مستقل از ایران تبدیل شد. با توجه به فقدان اطلاعات، جز وقایعی گسسته و بی‌ارتباط، از وقایع داخلی قلمرو پارتیان آگاهی درستی

۱. ک. شپیمان (همان، ۱۲۶) با ارائه فهرست خود می‌پذیرد که از سال ۷۷/۷۸ تا سال ۱۴۶/۱۴۷ میلادی نه پادشاه پارتی در ایران وجود داشته بی‌آن که بتواند قلمرو مشخص هر کدام را در درون شاهنشاهی پارت مشخص سازد.

۲. نلسون دوبوواز (همان، ۲۱۷) این فرضیه را مطرح کرده، اما بیش‌تر محتمل است که این‌ها سرمت باشند.

نمی‌توانیم داشته باشیم. یکی از این وقایع آن بود که یکی از دو پسر پاکور به نام آکسیدارس توسط خسرو و احتمالاً با موافقت روم بر تخت ارمنستان جلوس کرد. مسئله‌ای که مدت‌ها بر سر آن اختلاف وجود داشته سلطنت طولانی بلاش دوم است که از ۷۷/۷۸ تا ۱۴۶ میلادی به درازا کشیده و امروزه راه حلی فرضی برای آن یافته‌اند. گمان می‌رود که سگه‌های منتسب به او از سال ۱۱۱ میلادی متعلق به پادشاه بعدی همنام وی یعنی بلاش سوم بوده باشد که تا سال ۱۴۶ سلطنت کرده و سپس مقام خود را به بلاش چهارم سپرده است.^۱ پایان سلطنت این شاه اخیر را به شیوه‌های مختلف محاسبه کرده و سال ۱۹۰ یا ۱۹۲ دانسته‌اند. در دسرهای تازه‌ای در شرق رخ داد، خسرو آکسیدارس را از تخت ارمنستان به زیر افکند تا پارتاماسیریس، پسر دوم پاکور، را بدون جلب موافقت روم به جای او بنشاند. این بهانه‌ای شد برای امپراتور تریانوس (۹۸ تا ۱۱۷ میلادی) که به ارمنستان و ایران حمله کند.^۲

چنان‌که از تدارکات زمان دومیتیوس معلوم می‌شود، این نقشه از مدت‌ها پیش وجود داشته است. با آن‌که انگیزه‌های تریانوس برای چنین لشکرکشی پرهزینه‌ای که توان اقتصادی امپراتوری را تحلیل برد، نکات دیگری ذکر شده‌اند - میل به کسب افتخار، تأمین امنیت مرز، تسلط بر راه‌های بازرگانی - اما انگیزه اصلی مبارزات ایران و روم که از قرن‌ها پیش وجود داشت، یعنی میل به نابودی دولت پارت و حذف دشمنی خطرناک، به جای خود باقی بود. مؤید این برداشت عظمت نیروهای تریانوس در این لشکرکشی است که شمار آن، همراه با نیروهای کمکی دولت‌های شرق، احتمالاً به صد هزار نفر می‌رسید.^۳ خسرو که احتمالاً در بخش غربی ایران قدرت داشت - زیرا در تماس دائم با تریانوس بود - پیک‌هایی نزد او فرستاد و پیغام داد که در صورت لزوم در برابر نخستین حمله رومیان مقاومت خواهد کرد، ضمن آن‌که قلمروهای پاکور دوم و بلاش دوم بی‌گمان در خاک ایران قرار داشتند. سفیران در آتن با امپراتور ملاقات کردند ولی او پیشنهاد ایشان در مورد به رسمیت شناختن پارتاماسیریس به عنوان شاه ارمنستان را بنابر

۱. این فرضیه استادانه از لوریدر (همان، یادداشت ۱) است که بدون آن‌که عمر طولانی غیرعادی برای بلاش دوم قائل شود، مسئله را به این ترتیب حل می‌کند.

۲. ک. شپیمان (همان، ۶۰) این فرضیه را مطرح کرده، اما فرضیات دیگر منتفی نیست.

۳. از جمله کتاب‌های فراوان در این زمینه بنگرید به: ژ. گی، رساله، و ف. آلبر، جنگ تریانوس با پارتیان. شایان ذکر است که مطالب این دو کتاب گرایش جانبدارانه آن‌ها نسبت به روم را فاش می‌سازند.

پیمان سال ۶۳ رد کرد. ترایانوس که پس از شکست دادن داکه بال (شاه داکیا) به قدرت روم اطمینان یافته بود، مصمم بود دولت اشکانیان را نابود کند.^۱ و بنابراین هدیه‌های ارسالی توسط خسرو را نپذیرفت. در باره لشکرکشی ترایانوس که بی شک موفقیتی بزرگ برای ارتش روم، گرچه ناقص، بود بسیار نوشته‌اند. پیامدهای منفی آن برای دولت اشکانیان آشکار است. و اما فراموش نکنیم که جنگ در واقع در حاشیه ایران و دولت پارت اتفاق افتاد و رومیان نه در آن زمان و نه در لشکرکشی‌های بعدی هیچ‌گاه نتوانستند قدم به خاک ایران بگذارند، حال آن‌که بدون این موفقیت و دستیابی به مرکز کشور، این لشکرکشی از دید اشکانیان آن اهمیتی را که رومیان برایش قایل بودند، نداشت.^۲ تصمیم‌های بعدی امپراتور هادریانوس نیز دلیل بر آن است که سپس رومیان نیز به همین نتیجه رسیده بودند.

ترایانوس در بهار سال ۱۱۴ عملیات نظامی را آغاز کرد و به ارمنستان یورش برد. در این زمینه رفتار خسرو نشانه نیکویی است: او به خاطر برتری عددی رومیان به جنگ منظم تن نداد بلکه قوای خود را برای موقعیت مساعد حفظ کرد. ترایانوس بدون برخورد با مقاومتی از سوی پارتاماسیریس ارمنستان را اشغال کرد، و شاه ارمنستان همان‌گونه که تیرداد تاج خود را قبلاً از دست نرون گرفته بود، در اردوگاه رومیان نیمتاج خود را تقدیم ترایانوس کرد. ترایانوس که مصمم به فتوحات بود فرمان داد به وضع توهین آمیزی او را از آن‌جا دور کنند.^۳ آن‌گاه حادثه‌ای رخ داد که در طی آن شاه ارمنستان کشته شد. عده‌ای از مورخان این عمل ننگین را دلیلی می‌دانند - البته یکجانبه - که روم سیاست پذیرش ایران به عنوان یک دولت برابر با خود در جهان آن روز را کنار گذاشت.

۱. با پیگیری خطوط اساسی سیاست روم (*debellare superbos* = فاتح برتر)، و فتح کارتاژ، مقدونیه، یونان، پونتوس، سوریه و دولت‌های کوچک‌تر دیگر، تردیدی نیست که روم همیشه نقشه نابودی امپراتوری اشکانی را در سر می‌پرورانده است؛ و تأییدی دیگر بر این فرضیه، گزارش لیانیوس (XVIII 282) است که قبلاً ذکر کردیم. پریشانی دولت پارت پس از مرگ بلاش یکم (حدود ۷۷ میلادی) طبعاً این روحیه را در اطرافیان ترایانوس تقویت کرده بود.

۲. با آن‌که این نکته نقش قاطعی در روابط ایران و روم داشته، مورخان همیشه ارزش واقعی آن را در نیافته‌اند. اشکانیان می‌دانستند در داخل خاک ایران، گاه با موفقیتی درخشان، می‌توانند بجنگند. بنابراین نه دشمن خارجی بلکه دشمن داخلی بود که باعث سقوط ایشان شد، و این نکته‌ای است که باید بر آن تأکید کرد.

۳. برای توضیح این رفتار ترایانوس احتمالاً باید به این نکته توجه کرد که به نظر او قرار بود آکسیدارس شاه ارمنستان شود نه پارتاماسیریس. از این رو فرمان داد او را از آن‌جا برانند. نک. نلسون دوبوواز، تاریخ سیاسی، ۲۲۴.

به نظر می‌رسد این داوری گزافه باشد و با واقعیت تطبیق نکند، زیرا بعدها هرودیان (هرودیانوس) مورخ معاصر آن زمان، کماکان از دو قدرت جهانی روم و پارت یاد می‌کند.^۱ ترایانوس پس از تسخیر ارمنستان، که آن را به ایالتی از روم تبدیل کرد، در بهار سال ۱۱۵ وارد شمال بین‌النهرین شد و شهرهای مهم نصیبین و ادس [اورفه یا الرها در جنوب ترکیه کنونی] را به تصرف درآورد و بدون برخورد با مقاومت خسرو آن‌جا را نیز ایالت رومی بین‌النهرین نامید. احتمالاً در بهار سال بعد سپاهیان روم آدیابن را تصرف کردند و با ادامه حرکت خود در امتداد فرات پایتخت پارتیان یعنی تیسفون را نیز گرفتند و تخت زرین اشکانیان به دست ایشان افتاد. ترایانوس همه مناطق تصرف شده را به ایالتی جدید به نام آشور تبدیل کرد. ظاهراً او می‌پنداشت به هدف خود رسیده است و گواه این امر یکی لقبی است که بر خود نهاده و خود را *Parthicus* [فاتح پارتیان] نامید و دیگر آن‌که سکه‌هایی ضرب کرد و فرمان داد روی آن‌ها جمله *Parthia capta*، یعنی «پارتیان شکست خورده» را حک کنند.^۲ ولی به‌رغم این لشکرکشی سه‌ساله، موفقیت کامل هنوز دور از دسترس بود. به هر صورت این القاب ثابت می‌کنند که رومیان و اطرافیان ترایانوس پس از این کامیابی‌های بزرگ که البته بدون نبرد به دست آمده بود خود را پیروز و دشمن را مغلوب می‌انگاشتند.^۳ آن‌گاه ترایانوس با کشتی از دجله تا خلیج فارس رفت و خاراسن را همراه با شهر مهم خاراکس اسپاسینو اشغال کرد و بدین ترتیب راه دریایی مدیترانه به سوی خاور دور به روی او گشوده شد.

ترایانوس هنگام بازگشت از همان راه دجله به شهر بابل رسید و در آن‌جا با شگفتی آگاه شد که خسرو در بسیاری از سرزمین‌های تسخیرشده توسط روم به ضدحمله پرداخته و در نتیجه بسیاری از واحدهای رومی مستقر در آن مناطق یا نابود شده یا

۱. با پذیرش این که لشکرکشی ترایانوس اقدامی بی‌اهمیت و بسیار کوتاه‌مدت بود، آن‌گاه گزارش هرودیان (IV 10, 2) به عنوان ادامه دهنده راه بوسستینوس توجیه‌پذیر می‌شود.

۲. نک. نلسون دویوواز (همان، ۲۲۴ و جاهای دیگر). القاب *Parthicus* و *Parthia Capta* و بعدها *Parthicus Maximus* نشان می‌دهند که رومیان تا چه اندازه به پیروزی‌های خود بر دشمن اصلیشان اهمیت می‌داده‌اند. این القاب بی‌گمان در خدمت تبلیغاتی بودند که می‌خواست بار سنگین هزینه‌های لشکرکشی‌هایی را که چندان سودی نداشتند برای مردم روم توجیه کند.

۳. از نظر ناظران واقع‌بین و بی‌طرف، همین فقدان نبرد منظم تأمل برانگیز بوده است. با توجه به رویدادهای بعدی، بعید نیست که پارتیان استراتژی برنامه‌ریزی شده‌ای داشته‌اند.

گریخته‌اند. می‌توان فرض کرد که واگذاری بدون نبرد سرزمین‌های وسیعی در آسیای غربی به رومیان جزئی از نقشه‌ای بوده تا ترایانوس را به عمق کشور پارت بکشاند تا همان‌گونه که قبلاً با آنتیوخوس هفتم (سیدتس) رفتار کرده بودند،^۱ رومیان را قاطعانه تارومار کنند. عاملی که نقش تعیین‌کننده‌ای در این عملیات داشت، چنان که بارها گفته‌ایم، سازمان جاسوسی کارآمد پارتیان بود که رومیان که در سرزمینی بیگانه می‌جنگیدند معادل آن را نداشتند. از این رو در وضعی گرفتار شدند که دشواری آن با شورش ناگهانی و همزمان همه یهودیان علیه روم افزایش یافت. این جریان از سیرنائیک [بُرقه در لیبی] آغاز شد ولی به سرعت تقریباً تمام خاورمیانه را که عقب جبهه ترایانوس محسوب می‌شد فراگرفت. هرچند منابع در این باره سکوت کرده‌اند، اما طبعاً می‌توان نتیجه گرفت که همبستگی مؤثری میان اقدامات پارتیان در پشت سپاه ترایانوس و قیام یهودیان وجود داشته است. البته نمی‌توانیم مطمئن باشیم، اما روابط دوستانه دیرینه پارتیان و یهودیان این فرض را محتمل می‌سازد. گستردگی برنامه‌ریزی پارتیان که در ضدحمله خسرو مشاهده می‌شود، عنصر مهمی در تأیید این فرضیه است. دلیل دیگر این که همه عملیات پارتیان طبق نقشه‌ای از پیش طرح‌ریزی شده انجام گرفت و آن‌ها از سه سو به سرزمین‌های اشغال شده توسط رومیان حمله بردند.^۲ حمله اصلی از ماد شروع شد و به سوی ارمنستان و آدیابن جهت گرفت، حمله بعدی از طریق فرات و هدفش قطع ارتباط رومیان با سوریه بود، و بالاخره حمله از مرکز به طرف سلوکیه انجام شد. ترایانوس بی‌درنگ واکنش نشان داد، اما در این فاصله رومیان شکست‌های متعددی را متحمل شدند و غنائم خود را از دست دادند. آن‌گاه پیکارهای بی‌رحمانه‌ای در گرفت و شهرهایی نظیر نصیبین، اورفه و سلوکیه یا دستخوش آتش‌سوزی شدند یا تاراج گشتند. تلفات عموم مردم، به خصوص یهودیان که خشم رومیان متوجه ایشان شده بود، عظیم بود. بدیهی است اگر دانش تاریخ منابع پارتیان را نیز در اختیار داشت در آن صورت تصویر کامیابی‌های سپاه خسرو و تلفات رومیان و نیز عامه مردم کامل‌تر می‌شد.

۱. با آن که این قیاسی با حادثه‌ای بسیار دور است، اما شاید بتوان نقشه منثور را که به ساتراپ‌های پارسی آسیای صغیر در برابر تهاجم اسکندر مقدومی در ۳۳۴ ق.م القا کرد، فرضیه‌ای مشابه با این ماجرا دانست بی‌آن که البته بخواهیم ادعا کنیم که اکنون پارتیان از همان الگو پیروی کردند.

۲. در باره جریان ضد حمله پارتیان بنگرید به: K.Schippmann, *Grundzüge*, 62 ss.

با وجود این تمام مورخان در باره وضع نامطلوب رومیان همداستانند که: ترایانوس به امکانات خود برای ارزیابی نیروهای پارت و لیاقت برنامه‌ریزی آن‌ها زیاده از حد اعتماد کرده بود. در چنین وضع خطرناکی برای رومیان، گویی سرنوشت یا به عبارت بهتر نفاق فرساینده میان اشکانیان، به کمک ترایانوس آمد. زیرا مهرداد برادر خسرو که از سوی او در رأس سپاه بزرگی به فرات میانه اعزام شده بود، ناگهان درگذشت و پسرش سیناتروس [سنتروک] فرماندهی را به عهده گرفت. خسرو سپاه تازه‌ای را نیز به فرماندهی پسر خود پارتاماسیریس به شمال بین‌النهرین گسیل داشت به نحوی که دو سپاه بزرگ همزمان علیه رومیان وارد عمل شدند، و این نشان می‌دهد که مسئله کمبود قوا مطرح نبوده بلکه برنامه‌ای اندیشیده استراتژی خسرو را نسبت به رومیان تعیین می‌کرده است. میان دو شاهزاده اشکانی، سیناتروس و پارتاماسیریس، اختلاف درگرفت و ترایانوس از موقعیت استفاده کرد و به پارتاماسیریس وعده پادشاهی ایران را داد. در جریان نبرد میان اشکانیان سیناتروس به قتل رسید و ترایانوس در تیسفون پارتاماسیریس را شاه اعلام کرد و فرمان داد به مبارکی سکه‌هایی ضرب کنند که بر روی آن‌ها جمله [Rex Parthis datus] پادشاهی اعطایی به پارت] حک شده بود.^۱ با این حال این شاه مورد عنایت روم، با توجه به فضای ضد رومی حاکم، از پشتیبانی پارت‌ها برخوردار نشد و خسرو او را از بین‌النهرین بیرون راند، گرچه مدتی کوتاه بر بخشی از ایران حکومت کرد. اکنون ورق به سود پارت‌ها برگشته بود. در ارمنستان پسر سیناتروس به نام بلاش چنان عرصه را بر حاکم رومی آن‌جا تنگ کرد که ترایانوس فقط توانست به بهای مصالحه و بخشیدن بخشی از ارمنستان به بلاش از ادامه عملیات جنگی جلوگیری کند و امکان عقب‌نشینی سپاهیان روم را از آن سرزمین فراهم سازد. در پی بر باد رفتن آبروی خود ترایانوس در پای باروهای شهر هاترا [الحضر واقع در جنوب باختری موصل] وضع برای رومیان وخیم‌تر شد.^۲ چنان‌که از کاوش‌های باستان‌شناسی برمی‌آید این شهر چندان بزرگ نبوده است. اما پایداری سرسختانه اهالی آن‌جا رومیان را پس از یک حمله ناگهانی و ناموفق به ستوه آورد و بسیار دلسرد کرد. در برابر حملات پیاپی و نیرومندانه پارتیان

1. Cf. N.C. Debevoise, *A Political History*, 237

۲. در باره هاترا بنگرید به:

G. Wirth, *Rom, Parther u. Sassaniden*, 307 ss., J. Wiesehöfer, *Die Anfänge*, 437ss.

ترایانوس ناچار عقب نشست. در مورد این تصمیم او جز فشار پارتیان که استحکامات شهر دورا - اروپوس را تصرف کرده بودند دلیل دیگری وجود ندارد. این شهر سپس مدت یک قرن باروی استوار مرزی ایران در برابر رومیان شد. پیش از پاییز سال ۱۱۷ ترایانوس طرح یک لشکرکشی تازه را برای سال ۱۱۸ تهیه کرد (البته اگر این تبلیغاتی برای پوشاندن شکست کاملش نباشد)، اما بیماری او که از مدت ها پیش بدان مبتلا بود به مرحله خطرناکی رسید و هنگام بازگشت به رُم، در کیلیکیه در تابستان سال ۱۱۷ درگذشت. مرگ ترایانوس و جلوس هادریانوس به تغییری بنیادی در سیاست روم نسبت به پارتیان انجامید. بیرون کشیدن اطلاعات از منابع باستانی برای آگاه شدن از نگرش اشکانیان نسبت به روم پس از تهاجم ترایانوس - که کوتاه اما مؤثر بر وضعیت ایشان بود - کاری بس دشوار است. اما در این مورد نیز اگر با روش علمی عمل کنیم و برنامه «هخامنشی سازی» را به عنوان نقطه عزیمت در نظر بگیریم، می توانیم به نتایجی برسیم. بی گمان هادریانوس به درستی به گستردگی کمک مردم به ایرانیان هنگام لشکرکشی ترایانوس و حتی بیهودگی این لشکرکشی پی برده بود.^۱ بنابراین به نظر او یگانه راه مناسب بازگشت به سیاست حفظ تعادل بود. عامل دیگری که دو طرف را وادار به میانه روی می کرد احتمالاً امور اقتصادی بود، یعنی آرزوی احیای تجارت پرسود میان شرق و غرب که می توانست در آینده برای هر دو سو بسیار سودمند باشد. خسرو بحق در این مبارزه خود را پیروز می دانست و از ثمرات این کامیابی برخوردار شد، زیرا فرات دوباره به مرز میان دو کشور تبدیل شد و ارمنستان نیز دوباره به اقمار اشکانیان پیوست. پیروزی سیاسی آن ها نیز این بود که هادریانوس دیگر هیچ گونه تمایلی به حمایت از ادعاهای پارتامازیریس برای تاج و تخت ایران نداشت. ولی او را در شهر اوسروئن مستقر کرد که قبلاً تابع پارتیان بود. راه حل اخیر که مورد پسند پارتیان نبود چندان دوام نیاورد، زیرا خسرو از روم خواست تا دخترش را که در تیسفون اسیر کرده بودند و نیز تخت طلای اشکانی را برگرداند، و برای تضمین خواسته های خود به اقدام نظامی پرداخت. با توجه به این که خسرو در همین زمان درگیر جنگ با بلاش سوم شده بود،^۲ به

۱. در باره تلفات سنگین رومیان، از جمله بنگرید به :

B. Niese, *Grundriss der römischen Geschichte*, 5^e ed., München, 1923, 336.

۲. بازسازی طرحی از پادشاهی های اشکانی و از دست دادن سرزمین های تابع ایشان، مسئله ای است که احتمالاً به این زودی ها حل نخواهد شد.

یقین نمی‌توانیم بگوییم تهدیدهای او نسبت به روم تا چه حد بُرد داشت و جدی بود. به هر شمار در سال ۱۲۳ روابط دوجانبه ایران و روم در پی مسافرت هادریانوس به شرق شکل تازه‌ای به خود گرفت. با اطمینان نمی‌توان گفت ملاقاتی در آن زمان میان خسرو و امپراتور روم انجام گرفته باشد. به هر صورت خسرو دخترش را پس گرفت، اما در باره بازپس گرفتن تخت زرّین فقط وعده‌اش را دریافت کرد، حال آن‌که شاه پارتیان از لحاظ ارضی موفقیت چشمگیری به دست آورد. پارتامازیریس که به نظر خسرو خطری جدی بود از سلطنت بر اوسروئن برکنار شد و شاه قبلی که سرسپرده اشکانیان بود و ترایانوس او را رانده بود، به مقام پیشین خود بازگشت. در همین دوره خسرو دوباره بر برخی سرزمین‌های جنوب غربی بین‌النهرین مسلط شد. این موفقیت‌ها به خصوص از آن رو بیش‌تر شایان اهمیتند که خسرو پیوسته در معرض تهدید بلاش سوم قرار داشت. صلح در مرز فرات شاید به برکت مذاکرات میان رومیان و پارتیان برقرار ماند. به احتمال زیاد پارتیان از کامیابی‌های خود خرسند بودند، زیرا حوادث زمان ترایانوس آن‌ها را تا اندازه‌ای محتاط کرده بود.

با این حال وضع داخلی دولت اشکانی بسیار شکننده و حساس شده بود؛ مبارزه میان خسرو و بلاش سوم که از سال‌ها پیش ادامه داشت سرانجام به سود دومی فیصله یافت. سکه‌های بلاش پس از ۱۲۷/۱۲۸ دیگر فقط در سلوکیه ضرب نمی‌شد، و هادریانوس نیز که در سال ۱۲۹ از شرق دیدار کرد، دختر بلاش را که از زمان ترایانوس در روم نگهداری می‌شد به او پس داد. بلاش سوم تا سال ۱۴۶/۱۴۸ یگانه پادشاه اشکانی بود. اما برای او نیز بالاخره رقیب یا غاصب تازه‌ای به نام مهرداد پیدا شد که احتمالاً بر سرزمین داخلی ایران حکومت می‌کرد. یکی از ویژگی‌های شخصیت او این بود که سکه‌هایش را به زبان پهلوی ضرب می‌کرد.^۱ اکنون این کار در میان اشکانیان کاملاً مرسوم شده بود، زیرا می‌دانیم که مهرداد نیز از دودمان اشکانی بود. با این حال در منابع تاریخی هیچ‌گونه اشاره‌ای به چگونگی ظهور و سقوط او وجود ندارد. بلاش سوم مانند سلف بزرگ خود بلاش یکم با خطر بزرگی این بار از سوی آلان‌ها روبرو شد. نبردهای

۱. از زمانی که بلاش یکم (۵۵ تا ۵۷ میلادی) به ضرب سکه به زبان پهلوی پرداخت، با توجه به این که حتی در شهرها آشنایی به زبان یونانی ضعیف شده بود، این عمل بعدها ادامه یافت. نک. ر. گوبل، سکه‌شناسی باستانی، II، ۱۹۷ به بعد؛ د. سلوود، تاریخ ایران کمبریج، III، ۲۷۹؛ و احسان یارشاطر، تاریخ ایران کمبریج، XXXI، III.

خونی در ارمنستان، ماد آتروپاتن، کشور پارتیان و نیز ایالت رومی کاپادوکیه میان او و آلان‌ها درگرفت. اگر به منابع مبهم بعدی اعتماد کنیم، بلاش سرانجام توانست آلان‌ها را، که در کانون خود در شمال قفقاز نیز مورد تهدید قرار گرفته بودند فریب دهد و تطمیع کند. این رویدادها تأییدکننده آن عقیده قدیمی هستند که برای ارزیابی جامع دولت پارتیان، فقط در نظر گرفتن عامل روم کافی نیست. تا زمان مرگ بلاش سوم که از زمان لشکرکشی ترایانوس قدرت را در بخشی از ارمنستان در دست گرفته بود، صلح برقرار بود. با این حال دو حریف به تدارک جنگ ادامه دادند، بلاش سوم برای حفظ حقوق پارت در ارمنستان، و آنتونینوس ملقب به زاهد امپراتور جدید روم برای دفاع از منافع روم، اما فعلاً مبارزه بر سر ارمنستان صورت نهفته‌ای داشت. بنابراین جنگ به شکل آشکار درنگرفت شاید از آن رو که بلاش که به روش تجربه شده شکیبایی عادت داشت، نمی‌خواست در این لحظه حساس جنگ را آغاز کند، و در نتیجه آنتونینوس زاهد با تخطی از قرارداد سال ۶۳ توانست نامزد خود را بر تخت ارمنستان بنشاند که البته در باره او چیزی نمی‌دانیم.

با این همه پادشاه جدید پارت از سلسله اشکانی یعنی بلاش چهارم (۱۴۷/۱۴۸ تا ۱۹۳ میلادی) تمایلی به پذیرش این وضع نداشت. شاید او غیر از برنامه «حداقل» که هدفش تصرف ارمنستان بود، آرزو داشت با تصرف سرزمین‌هایی که به هخامنشیان تعلق داشتند و تسخیر سوریه و بندرهای آن که دریای مدیترانه را به خاور دور می‌پیوستند، برنامه «هخامنشی‌سازی» و احیای قدرت ایران را تحقق بخشد. از آغاز امپراتوری مارکوس اورلیوس پارتیان برای تحقق این نقشه از دو سو حمله را آغاز کردند؛ رومیان را در ارمنستان شکست دادند و پاکور را بر تخت آن‌جا نشاندند، و در این ضمن پس از فتح اِدِس (اورفه) وارد سوریه شدند که فضای طرفداری از پارت در آن‌جا به شدت حاکم بود.^۱ با توجه به پیروزی‌های پارتیان که ابعاد مشابه ابعاد سال ۴۱ قبل از میلاد در خاورمیانه یافته بود، یعنی هنگامی که ارتش‌های پارت سوریه، فنیقیه و فلسطین را اشغال کرده و تا قلب آسیای صغیر پیش رانده بودند، مارکوس اورلیوس در سال ۱۶۲ تصمیم گرفت با عملیات گسترده نظامی واکنش نشان دهد. از این رو نایب‌السلطنه خود

۱. با در نظر گرفتن تبلیغات رومیان در مورد پیروزی‌های خود، چون به منابع پارتی دسترسی نداریم و منابع ما فقط رومی هستند، باید بر پیروزی‌های پارتیان مثلاً در زمان بلاش یکم تأکید کنیم.

لوسیوس وروس را همراه با سردارانی بزرگ به سرکردگی آویدیوس کاسیوس به شرق گسیل داشت. از آنجا که تلاش پیشنهادهای صلح رومیان را رد کرده بود، آن‌ها در سال بعد به حمله پرداختند. شاید شاه پارتیان قصد داشت از همان شگرد جنگی خسرو در سال‌های ۱۱۷-۱۱۴ استفاده کند. در هر حال رومیان ارمنستان را اشغال کردند و شهر آرتاکسات را گرفتند و به نشانه حضور خود در آن کشور شهر جدید کانوپولیس را ساختند و فردی به نام شاموس را شاه ارمنستان کردند و به این مناسبت سکه‌ای به نام او زدند که بر روی آن جمله *Rex Armeniis datus* [پادشاهی اعطایی ارمنستان] حک شده بود.^۱ آن‌گاه به آدیابن و از آنجا به اوسروئن یورش بردند و هر دو جا را فرمانبردار روم ساختند، ضمن این‌که پارتیان را از سوریه نیز راندند. شمال غربی بین‌النهرین با همین نام ضمیمه امپراتوری روم شد که بدین ترتیب مرزهای آن به رودخانه شاپور رسید. آویدیوس کاسیوس که فرماندهی واقعی عملیات را برعهده داشت از رود فرات گذشت و پس از پیکارهایی سخت دورا-اروپوس را گرفت، سپس سلوکیه را تصرف کرد که در ۱۶۵ میلادی ویران شده بود. اما چون در سال بعد هنوز سکه‌ای در سلوکیه رواج داشته، باید انگاشت که اطلاعات منابع درست نیستند. سپس آویدیوس کاسیوس تیسفون را اشغال کرد و بدین ترتیب این دومین بار ظرف یک قرن بود که پایتخت پارتیان به دست رومیان می‌افتاد. ظاهراً روم بالاخره پیروزی مورد انتظار خود را به دست آورده بود، و به هر دو امپراتور لقب Parthicus Maximus [سرور پارتیان] داده شد.^۲ در این هنگام بزرگ‌ترین شکست‌دهنده پارتیان یعنی آویدیوس کاسیوس مشغول آماده شدن برای ورود به ایران بود که بلایی سخت بر سر رومیان فرود آمد. ناگهان بیماری طاعون در ارتش روم شیوع یافت که به تلفاتی سنگین انجامید و آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی کرد. بدتر آن‌که امپراتور لوسیوس وروس از این بیماری درگذشت، چنان‌که ده سال بعد در سال ۱۸۰ میلادی با بازگشت این بیماری همه‌گیر مارکوس اورلیوس نیز جان سپرد. بدین‌گونه دوباره طرح‌های توسعه‌طلبانه روم در باره ایران اشکانی نقش برآب شد اما البته به بهایی سنگین.

۱. تمایل رومیان به بزرگ جلوه دادن تبلیغاتی پیروزی‌های هرچند گذرای خود بر پارتیان، از روی نوشته همین سکه‌ها معلوم می‌شود. مثلاً بنگرید به: ماتینگلی و سیدنهام، سکه‌های امپراتوری روم، II، ۲۹۱، ۶۶۷ به بعد.

۲. این اولین بار است که امپراتوران روم از این لقب استفاده می‌کنند چون قبلاً به لقب فروتنانه‌تر Parthicus قناعت می‌کردند. نک. کلاوس شپهان (همان، ۶۶) و ماتینگلی و سیدنهام (همان، III، ۳۲۸).

پارتیان دیگر توانایی حمله بزرگ را نداشتند که علت اصلی آن بوقلمون‌صفتی امیران دست‌نشانده‌ای بود که پس از شکست بلاش چهارم در دورا - اروپوس تقریباً دسته‌جمعی او را رها کردند.^۱ این موضع شاه را تضعیف کرد و او ناچار شد از دست رفتن ارمنستان و بخشی از بین‌النهرین را بپذیرد. البته شاموس شاه دست‌نشانده روم در ارمنستان برای مدت کوتاهی توسط تیرداد نامی که شاید به‌خاطر نامش از اشکانیان بوده و به هر حال از سوی آن‌ها حمایت می‌شد از کار برکنار شد، اما با مداخله نظامی رومیان در سال ۱۷۲ میلادی شاموس دوباره تاج و تخت ارمنستان را به دست آورد. هیچ یک از دو حریف نمی‌توانست به موفقیت مهمی ببالد. روم توانایی پیروزی قطعی را نداشت، به ویژه آن‌که در سال‌های بعد مجبور شد نیروهایش را تماماً در برابر خطر ژرمن‌ها بسیج کند. بلاش نیز که به وفاداری امیران دست‌نشانده‌اش اعتماد نداشت، ناچار بود موقتاً فکر بازپس گرفتن بین‌النهرین را از سر بیرون کند، و فقط توانست از ضعف رومیان در اثر بیماری طاعون بهره بگیرد و کشور را تقریباً دست نخورده و سالم نگاه دارد.^۲ بدون شک لشکرکشی آویدیوس کاسیوس به حیثیت و آبروی پارتیان در داخل کشور لطمه زده بود، اما در خارج جایگاه پادشاهی اشکانی چندان آسیبی ندیده بود و در ذهن محافل رومی قدرت پارت پابرجا بود. شاید همین ضعف درونی به بلاش اجازه نداد از موقعیت مساعد ایجاد شده در اثر شورش آویدیوس کاسیوس که خود را در شهر انطاکیه در ۱۷۵ میلادی امپراتور اعلام کرد، استفاده کند. البته این شورش به سرعت فرو نشست زیرا خود سربازان پس از چند ماه کاسیوس یاغی را کشتند. مارکوس اورلیوس در سال بعد (۱۷۶) به قصد آرام کردن آشوب‌ها به انطاکیه در سوریه آمد و از آن‌جا به مذاکره با بلاش چهارم پرداخت که حاصل آن تحکیم صلح در شرق بود. تا پایان سلطنت این شاه دیگر درگیری‌ای با روم رخ نداد. دقیقاً نمی‌دانیم در چه تاریخی پادشاهی بلاش چهارم پایان

۱. در باره سازمان دولت پارت و ساختار اداری آن در دوره افول چیز زیادی نمی‌دانیم. شاید بتوان از جمله مشهور هرودیان (III 1,3) نتیجه گرفت که سرزمین‌های تحت فرمانروایی مستقیم شاه بسیار کوچک بوده‌اند. نقش امیران بزرگ اشراف پارت و وابستگی شاه از لحاظ نظامی به آن‌ها بسیار زیاد بود. شکست دورا - اروپوس بر روحیه این امیران که بسیار متلون و آشوب‌طلب بودند، بسیار اثر گذاشت. علت ضعف دولت پارت در این دوره، و نیز البته دگرگونی بزرگی را که بعداً به وقوع پیوست باید در همین امر جستجو کرد.

۲. اما هنگام سخن گفتن از موفقیت‌های پارت، باید به یاد آورد که مورخان جز در مورد پیروزی رومیان، حتی در صورتی که سرانجام حاصل مهمی نداشت، سخن نگفته‌اند.

گرفت، اما همین قدر می‌دانیم که در سال ۱۹۱ پادشاه جدیدی به نام بلاش پنجم (۱۹۱ تا ۲۰۶ میلادی) در سلوکیه سگه زد، چنان که قبلاً بلاش چهارم نیز چنین کرده بود.^۱ در چنین وضعی و با توجه به همسانی نام‌ها و این که سگه‌های جدید را روی سگه‌های قبلی ضرب کرده‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که در این مورد مسئله غصب حکومت در میان نبوده بلکه به احتمال زیاد بلاش چهارم که بسیار پیر شده بود یکی از پسران خود را نایب‌السلطنه کرده است.

پادشاهی بلاش پنجم همزمان شد با وقوع گرفتاری‌هایی در روم پس از قتل امپراتور کومودوس. سه نفر مدعی تخت امپراتوری شدند که عبارت بودند از سپتیموس سوروس، کلودیوس آلبینوس و پسنیوس نیجر حاکم سوریه. بلاش تصمیم گرفت از این آخری حمایت کند. موضع‌گیری شاه پارت در این دوره که چیزی به افول سلطنت نمانده شایان دقت است که به شاهی پیشنهاد کمک می‌کند که نه سپاه دارد و نه احتمالاً سرباز مزدور. دقیقاً نمی‌دانیم در پادشاهی اشکانیان چه می‌گذشت: تضعیف قدرت شاه، اهمیت روزافزون بزرگان و اشراف، و آزادی غیرعادی شاهان و امیران دست‌نشانده. این فرایندها احتمالاً از قرن یکم قبل از میلاد آغاز شده بود و دلیل آن وجود ارتش خصوصی سورنا است: چنان که گفتیم او ده هزار جنگجو در اختیار داشت که همه را از قلمرو و املاک خود آورده بود. در جریان شورش‌ها و یاغی‌گری‌های متعدد قدرت شاه رفته‌رفته ضعیف‌تر شد، و او احتمالاً ناچار بوده قدرشناسی خود از حمایت خاندان‌های بزرگ را (که شاید همین شرط کمک آن‌ها بوده) با اعطای املاک سلطنتی به ایشان جبران کند. وضعی را که هرودیان مورخ از سده‌های یکم و دوم میلادی توصیف می‌کند، چنین بوده است. و شاید به دلیل همین ضعف نظامی شاهان اشکانی بود که خاندان ساسانی موفق شد پس از نبردی کوتاه سلسله را از میان بردارد و قدرت را در ایران تصاحب کند. با این حال ضعف ساختاری دولت مانع از آن نمی‌شد که اگر پادشاهی مانند خسرو یا بلاش چهارم به اندازه کافی باتدبیر و زیرک بود بتواند به اقدامی تهاجمی در برابر بیگانه یا برنامه‌ریزی هوشمندانه برای اقدامات دفاعی بپردازد. امیران و شاهزادگان بزرگ دست‌نشانده از ضعف قدرت سلطنت سود جستند و از سده یکم میلادی به بعد پیوسته

۱. به علت فقدان منابع مکتوب، مانند همیشه در مورد مسئله جانشینی شاهان پارت چاره‌ای نداریم جز آن که به سگه‌ها متوسل شویم که البته همیشه نیز به اندازه کافی روشن نیستند. نک. کلاوس شیپمان، همان، ۶۸۸، ۱۰۲.

با آن در کشاکش و حتی نبرد بودند.^۱ اما شاهان اشکانی به خاطر منافع دولت و کشور و مرام ایران‌گرایی، که در تمام زمینه‌ها در حال پیروزی بود، حاضر بودند با روم بجنگند بی‌آن‌که این جنگ مانع از مقاومت ایشان در برابر یاغیان و غاصبان شود. اما تعداد این غاصبان در سده دوم میلادی در مقایسه با دو قرن پیش و پس از میلاد چندان زیاد نبود. در این ضمن مبارزه میان سپتیموس سوروس و پسنیوس نیجر، که از دریافت کمک از بلاش پنجم خودداری کرده بود، ادامه داشت. هر بار که روم به کام جنگ داخلی فرو می‌رفت اشکانیان به شرط دریافت سوریه به یکی از طرفین پیشنهاد کمک می‌کردند، اما رومیان به این شرط تن نمی‌دادند. ما از شرایط پیشنهادی بلاش اطلاع نداریم، و شاید همین شرایط باعث رد آن‌ها از سوی نیجر شده باشد. اما وقتی آثار شکست در سپاه نیجر پدیدار شد، او از بلاش، از شاه ارمنستان، از خسرو و از شاه هاترا کمک خواست. فقط پارتیان و هاترا پاسخ مثبت دادند.^۲ ولی پاسخ ارمنستان منفی بود. به هر حال با وجود کمک ولو اندک ایشان، سرانجام سپتیموس سوروس پیروز شد. بلاش پنجم حتی پیش از آن‌که نبرد میان مدعیان پایان گیرد، به عملیات ضد رومی پرداخت و شاهان آدیابن و اوسروئن را برانگیخت که از وابستگی به روم دست بردارند و نصیبین را محاصره کنند. پس از شکست نیجر، این شاهان خود را متحد سپتیموس اعلام کردند و وعده دادند غنایمی را که در جریان نبردها گرفته‌اند به او بازپس دهند، اما در عوض درخواست کردند رومیان سرزمین‌هایشان را ترک کنند. شاید شرط بلاش پنجم برای کمک به نیجر نیز عقب‌نشینی رومیان از همین سرزمین‌ها بوده، گرچه در منابع هیچ‌گونه اشاره‌ای به این نکته نشده است. سپتیموس سوروس پیروز نمی‌توانست این تهدید تازه برای موقعیت روم در شرق را بدون پاسخ بگذارد. برای سومین بار طی قرن دوم رومیان علیه اشکانیان به لشکرکشی پرداختند؛ با این حال غیر از رجزخوانی‌های مشکوک روی سگه‌ها به شکل القاب یادآور پیروزی‌ها در میدان‌های نبرد، در ترازنامه پیکارهایی که نه در ایران بلکه فقط در بین‌النهرین درگرفتند، جز تلفات سنگین انسانی، هزینه‌های سرسام‌آور جنگی و ناتوانی رومیان برای ورود به دژ شکست‌ناپذیر ایران چیز دیگری دیده نمی‌شود.

۱. شاهان اوسروئن و آدیابن با آن‌که دست‌نشانده اشکانیان بودند، همیشه طرف قوی‌تر را می‌گرفتند.

۲. با این همه حق است تأکید کنیم که اشکانیان علی‌رغم شکست‌های گاه سنگین خود، به برنامه‌های پیشین خویش وفادار ماندند.

در سال ۱۹۵ سپتیموس سوروس وارد بین‌النهرین شد و سلطه روم را بر اوسروئن و آدیابن و نیز اعراب سرزمین مجاور برقرار کرد، و سگه‌هایی با القاب *Parthicus* و *Arabicus* و *Parthicus Adiabenicus* ضرب نمود. در مورد سایر مقاصد سپتیموس می‌توان تعیین کرد که او هنوز لقب *Parthicus Maximus* [بزرگ‌ترین فاتح پارتیان] را نگرفت زیرا این لقب مخصوص کسی بود که بتواند تیسفون را تسخیر کند و این کار در لشکرکشی دیگری انجام شد. در سال ۱۹۶ آغاز جنگ داخلی دیگری در روم، این بار بین سپتیموس سوروس و کلودیوس آلبینوس، تلاش را دوباره به فعالیت واداشت چنان که سرزمین‌هایی را که رومیان موقتاً اشغال کرده بودند پس گرفت گرچه نصیبین را نتوانست بگیرد، اما در عوض، ارمنستان دوباره زیر نفوذ ایران قرار گرفت. اما در این ضمن به علت جنبشی که در ایران علیه او آغاز شد، نتوانست از این کامیابی‌ها کاملاً بهره بگیرد. پی‌بردن به علل این جنبش آسان نیست، ولی بعضی مورخان آن را «انقلابی» توصیف کرده‌اند. رهبران این جنبش را نمی‌شناسیم ولی همین قدر می‌دانیم که از خاندان‌های بزرگان و اشراف پارس و ماد بوده‌اند که در این مناطق سکونت داشته‌اند.^۱ با این حال تلاش نتوانست پس از نبردهایی سخت این جنبش را سرکوب کند، گرچه بی‌تردید به شدت تضعیف شد. اما در عین حال حساب خود را با نرسه، پادشاه آدیابن که از کمک به او در مبارزه با شورشیان ایرانی خودداری کرده بود، تسویه کرد. سپس پارتیان آدیابن را اشغال کردند و نرسه مجبور شد آن‌جا را ترک کند. سپس تلاش نصیبین را محاصره کرد اما نتوانست دژ و باروی آن را تسخیر کند و از این رو ناچار از محاصره چشم پوشید و عقب نشست. مضافاً بر این که سپتیموس سوروس همراه با برادر شاه پارت نزدیک می‌شد.

۱. نلسون دوبوواز (تاریخ سیاسی، ۲۵۸) این جنبش را «انقلاب» نامیده بی‌آن که علت آن را ذکر کند. اطلاعات ذکر شده در منابع قدیمی در این باره که دو قوم ایرانی ماد و پارس در این قیام علیه تلاش چهارم شرکت داشته‌اند از اهمیت فراوانی برخوردار است. بنابراین طبق معمول این اعضای خاندان اشکانی نبودند بلکه برای اولین بار مادها و پارسیان بودند که ارکان دولت و دودمان اشکانی را به لرزه درآوردند. در برابر آشوب‌ها و شورش‌هایی که اهمیت تاریخی داشتند و مدت بیست سال بنای دولت پارت را تکان دادند و سرانجام نیز آن را سرنگون کردند، این بروز خشم مردمی که تاکنون وفادار مانده بودند، بسیار گویا و پرمعناست. در آخرین کارهایی که در زمینه تاریخ اشکانی شده به این مسئله توجه کافی نشده است. مثلاً بنگرید به: G.Widengren, *The Establishment*.

لشکرکشی رومیان بایستی در سال ۱۹۷ آغاز شده باشد. چون در اوایل سال ۱۹۸ رومیان پیروزی بر پارتیان را جشن گرفتند. سپتیموس قوای خود را به دو قسمت کرد. بخشی از کنار ساحل فرات و بخشی درون قایق‌ها به پیشروی پرداختند و توانستند سلوکیه و بابل را بگیرند، و بعد از پیکارهای سخت تیسفون را نیز تصرف کردند، و این سومین بار بود (احتمالاً در اواخر سال ۱۹۸) که رومیان توانسته بودند طی یک قرن به درون باروهای تیسفون راه یابند.^۱ اکنون که امپراتور در اوج افتخار قرار گرفته بود، لقب *Parthicus Maximus* را پذیرفت. کمبود یا فقدان آذوقه و تدارکات پس از یک لشکرکشی طولانی، یا شاید عملیات برنامه‌ریزی شده پارتیان در انهدام یا به یغما بردن مواد غذایی، سپتیموس سوروس را وادار به عقب‌نشینی از طریق رود دجله کرد ضمن این که کوشید در سر راه هاترا را اشغال کند. این عمل، نظیر اقدام ترایانوس در سال‌ها پیش با شکست روبرو شد.^۲ سوروس نیز به مقرهای زمستانی، احتمالاً شمال بین‌النهرین عقب نشست و در بهار دوباره به هاترا حمله کرد ولی این بار نیز نتوانست شهر را بگیرد و در عوض تلفات سنگینی داد. در این ضمن پارتیان پس از عقب‌نشینی رومیان با توجه به این که بلاش نیز از روم تقاضای صلح نکرده بود، دوباره وارد سرزمین‌های اشغالی رومیان شدند به طوری که وضع، تقریباً بدون تغییر، دوباره به حالت قبل از تهاجم روم بازگشت، جز آن که سوروس اوسروئن را که در کنار ایالت بین‌النهرین شمالی قرار داشت و دولت سرسپرده پارت محسوب می‌شد، ایالتی رومی اعلام کرد. با این حال این شکست‌ها ارکان دولت پارت را نلرزانید. چون سرزمین اصلی ایران که مرکز قدرت ایشان به شمار می‌رفت، دست‌نخورده مانده بود.^۳ در این که آیا این وضع با عقد پیمان صلح تثبیت شده باشد، منابع سخنی نمی‌گویند. شاید طرفین تلویحاً صلح موجود را پذیرفته بودند. از این

۱. تسخیر پایتخت و افزون بر آن به غنیمت گرفتن تخت زرین اشکانیان، که محتملاً رومیان آن را نماد دولت پارت تلقی می‌کردند، همان‌گونه که در روزگار پیشین پارتیان پرچم‌های نظامی رومیان را به نشانه تحقیر آن‌ها به غنیمت گرفته بودند، بی‌گمان آبروی دودمان اشکانی را به باد داد و زمینه سقوط آن‌ها را فراهم کرد. البته، همان‌طور که حوادث آینده نشان خواهد داد، این یگانه دلیل سقوط ایشان نبود.

۲. دو بار محاصره هاترا نشانه بعضی محدودیت‌های ارتش روم است که امکانات آن به دلیل بدی آب و هوا در بین‌النهرین ته کشیده بود. J. Wiesehöfer, *Die Anfänge*, 437.

۳. بی‌آن که بخواهیم در باره موفقیت پارتیان گرافه بگوئیم، با این حال ناچاریم بر جانبداری منابع یونانی - لاتینی تأکید کنیم که شادمانه موفقیت‌های رومیان را بزرگ و کامیابی‌های پارتیان را کوچک جلوه داده‌اند. بنابراین به نظر من باید هرجا پذیرفتنی است تعادلی در ارزیابی اقدامات دو طرف انجام گیرد.

زمان تا پایان پادشاهی بلاش پنجم، وضع صلح آمیز منطقه مرزی به هیچ وجه نقض نشد. پس از مرگ او در سال ۲۰۷/۲۰۶ میلادی، پسرش بلاش ششم (۲۰۶/۲۰۷ تا ۲۲۲/۲۲۱ میلادی) به پادشاهی رسید.^۱ در آن زمان نیز قلمرو پارتیان درگیر کشمکش‌های داخلی بود، زیرا علی‌رغم تنظیم روابط در درون سلسله توسط بلاش یکم، سلطنت پارت همواره شاهزادگان و امیرزادگان جوان سلسله را دچار وسوسه دستیابی به تاج و تخت می‌کرد. بنابراین در این زمان نیز چنین بود، زیرا برادر کوچک‌تر بلاش ششم به نام اردوان چهارم علیه بلاش قیام کرد و موفق شد بخشی از ایران یعنی ماد و پارس را تصرف کند.^۲ این واقعیت که اردوان از حمایت خاندان‌های بزرگ ایرانی مادی و پارسی برخوردار شد، مضافاً بر این که شورش اخیر در ایران علیه بلاش پنجم به رهبری بزرگان همین دو استان رخ داده بود، به آسانی ثابت می‌کند که مخالفت با سلطنت اشکانیان از سوی خود ایرانیان و از درون سرزمین خود ایران سرچشمه گرفته بود.^۳ فعلاً این‌گونه حرکات هیچ پیامد خطرناکی برای سلسله نداشتند و رویدادهای اخیر را می‌شد جزئی از جنبش‌هایی دانست^۴ که بارها و هر از چندگاه از درون سلسله سر برکشیده و ایران را متقلب کرده بودند. اما در پرتو جنبش‌هایی که سپس در فاصله زمانی کمی رخ دادند، می‌توان این حرکات را پیش‌لرزه‌های ضربه سنگینی دانست که پیامدهای تاریخی بزرگی برای ایران داشت.

با این حال اگر تصور کنیم این مشاجرات که بی‌گمان نیروهای مسلح کشور را درگیر می‌کردند به معنای ضعف توان بالقوه نظامی ایران و سستی اراده آن برای مقابله با تهاجمات روم بودند که از زمان لشکرکشی کراسوس بارها تکرار شده بودند، به خطا

۱. نک. شیپمان (همان، ۱۱۰) که بحث در باره این شاه را نقل می‌کند.

۲. با توجه به این که به سقوط سلسله اشکانیان نزدیک می‌شویم، باید برای داشتن تصویری جامع‌تر از این رویداد تاریخی، به جنبش‌های داخلی ایران بیش از گذشته اهمیت بدهیم تا نقش ساسانیان را بهتر دریابیم. نک:

G. Widengren, *The Establishment*, 711 ss.

۳. در مقابل این جنبش‌های ضد اشکانی، فرضیه اد. دابرووا (سیاست دولت پارت، ۸۷) که ایرانیان را هوادار اشکانیان می‌داند چندان درست به نظر نمی‌رسد.

۴. برای درک عمق مشکل شاهان دست‌نشانده پارتیان، باید دانست که این شاهان کوچک از استبداد شاهان پارت ناخشنود بودند و از همین رو به آسانی با روم تماس می‌گرفتند. بنگرید به صحنه مشهور توصیف شده توسط پوزیدونیوس مورخ یونانی (آته، ۱۵۲ F, IV) که گواه نگرش شاه پارت نسبت به اشراف است. نک. ی. ولسکی، ملاحظات انتقادی، ۷۳.

رفته‌ایم. آینده نزدیک کاملاً این نظر را تأیید می‌کند. زیرا کاراکالا امپراتور جدید روم (۲۱۱-۲۱۷ میلادی) طرح‌های توسعه‌طلبانه‌ای برای شرق در سر داشت. قصد او آن بود که پیش از حمله به شاهنشاهی پارت، با جدا کردن متحدان و دست‌نشاندهانش آن را ناتوان سازد، و این متحدان در درجه نخست عبارت بودند از آبگاری هفتم پادشاه اوسروئن که به عقیده مورخان رومی بر همسایگان خود بسیار نفوذ داشت، و نیز پادشاه ارمنستان که نام او را نمی‌دانیم. امپراتور هر دو را به رُم دعوت و در آن‌جا زندانی کرد (۲۱۳/۲۱۴). رومیان اوسروئن را به آسانی اشغال کردند اما ارمنیان که روی حمایت پارتیان حساب می‌کردند به ایستادگی پرداختند. کاراکالا که می‌خواست کار را با پارتیان یکسره کند، موضوعی را بهانه کرد که در واقع بسیار بی‌اهمیت بود و خواستار آن شد که ایران دو فراری از روم را به او تحویل دهد. یکی از این دو فراری آنتیوخوس فیلسوف بود و دیگری تیرداد نام داشت که احتمالاً از خاندان اشکانی بود که از زمان سپتیموس سوروس در روم اقامت کرده و سپس به پارتیان پناهنده شده بود. اما بلاش ششم که می‌خواست کاراکالا بهانه‌ای برای اعلام جنگ نداشته باشد، این دو نفر را به رومیان پس داد. در ارمنستان نیز اقدام کاراکالا به جایی نرسید، زیرا سپاهیان اعزامی او شکست خوردند. ولی در ایران وضع تغییر کرد و اردوان چهارم توانست بر کشور مسلط شود، گرچه بلاش ششم تا سال ۲۲۱/۲۲۲ در سلوکیه هنوز به نام خود سکه ضرب می‌کرد.^۱ منابع رومی وضع پیچیده اشکانیان را به روشنی توضیح می‌دهند. به نوشته آن‌ها در سال ۲۱۶ کاراکالا دختر اردوان را خواستگاری کرد. اما جریان‌های بعدی حوادث چندین روشن نیستند. بنابه روایتی سست‌تر اردوان با این زناشویی موافقت کرد، اما هنگام مراسم عروسی، رومیان به پارتیان بی‌اسلحه حمله و عده زیادی را قتل عام کردند، ضمن آن‌که خود اردوان توانست بگریزد. با این حال به نظر می‌رسد روایت درست‌تر آن باشد که اردوان با ازدواج دخترش با کاراکالا مخالفت کرد و جنگ درگرفت. رومیان تا آوریل [آوریل] تختگاه آدیابن پیش آمدند و به گورهای سلطنتی بی‌حرمتی کردند و سپس تا آشور پیش راندند. سپس کاراکالا سکه زد و روی آن عبارت *Victoria/part/hica* [پیروز بر پارت] را حک کرد. جریان این جنگ نشان می‌دهد که نیروی ارتش پارت هنوز ناتوان نشده بود زیرا اردوان در بهار ۲۱۷ در شمال بین‌النهرین به ضد حمله پرداخت. منابع

۱. این واپسین تغییر در تاج و تخت پارت است. نک. شپیمان (همان، ۷۱).

رومی نوشته‌اند که شاه پارت ارتش بسیار بزرگی در اختیار داشت. اما در آن زمان نیروهای اصلی با هم درگیر نشدند. زیرا کاراکالا در ماه آوریل به قتل رسید و جانشینش ماکرینوس می‌خواست هرچه زودتر به جنگ پایان دهد.

او با این هدف گروگان‌ها و اسرای جنگی ایران را برای اردوان بازپس فرستاد، که البته اردوان طبق معمول اشکانیان به برکت سرویس جاسوسی کاملاً سازمان‌یافته خود از وضع حاکم بر اردوی رومیان آگاه بود. بنابراین در برابر پیشنهاد امپراتور روم برای امضای پیمان صلح شرایط دشواری پیش نهاد که عبارت بودند از بازسازی شهرها، دژها و باروهای ویران‌شده توسط رومیان، عقب‌نشینی از بین‌النهرین و پرداخت خسارت به‌خاطر بی‌حرمتی به مقبره سلطنتی در اربیل. ماکرینوس این شرایط که آن‌ها را گزافه می‌دانست رد کرد و در نتیجه نبرد درگرفت. این نبرد در حوالی شهر نصیبین که اردوان به آن‌جا آمده بود، رخ داد و پس از سه روز پیکار که بار دیگر نمایانگر روحیه سرسخت ایرانیان بود، رومیان به سختی شکست خوردند. این نتیجه میزان مبلغی را که ماکرینوس مجبور شد به اردوان و بزرگان ایران بپردازد بالا برد و به ۲۰۰ میلیون سسترس یعنی ۵۰ میلیون دینار رسانید.^۱ این مبلغ در محافل پارت، و نیز بعدها در میان ساسانیان، به عنوان خراج رومیان پس از پیروزی سال ۲۱۸ ایرانیان معرفی شد. اردوان بازگرداندن بین‌النهرین را مطالبه نکرد، در ارمنستان نیز شکست رومیان تغییری به وجود نیاورد و به هر صورت ارمنستان از دایره نفوذ روم بیرون ماند. در ژم حوادث شرق را به عنوان پیروزی ارتش روم معرفی کردند.^۲ درست است که ماکرینوس، که چند ماه بعد به دست سربازانش کشته شد، از پذیرش لقب *Parthicus* یعنی فاتح پارت خودداری کرد، اما علی‌رغم این کار فرمان داد سکه‌هایی ضرب کنند که بر روی آن‌ها عبارت *VICT/ORIA/PART/HICA* [پیروزمند بر پارت] حک شده بود. این آخرین درگیری میان دو قدرت بود: گذشته از زیان مالی، این جنگ هیچ موفقیت قاطعی برای هیچ یک از دو

۱. در منابع به‌ندرت به اطلاعاتی در مورد خراجی که رومیان به پارتیان پرداخته باشند برخورد می‌کنیم. اما این بار یک منبع رومی آن را ذکر کرده است. اما این یگانه مورد نیست. "*Res gestae divi saporis*" به اندازه کافی گواهی متقاعدکننده است. این پشت رومیان بود که زیر بار خراج خم شد نه ایرانیان. به عنوان آخرین نمونه بنگرید به: اد. دابرووا، بونامه، ۱۶۰.

۲. این تحریف و جعل آشکار تاریخ باید هشداری باشد برای ما که در پذیرش تک‌تک کلمات منابع رومی محتاط باشیم.

طرف به بار نیاورد، نه رومیان را راضی کرد که آرزوی انهدام دولت پارت را داشتند، و نه پارتیان را خرسند کرد که خواستار استقرار مجدد شاهنشاهی به شیوه هخامنشیان و دست‌کم به دست آوردن نفوذ کامل در ارمنستان بودند.

این‌که رومیان چه تصویری از دولت ایران داشتند که آن را محکوم به شکست از سوی رومیان می‌پنداشتند، از یک منبع بعدی معلوم می‌شود که بدون شک در واقع عقاید رایج طی قرن‌ها در محافل رومی را منعکس می‌سازد.^۱ این نقشه‌ها و پندارها بی‌گمان غیرواقع‌بینانه بودند، گرچه هم برای رومیان و هم پارتیان به بهای سنگین تلفات انسانی و مادی تمام شدند. با این حال شایسته یادآوری است که همه این پیکارها در سرزمین‌های غربی اشکانیان رخ دادند و رومیان هیچ‌گاه نتوانستند قدم به خاک ایران بگذارند. همچنین نباید از یاد ببریم که سه بار تصرف تیسفون و بردن تخت زرین اشکانیان به عنوان غنیمت جنگی، چه ضربه سنگینی بر آبرو و حیثیت اشکانیان وارد آورد. البته این جنگ‌ها توان بالقوه نظامی خود ایران را از میان نبردند، که قدرت آن، چنان‌که آشکارا در آخرین نبرد سلسله اشکانی با روم می‌بینیم، و کمی بعد در زمان ساسانیان نیز خواهیم دید، به هیچ روی نه کاهش یافت و نه سست شد.

نقش عظیمی که ایران در اصول آرمانی و ایدئولوژیک برجامانده از زمان اشکانیان داشت که بی‌تردید فراورده تبلیغات پارت بود و سپس در زمان ساسانیان نیز از سر گرفته شد، نفوذ این عقیده در میان مردم بود که هیچ امپراتور رومی نتوانست پایش را فراتر از تیسفون بگذارد. در این بازی پیچیده سیاست داخلی که قرن‌ها ادامه داشت، چه بسا از علاقه بسیاری از ایرانیان به این سلسله کاسته شد که احتمالاً معلول مشاجرات میان مدعیان تاج و تخت بود که اجازه نمی‌داد نیروهای کشور یکپارچه و متحد شود و برای تحقق هدف‌های بزرگ به کار افتد. این مشکلات به هر نحو که تفسیر شوند - چون منابع شالوده‌ای برای دریافت درست آن‌ها در اختیار ما نمی‌گذارند - به هر حال پادشاهی اشکانی کمی پس از آخرین کامیابی خود، ناچار به مقابله با رویدادهایی شد که گرچه در آغاز جنبه محلی داشتند، اما ظرف چند سال به فرمانروایی این دودمان پایان دادند و دودمان جدید ساسانی را در تاریخ ایران فرمانروا کردند که البته این سلسله نیز در بسیاری عرصه‌ها کامیابی‌های اشکانیان را ادامه داد.

۱. بار دیگر به گزارش مشهور لیانیوس (XVIII 282) بنگرید که بدون پرده‌پوشی نقشه‌های حقیقی رومیان در باره پارتیان را توصیف می‌کند.

سقوط دودمان اشکانی

(جایگاه آن در تاریخ ایران)

باز به علت فقدان منابع، بازسازی رویدادهایی که به سقوط دودمان اشکانی انجامیدند، کاری دشوار است.^۱ رومیان که چندان علاقه‌ای به رویدادهای ایران نداشتند و نمی‌دانستند این وقایع تا چه حد برای روم اهمیت دارد، منابع غیرکلاسیک نیز تنگ‌مایه هستند. جنبش علیه شاهنشاه از پارس آغاز شده بود که بارها از سال‌ها پیش صحنه عملیات ضد اشکانی بود. نمی‌توانیم به روشنی بگوییم چه عواملی در اساس این جنبش‌ها مؤثر بودند؛ شاید عدم موفقیت در تحقق برنامه احیای شاهنشاهی هخامنشی باعث جوش و خروش‌ها و اعتراضاتی علیه اشکانیان در پارس شده باشد. آخرین جنبش که با موفقیت همراه بود در این منطقه انجام گرفت که احتمالاً در آن زمان رابطه مبهمی با سلطنت پارتیان داشت. رهبر این جنبش اردشیر پسر بابک فرمانروای محلی پارس و نواده ساسان از اهالی استخر بود. چگونگی آغاز این جنبش یادآور رویدادهای زمان آغاز فرمانروایی اشکانیان است که پادشاهیشان چندین قرن طول کشید. اردشیر برادرش شاپور را که از سوی پدر به عنوان جانشین تعیین شده بود کنار زد و در سال ۲۲۰ میلادی خود را شاه خواند. طی چند سال مواضع خود را در پارس استوار کرد و متحدانی برای خود فراهم ساخت که به یاری آن‌ها در سال ۲۲۴ میلادی به اردوان چهارم حمله کرد. اردوان در نبرد با اردشیر به سختی شکست خورد و خود هنگام نبرد

۱. در مورد حوادثی که به سقوط امپراتوری اشکانی انجامید و خاستگاه ساسانیان بنگرید به منابع زیر:

G. Widengren, *The Establishment*, 711 ss., E. Yarshater, *Were the Sassanians*, 1971, K. Schippmann, *Grundzüge*, 73 s.

گشته شد. با توجه به وضع مبهمی که در سلطنت اشکانیان پدید آمده بود، بازسازی جریان حوادث دشوار است؛ شاید مبارزه، به ویژه علیه بلاش ششم که سگه‌هایش تاریخ ۲۲۸ را دارند، چند سال طول کشیده باشد. اما به هر حال پیروزی اردشیر چنان قطعی بود که او احتمالاً از سال ۲۲۶ پس از فتح تیسفون، به تقلید از سنت اشکانیان از چند قرن پیش، بر خود لقب «شاهنشاه» نهاد.^۱ بدین ترتیب دفتر دوره طولانی مهمی در تاریخ ایران (از حدود ۲۳۸ پیش از میلاد تا حدود ۲۲۶ میلادی) یعنی دوره فرمانروایی دودمان اشکانی بسته شد.

هنگامی که شاهنشاهی هخامنشی در زیر ضربات ارتش مقدونی اسکندر بزرگ از پای درآمد و حریق کانون دودمان هخامنشی در تخت جمشید پایان دوره‌ای را در مشرق زمین اعلام کرد، افراد زیادی در دوران باستان و نیز بعدها و حتی امروز تصور می‌کردند و تصور می‌کنند که عمر ایران در فرایند تاریخ برای قرن‌های طولانی یا برای همیشه به پایان رسیده است.^۲

درست است که پیش از ایران، امپراتوری‌های بزرگ مشرق‌زمین نظیر آشور، سومر، هیتی، بابل و مصر به کلی از صفحه تاریخ محو شدند و جمعیت آن‌ها نیز بجز مصر، هویت خود را از دست دادند و با نورسیدگانی که تعلقات قومی و نژادی دیگری داشتند درآمیختند. فاتحان جدید ایران، یعنی مقدونیان و یونانیان، مهاجرنشین‌هایی در شرق تشکیل دادند و در واقع مستعمراتی ایجاد کردند و بدان وسیله تمدن کاملاً متفاوت خود، زبان‌های خود و آداب و آیین‌های خود را وارد ایران کردند. پس از تجزیه سلطنت اسکندر، سلسله‌های مقدونی بر نواحی مختلف قلمرو سابق او فرمان راندند. بعضی از آن‌ها نظیر مصر پادشاهانشان تغییر کردند و مصر زیر فرمانروایی رومیان قرار گرفت. در

۱. امروزه هیچ تردیدی نیست که ساسانیان چیزهای بسیاری از دودمان پیشین خود به ارث بردند و به عبارت دیگر ادامه‌دهندگان دوره پیش بودند. این فکر که خلایی پانصدساله میان دو دوره هخامنشی و ساسانی وجود داشته، در پرتو اطلاعات به دست آمده از حفاری‌های داخل خاک ایران به کلی رد شده است. نک. ل. واندنبرگ و ک. شپیمان، سنگ‌نگاره‌ها، ۱۹۸۵؛ ل. واندنبرگ، میراث پارتیان، ۱۹۸۷، و هز باشکوه، ۱۹۸۷؛ ا. هرنیک، سفالگری در ایران در دوره پارتیان؛ گونه‌شناسی، گاهشماری و توزیع، ایرانیکا آتیکا، ۱۹۸۳؛ ی. ولسکی، دوره پارت، ۱۱۰-۱۱۳.

۲. ی. ولسکی در سلسله‌آثاری کوشیده است تا روابط فاتحان مقدونی با مردم ایران را روشن کند تا به نحوی خلا حاکم بر جامعه ایران در مدت یک قرن را پر کرده باشد. نگاه کنید به دو اثر زیر از او: میراث اسکندر کبیر، ۹۹۱ به بعد؛ یونان‌گرایی در ایران، ۴۳۹ به بعد.

آغاز سرنوشت گاهواره شاهنشاهی هخامنشی یعنی ایران چندان تفاوتی با سرنوشت سایر ایالات امپراتوری هخامنشی نداشت. اما مقدونیان برخلاف بخش غربی این امپراتوری که با آغوش باز و بدون مقاومت پذیرفته شدند، در خود ایران غیر از موارد پراکنده با مخالفت عموم مردم به ویژه در بخش شمالی روبرو گشتند که قبایل ایرانی و غیرایرانی بیرون از خاک ایران نیز از ایشان پشتیبانی می کردند: ایران ظهور فاتحان بیگانه را تهدیدی برای موجودیت خود می دید. اسکندر فقط پس از چند سال مبارزه موفق شد این پایداری ها را درهم بشکند. اما پدیده معنادار آن است که در دهه های بعد جمعیت بومی ایران (برخلاف یونانیان ساکن ایران که با مقدونیان دشمن شدند و شورش هایی را سازمان دادند) رفتاری منفعل در پیش گرفت و دشمنی آشکاری با سلوکیان نشان نداد. شاید احترامی که فاتحان مقدونی به بزرگان و اشراف ایرانی می نهادند نگرش ایشان را نسبت به حکومت بیگانه نرم تر کرده بود؛ وانگهی به علت فقدان منابع سخنی قطعی در این باره نمی توانیم بگوییم جز آن که ساختار اجتماعی - اقتصادی موجود در زمان هخامنشیان و سپس در زمان اسکندر، دستخوش هیچ گونه تغییری نشد.

در مورد چگونگی وضع ایران جز به حدس و گمان نمی توانیم متوسل شویم. اما با هجوم قبیله پارنی به فرماندهی ارشک [اشک] ناگهان واقعیت تاریخی جدیدی ظهور کرد. اشک نخست پارت را تسخیر کرد و سپس دولت پارت به فرمانروایی اشک یکم تأسیس شد (حدود ۲۳۸-۲۴۰ ق.م) اشکانیان را مورخان نخست بربر می پنداشتند، اما امروزه در پرتو تحلیل بی غرضانه منابع کلاسیک و نیز اطلاعاتی که از کاوش های درون ایران به دست آمده، پارتیان رفته رفته جایگاه واقعی خود را در تاریخ ایران باز می یابند. این اطلاعات هم عقیده مربوط به بربریت پارتیان و اشکانیان را باطل کرده اند و هم عقیده ناشی از عقیده نخست را که گویا در فاصله سقوط هخامنشیان و ظهور ساسانیان (از ۳۳۰ ق.م تا ۲۲۶ میلادی) خلأ فرهنگی در ایران وجود داشته است. این پیشداوری ها و مقدمه چینی های نادرست به عقایدی انجامیده اند که هنوز در کتاب های پژوهشی تاریخی به چشم می خورند و به خصوص استمرار برخی ویژگی های فرهنگی دوره هخامنشی تا دوره ساسانی را مورد تردید قرار می دهند و مدعی می شوند که گویا در دوره اشکانی برهوتی فرهنگی وجود داشته، که اکنون معلوم شده این عقاید با حقیقت

تطبیق نمی‌کنند.^۱ اما شاید مهم‌ترین کامیابی پژوهش‌های دهه‌های اخیر^۲ روشن ساختن جریان اصلی حیات ایران در دوره اشکانی باشد که بی‌گمان تحت تأثیر و با مشارکت ایشان تحقق یافته^۳ و عبارت است از «ایران‌گرایی» که گاه آن را «نویران‌گرایی» نامیده‌اند. برای اشکانیان درک امکان و اهمیت این جریان و جایگاه آن در حیات فرهنگی ایران کار ساده‌ای بود، زیرا واقعیت آن است که در دوره فرمانروایی دودمان بیگانه مقدونی و تماس با تمدن یونانی، سنت هخامنشی رفته‌رفته رو به فراموشی و پژمردگی می‌رفت، چنان که بارها در طول تاریخ چنین پدیده‌ای پیش آمده، مضافاً بر آن که این سنت در ادبیات ایرانی چندان مکتوب نبود.^۴

اما اگر چنین نشد، اگر این سنت زنده ماند و به نیروی بزرگ فرهنگی و حتی سیاسی تبدیل گردید، از برکت شایستگی اشکانیان و فعالیت آگاهانه اعضای این دودمان بود.^۵ به برکت کوشش‌های آن‌ها بود که اکنون می‌توانیم، البته با دشواری‌ها و کمبودها و اساساً بر مبنای دستاوردهای باستان‌شناسی، میراث اشکانیان و محتویات فرهنگی را که توسط آن‌ها نجات یافته و به نسل‌های بعدی منتقل شده بازشناسیم و بازسازی کنیم. این پندار که فقط ساسانیان توانسته‌اند در دولت «نوپارسی» خود پس از بیش‌تر از پنج قرن فراموشی سنت‌های هخامنشی را زنده کنند، فی‌نفسه امری بسیار بعید است و باید در

۱. زیر تأثیر این اندیشه نادرست هنوز امروزه فرضیاتی را مطرح می‌کنند تا بتوانند امکان حفظ اطلاعات مهم از دوره هخامنشی تا دوره اشکانی و بنابراین تا دوره ساسانی را رد کنند. هراداران این اندیشه عبارتند از کتن هوفن *Die Einforderung*, 177 و گ. گنولی (کیسه شاپور).

۲. بی‌آن که از پریشان‌گویی‌ها و یاوه‌گویی‌هایی یاد کنیم که ذره‌ای به حقیقت نزدیک نشده‌اند، کافی است به اثر عظیم سه‌جلدی (در بیش از هزار صفحه) تاریخ ایران کمبریج، اشاره کنیم که با همکاری کارشناسان متعدد در همه زمینه‌ها تدوین شده و توانسته ترازنامه‌ای از پادشاهی اشکانی ارائه دهد که تا پنجاه سال پیش به ذهن کسی هم نمی‌رسید. این کتاب ارزشمند فقط تاریخ سیاسی آقای دوبوواز نیست بلکه تاریخ بسیار جامعی است که امروزه باید سرمشق قرار گیرد. با این حال شایان ذکر است که ک. شپیمان (*Grundzüge*) با گردآوری اطلاعات سکه‌شناسی نه تنها بر تاریخ کمبریج فضل تقدم دارد بلکه از آن برتر است.

۳. نک. ی. ولسکی (اشکانیان، ۳۱۵ به بعد) که دلایل رد این انتساب به ساسانیان را گردآورده است. نیز بنگرید به احسان یارشاطر (*Were the Sassanians*, 517).

۴. در مورد ترازنامه دوره اشکانی از جمله بنگرید به ک. شپیمان (همان، ۷۴ به بعد) که در بسیاری نکات با ولسکی هم‌عقیده است.

۵. کشفیات باستان‌شناسی نشان می‌دهد که نه تنها سنتی شفاهی بلکه روایت و سنتی رایج در محافل متعدد وجود داشت. نگاه کنید به آثار واندنبرگ، شپیمان و هرنیک که در بالا نام بردیم. از این رو این عقیده ای. کیل (*Bibl. Mes. 7. Malibu*, 1977, 81) که اشکانیان را «از لحاظ سیاسی مقلدان هزاره‌ای» می‌نامد غیرمنصفانه است.

پرتو منابع جدید تصحیح شود. در دوره اشکانی سنتی را که آن‌ها در پیش گرفتند و مورد بهره‌برداری قرار دادند، هنوز زنده بود، و آن‌ها رسالتی تاریخی را نسبت به ایران و گذشته و آینده آن انجام دادند. این داوری با این عقیده خود ایرانیان تأیید می‌شود که: «اردشیر خود را وارث قانونی سلطنت اشکانی و شاهنشاهی ایران دانست.»^۱ این عقیده می‌تواند به بحثی که قرن‌هاست در باره این دو دودمان در تاریخ ایران وجود دارد، پایان دهد. اما حتی یک قرن و نیم پس از سقوط دولت پارت و سلسله اشکانی خاطره آن‌ها چنان در جهان آن روزگار زنده بود و لقب «فاتح پارت‌ها» چنان افتخارآفرین‌تر از لقب «فاتح پارس‌ها» بود که امپراتور روم یولیانیوس ملقب به «مُرتد» ترجیح داد به او *Parthicus* بگویند.^۲

۱. جمله داخل گیومه عیناً به زبان فارسی - م نک:

E.Kettenhofen, *Die Einforderung*, 187 n. 48.

۲. بسیار پرمعناست که این امپراتور هنگام لشکرکشی علیه پارس‌های ساسانی در ۳۶۳ میلادی، بنابراین یک قرن و نیم پس از سقوط پادشاهی پارت‌های اشکانی [که البته در نبرد با ایشان به هلاکت رسید - م.] ترجیح می‌داد به او *Parthicus* [فاتح پارت‌ها] بگویند تا *Persicus* [فاتح پارس‌ها]. نک. آمیانوس مارسلینوس (XXII 12, 2).

جدول گاهشماری رویدادها

اسکندر مقدونی ایران را تصرف می‌کند، سقوط شاهنشاهی هخامنشی، آغاز یونانی کردن مشرق.	۳۳۴ تا ۳۲۳ ق.م
شمال خاوری ایران در برابر تهاجم اسکندر با کمک قبایل مرزی می‌ایستد. اسپیتامن قهرمان پایداری است.	۳۲۹ تا ۳۲۷ ق.م
سلوکوس یکم سراسر ایران را می‌گیرد.	۳۱۲ تا ۳۰۸ ق.م
چاندراگوپتا پادشاه هند از سلسله ماوریا مورد تهدید امپریالیسم مقدونی قرار می‌گیرد ولی بر سلوکوس یکم غلبه می‌کند و بخش شرقی ایران را جدا می‌سازد. آغاز عقب‌نشینی مقدونیان از شرق.	۳۰۴ / ۳۰۳ ق.م
تهاجم اقوام معروف به «بربر» به ایران. فعالیت آنتیوخوس یکم (سوتر) برای جلوگیری از این خطر.	پیش از ۲۸۱ ق.م
نخستین نشانه‌های تجزیه‌طلبی در شمال خاوری ایران. ظهور دو فرمانروای مستقل: آندراگوراس در پارت، و دیودوتوس در باکتریا [باختر].	۲۵۰ ق.م
اعلام پادشاهی دیودوتوس، تأسیس قلمرو یونانی - باختری با کمک اهالی بومی.	حدود ۲۳۸ ق.م
تهاجم اشک رئیس قبیله پارنی به پارت و تأسیس قلمرو پارت اشکانی. آغاز فروپاشی سلطه سلوکیان بر ایران. توقف یونانی کردن ایران.	حدود ۲۳۸ ق.م
اشک یکم (۲۳۸؟ تا ۲۱۷؟) حمله سلوکوس دوم (کالینیکوس) را پس می‌راند. پارتیان لقب افتخاری «اشک» را باب می‌کنند.	حدود ۲۲۸ ق.م
اشک دوم (۲۱۷؟ - ۱۹۱؟) حمله آنتیوخوس سوم را دفع می‌کند. سلطنت از شاخه برادر بزرگ‌تر اشکانیان خارج می‌شود.	حدود ۲۰۸ ق.م

- ۱۷۱ تا حدود
۱۳۸ ق.م
مهرداد یکم خالق قدرت بزرگ دولت پارت. آغاز استبداد. نخستین نشانه‌های ایران‌گرایی. تهدید از دو جبهه، از سوی سلوکیان در غرب، و از سوی اقوام آسیای میانه در شمال شرقی.
- ۱۲۳ تا ۸۷/۸۸ ق.م
مهرداد دوم قدرت دولت پارت را احیا می‌کند. ارمنستان زیر نفوذ پارتیان قرار می‌گیرد. سنت‌های پارس باستان احیا می‌شود. مجموعه بناهای شهر نسا ساخته می‌شود.
- نیمه اول قرن یکم ق.م
پیدایش مدعیان و غاصبان در دولت پارت. خاورمیانه در برابر توسعه‌طلبی روم. ایران اشکانی یگانه قدرت توانا برای پایداری در برابر روم.
- ۵۷/۵۸ تا ۳۹ ق.م
اُرد دوم. امپراتوری پارت با روم وارد جنگ می‌شود. نبرد کرهه [حرّان] در سال ۵۳ ق.م و شکست و مرگ لیسینیوس کراسوس از سه امپراتور (حکومت سه‌نفره) روم. امپراتوری اشکانی قدرتی برابر با روم در جهان آن زمان. فرات مرز میان دو امپراتوری.
- ۴۱ تا ۳۹ ق.م
پارتیان اربابان خاورمیانه. شکست و مرگ پاکور شاهزاده پارت در گینداروس در ۳۹ ق.م.
- حدود ۳۹ تا ۲/۳ ق.م
فرهاد چهارم. حمله آنتونیوس یکی از سه فرمانروای روم به قلمرو پارت. شکست رومیان از فرهاد و عقب‌نشینی آن‌ها در ۳۶ ق.م.
- حدود ۱۱-۳۷ میلادی
اردوان دوم. برنامه معروف به «هخامنشی‌سازی» تأیید شده در منابع کلاسیک. پیشرفت ایران‌گرایی. حماسه ایرانی و نقش خاندان‌های بزرگ پارتی در ایجاد این حماسه. هنر پارت ادامه‌دهنده هنر هخامنشی.
- ۴۲ میلادی
شهر سلوکیه پس از شش سال محاصره توسط پارتیان تسخیر می‌شود.
- حدود ۵۱ تا
۷۶/۸۰ میلادی
بلاش یکم. پیکار قطعی بر سر ارمنستان. شکست رومیان در راندیا در سال ۶۳ میلادی. شکل‌گیری میراث اشکانیان: دولت پارت، ماد آتروپاتن، ارمنستان. ادامه پیشرفت ایران‌گرایی. زبان ایرانی (پهلوی) جای زبان یونانی را بر روی سکه‌ها می‌گیرد. گردآوری و نشر (احتمالی) اوستا. تأیید تیرداد از سوی نرون به عنوان شاه ارمنستان.
- قرن دوم میلادی
۱۰۹/۱۰۸ -
حالت دفاعی امپراتوری پارت. خسرو. حمله امپراتور ترایانوس از سال ۱۱۴ تا ۱۱۷ میلادی به

امپراتوری پارت. رومیان پس از موفقیت‌های اولیه ناچار می‌شوند در برابر ضدحمله‌های شدید پارتیان عقب‌نشینی کنند. فرات دوباره مرز میان دو امپراتوری.	۱۲۸/۱۲۷ میلادی
بلاش چهارم. حمله ناکام پارت به ارمنستان و سوریه. ضدحمله رومیان و تسخیر تیسفون. شیوع بیماری طاعون و عقب‌نشینی رومیان. تسلط روم بر بخشی از بین‌النهرین.	۱۴۷/۱۴۸-۱۹۰
بلاش پنجم. تهاجم جدید رومیان به پارتیان. امپراتور سپتیموس سوروس تیسفون را می‌گیرد. شکست رومیان در هاترا. بخشی از بین‌النهرین ضمیمه امپراتوری روم می‌شود. ضعف تدریجی دولت پارت.	۱۹۱-۲۰۶ میلادی
بلاش ششم. پارتیان در برابر تهاجم امپراتور کاراکالا. پیروزی پارتیان بر امپراتور ماکرینوس. روم تحقیر شده مجبور می‌شود خراج سنگینی به ایران بپردازد. شورش‌های داخلی علیه اشکانیان.	۲۰۷-۲۲۱ میلادی
اردوان چهارم برادر بلاش علیه او قیام می‌کند.	حدود ۲۱۲ میلادی
اردشیر، نوه ساسان، شروع به تصرف پارس می‌کند. مبارزه بر سر قدرت در ایران. شکست اردوان چهارم، و احتمالاً در سال ۲۲۸	حدود ۲۲۰ تا
شکست بلاش ششم از اردشیر. سقوط دودمان اشکانی و پایان امپراتوری پارت. آغاز فرمانروایی ساسانیان.	۲۲۶/۲۲۸ میلادی

کتابنامه

- Abgarians M.T. - Sellwood D.G., A Hoard of Early Parthian Drachms, *Numismatic Chronicle*, Seventh Series, vol. 11, 1971, 103-118 (M.T. Abgarians - D.G. Sellwood. A Hoard).
- Allotte de la Fuÿe. Monnaies arsacides surfrappées. *Rev. Num.*, 1904. 174-187 (Allotte de la Fuije, Monnaies).
- Altheim Fr. - Stiehl R., *Geschichte Mittelasiens im Altertum*, Berlin. 1970 (Fr. Altheim-R. Stiehl, Geschichte Mittelasiens).
- Altheim Fr., *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*. I-II, Halle, 1946 (Fr. Altheim. Weltgeschichte).
- Alram M., Nomina propria Iranica in Numism. Materialgrundlagen zu den iranischen Personennamen auf antiken Münzen, *Iranisches Personennamenbuch IV*. 1986. 162 ss.
- Anderson CC. C.A.H. X. 1934.274 ss.
- Angeli Bertinelli M.G., *Roma ed Oriente. Strategia. economia. società e cultura nelle relazioni politiche fra Roma. Giudea e l'Iran*. Roma, 1979.
- Asdourian, P., *Die politischen Beziehungen zwischen Armenien und Rom von 190 v. Chr. bis 428 n. Chr.*, Fribourg, 1911.
- Badian E., Sulla's Cilician Command. *Athenaeum* N.S. 37. 1959. 179-303.
- Bar Kochva B., *The Seleucid Army. Organisation and Politics in the Great Campaigns*. Cambridge, 1976 (B. Bar Kochva. The Seleucid Army).
- Bayer Ph.S., *Historia regni Graecorum Bactriani*, Petropoli, 1738 (Ph.S. Bayer. Historia).
- Bellinger A.R., Hyspaosines of Charax. *Yale Class. Studies* 8, 1942. 56 ss.
- Bellinger A.R., The End of the Seleucids, *Transactions of the Connecticut Academy of Arts and Sciences*. vol. 38. New Haven, Connecticut. 1949, 51-102.
- Beloch K.J., *Griechische Geschichte*². I.IV, Berlin-Leipzig. 1925.
- Bengtson H., *Die Strategie in der hellenistischen Zeit*. I-III, München, 1937, 1944, 1952.
- Bengtson H., *Die Eingeborenenbevölkerung in den hellenistischen Oststaaten*. *Welt als Geschichte* 11, 1951, 139 ss.,

- Bengtson H., Über einige Gründe des Niederganges der hellenistischen Welt, *Historisches Jahrbuch* 74. 1955. 250 ss.
- Bengtson H., *Griechische Geschichte*, 5^e éd., München, 1977.
- Berchem D. van, Le port de Séleucie de Piérie et l'infrastructure logistique des guerres parthiques, *Bonner Jahrb.* 185, 1985.
- Bernard P., Fouilles d'Ai Khanoum I, *Mémoires de la Délégation Archéologique Française en Afghanistan* XXI. 1973, 109 ss.
- Bernard P., La coiffure des Parthes et des Nomades, dans *Journal des Savants*, janvier-septembre 1980, 67-84, 13 fig.
- Bernard P., Fouilles d'Ai Khanoum IV, Les monnaies hors trésors. Questions d'histoire gréco-bactrienne. *Mém. de la délég. Archéol. Franç. en Afghanistan* XXVIII, 1985 (P. Bernard, Les monnaies).
- Bernard P., Les Rhytons de Nisa I. Poétesses grecques, dans *Journ. des Savants*, janvier-septembre 1985, 25-118.
- Bernard P., Appendice, dans Fouilles d'Ai Khanoum VI, Paris, 1987.
- Bernard P., Les rhytons de Nisa: à quoi, à qui ont-ils servi? Colloque: *Histoire et cultes de l'Asie Centrale pré-islamique*, Paris, 1988, Résumé des communications, 13-17.
- Berve H., *Das Alexanderreich auf prosopographischer Grundlage*, I-II, München, 1926.
- Bickerman E., Notes on Seleucid and Parthian Chronology, *Berytus* 8, 1944, 73-82 (E. Bickerman, Notes).
- Bickerman E., *Chronology of the Ancient World*, London, 1968.
- Bickerman E., The Seleucid Period, dans *The Cambridge History of Iran*, III I, Cambridge, 1983, 3-20 (E. Bickerman, *C.H. of Iran*, III 1, 3 ss.)
- Bivar A.D.H., The Political History of Iran under the Arsacids, dans *The Cambridge History of Iran*, III 1, Cambridge, 1983, 21-99 (A.D.H. Bivar, *CH. of Iran*, III I, 21 ss.).
- Bockisch G., Die Karer und ihre Dynasten. *Klio* 51, 1969, 117-175 (G. Bockisch, Die Karer).
- Bouché-Leclercq A., *Histoire des Séleucides* I-II, Paris, 1911.
- Boyce Mary. Parthian Writings and Literature, dans *The Cambridge History of Iran*, III I, Cambridge. 1983. 1151-1165 (Mary Boyce, Writings. *C.H. of Iran*, 1151 ss.).
- Breccia E., Mithridate I.
- Briant P., Brigandage, dissidence et conquête en Asie Achéménide et hellénistique, *Dialogues d'histoire ancienne* II, 1976, 163-258.
- Buchheim H., Die Orientpolitik des Triumvirn M. Antonius, *Abhandlungen der Heidelberger Akad. d. Wissenschaften*. Phil.-Hist. Kl. Jahrg. 1960, Abh. 3, Heidelberg, 1960.

- Bury H.B., The Hellenistic Age and the History of Civilisation, dans *The Hellenistic Age*², Cambridge, 1968, 1-31 (H.B. Bury, The Hellenistic Age).
- Cambridge Ancient History*, IInd ed., vol. VII 1, The Hellenistic World. Cambridge, 1984.
- Cambridge History of Iran*, III (1-2). Cambridge, 1983.
- Calmeyer P., Zur Genese altiranischer Motive. VIII. Die "Statistische Landcharte" des Perserreiches. Nachträge und Korrekturen, *Arch. Mitt. aus Iran* 20, 1987, 129-146.
- Chaumont M.-L., Les ostraca de Nisa. Nouvelle contribution à l'histoire des Arsacides, dans *Journ. Asiatique*, 1968, 11 ss. (M.-L. Chaumont, Les ostraca).
- Chaumont M.-L., Études d'histoire parthe. I. Documents royaux à Nisa, *Syria* 48, 1971, fasc. 1-2, 143-164 (M.-L. Chaumont, Études I).
- Chaumont M.-L., Études d'histoire parthe. II. Capitales et Résidences des premiers Arsacides (III^e-I^{er} s. av. J.-C.), *Syria* 50, fasc. 1-2. 1973, 107-222 (M.-L. Chaumont Études II).
- Chaumont M.-L., L'Arménie entre Rome et l'Iran. I. De l'avènement d'Auguste à l'avènement de Dioclétien. *ANRW* II 9, 1, Berlin-New York, 1976, 71-194 (M.-L. Chaumont, L'Arménie).
- Chaumont M.-L., Apollodoros of Artemita, dans *Encycl. Iran.* II I, 1986, 160-161.
- Christensen A., L'Empire des Sassanides, Copenhagen, 1907.
- Clay A.T., *Babylonian Records in the Library of J.P. Morgan*, II. New York, 1913.
- Cohen M., The Seleucid Colonies. Studies in Founding, Administration and Organisation, *Historia*, Einzelschriften 30, 1978 (M. Cohen, The Seleucid Colonies).
- Colledge M.A.R., *The Parthians, Ancient Peoples and Places*, London, 1967.
- Cumont F., Une lettre du roi Artaban (III) à Suse, *CRAI*, 1932, 238-260 (F. Cumont, Une lettre).
- Cumont F., L'iniziazione di Nerone da parte di Tiridate d'Armenia, *Riv. di Filologia* 61, 1933, 145-154.
- Cuyler Young Jr., 480/479 B.C. A Persian Perspective, *Iran. Ant.* XV, 1980, 213-239.
- Daffinà P., *L'immigrazione dei Sākā nella Drangiana*, Roma, 1967 (P. Daffina. L'immigrazione).
- Dayet M., Monnaies arsacides à bonnet satrapal, *Rev. Num.*, 1949, 9-26.
- Dąbrowa Ed., *L'Asie Mineure sous les Flaviens*. Recherches sur la politique provinciale. Wrocław-Warszawa-Kraków-Gdańsk, 1980 (Ed. Dąbrowa, L'Asie Mineure).
- Dąbrowa Ed., La politique de l'État parthe à l'égard de Rome - d'Artaban II à Vologèse I^{er} (ca. II-ca. 79 de n.e.) et les facteurs qui la conditionnaient. *Uniwersytet Jagielloński. Rozprawy hab.* nr. 74, Kraków, 1983 (Ed. Dąbrowa, *La politique de l'État parthe*).

- Dąbrowa Ed., Le programme de la politique parthe en Occident des derniers Arsacides, *Iran. Ant.* XIX, 1984, 149-165 (Ed. Dąbrowa, Le programme).
- Dąbrowa Ed., Vologèse I^{er} et l'Hyrcanie, *Iran. Ant.* XIX, 1984, 141-147 (Ed. Dąbrowa, Vologèse I^{er}).
- Dąbrowa Ed., Les premiers «otages» parthes á Rome, *Folia Orientalia* 24, Near Eastern Studies in Honor of Józef Wolski, 1987, 63-71 (Ed. Dąbrowa, Les premiers «otages»).
- Debevoise N.C. *A Political History of Parthia*, Chicago, 1938, IInd ed. 1968 (N.C. Debevoise, *A Political History*).
- Diakonov I.M. - Livshitz V.A., *Dokumenty iz Nisi* do I v.n.e., Moskva, 1960 (Diakonov-Livshitz, *Dokumenty*).
- Diakonov I.M. - Livshitz V.A., *Novyye Dokumenty iz Nisi*, Moskva, 1976.
- Diakonov I.M. - Livshitz V.A., *Parthian Documents from Nisa*, Moskva, 1976.
- Diakonov M.M., *Oczerk istorii drevniego Irana*, Moskva, 1961.
- Dittenberger W., *Sylloge Inscriptionum Graecarum*³, I-II, Leipzig, 1915.
- Dobias J., Les premiers rapports des Romains avec les Parthes et l'occupation de la Syrie, *Archiv Orientalní* III, 1931, 215-256 (J. Dobias, Les premiers rapports).
- Droysen J.G., *Geschichte des Hellenismus*³, I-III, Hamburg, 1877 (J.G. Droysen, *Geschichte*).
- Dumézil M., *Mythe et épopée*, vol. 1. L'idéologie de trois fonctions dans les épopées des peuples indo-européens, Paris, 1968, vol. 2: Types épiques indo-européens, un héros, un sorcier, un roi, Paris, 1971.
- Eddy S., *The King is dead*, University of Nebraska Press, Lincoln, 1961.
- Edson Ch., Imperium Macedonicum. The Seleucid Empire and the Literary Evidence, *Class. Philol.* 53, 1958, 157-170 (Ch. Edson, Imperium).
- Epping J. et Strassmaier J.V., Babylonische Mondbeobachtungen aus den Jahren 38/39 der Seleukiden-Aera, *Zeitschrift f Assyriologie* VII, 1893, 233 ss.
- Fischer T., *Untersuchungen zum Partherkrieg Antiochos' VII. im Rahmen der Seleukidengeschichte*, Tübingen, 1970 (T. Fischer, *Untersuchungen*).
- Fresouls Ed., Les fluctuations de la frontière orientale de l'empire romain. La géographie administrative et politique d'Alexandre à Mahomet, *Actes du colloque de Strasbourg*, 14-16 juin 1979, Strasbourg, 1981, 177-225.
- Frye R., *Persien*, Zürich, 1962 (R. Frye, *Persien*).
- Frye R., *The History of Ancient Iran*, München, 1984 (R. Frye, *The History*).
- Frumkin G., *Archaeology in Soviet Central Asia. Handb. der Orientalistik*, 7. Abt., VI. Bd., 1. Abschnitt, Leyde, 1970.

- Gabba E., Sulle influenze reciproche degli ordinamenti militari dei Parti e dei Romani, dans *Accademia Nazionale dei Lincei*, Anno 158, 1966, quaderno N.76.
- Gawlikowski M., L'art «parthe» et l'art arsacide, dans *Akten des VII. Intern. Kongresses für iranische Kunst und Archäologie*, München 7.-10. September 1976 (Erg.-Bd. 6), Berlin (-West), 1979, 323-326.
- Geyer T., Tiridates, *R.E.* II R. XII Hbd., 1937, col. 1437 ss.
- Ghirshman R., Iran, *Parthians and Sassanians*, Paris, 1962.
- Ghirshman R., Un tétradrachme d'Andragoras de la Collection de M. Foroughi, *Near Eastern Numismatics. Iconography. Epigraphy and History. Studies in Honor of G. Miles*, American University of Beirut, 1974, 1-8 (R. Ghirshman, Un tétradrachme).
- Ginzler F.H., *Handbuch der math. und techn. Chronologie I*, Leipzig, 1906.
- Gnoli G., L'inscription de Shabur à la Ka'be-ye Zardašt, dans *Histoire et cultes dans l'Asie Centrale pré-islamique*, Colloque Paris, 21-28 novembre 1988.
- Résumé des communications, Paris, 1988, A.B/1, B/1 (G. Gnoli, L'inscription).
- Göbl R., *Antike Numismatik*, I-II, München, 1978 (R. Göbl, *Numismatik*).
- Guey J., *Essai sur la guerre parthique de Trajan (114-117)*, Bucarest, 1937 (J. Guey, *Essai*).
- Gutschmid A. v., *Geschichte Irans und seiner Nachbarländer*, Tübingen, 1888 (A. Y. Gutschmid. Iran).
- Haerincx E., *La céramique en Iran pendant la période parthe* (ca. 250 av. J.-C. à ca. 225 après J.-C.), typologie, chronologie et distribution. Iran. Ant. suppl. 2, Gent, 1983 (E. Haerincx, *La céramique*).
- Hallock R.T., *Persepolis Fortification Tablets*, Oriental Institute Publications, vol. CXII, Chicago, 1969 (R.T. Hallock, *Tablets*).
- Harmatta J., Parthia and Elymais in the 2nd Century B.C., *AAASH* 29, 1984, 180-217 (J. Harmatta, Parthia and Elymais).
- Harmatta J., Mithridates and the Rise of the Parthian Writing System, *AAASH* 29, 1984, 159-166 (J. Harmatta, Mithridates).
- Head B., *Historia numorum*², Oxford, 1911 (B. Head, *Historia*).
- Herzfeld E., *Am Tor von Asien*, Berlin, 1920.
- Hill G.F., Andragora, *Atti e memorie Istituto Ital. di numismatica*, III 2, Roma, 1919 (G.F. Hill, Andragora).
- Hill G.F., Greek Coins acquired by the British Museum in 1926, *Numism. Chron.*, 5th Series, VII, 1927, 207 s.
- Huff D., Zur Datierung des Alexanderwalls. *Iran. Ant.* XVI, 1981, 125-140.
- Jones A.H.H., *Cities of Eastern Roman Provinces*, Oxford, 1937.
- Kanrstedt U., *Artabanos III und seine Erben*, Dissertationes Bernenses Ser. I, fasc. 21, Bern, 1950 (Kahrstedt, *Artabanos*).

- Kalopin I.N., *Orientalia Lovaniensia Periodica* II, 1971. 137 ss.
- Keal E.J., Bibl. Mes. 7, Malibu, 1977.
- Kettenhofen E., Die römisch-persischen Kriege des 3. Jahrh. n. Chr., *Beihefte zum Tübinger Atlas des Vorderen Oriente*, Reihe B. Nr. 35, Wiesbaden, 1982 (E. Kettenhofen, *Die Kriege*).
- Kettenhofen E., Die Einforderung des Achämenidenerbes durch Ardašir: eine Interpretatio Romana, *Orientalia Lovaniensia Periodica* 15, 1984, 177-190 (E. Kettenhofen, *Die Einforderung*).
- Kiani M.Y., Prel. Report on the Survey on the Jorjan Plain, *Proceedings of the 3rd Symposium on Archaeological Research in Iran*. 1974, Teheran, 1975. 147 ss. (M.Y. Kiani, Report).
- Kiani M.Y., *Proceedings of the 3rd Annual Symposium on Arch. Research in Iran*, 1975, Teheran, 1976, 1 ss. (M.Y. Kiani, Proceedings).
- Kiani M.Y., Parthian Sites in Hyrcania. The Gurgan Plain, *Arch. Mitt. aus Iran, Ergänzungsb.* 9, Berlin, 1988, 1 ss. (M.Y. Kiani, Parthian Sites).
- Kolbe W., *Ein Ptolemäer-Krieg*, Stuttgart. 1923.
- Kornemann E., *Tibère*, Paris, 1962.
- Koshelenko G.A., *Gorodskij stroj polisov Zapadnoj Parfii*, *V.D.I.* 1960/4, 73-82.
- Koshelenko G.A., *Vnutripoliticheseskaja borba w Parfii*, vtoraja polovina I v. do n.e.-ancalo I.v.n.e., *V.D.I.* 1963/3. 56-68.
- Koshelenko G.A. *Kultura Parfii*, Moskva. 1966.
- Koshelenko G.A., La politique commerciale des Arsacides et les villes grecques. dans *Studi in onore di E. Volaterra*, vol. 1, Milano. 1971. 761-765.
- Koshelenko G.A., Genealogija piervych Arszakidov, dans *Istoria i kultura*.
- Koshelenko G.A., *Rodina Parffan*, Moskva, 1977.
- Koshelenko G.A., *Grieczeskij polis na ellenisticzeskim Vostokie*. Moskva, 1979.
- Kreissig H., *Wirtschaft und Gesellschaft im Seleukidenreich*, Schriften zur Geschichte und Kultur der Antike 16, Berlin. 1978.,
- Kubitschek A., *Grundriss der antiken Zeitrechnung* (Handb. d. klass. Altertums. wiss. I 7), München, 1918.
- Kugler F., *Sternkunde und Sterndienst in Babel*, Münster, 1907-1937.
- Lehmann-Haupt C.F., Zur Arsakiden-Aera, *Klio* 5, 1905.
- Lemosse M., Le couronnement de Tiridate. Remarques sur le statut des protectorats romains, *Mélanges G. Gidal*, Paris, 1961, 255 ss. (M. Lemosse. Le couronnement).
- Lepper F.A., *Trajan's Parthian War*, Oxford, 1948 (F.A. Lepper, Parthian War).
- Lewis D.M., *Sparta and Persia*, Leiden, 1977.

- Liebmann-Frankfort T., La frontière orientale dans la politique extérieure de la République romaine depuis le traité d'Apamée jusqu'à la fin des conquêtes de Pompée (189-63), *Acad. royale de Belgique*, Cl. des Lettres et Sciences Morales et Politiques. Mém. 59, fasc. 5, Bruxelles, 1969 (T. Liebmann-Frankfort. La frontière).
- Litvinskij J.A., *Istorija Tadžikskogo naroda I*, Moskva, 1963.
- Litvinskij J.A., New Parthian Documents from South-Turkmenistan, *AAASH XXV*, 1977, 57 ss.
- Longuerue P., *Annales Arsacidarum*, Strasbourg, 1732 (P. Longuerue, *Annales*). Lukonin V.G., Political, Social and Administration Institutions: Taxes and Trade, dans *The Cambridge History of Iran*, III I, Cambridge, 1983, 681-746 (V.G. Lukonin, Political Institutions).
- McDowell R.H., *Coins from Seleucia on the Tigris* (University of Michigan Studies, Humanistic Series. vol. XXXVII), Ann Arbor, 1935 (R.H. McDowell, *Coins*).
- Magie D., Roman Policy in Armenia, *Amer. Hist. Assoc. Annual Report for 1919*, Washington, 1923, 300 ss.
- Manadian H., *Tigrane II et Rome*, Lisbonne, 1963.
- Martin V., La politique des Achéménides. L'exploration, prélude de la conquête, *Museum Helveticum* 22, 1965, 28-48 (V. Martin, La politique).
- Masson F., Novyje dannyi po drevnej istorii Merva, *V.D.I.* 1951, 89-101.
- Mattingly H. - Sydenham E.A. (Sutherland C.H.V. et alii), *The Roman Imperial Coins*, I-VII, IX, London, 1923, 1967.
- Mayrhofer M., Kleinasien zwischen Agonie des Perserreiches und hellenistischem Frühling. Ein Inschriftenfund des Jahres 1973, *Anzeiger der philhist. Klasse der Oesterreichischen Akademie der Wissenschaften*, 112. Jahrh. So 10, 274-282 (M. Mayrhofer, Kleinasien).
- Mehl A., *Seleukos Nikator und sein Reich I*, Lovanium, 1986.
- Meyer Ed., *Blüte und Niedergang des Hellenismus in Asien*. Berlin, 1925.
- Michalak M., The Origins and Development of Sassanian heavy Cavalry, *Folia Orientalia* 24, New Eastern Studies in Honor of Józef Wolski, 1987, 73-86.
- Minns E.H., Parchments of Avroman, *Journ. of Hell. Studies* 35, 1915, 22 ss.
- Morgan J. de, Étude sur la décadence de l'écriture grecque dans l'empire perse sous les Arsacides, *Revue Archéologique*, IV^e série, XX, 1912, 1-31 (J. de Morgan, Étude).
- Musti D., Lo stato dei Seleucidi. Dinastia, popoli, città da Seleuco I ad Antiocho III, *Studi Class. Orientali* 15, 1966, 61-197 (D. Musti, Lo stato).
- Musti D., Syria and the East, *C.A.H.*, 2nd ed. VII I, 1984, 203 ss. (D. Musti, Syria).
- Neusner J., The Parthian Political Ideology, *Iran. Ant.* III. 1963, 40-59 (J. Neusner, Ideology).

- Neusner J., *A History of Jews in Babylonia. I. The Parthian Period*, Leiden, 1965.
- Nicolet Cl. et alii, *Rome et la conquête du monde méditerranéen I-II*, Paris. 1978 (Cl. Nicolet, Rome).
- Niese B., *Grundriss der römischen Geschichte*, 5^e ed., München, 1923.
- Núñez - Alonso J.M., Un historien entre deux cultures: Apollodore d'Artémite, dans *Mélanges P. Lévêque*, vol. 2, Besançon, 1989, 1-6.
- Olson R.A., Parthia, China and Rom: Perspectives along the Great Silk Route, dans M.A. Powell-R.H. Sack (Ed.), *Studies in Honor of T.B. Jones*, Kewlaer-Neukirchen/VLUYN, 1979, 329-339.
- Osten H.H. v., *Die Welt der Perser*³, Stuttgart, 1956 (H.H. v. Osten, Die Welt). Otto W., Beiträge zur Seleukidengeschichte des 3. Jahrh. v. Chr., *Abhandl. der Bayer. Akademie d. Wissenschaften*, Bd. 36, 1928 (W. Otto, Beiträge).
- Pani M., Roma e i re d'Oriente da Augusto a Tiberio (Cappadocia, Armenia, Media Atropatene), *Pubbl. della facoltà di Lettere e Filosofia dell'Università di Bari*, 11, Bari. 1972.
- Perikhanian A., K voprosu o zemlevladii i rabovladehii V Iranie parfianskogo vremeni. *V.D.I.* 1952/4. 13-27 (A. Perikhanian, Iranian Society).
- Rapson E.J.R., *C.H. of India I.* 1922, 580 ss.
- Raschke M.G., New Studies in Roman Commerce with the East, *ANRW II* 9, 2, Berlin-New York, 1976, 604-1378.
- Rider G. Le, Suse sous les Séleucides et les Parthes. Les trouvailles monétaires et l'histoire de la ville, *Mémoire de la Mission Archéologique en Iran*, XXXVIII, Paris, 1965 (G. Le Rider. Suse).
- Rider G. Le, *Iranica Antiqua VII.* 1967, 4 ss.
- Ritter H.W., Diadem und Königsherrschaft, *Vestigia VII*, 1965.
- Robert L., Une inscription hellénistique d'Iran, *Hellenica* 11/12, 1960, 85-91.
- Robert L., Encore une inscription grecque de l'Iran, *CRAI*, 1967, 283-291.
- Rostovtzeff M., *The Social and Economic History of Hellenistic World. I-III.* Oxford, 1941 (M. Rostovtzeff, SEHWW).
- Rostovtzeff M. and Welles C.B., A Parchment Contract of Loan from Dura-Europos on the Euphrates, *Y.C.S. II.* 1931, 3 ss.
- Saint-Martin J., *Fragments d'une histoire des Arsacides. I-II.* Paris. 1850 (J. Saint-Martin, Fragments).
- Schippmann K., *Die iranischen Feuerheiligtümer.* Berlin. 1971.
- Schippmann K., *Grundzüge der parthischen Geschichte*, Grundzüge 39, Darmstadt, 1980 (K. Schippmann, Grundzüge).

- Schippmann K., Artabanus, dans *Enc. Iran.* II 6, 1986, 647-650 K. Schippmann, Artabanus).
- Schippmann K., The Arsacids. II. The Arsacid Dynasty, dans *Enc. Iran.* II 5, 1986, 525-536 (K. Schippmann, The Arsacids).
- Schmitt H.H., Untersuchungen zur Geschichte Antiochos' des Grossen und seiner Zeit, *Historia Einzelschriften* 6, 1964 (H.H. Schmitt, Untersuchungen).
- Sellwood D.G., *An Introduction to the Parthian Coinage*, London, 1971.
- Sellwood D.G., Parthian Mints. *Journ. of Numism.*, Fine Arts IV, 1975, 59-60.
- Sellwood D.G., Numismatics, Parthian Coins, *C.H. of Iran*, III I, 279-298 (D.G. Sellwood, Parthian Coins).
- Shivek H., Der Persische Golf als Schiffahrts- und Seehandelsroute in Achäme-nidischer und in der Zeit Alexanders des Grossen, *Bonner Jahrb.* 102, 1962, 4-97.
- Simonetta A., La monetazione partica dal 247 al 122 a.C., *Rivista ital. di numismatica* 16, serie quinta, 70.1968.
- Stähelin F., Seleukos, *R.E.* II R. III, 1923, col. 1235.
- Tandriau J., Souverains et souveraines Séleucides en divinité, *Le Muséon* 61, 1948, 171-182.
- Tarn W.W., Parthia, *C.A.H.* IX, 1932, 510 ss. (W.W. Tarn, Parthia).
- Tarn W.W., Seleucid-Parthian Studies, *Proceedings of the British Academy*, 1930.
- Tarn W.W., *The Greeks in Bactria and India*, Cambridge, 1938 (W.W. Tarn, The Greeks).
- Timpe D., Die Bedeutung der Schlacht bei Carrhae, *Museum Helvelicum* 19, 1962, 104ss.
- Tolstov S.P., *Po sledam drevnokhorezmijskij civilizacii*, Moskva, 1948.
- Tolstov S.P., *Auf den Spuren der alikhoresmischen Kultur*, Berlin, 1953.
- Vaillant J., Foy, *Arsacidarum Imperium sive historia Parthorum 4d fidem nummorum accomodata*, Parisiis, 1725 (J. Foy Vaillant, *Arsacidarum, imperium*).
- Vanden Berghe L., *L'archéologie de l'Iran ancien*, Leiden, 1959.
- Vanden Berghe L., Le relief de Hung-i Naurūzī, *Iran. Ant.* 3, 1963, 154-168 (L. Vanden Berghe, Le relief).
- Vanden Berghe L. et Schippmann K., *Les reliefs rupestres d'Elymaïde (Iran) de l'époque parthe*, Gent, 1985 (L. Vanden Berghe et K. Schippmann, *Les reliefs*).
- Vanden Berghe L., The Parthian Heritage in Sassanian History, *Studia Iranica* 5, 1987, 241-254 (L. Vanden Berghe, The Parthian Heritage).
- Vanden Berghe L., Monumental Art in the Parthian Period in Iran. *Acta Iranica* XIII, 1987 (L. Vanden Berghe, Monumental Art).
- Volkman H., Parthia, *Der Kleine Pauly* 4, 1972, 332-337.
- Volkman H., Tiridates, *Der Kleine Pauly* 5, 1975, 859.

- Widengren G., Recherches sur le féodalisme iranien, *Orientalia Suecana* V, 1956, 79-182.
- Widengren G., Über einige Probleme in der altpersischen Geschichte, Festschrift für Leo Brandt, Köln u. Opladen, 1969, 523 ss. (G. Widengren, Ueber einige Probleme).
- Widengren G., The Establishment of the Sasanian Dynasty in the Light of the New Evidence, *La Persia nel Medioevo*, Accademia Nazionale dei Lincei, Quaderno 160, Roma; 1971 (G. Widengren, The Establishment).
- Widengren G., Iran, der grosse Gegner Roms, *ANRW* II 9, I, 1976, 219-306 (G. Widengren, Iran).
- Wiesehöfer J., Die Anfänge sassanidischer Westpolitik und der Untergang Hatras, *Klio* 64, 1982, 437-447 (J. Wiesehöfer, Die Anfänge).
- Wilcken U., Andragoras, *R.E.* I, 1894, col. 2133.
- Will Ed., *Histoire Politique du monde hellénistique*, I-II, Nancy, 1966-1967, 2 éd. I 1978, II 1982 (Ed. Will, *Histoire Politique*).
- Wirth G., Rom, Parther und Sassaniden, *Ancient Society* 11/12, 1980/81, 307-347 (G. Wirth, Rom).
- Wolski J., Arsaces I, zalozyciel państwa partyjskiego, *Eos* 38, 1937, 492-511; *Eos* 39, 1938, 244-266 (J. Wolski, Arsaces).
- Wolski J., L'effondrement de la domination des Séleucides en Iran au III^e siècle av. J.-C., *Bulletin intern. de l'Académie Polonaise des Sciences*. Class. de Philologie, Class. d'Histoire et de Philosophie, n° suppl. 5. Cracovie, 1947, 13-70 (J. Wolski, L'effondrement).
- Wolski J., Le problème d'Andragoras, Serta Kazaroviana. *Ephemeridis Instituti Archaeologici Bulgarici*, vol. XVI, 1950, 111-114 (J. Wolski, Andragoras).
- Wolski J., Les études sur le texte de Strabon, dans *Charisteria T. Sinko oblata*, Warszawa-Wroclaw, 1951, 385-394.
- Wolski J., Parthian and Iranian Titles in the Parchment N 10 from Dura, *The Journ. of Juristic Papyrology*, vol. VII-VIII, 1953/1954, 285-294 (J. Wolski, Titles).
- Wolski J., Remarques critiques sur les institutions des Arsacides, *Eos* 46, 1954-1956, 59-82 (J. Wolski, Remarques critiques).
- Wolski J., The Decay of the Iranian Empire of the Seleucids and the Chronology of the Parthian Beginnings, *Berytus* 12, 1957, 35-52 (J. Wolski, The Decay).
- Wolski J., L'État parthe des Arsacides. Essai de reconstitution de son évolution intérieure, *Palaeologia* VII, 1959, 325-332 (J. Wolski, L'État).
- Wolski J., Les Iraniens et le royaume gréco-bactrien, *Klio* 28, 1960, 110-121 (J. Wolski, Les Iraniens).

- Wolski J., L'historicité d'Arsace I^{er}, *Historia* VIII, 1959, 222-238 (J. Wolski, L'historicité).
- Wolski J., Arsace II et la généalogie des premiers Arsacides, *Historia* XI, 1962, 136-145 (J. Wolski, Arsace II).
- Wolski J., Aufbau und Entwicklung des parthischen Staates, dans *Neue Beiträge zur Geschichte der Alten Welt*, Bd. I. Alter Orient und Griechenland, Berlin, 1964, 379-388 (J. Wolski, Aufbau).
- Wolski J., Les Achéménides et les Arsacides. Contribution à l'histoire de la formation des traditions iraniennes, *Syria* 43, 1963, 63-89 (J. Wolski, Les Achéménides).
- Wolski J., L'aristocratie parthe et les commencements du féodalisme en Iran, *Iran. Ant.* VII, 1967, 133-144 (1. Wolski, L'aristocratie).
- Wolski J., Arsakiden und Sasaniden, dans *Beiträge zur Alten Geschichte und deren Nachleben*. Festschrift Fr. Altheim, Bd. I, Berlin, 1969, 315-322 (J. Wolski, Arsakiden).
- Wolski J., Der Zusammenbruch der Seleukidenherrschaft im Iran im 3. Jahrh. v. Chr., dans *Der Hellenismus im Mittelasien*, Darmstadt, 1969, 188-254.
- Wolski J., Die Iranier und das griechisch-baktrische Königreich, dans *Der Hellenismus im Mittelasien*, Darmstadt, 1969, 255-274.
- Wolski J., Das Problem des Andragoras, dans *Der Hellenismus im mittelasien*, Darmstadt, 1969, 275-280.
- Wolski J., Die Widerstandsbewegung gegen die makedonische Herrschaft im Orient, *Klio* 51, 1969, 207-215 (1. Wolski, Die Widerstandsbewegung).
- Wolski J., Arsace I^{er}, fondateur de l'État parthe, *Acta Iranica* III, 1974, 159-199 (J. Wolski, Arsace I^{er}).
- Wolski J., Untersuchungen zur frühen Geschichte Parthiens, *Klio* 58, 1976, 439-459 (J. Wolski, Untersuchungen).
- Wolski J., Andragoras était-il Iranien ou Grec, *Studio Iranica* IV, 1975, 159-169 (J. Wolski, Andragoras Iranien).
- Wolski J., Les Parthes et leur attitude envers le monde gréco-romain, *Travaux du VI^e Congrès Intern. d'Études Classiques*, Madrid, 1974, Bucuresti-Paris, 1976, 455-462 (J. Wolski, Les Parthes).
- Wolski J., Iran und Rom. Versuch einer historischen Wertung der gegenseitigen Beziehungen, *ANRW* II 9, 1, Berlin-New York, 1976, 195-214 (J. Wolski, Iran).
- Wolski J., Le classi inferiori della popolazione nel regno dei Parti, dans *Storia sociale ed economica dell'età classica negli studi polacchi contemporanei*, Milano, 1975, 55-61 (J. Wolski, Le classi).

- Wolski J., Les Parthes et la Syrie, *Acta Iranica* V, 1977, 395-417 (J. Wolski, Les Parthes et la Syrie).
- Wolski J., L'idéologie monarchique chez les Arsacides, dans *Ce.R.D.A.C., Atti* VIII, 1976-1977, Milano, 1977, 223-236 (J. Wolski, L'idéologie).
- Wolski J., L'Iran dans la politique des Séleucides, *AAASH* 25, fase. 1-4, 1977, 149-156 (J. Wolski, L'Iran).
- Wolski J., Points de vue sur les sources gréco-latines de l'époque parthe, dans *Prolegomena to the Sources on the History of Preislamic Central Asia*, Budapest, 1979, 17-25 (J. Wolski, Points de vue).
- Wolski J., La politique orientale de l'État parthe, *Folia Orientalia* XX, 1980, 235-244 (J. Wolski, La politique).
- Wolski J., La frontière orientale dans la politique de l'Iran arsacide, *Folia Orientalia* XXI, 1980, 235-249 (J. Wolski, La frontière).
- Wolski J., L'Arménie dans la politique du Haut-Empire parthe, *Iran. Ant.* XV, 1980, 251-267 (J. Wolski, L'Arménie).
- Wolski J., Le rôle et l'importance des guerres de deux fronts dans la décadence de l'empire romain, *Klio* 62, 1980, 411-423.
- Wolski J., Caucase et Mer Noire entre Rome et les Parthes, *XV^e Congrès Intern. des Sciences Historiques*, Rapport II, Chronologie, Bucarest, 1980, 27-36 (J. Wolski, Caucase et Mer Noire).
- Wolski J., L'aristocratie foncière et l'état-major parthe, *Klio* 63, 1981, 105-112 (J. Wolski, L'aristocratie).
- Wolski J., La périodisation de l'époque parthe en Iran, *Folia Orientalia* XXII, 1981-1984, 13-21 (J. Wolski, La périodisation).
- Wolski J., Le problème de la fondation de l'État gréco-bactrien, *Iran. Ant.* XVII, 1982, 131-146 (J. Wolski, Le problème).
- Wolski J., Les monarchies hellénistiques et les Parthes, *Actes du VII^e Congrès Intern. de la FIEC*. vol. I, Budapest, 1983, 267-279 (J. Wolski, Les monarchies).
- Wolski J., Sur le «philhellénisme» des Arsacides, *Gerión* I, 1983, 145-156 (J. Wolski, «Philhellénisme»).
- Wolski J., Les relations de Justin et de Plutarque sur les esclaves et la population dépendante dans l'empire parthe, *Iran. Ant.* XVIII, 1983, 145-157 (J. Wolski, Les relations).
- Wolski J., Les rapports romano-parthes et la question de l'Arménie, *Ktema* 8, 1983, 269-277 (J. Wolski, Les rapports).
- Wolski J., Le couronnement de Tiridate par Vologèse I^{er} comme roi de l'Arménie: échec de Néron et de l'empire romain, *Neronia* 3, *Ce.R.D.A.C. Atti*, vol. XII (N.S.

- II 1982-1983), Actes du III^e Colloque de SIEN, 1983, 167-178 (J. Wolski, Le couronnement de Tiridate).
- Wolski J., Les Séleucides et l'héritage l'Alexandre le Grand, *Studi ellenistici a cura di V. Biagio*, vol. I, Pisa, 1984, 9-20 (J. Wolski, Les Séleucides).
- Wolski J., Antike Geschichtsschreibung und der Alte Orient im Lichte der Enteuropäisierungstendenz, *Klio* 66, 1984, 436-442 (J. Wolski, Geschichtsschreibung).
- Wolski J., Les sources de l'époque hellénistique et parthe de l'histoire de l'Iran. Difficulté de leur interprétation et problèmes de leur évaluation, dans *Collection of the Sources for the History of Preislamic Central Asia, Series I*, vol. III, Budapest, 1984, 137-145 (J. Wolski, Les sources).
- Wolski J., La politica iranica dei primi Seleucidi, dans *Atti e Memorie dell'Accademia Patavina di Scienze. Lettere ed Arti*, vol. XCVI, Padova, 1983/ 1984, 189-203 (J. Wolski. La politica iranica).
- Wolski J., Dans l'attente d'une nouvelle histoire parthe, *Iran. Ant.* XX, 1985, 163-173.
- Wolski J., Letitre de «roi des rois» dans l'idéologie monarchique des Arsacides, *AAASH*, fasc. 1-4, 1988, 159-166 (J. Wolski, Le titre).
- Wolski J., L'époque parthe entre l'hellénisme et l'iranisme, Colloque: *Histoire et cultes de l'Asie Centrale préislamique*, Paris, 21-28 novembre 1988, Résumé des communications, Paris, 1988, 110-113 (J. Wolski, L'Etat parthe).
- Wolski J., L'héritage d'Alexandre le Grand et les Arsacides, dans *Zu Alexander. Festschrift G. Wirth*, II, Amsterdam, 1988, 991-1006 (J. Wolski, L'héritage d'Alexandre le Grand).
- Wolski J., Sur l'impérialisme parthe, *Archaeologia Iranica et Orientalis. Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe*, II, Leuven, 1989, 637-650 (J. Wolski, Sur l'impérialisme parthe).
- Wolski J., L'hellénisme et l'Iran, dans *Mélanges P. Lévêque*, II. Anthropologie et Société, Besançon, 1989, 439-446 (J. Wolski, L'hellénisme).
- Wolski J., Les commencements de l'empire parthe, *Gerión* 6, 1988, 9-19 (J. Wolski, Les commencements).
- Wolski J., L'importance des sources iraniennes pour l'histoire de l'Iran, dans *Munera philologica et historica M. Plezia oblata*, Kraków, 1989, 217-224 (J. Wolski, Sources iraniennes).
- Wolski J., Die gesellschaftliche und politische Stellung der grossen parthischen Familien, *Tyche* 4, 1989, 221-227 (J. Wolski, Die grossen parthischen Familien).
- Yarshater E., Werethe Sassanians Heirs to the Achaemenids?, dans *La Persia nel Medioevo*, Accad. Naz. dei Lincei, Quaderno 160. Roma, 1971. 517-533 (E. Yarshater, Sasanians).

- Yarshater E., Introduction, dans *The Cambridge History of Iran*, III 1. 1983, XV-LXXV (E. Yarshater, Introduction).
- Yarshater E., Iran and her Neighbours, dans *The Cambridge History of Iran*, III I, 1983, 359-480 (E. Yarshater, Iran).
- Zadneprovskaja T.N., Bibliographie des travaux soviétiques sur les Parthes, *Studia Iranica* IV, 1975, 243-260.
- Ziegler K.-H., *Die Beziehungen zwischen Rom und dem Partherreich. Ein Beitrag zur Geschichte des Völkerrechts*, Wiesbaden, 1964 (K.-H. Ziegler, Beziehungen).

نمایه

(نام‌های مکان و جاها)

آریوبرزن، ۱۰۶	آبگار، ۲۱۴، ۱۹۸، ۱۴۷
آساک (شهر)، ۷۷، ۸۰-۱، ۸۴	آبگار هفتم، ۲۱۴
آستوتن - استاونه (شهر)، ۷۴، ۸۰	آپامثا (شهر)، ۹۶
آسیای صغیر، ۲۸، ۳۲، ۳۷-۹، ۴۲، ۴۶، ۱۰۲، ۱۰۶	آپامه، ۳۳
۱۵۴-۵، ۱۵۲، ۱۴۰، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۰۶	آپلودوروس آرمینایی، ۲۳، ۴۸، ۵۵، ۶۱، ۶۶
۱۵۷-۸، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۶	۱۲۲
آشور، ۱۰۳، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۸	آپولون دیدیمن، ۳۶، ۳۸
آشوکا، ۸۲	آپیانوس، ۵۷-۸
آکتیون، ۱۶۴	آتن، ۹۱، ۱۹۹
آکسیدارس، ۱۹۹-۲۰۰	آتنودور، ۴۵
آگانانجلوس، ۵۱	آتنه، ۲۳، ۲۱۳
آلان‌ها (طایفه)، ۳-۱۹۲، ۶-۲۰۵	آراخوزیا (رخج)، ۹۵
آلتهایم، ۳۳، ۵۸، ۶۹، ۷۷	آرال (دریاچه)، ۴۵، ۱۰۱
آلرام، م، ۱۷۳	آربل (اربیل)، ۲۱۴
آمیانوس مارسلینوس، ۷۴، ۱۳۱، ۲۲۱	آرتاکسات (شهر)، ۱۴۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۷
آنتوان، ۲۴، ۱۰۷، ۱۵۶، ۱۶۰	آرتاکسس [اردشیر]، ۱۶۴، ۱۷۹
آنتونینوس زاهد، ۲۰۶	آرتاواز، ۸۶، ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۰-۱
آنتونیوس، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰-۴، ۱۷۱-۲	۱۶۳
۱۸۹، ۲۲۴	آرساکیا (شهر)، ۷۴
آنتیگونس، ۱۳۶، ۱۵۵	آرکلائوس، ۱۸۷
آنتیگونه، ۱۵۲	آریان (آریانوس)، ۴۱، ۳-۵۱، ۷-۵۵، ۶۰، ۶۲
آنتیوخوس چهارم اپیفان، ۲۹، ۳۳، ۸-۳۵	۶۵-۶
۴۴-۵، ۵۶، ۸۵، ۹۴، ۱۰۱-۹۸، ۱۳۲	آدیابن (شهر)، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۸۱، ۱۸۷
۱۸۶، ۲۱۴	۲-۲۰۱، ۲۰۷، ۱-۲۱۴، ۲۱۴
آنتیوخوس دوم (تئوس)، ۳۳، ۴۴، ۴۹، ۶-۵۰	آریا [هرات]، ۱۸۱
۵۹-۶۰	

۲۴۲ ♦ شاهنشاهی اشکانی

- آنتیوخوس سوم، ۲۳، ۵-۸۴، ۸۷، ۹۴، ۱۲۰، ۱۳۳، ۲۲۳
- آنتیوخوس (شاه کوماژن)، ۱۸۶
- آنتیوخوس فیلسوف، ۲۱۴
- آنتیوخوس هفتم سیدتس، ۳۸، ۹۸، ۱۰۰-۱، ۱۰۲، ۱۳۲، ۱۵۰، ۲۰۲
- آنتیوخوس هی‌یراکس، ۴-۵۲، ۵۹
- آنتیوخوس یکم (سوتر)، ۹-۳۵، ۴-۴۳، ۴۶-۷، ۴-۵۳، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۷۷، ۲۲۳
- آنتیوکیس (ایالت)، ۸-۳۷، ۸۰
- آندراگورا، ۲۲، ۳۰، ۵-۴۳، ۵۰-۴۸، ۶۰-۵۸، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۹۴، ۲۲۳
- آندراگوراس، ۳۰، ۵-۴۳، ۵۰-۴۸، ۶۰-۵۸، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۹۴، ۲۲۳
- آندرسون، ۱۰۶
- آنکور [آنکارا]، ۵۹
- آوگوستوس، ۸۷، ۸-۱۶۶
- آویدیوس کاسیوس، ۸-۲۰۷
- آی‌خانم، ۴۷، ۶۰، ۱۰۱، ۱۱۸
- اترک (رود)، ۶۱، ۸۲
- اتی‌ین بیزانسی، ۷۴
- إدس [اورنه = الرها]، ۲۰۱، ۲۰۶
- اُرد دوم، ۸۶، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۷، ۶۰-۱۵۹، اُرد سوم، ۱۶۸
- اردشیر دوم هخامنشی، ۶۹، ۱۵۴
- اردوان چهارم، ۴-۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۵
- اردوان دوم، ۱۲۸، ۱۳۰، ۵-۱۳۴، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۹، ۹-۱۷۱، ۱۸۳، ۴-۱۹۳
- اردوان سوم، ۱۰۰، ۱۶۹، ۱۷۲، ۸-۱۹۷
- اردوان یکم، ۷۱، ۷۳، ۷۶، ۸۹، ۱۰۱-۲، ۱۰۸
- ارمنستان، ۲۵، ۷۶، ۸۶، ۹۹، ۶-۱۰۵، ۷-۱۳۱، ۴۰-۱۳۹، ۴-۱۴۲، ۸-۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۷، ۶۴-۱۵۹، ۸-۱۶۶، ۵-۱۷۲، ۸۲-۱۷۹، ۹۳-۱۸۴، ۲۰۴-۱۹۸، ۸-۲۰۶، ۱-۲۱۰، ۶-۲۱۴، ۵-۲۲۴
- اساک، ۶۲
- اسپیتامن، ۲۲۳
- استرابون، ۲۳، ۲۵، ۳۵، ۴۶، ۴۸، ۶۱-۵۰، ۶-۶۶، ۷۳، ۹-۷۸، ۸۱، ۹۹، ۷-۱۲۴
- استیهل، ر، ۶۹، ۷۷
- أسروئس (خسرو)، ۸۷
- أسروئن (شهر)، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۴۰
- اسکندر مقدونی، ۲۹، ۸۴
- اسکندریه (انطاکیه) ← خاراکیس
- هوسپاثوسینس، ۳۶، ۱۰۲
- اشپیگل، ف، ۱۵
- اشتاهلین، ف، ۵۳
- اشتوتگارت، ۳۳
- اشک اول (ارشک)، ۲۰
- اشک دوم، ۱-۲۰، ۲۳، ۲۵، ۷۱، ۷۳، ۸-۷۵، ۸۰، ۵-۸۲، ۸۷، ۹۰، ۹۴، ۱۲۲
- اشمیت ه، ۲۹، ۵۵
- اشنایدروبرت، ۱۵
- إفسوس، ۵۴
- اکباتان (همدان)، ۸۴
- اُکتاویان [اُکتاویانوس]، ۱۵۶
- اکل، ۵۱
- انطاکیه (آنتیوخیا)، ۳۶، ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۵۲، ۲۰۸، اوتو، و، ۳۳
- اوتیدم، ۵-۸۴، ۸۷، ۹۴
- اورامان کردستان، ۲۰
- اورفه (شهر)، ۲-۲۰۱، ۲۰۶
- اورویاز، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۳۴
- اوروک (شهر)، ۹۵
- اورونوداپات، ۱۵۲
- اوکراتیدس، ۹۴
- اوگوستوس، ۱۴۰
- اولستر، ی، ۱۲
- ابیر (طایفه‌ای در قفقاز)، ۶-۱۸۵، ۱۹۲، ۲۳، ۷۳، ۱۶۵
- ایزدورخاراکیسی (ایزدوروس)، ۱۹۸، ۱۸۱
- ایساتس، ۱۸۱
- ایسوس، ۱۴۹
- ایونی، ۱۵۵
- بسابل (شهر)، ۵-۱۴، ۷۷، ۶-۹۴، ۱۰۰-۹۸، ۱۰۲، ۱۱۰، ۲۱-۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۵
- ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۸
- باختر (باکتریا = بلخ)، ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۴۲، ۵-۴۴، ۵۰-۴۷، ۵۲، ۶۰-۵۸، ۶۳، ۷۰-۶۶، ۸۱
- ۸۴، ۴-۹۳، ۱۰۱، ۱۱۴، ۲۰۳، ۲۲۳

پاریس، ۱۵، ۲۹، ۴۷، ۳-۵۱، ۵۹، ۶۵، ۱۰۱،
۱۱۸، ۱۰۶

پاریسی بن سیس، ۵۴

پاکور دوم، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۲-۵، ۱۵۷، ۱۸۴،
۱۹۱، ۹-۱۹۷، ۲۰۶، ۲۲۴

پانی، م، ۱۸۳

پردیکاس، ۳۱، ۴۵

پرگام (پرگامون)، ۱۰۶، ۱۳۳

پریخانیان، آ، ۷-۱۱۶

پسنیوس نیجر، ۱۰-۲۰۹

پلوتارک کرونه‌ای، ۲۴

پلینیوس کهن، ۲۵، ۳۷، ۸۰، ۱۲۶

پنجاب، ۳۲

پولیبیوس، ۱۴۹

پوسیدونیوس، ۲۳

پولیبیوس، ۲۳، ۴۸، ۸۵

پومپئوس، ۲۳، ۵۱، ۶۶، ۷۱، ۷۶، ۱۰۵، ۱۰۷،
۴-۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۳

پونتوس، ۱۵۰، ۲۰۰

پیتون، ۳۱، ۴۵

پیسور (قبیله)، ۳۵

تارن، و، ۱۹، ۳۳، ۴۸، ۶۲، ۷۲، ۹۴، ۱۱۵

تاسیتوس (تاسیت)، ۲۵، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹،
۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴

تامبراکس (شهر)، ۸۵

تیرانیانوس، [تیرازان]، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۲،
۲۰۶-۱۹۸، ۲۱۲، ۲۲۴

تروگوس پومپئوس، ۲۳، ۵۱، ۶۶، ۷۱، ۷۶، ۱۰۵،
تریفون، ۹۵

تمیستوکلس، ۱۵۹

تیبیریوس، ۱۳۴، ۱۵۷، ۱۶۶، ۴-۱۷۳، ۱۸۰

تیرداد یکم، ۲۵، ۶۲، ۶۶، ۶۹، ۶-۷۱، ۸۰-۷۸،
۸۷، ۱۴۳، ۵-۱۶۴، ۱۶۹، ۱-۱۸۰

۷-۱۸۳، ۹۱-۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۴،
تیسفون، ۱۴۰، ۷-۱۴۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۰

۱۹۱، ۲۰۱، ۴-۲۰۳، ۲۰۷، ۲-۲۱۱، ۲۱۶،
۲۱۸، ۲۲۵

تیرگران پنجم، ۱۸۷

تیرگرانوسرت (شهر)، ۱۴۲، ۱۸۵، ۸-۱۸۷

بارکوجوا، ب، ۱۱۱

باکازیس، ۹۴

بایر، ف.س، ۵۰

برکیا، ا، ۱۲۵

برنار، پ، ۵۹، ۸۶، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۱۸

برنیسه (برنیکا)، ۵۴

بروتا (شهر حلب)، ۱۰۷

بریان، ب، ۳۰

بریان، پی.یر، ۴۷

بطلمیوس دوم، ۵۴

بطلمیوس سوم، ۵۹

بطلمیوس یازدهم، ۱۴۵

بلاش پنجم، ۱۰-۲۰۹، ۲۱۳

بلاش دوم، ۱۹۷، ۱۹۹

بلاش سوم، ۱۹۷، ۱۹۹، ۶-۲۰۴

بلاش ششم، ۴-۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۵

بلاشگرد (شهر)، ۱۹۵

بلاش یکم، ۲۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۹،

۴-۱۸۳، ۸-۱۸۶، ۵-۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۰،
۶-۲۱۳، ۲۰۵

بلوخ، ک.ی، ۵۴، ۵۸

بوداپست، ۹-۲۸

بوشه لولکرک، آ، ۳-۵۲

بوکیش، گ، ۳۱، ۴۵

بویس، مری، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱-۱۰۱، ۱۹۴

بیکرم، ا، ۵۱، ۵۵

بین‌الهرین، ۱۴، ۶-۱۴، ۱-۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۷،

۱۱۸، ۲-۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۰،

۱۴۲، ۸-۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۵،

۸-۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵،

۸-۲۰۷، ۲-۲۱۰، ۵-۲۱۴، ۲۲۵

بیوار، آ.د.ه، ۵۵، ۶۲، ۶۷، ۷۳، ۷۵، ۹۱، ۱۰۴،

۱۴۸، ۱۵۱

پاتروکلس، ۷-۳۶

پارتاماسیریس، ۲۰۰-۱۹۹، ۵-۲۰۳

پارس، ۲۲، ۳۳، ۸۳، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸،

۱۳۱، ۵-۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۷۳، ۲۱۱،

۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۱، ۵-۲۲۴

پارسیان، ۴۲، ۱۴۹، ۲۱۱

پارنی (قبیله)، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۱-۶۰،

۶۶، ۷۷، ۸۰، ۹۰-۸۹، ۲۱۹، ۲۲۳

- تیمارخوس، ۹۴
 جونز، آ. ه. ه، ۸۵
 چاندرراگوپتا (ساندراکوتوس)، ۳-۳۲، ۶۱، ۶۳
 چین، ۲۶، ۱۰۹، ۱۹۸
 جینی (چین)، ۲۲، ۶-۲۵، ۲۱۹
 خاراسن [ميسان = دشت میشان]، ۱۰۲، ۱۶۵، ۲۰۱
 خاراکس اسپاسینو (شهر)، ۸۸، ۱۰۲، ۲۰۱
 خاراکس هوسپاتوسینس ← اسکندریه، ۱۰۲
 خزر (دریای)، ۲۹، ۶-۳۵، ۳۸، ۴۶، ۶۱، ۸۸
 ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۸۰
 خسرو، ۸۷، ۲۰۵-۱۹۹، ۲۰۷، ۱۰-۲۰۹، ۲۲۴
 خشایارشا، ۸۷، ۱۵۹، ۲۰۵-۱۹۹، ۲۰۷، ۱۰-۲۰۹
 خلوپین، ای. ن، ۶۱
 خلیج فارس، ۲۰۱
 دابرووا، اد، ۸۲، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۵-۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶
 ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۵
 دارمشتات، ۲۹
 داریوش، ۴۸، ۶۹، ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۸۱، ۱۹۰
 دافینا، پ، ۱۱۴، ۱۶۰، ۱۶۴
 داکه بال (شاه داکیا)، ۱۹۸، ۲۰۰
 داهه‌ها، ۳۵، ۶-۴۵، ۶۱
 دجله، ۱۰۲، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۲
 دراوستن، ه. فون، ۹۵
 دریس‌ها، ۴۵
 درانگیانا، ۹۵، ۱۰۱
 دریای سیاه، ۱۳۲، ۱۹۱، ۱۹۸
 دمتریوس دوم، ۹۵، ۹۸، ۱۰۷، ۱۳۳
 دمتریوس یکم، ۸-۱۰۷
 دموداماس، ۷-۳۶
 دیوباز، نیلسون، ۱۶، ۱۹
 دوباش، ی، ۱۰۶
 دورا - آروپوس، ۲۰، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۵۹
 ۲۰۴، ۸-۲۰۷
 دوفوآوتان، ژ، ۵۰
 دومزیل، ژرژ، ۶۵
 دومورگان، ژ، ۱۲۴، ۱۷۸
 دومیتیوس کوربولون، ۱۸۵، ۹-۱۹۷
 دیاکونوف، ۶۹، ۷۴، ۱۰۸، ۱۱۲
 دیدو، فیرمین، ۳۶، ۵۸
 دیودوت، ۲۲
 دیودوتوس دوم، ۸۱، ۸۴
 دیودوتوس یکم، ۸۱
 دیودوروس سیسیلی، ۲۴، ۳۱، ۴۵، ۱۱۹
 دیون کاسیوس، ۲۵
 راداسپه، ۱۶۷
 رادامیست، ۱۸۵
 رافیا، ۴۲
 رانديا (شهر)، ۱۴۷، ۹-۱۸۸، ۲۲۴
 رستم، ۱۰۴، ۱۲۳
 روبیر، ل، ۳۰، ۵۳، ۹۳، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۴۰
 ۱۴۴، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۷، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۹
 رودس، ۱۳۳
 رودگون، ۹۶، ۱۳۲
 روستوفتس، م، ۷۸
 روم، ۷-۱۰۶، ۱۱۱
 ریچارد فرای، ۲۹، ۵۵
 ریگتر، ۵۱
 زنون، ۱۷۴
 زوسیموس، ۲۴، ۵۶
 زیگلر، ک. ه، ۵۵، ۱۰۷، ۱۳۶، ۱۴۲
 ژرمانیوس، ۱۷۴
 ژرمن‌ها، ۲۰۸
 ساراسپادن، ۱۶۷
 ساسانیان، ۴-۱۱، ۱۹، ۲۶، ۲۸، ۸۲، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۱۲۳، ۸-۱۲۷، ۵-۱۳۴، ۴۰-۱۳۹
 ۳-۱۴۲، ۱۵۶، ۷۰-۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۸
 ۱۹۲، ۲۱۳، ۲۰-۲۱۵، ۲۲۵
 سیتیموس سوروس، ۱۲-۲۰۹، ۲۱۴
 سمرت (قوم)، ۱۱۵، ۱۹۸

شومون، م.ل.، ۲۳، ۶۹، ۸۰، ۱۰۵، ۱۳۷، ۱۴۳،
۱۶۱، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۲
شییمان، کلاوس، ۴-۱۲، ۱۶، ۱۹، ۲۶، ۵۵، ۵۹،
۶۱، ۷۵، ۸۰-۲، ۸۹، ۹۴-۵، ۹۷-۸
۱-۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۵۴
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۱-۲، ۱۸۶
۳-۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷-۹، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳،
۲۲۰، ۲۱۸

صور، ۶۶، ۱۲۷، ۱۵۵

فرات، ۲۴-۳-۱۰۲، ۷-۱۰۶، ۱۳۰، ۱۳۴-۶،
۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۴-۱۵۲، ۷-۱۵۶، ۱۶۰،
۱۶۷، ۱۷۴، ۱۸۱، ۹-۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۸
۵-۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۴-۵

فراسمن، ۱۸۵-۶، ۱۸۰
فراسیه [پراسیه مرکز ماد]، ۲-۱۶۱، ۱۶۵
فروغی، م، ۴۳

فرهاد چهارم، ۸۷، ۱۵۷، ۶۱-۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۸،
۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۲

فرهاد دوم، ۷۶، ۸۹، ۹۸، ۱-۱۰۰، ۱۰۷-۸،
۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۵۰

فرهاد سوم، ۲-۱۴۱، ۵-۱۴۴، ۱۶۳
فرهاد یکم، ۷۲، ۹-۸۸، ۹۴، ۱۰۱

فری پاییت (فریاییت = پریاپاتیوس)، ۶۹
فلایوس آریانوس، ۲۴، ۶۵

فلایوس یوزف، ۲۵
فلسطین، ۱۳۶، ۲۰۶

فلوروس، ۱۵۰
فنیقیه، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۰۶

فوتیوس، ۴۱، ۶۷، ۷۳
فویویان، ژ، ۱۵

فیشر، ت، ۹۸
فیلیپ، ۲۶، ۱۰۷

قبرس، ۳۲

قفقاز، ۱۴، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۶

کابناسکیرس، ۱۱۳

کاپادوکیه، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۵۲، ۸-۱۸۷، ۱۹۸،
۲۰۶

سکاها، ۳۵، ۴۵، ۶۱، ۹۶، ۱۰۱، ۴-۱۰۳، ۱۱۰،
۱۱۴، ۱۴۵، ۱۶۰، ۵-۱۶۴

سکستان، ۱۰۱، ۱۰۴

سلوکوس دوم کالینیکوس، ۶-۵۱، ۵۲-۵،
۶۰-۵۹، ۶۷

سلوکوس یکم، ۳-۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۵، ۷۷، ۲۲۳
سلوکوس یکم نیکاتور، ۲۷

سلوکیس (ایالت)، ۸-۳۷، ۸۰

سلوکیه (شهر)، ۷۰، ۸۶، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲،
۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۶۵، ۸-۱۷۷، ۲-۱۸۰

۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۴،
۲۲۴

سلوود، د.، ۵۵، ۷۵، ۱۸۶، ۲۰۵

سنابار، ۱۸۵

سند (رود)، ۲۰، ۳۲-۴، ۴۷، ۴۳، ۵۴، ۷۴، ۷۸،
۹۳، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۵۹، ۱۶۹

۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۱۶

سن مارتین، ژ، ۱۵، ۵۱

سورنا، ۹-۱۴۵، ۲-۱۵۱، ۱۷۶، ۲۰۹

سورن (خاندان)، ۴-۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۳،
۹-۱۲۸، ۱۷۱

سورینکس (شهر)، ۶-۸۵

سوریه، ۱۴، ۷-۳۶، ۳۹، ۴-۵۲، ۶۸، ۸۱، ۹۸،
۱۰۷، ۳-۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۲، ۵-۱۵۲، ۱۶۳

۸-۱۶۵، ۲-۱۸۰، ۲۰۰، ۲۰۲، ۱۰-۲۰۶

سیحون (پارکسارت = سیردریا)، ۳۶، ۳۸

سیدنهام، ۲۰۷

سیرنائیک (بُرقه)، ۲۰۲

سیرنکس (شهر)، ۱۲۰

سیسرون (چیچرو)، ۲۵، ۲-۱۵۱

سیناتروس (سنتروک)، ۱۱۰، ۴۱-۱۳۹، ۱۴۵،
۱۶۵، ۲۰۳

سینسلوس، ۵۱، ۵۶، ۶۱، ۷-۶۶، ۶۹، ۷۱-۲،
۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۷

سینکلوس، ۲۴

شاپرر دوم، ۱۹۲

شاموس، ۸-۲۰۷

شوروی، ۱۶، ۴۶، ۱۰۸

شوش، ۲۹، ۵۵، ۹۳، ۹۷، ۱۱۸، ۱۳۶، ۸-۱۷۷،
۱۹۷

- کاراکالا، ۱۴۴، ۵-۲۱۴، ۲۲۵
 کارتاژ، ۲۰۰
 کارن [فارن] (خاندان)، ۱۲۸، ۱۷۱، ۱۸۲
 کاروس، ۱۴۰
 کاریا، ۳۱، ۴۵
 کاسنیوس، ۱۵۲، ۱۸۸
 کاسیوس، ۱۵۴، ۱۶۳، ۸-۲۰۷
 کالمایر، پ، ۱۷۳
 کانائیه، ۱۴۹-۵۰، ۱۵۶
 کانوپولیس (شهر)، ۲۰۷
 کاهرستد، او، ۱۷۲
 کتن هوفن، ۸۲، ۱۰۰
 کراسوس، ۲۴، ۸۶، ۱۰۷، ۱۱۹، ۵۰-۱۴۶، ۱-۱۶۰، ۲۱۳، ۲۲۴
 کراکو، ۲۹
 کرایسیگ، ه، ۱۲۷
 کرهه (حران)، ۲۴، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۴۶، ۵۳-۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۲۴
 کریستن سن، آ، ۱۲۷
 کسانتیویی (قبیله)، ۳۵
 کلثویاترا، ۱۶۳
 کلودیوس آلبنوس، ۲۰۹، ۲۱۱
 کورای، ۵۳
 کورتیوس، ک، ۳۰
 کورنلیوس سولا، ۱۲۷، ۱۳۴
 کوروش، ۳۵، ۷۵، ۸۱، ۸۴
 کوشانیان، ۱۸۱
 کوشلنکو، گ. آ، ۶۹، ۷۵-۶، ۱۰۸
 کولیه، و، ۳۳
 کوماژن، ۱۸۶، ۱۸۸
 کومودوس، ۲۰۹
 کونون آنتی، ۱۵۴
 کیاکسار (هوخستره)، ۸۱
 کیل، ا. ی، ۲۲۰
 کیلیکیه، ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۷۴، ۲۰۴
 کیناموس، ۱۸۱
 گابینیوس، ۱۴۵
 گادات، ۱۱۸، ۱۹۰
 گالاتیان (غلاطیون)، ۳۷، ۵۹
 گاولیکوفسکی، م، ۱۴
 گایر، ف، ۷۲
 گایوس، ۸-۱۶۷
 گدروزیا، ۹۵
 گنایوس پومپئوس، ۱۴۲
 گنگ (رود)، ۹۳
 گنولی، ۸۲
 گوپل، ر، ۱۱۲، ۲۰۵
 گوتشمید، آو، ۱۵، ۳۳، ۵۰، ۳-۵۲، ۶۲، ۶۵، ۶۹
 گودرز، ۹۱، ۱۱۰، ۱-۱۴۰، ۱۶۸، ۱۸۲
 گودرز دوم، ۱۸۲
 گودرز یکم، ۱۱۰، ۱۴۱
 گوردی بن (شهر)، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۴۰
 گوگمل، ۴۸
 گیرشمن، رومان، ۴۳، ۶۸
 گی، ژ، ۱۹۹
 گین داروس، ۱۵۷
 لائودیکا، ۵۴
 لایینوس، ۱۵۴، ۱۵۷
 لابی-ینوس، ۱۳۶
 لاترون، ۳۳
 لپر، ف. آ، ۱۹۹
 لندن، ۲۹
 لوریدر، ژ، ۵۵، ۱۷۷، ۱۹۷، ۱۹۹
 لوریدو، ژ، ۹۳
 لوریده، گ، ۲۹
 لوزینسکی، ب. فیلیپ، ۲۶
 لوکونین، و. ک، ۵۵، ۶۷، ۶۹، ۶-۷۵، ۷۹، ۹۱، ۱۱۶، ۱۶۸
 لونگرو، پ، ۱۵، ۵۱، ۵۳
 لیانیوس، ۱۳۹، ۱۵۰، ۲۰۰، ۲۱۶
 لیتوینسکی، آ، ۳۴، ۱۰۳، ۱۰۸
 لیدن، ۳۰، ۱۵۵
 لیدی، ۱۵۵
 لیسینیوس کراسوس، ۲۴، ۱۴۶، ۲۲۴
 لیسینیوس لوکولوس، ۱۴۲
 لیوشیتس، آ، ۶۹، ۷۴

ليويوس، ۱۲۲

ماتينگلي، ۲۰۷

ماد آتروپاتن، ۵۲، ۱۴۰، ۴-۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۱،

۱۷۳، ۴-۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۶

مادها، ۴۲، ۸۰، ۹۵، ۲۱۱

مارآپاس کاتينا، ۵۱

مارد (قبيله)، ۱۶۲

مارک آنتوان، ۲۴

مارکوس توليدس سيسرون، ۸-۲۰۶

ماساگت ها، ۳۵، ۴۵

ماکرينوس، ۲۱۵، ۲۲۵

ماگنزی (مانيسا)، ۴۲، ۱۱۸

مالخوس، ۱۵۶

ماوريا (سلسله هندی)، ۳۲، ۲۲۳

مايرهوفر، م، ۳۱

مديستوس، ۵۴

مرگيان، ۳۶، ۵۰-۱۴۹، ۱۸۵

مصر، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۸-۹، ۴۶، ۱۱۹، ۱۴۵،

۱۵۳، ۶-۱۵۵، ۲۱۸

مقدونيه، ۳۲، ۱۱۸، ۲۰۰

هكانو مپيلوس (صدروازه = دامغان)، ۶۰

منتور، ۲۰۲

موزا (ملکه)، ۷-۱۶۶

موسنی، د، ۳۴، ۳۸، ۶-۵۵، ۵۸، ۷۵

مونائز (موندزس)، ۱۵۹، ۱۶۰

مهرداد دوم، ۲۴، ۷۶، ۹۷، ۱۰۲-۱۰، ۱۱۲،

۱۱۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۴-۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰-۱،

۴-۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۲،

۱۷۴

مهرداد سيناس، ۱۰۷

مهرداد ششم اوياتور (شاه پونت)، ۱۰۶،

۲-۱۴۱، ۱۵۰

مهرداد يکم، ۲-۲۱، ۸۰، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۱،

۵-۹۳، ۹۷، ۱۰۱-۲، ۱۰۵، ۴-۱۱۱، ۱۱۶،

۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۲-۱۳۱، ۷-۱۳۵،

۱۷۲

ناندا (سلسله هندی)، ۳۳

نانشی، ۲۹

نرسه (نرسی)، ۲۱۱

نرون، ۵-۱۴۴، ۹۲-۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۲۴

نسا، ۱-۲۰، ۵۵، ۶۹، ۶-۷۵، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۴

۷-۸۶، ۱۰۸، ۳-۱۱۲، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۸۴،

۲۲۴

نصيبين (شهر)، ۱۸۷، ۲-۲۰۱، ۱-۲۱۵،

نويستروى، ۵۱، ۶۵، ۱۵۵

نيبرگ، ه.س، ۶۶

نيکوله، کلود، ۱۴۱

واندنبرگ، لويى، ۴-۱۳، ۱۶، ۸۲، ۹۷، ۱۷۰،

۲۱۸، ۲۲۰

وردان، ۸۷، ۹۱، ۱۸۲، ۵-۱۸۴

وسپاسيانوس، ۳-۱۹۲

وسپاسين، ۱۴۴

ولوگس (بلاش)، ۸۷

ون تيديوس باسوس، ۱۵۷

وئن دوم، ۱۸۳

وئنسن (وئنسن)، ۸۷، ۹۱، ۹-۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۴،

۱۸۳

ونه توس، ۴۴

ووتى (امپراتور چين)، ۱۰۹

ويسپادن، ۲۹

ويسهوفر، يوزف، ۸۲

ويل، ادگار، ۳۰-۲۹، ۵-۳۴، ۴۲، ۵۵، ۵۹، ۷۵،

۷۹، ۹۳

ويل، ادوارد، ۳۰-۲۹

وين، پل، ۱۱

ويندن گرن، گي، ۸۲

هاترا (الحضر)، ۲۰۳

هادريانوس، ۵-۲۰۴

هارماتا، ز، ۹۷، ۱۱۳

هان (دودمان پسین)، ۱۰۹

هان (دودمان نخستين)، ۲۶

هخامنشيان، ۴-۱۱، ۲۰، ۹-۲۸، ۳۱، ۳۵، ۳۷،

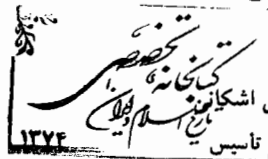
۴۵، ۴۷، ۷۰، ۷۴، ۳-۸۲، ۸۸، ۹۰-۱،

۷-۹۵، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۲، ۲-۱۲۰، ۱۲۷،

۱۳۰، ۷-۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۴،

۱۵۷، ۱۷۳، ۸-۱۷۵، ۱۸۴، ۲۰۶، ۲۱۶،

۲۱۹



۲۴۸ + شاهنشاهی اشکانی

۲۲۰، ۲۰۵
 یو- تنسی (قبیله)، ۱۰۱
 یوزفوس فلاویوس، ۱۷۷، ۱-۱۸۰
 یوستی، ف، ۱۶
 یوستینوس، ۲۳، ۴۳، ۹-۴۸، ۶۱-۵۱، ۶۳
 ۹-۶۶، ۳-۷۱، ۷۵، ۸۱-۷۸، ۸۴، ۸۷
 ۹۰-۸۹، ۵-۹۴، ۱۰۰-۹۸، ۵-۱۰۴
 ۷-۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۸-۱۲۷
 ۳-۱۳۲، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۰۱
 یولیانیوس آپوستات، ۱۳۹
 یولیوس سزار، ۱۴۶، ۱۷۲
 یونان، ۱۴، ۲۱، ۳۲، ۳۸، ۸۳، ۶-۸۵، ۹۱، ۹۵
 ۹۸، ۱۱۸، ۲-۱۲۱، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۷۰
 ۸-۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۱۸
 یونیانوس یوستینوس، ۲۳
 یونیوس بروتوس، ۱۵۴
 یوهان گوستاو درویزن، ۲۸
 یهودیه، ۱۳۶، ۷-۱۵۵، ۱۹۳

هرتزفلد، ۱۸۲
 هرینک، ا، ۲۱۸، ۲۲۰
 هرودوت، ۵۴
 هرودیانوس (هرودیان)، ۱۳۰، ۱۷۵، ۲۰۱
 هسیخیوس، ۱۲۶
 هکاتومنرس، ۴۵
 هندوستان، ۶۳، ۱۸۱
 هندوکش، ۹۵
 هنگ نوروزی، ۱-۲۰، ۹۷، ۱۱۳
 هوسپاثوسینس، ۳-۱۰۱
 هولت، ف.ل، ۳۰
 هیرکان، ۱۵۶
 هیرکانی (گرگان)، ۶۳، ۱۸۶
 هیرکانیه (گرگان)، ۸۰، ۹۶، ۹۹، ۱۲۰، ۲-۱۳۱
 ۱۳۶، ۱۷۱، ۱۸۰، ۷-۱۸۶
 هیل، ج.ف، ۵۹
 هیمرس، ۱۰۲-۹۹، ۱۱۹، ۱۲۱
 یارشاطر. احسان، ۱۲، ۱۲۰، ۱۵۱، ۱۷۸، ۱۹۴